

به روشنی آفتاب

ازواج امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ با أم کلثوم رضی اللہ عنہا

تألیف:

ابوبکر بن حسین

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
فهرست مطالب

مقدمه	۵
بررسی شبهات	۹
شبهه: دختری به نام ام کلثوم بنت فاطمه وجود نداشته است؟	۱۳
آیا حضرت عبدالله بن جعفر <small>رضی الله عنه</small> از سیده زینب <small>رضی الله عنها</small> فرزندی داشته اند؟؟	۱۶
شبهه: کلام عالمان شیعه در تایید این که فاطمه دختری به نام ام کلثوم نداشته! ۲۱	۲۱
شبهه: شواهد این دیدگاه که فاطمه فرزندی به اسم ام کلثوم کبری نداشته! ۳۰	۳۰
شبهه: عبد الله بن جعفر با چه کسی ازدواج کرده است: ۳۵	۳۵
شبهه: یک خطبه با نام دو نفر: ۳۷	۳۷
شبهه: عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها: ... ۴۲	۴۲
شبهه: امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> در شب ضربت خوردن، مهمان چه کسی بود؟ ۴۷	۴۷
شبهه: ام کلثوم بهترین دختر امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small> : ۵۴	۵۴
شبهه: معاویه، از دختر چه کسی خواستگاری کرد؟ ۵۵	۵۵
شبهه: در شام چه کسی دفن شده است: ۵۹	۵۹
شبهه: چه کسانی از زنان اهل بیت، در کربلا اسیر شدند: ۶۷	۶۷
شبهه: میراث فاطمه، فقط به ام کلثوم رسید: ۶۸	۶۸
شبهه: ازدواج عمر با حضرت زینب سلام الله علیها!!! ۷۰	۷۰
شبهه: ام کلثوم در کربلا حضور داشت: ۷۱	۷۱
شبهه: منکرین ازدواج در اهل بیت به اقرار علمای اهل سنت: ۷۴	۷۴

- بخش دوم از شبهات ۷۹
- ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام? ۷۹
- شبهه: اعتراف مهم‌ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد ابو بکر ۸۱
- شبهه: تحلیل روایت جعلی رد خواستگاری عمر از دختر ابو بکر رضی الله عنه توسط عایشه رضی الله عنها: ۸۶
- شبهه: یک روایت از دو ام کلثوم: ۹۴
- شبهه: محور سوم: تعارض‌های موجود در نقل قضیه: ۹۶
- شبهه: ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟ ۱۰۳
- شبهه: سن ام کلثوم هنگام ازدواج ۱۱۲
- شبهه: مقدار مهریه ام کلثوم رضی الله عنها ۱۲۳
- شبهه: آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟ ۱۲۸
- شبهه: زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!! ۱۳۶
- شبهه: عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد: ۱۴۵
- شبهه: ۵. تاریخ وفات ام کلثوم و زید و نحوه وفات آنها: ۱۴۷
- شبهه: آیا زید، فرزند داشت؟ ۱۴۹
- شبهه: چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟ ۱۵۴
- شبهه: ازدواج عمر رضی الله عنه با ام کلثوم یا با حضرت زینب رضی الله عنها ۱۶۲
- شبهه: عمر در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد: ۱۷۱
- شبهه: محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج: ۱۷۵
- شبهه: محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: ۱۷۸
- رد خواستگاری ابو بکر و عمر رضی الله عنهما توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم: ۱۷۸
- شبهه: احیاء سنت جاهلی توسط عمر ۱۸۳

- شبهه: جمع بین دختر رسول خدا ﷺ و دختر دشمن خدا حرام است! ۱۸۷
- شبهه: محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود: ۱۹۸
- شبهه: عدم کفایت سنی عمر رضی الله عنه با ام کلثوم رضی الله عنها: ۲۰۸
- شبهه: عدم صلاحیت اخلاقی عمر برای ازدواج با ام کلثوم: ۲۱۵
- شبهه: امتناع دختر ابو بکر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او: ۲۱۸
- شبهه: عمر همسرش را کتک می زد: ۲۱۹
- جواب: ۲۱۹
- شبهه: عدم کفایت دینی عمر با ام کلثوم: ۲۲۲
- شبهه: امیر مؤمنان علیه السلام، خلیفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار و... می داند. ۲۲۴
- شبهه: شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفایت: ۲۳۳
- شبهه: بدعت گذار با دختر عقیفه، کفو نیست ۲۳۹
- شبهه: محور هشتم: ازدواج با تهدید و زورگویی: ۲۴۸
- شبهه: کلینی در کتاب کافی این روایات را نقل می کند: ۲۵۰
- شبهه: در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است: ۲۷۳
- شبهه: ازدواج اجباری عمر با عاتکه: ۲۸۲
- شبهه: ازدواج اجباری حجاج بن یوسف با دختر حضرت زینب رضی الله عنها: ۲۸۶
- شبهه: ازدواج اجباری مصعب بن زبیر با سکینه بنت الحسین علیهما السلام. ۲۸۹
- شبهه: روایت جنیه در کتاب های سنی: ۲۹۲
- آخرین شبهه: ۲۹۸
- مهم ترین مآخذ کتاب ۳۰۵
- منابع اهل تشیع ۳۰۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

فهل يصح في الأذهان شيء إذا احتاج النهار إلى دليل؟

اگر روز نیاز به دلیل داشته باشد آیا می توان چیزی را اثبات و صحت آنرا برای ذهنها روشن کرد؟

الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من لا نبى بعده..

در چند سال اخیر علمای اهل تشیع پشت پا بر همه قواعد زده و واضحات تاریخ اسلام را منکر میشوند چنانکه به وقت مباحثه بارها دیده ایم، یار غار بودن حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه و ازدواج سیدنا عثمان رضی الله عنه با دو دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را منکر میشوند و جدیداً کارشان بالا گرفته تا جایی که ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم رضی الله عنها، دختر و عزیزه حضرت علی رضی الله عنه را نیز منکر میشوند! نه تنها این ازدواج را، بلکه وجود ام کلثوم را انکار میکنند!

این دکاندارن مغرض چون دکانهای خود را در معرض خطر و خود را نزدیک به ور شکستگی دیدند مصمم شده تا به هر نحوی این ازدواج را مردود اعلام کرده تا به این ترفند سائلان و حقیقت جویان را دست به سر کرده و چند صباحی بر عمر ولایت فقیهشان (بخوانید قبیحشان) بیافزایند.

برای نابود کردن حق حتی حاضرند حضرت علی رضی الله عنه را به بدترین صفات موصوف کنند ولی حاضر به بستن دکانهای خود نیستند! حضرت علی رضی الله عنه را به دیوثی! به بی عرضه گی، به ترسویی.

و دهها صفت زشت و ناپسند، به صورت خواسته و ناخواسته متهم کرده اند تا شاید بدینوسیله چند صباحی بر عمر دولت خود بیافزایند!!

البته این را نیز بدانید: این انکار چیز عجیبی نیست که از این عالم نماها سر زده! بلکه آنها در رد حقایق استادند^۱ و هر روز چیز جدیدی را کشف میکنند که علمای ۱۰۰۰ سال پیش حتی به ذهن آنها خطور نمیکرده و اصولاً جرات چنین هذیان گویی‌ها را نداشته‌اند. چون میدانستند زیر رگبار مشت و لگد "علم تاریخ" دوام نخواهند آورد و مضحکه همه خواهند گردید!

در اکثر متن این شبهات خواهید دید که بزرگترین سرمایه آنها! اختلافات فی ما بین علما است ولی غافل از آن هستند که اختلاف بین علما چیز بسیار پیش پا افتاده ایست و مبینم که علمای شیعه به همین موضوع اعتراف و از آن به این شکل گله میکنند:

فیض کاشانی: «تراهم یختلفون فی المسألة الواحدة علی عشرين قولاً، أو ثلاثین قولاً، أو أزيد، بل لو شئت أقول: لم تبق مسألة فرعية لم یختلفوا فیها، أو فی بعض متعلقاتها»^۲.

فیض کاشانی مینویسد: «می‌بینی که آنها در یک مسئله بیست قول مختلف یا سی قول یا بیشتر از آن دارند، بلکه می‌توانم بگویم هیچ مسئله‌ای فرعی نیست که در آن یا در بعضی از متعلقات آن اختلاف نکرده باشند».

ولی آقای قزوینی و همدستانش گویا به این روایات عمل میکنند که شیخ صدوق از علی بن اسباط روایت (کذب نقل) میکند که گفت:

به امام رضا علیه السلام گفتم: گاهی مسئله‌ای پیش می‌آید که فهمیدن آن لازم است، و در شهری که من هستم کسی از شیعیان شما نیست که از او فتوی بگیرم.

امام فرمودند: نزد فقیه همان شهر برو و از او فتوی بخواه، هرچه جواب داد «فخذ بخلافه فإن الحق فیه» «بر عکس آن عمل کن که حق در همین است!»^۱ و همچنین از امام

۱- چه بسا تا چند سال دیگر بر خورشید نیز لکه سیاهی پیدا کنند!!

۲ - الوافی المقدمة، ص ۹. و مانند این شکایت در تهذیب الاحکام طوسی، ج ۱ ص ۲، اساس الاصول لکهنوی ص ۵۱ و مستدرک الوسائل نوری، الذریعه آقا بزرگ طهرانی.

صادق عليه السلام در باره دو حدیث متعارض پرسیدند که گفت: آنها را با روایات عامه (اهل سنت) مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل کنید»^۲.

آنها اصل را بر کافر بودن حضرت عمر رضی الله عنه (زبان‌شان لال) گذاشته و به وسیله همین فکر تمام شبهات خنده دار و بعضاً شرم آور خود را بنا نهاده‌اند. قصد تالیف این کتاب نیز جواب دادن به شبهات آنهاست. **ومن الله توفیق**

لازم به ذکر است که متن شبهه از دو مقاله سایت ولیعصر گرفته شده که یکی مختصر و دومی مفصل است! و ما به دلیل طولانی بودنشان در هر بحثی فقط اصل شبهه را نقل میکنیم تا خواننده بهتر بفهمد و باعث گنگ بودن موضوع نشود.

در این تحقیق به چند سوال و شبهه جواب گفته و آن را بررسی کرده‌ایم:

- ۱- دختری به نام ام کلثوم رضی الله عنها وجود نداشته است؟
- ۲- حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه ازدواج کرد یا با دختر سیدنا علی رضی الله عنه؟
- ۳- آیا تعارضها و اختلافات موجود در این ماجرا به اصل ازدواج صدمه میزند؟
- ۴- اهانت به ناموس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؟!!!!
- ۵- بررسی و تحلیل دلیل حضرت عمر رضی الله عنه برای ازدواج.
- ۶- آیا این ازدواج با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در تضاد است؟
- ۷- امیر المومنین عمر رضی الله عنه با ام کلثوم رضی الله عنها هم کفو نبود؟
- ۸- ازدواج با تهدید و زور؟؟
- ۹- بررسی سند روایات این ماجرا.

۱- علل الشرایع شیخ صدوق ج ۲ ص ۵۳۱؛ و عیون أخبار الرضا ج ۲ ص ۲۴۹؛ تهذیب الاحکام شیخ طوسی ج ۶ ص ۲۹۵؛ وسائل الشیعه حر عاملی ج ۲۷ ص ۱۱۶ و فصول المهمة حر عاملی ص ۵۷۵.

۲- وسائل الشیعه حر عاملی ج ۲۷ ص ۱۱۸؛ الفصول المهمة حر عاملی ص ۵۷۷.

بررسی شبهات

دست اندر کاران سایت ولیعصر(آیت الله! قزوینی) در ابتدای بحث میگویند: تاریخ بشر، همیشه در معرض تحریف سردمداران و سیاست مداران بوده است..... یکی از افسانه‌هایی که دودمان بنی امیه به تاریخ افزوده‌اند، ازدواج ام کلثوم با عمر بن خطاب است.

جواب:

اگر بنی‌امیه این روایت را جعل کرده‌اند.. پس باید به آنها آفرین‌ها گفت!.. چرا که میبینیم ایشان تا به آن حد در کار خود مهارت داشته‌اند که حتی ائمه (به زعم شیعه) معصوم و عالم الغیب هم گول خورده و گمان بر صحت این ماجرا برده‌اند! کلینی با سند صحیح ۴ روایت را از آنها نقل میکند که ملا باقر مجلسی دو تا از آنها را حسن (مرآة العقول ج ۲۰ ص ۲۴. فصل تزوج ام کلثوم) و یکی را موثق و دیگری را صحیح میدانند! (مرآة العقول ۱۹۷/۲۱ باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها این معتدل). و میگوید: اما روایاتی که دلالت بر ازدواج حضرت عمر و ام کلثوم علیها السلام میکند صحیح بوده و هیچ شکی در آن نیست!.

گذشته از این بنی‌امیه به چه علت باید این ماجرا را جعل میکردند؟؟ مگر شما نمیگویید که امویها از سیدنا علی علیه السلام بدگویی و او را لعن و نفرین میکردند و میخواستند علی علیه السلام را از چشم مردم بیاندازند؟ حالا چه لزومی داشته روایتی جعل کنند به این خاطر که ثابت شود علی علیه السلام با حضرت عمر رضی الله عنه خوب بوده است؟؟!!.

۱- البته بهبودی دو تا از آنها را ضعیف دانسته که مجبور به قبول آنیم چون: جرح مقدم است بر تعدیل.

مگر شما نمیگویید: هر وقت معاویه در نامه‌هایش از سیرت و روش خلفا صحبت میکرد حضرت علی علیه السلام حرفش را تایید میکردند تا بهانه دستش نیاید که فردا بگوید: میبینید! علی با خلفای قبل از خودش هم مشکل داشته، چه برسد به من!! حالا چرا باید چنین اشخاصی بر خلاف نیت خودشان (که به قول شیعه قصد داشتند علی رو دشمن خلفای ثلاثه جلوه بدن تا از این راه خود رو تثبیت کنند) روایتی جعل کنند که نشانه محبت بین علی علیه السلام و عمر رضی الله عنه است؟؟!

دکتر! سید جعفر شهیدی شیعی در کتاب خودش "علی از زبان علی" میگوید: معاویه اشخاص مزدوری را مزد میداد تا در فضیلت خلفای ثلاثه و در قدح حضرت علی علیه السلام روایت جعل کنند!!

حالا چرا معاویه و بنی‌امیه روایتی جعل میکنند که هم فضیلتی برای حضرت عمر رضی الله عنه و علیه السلام هم فضیلتی برای حضرت علی علیه السلام است؟؟!! (شاید شیعه این را فضیلت نداند ولی بنی‌امیه که میدانسته!).

آقای قزوینی در ادامه میگوید: برخی دیگر، وقوع تعارض در روایات ازدواج را دلیلی واضح برای بطلان مدعای اهل سنت در باره این ازدواج می‌دانند؛ از جمله شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در دو رساله مجزا به نام‌های (المسائل العُکبریه والمسائل السرویه) چنین میگوید^۱.

جواب: این دروغی بیش نیست! چون شیخ مفید، هر چند در کتاب مسائل السرویه (ودنه مسائل العکبریه) وقوع ازدواج را مردود میدانند ولی بعد از این کتاب به اشتباه و واهی بودن دلایل خود پی برده و بعد از نوشتن کتاب مسائل العکبریه^۲ وقوع ازدواج را

۱- در اینجا از ناصر حسین الهمدی نیز نام برده که او از معاصر شیعه است و البته به شبهاتی که آقای قزوینی به تبعیت از ایشان علم کرده‌اند جواب خواهیم داد. ان شا الله

۲- دهکده‌ای نزدیک بغداد.

معترف میشود. و آن را به دلیل تهدید و حفظ اسلام دانسته^۱ ولی مدعی به دروغ نام این رساله را هم ذکر کرده!!

پس دیگر از علمای قدیم اهل تشیع (بخوانید اهل تشنج!) هیچ منکری باقی نمی ماند و بدون شک گردانندگان سایت ولیعصر و دیگر مدعیان، از تغییر عقیده شیخ مفید با خبر بودند ولی چون به نفعشان نبوده خود را به نادانی زده و بیش از پیش خود را رسوا کرده اند!

اینجا جا دارد نظر محمد باقر مجلسی را در مورد ادعای شیخ مفید ببینیم:

مجلسی: «إنكار المفيد - أصل الواقعة إنما هو لبيان أنه لم يثبت ذلك من طريقهم وإلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنكار ذلك عجيب وقد روي الكليني عن حميد بن زياد عن أبي سماعة عن محمد بن زياد عن عبدالله بن سنان ومعاوية بن عمار عن أبي عبدالله عليه السلام قال: إن عليا لما توفي عمر أتي ام كلثوم فانطلق بها إلي بيته. وروي نحو ذلك عن محمد بن يحيى وغيره عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن خالد عن أبي عبدالله عليه السلام»^۲.

یعنی: «انکار شیخ مفید - که خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند) از ابو عبدالله صادق عليه السلام گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی عليه السلام نزد ام کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می کند) از ابو عبدالله صادق عليه السلام نیز گزارش شده است».

۱- المسائل العکبریة، شیخ مفید ص ۶۱، دار المفید للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت.

۲- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۹.

لازم به ذکر است که آقای مجلسی این ازدواج را بر تقیه گرفته است!! چنان که در شرح اصول و فروع کافی به نام «مرآة العقول» پیرامون آن مفصلاً بحث کرده و بعد از جواب دادن به منکر ازدواج و با قبول این نکاح می‌نویسد: «والاصل في الجواب ان ذلك وقع على سبيل التقية والاضطرار»^۱.

یعنی: «جواب اصلی این است که نکاح ام کلثوم علیها السلام با عمر رضی الله عنه واقعیت دارد، اما بنا بر اضطرار و تقیه واقع شده است».

و نیز جناب مجلسی معترف است که: «تارة يروي أنه كان عن اختيار وإيثار» یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار انجام گرفته است»^۲. ولی آقای قزوینی فقط از مخالفان صحبت کرده و از موافقان اسمی نیست!! پس ثابت شد که از قدمای اهل تشیع هیچ منکری وجود ندارد، و اما منکران معاصر!! به منکران معاصر، این سخن سید مرتضی شیعی را تقدیم میکنم که همین آنها را بس است:

سید مرتضی: «فأما من جحد من غفلة أصحابنا وقوع هذا العقد ونقل هذا البيت وأنها ولدت أولادا من عمر معلوم مشهور. ولا يجوز أن يدفعه إلا جاهل أو معاند، وما الحاجة بنا إلى دفع الضرورات والمشاهدات في أمر له مخرج من الدين»^۳.

«اما کسانی از اصحاب غافل ما، وقوع این عقد را انکار کرده‌اند. این ازدواج و انتقال ام‌کلثوم به خانه عمر و آوردن فرزندان برای او معلوم و مشهور است و آن را جز

۱ - مرآة العقول ۳، ص ۴۴۸، ۴۴۹، باب "تزویج ام کلثوم"، چاپ قدیم تهران.

۲ - بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۷.

۳ - السيد المرتضى (م ۴۳۶ق)، رسائل ج ۳، ص ۱۵۰، تحقیق سید احمد الحسینی، اعداد سید مهدی الرجای دارالقرآن، قم، ۱۴۰۵ق.

«جاهل یا معاند» انکار نمی‌کند و ما در مسئله‌ای از دین که راه خروجی برای آن هست، نیازی نداریم که مسائل ضروری و آشکار را انکار کنیم!». بعد از این ببینیم و بخندیم، دلایل اصحاب غافل و جاهل و معاند آقای سید مرتضی را!!.

شبهه: دختری به نام ام کلثوم بنت فاطمه وجود نداشته است؟

.... کسانی که فرزندان امیر مؤمنان از فاطمه زهرا را پنج نفر؛ یعنی امام حسن، امام حسین، محسن، زینب و ام‌کلثوم معرفی کرده‌اند، تنها به مضامین روایات نظر داشته‌اند که در آن‌ها گاهی نام زینب آمده و گاهی ام‌کلثوم. به همین سبب نام هر دو را آورده‌اند؛ غافل از این که ام‌کلثوم کنیه زینب کبری است؛ چنانچه این مطلب در بسیاری از کتب انساب شیعه ذکر شده است.

جواب:

اگر شیعیان به همین راحتی می‌توانند بگویند: ام کلثوم کنیه زینب کبری بوده و فاطمه علیها السلام دختر دیگری نداشته ما هم می‌توانیم بگوییم: زینب کنیه ام کلثوم علیها السلام همسر عمر رضی الله عنه بوده و حضرت فاطمه علیها السلام دختری به نام زینب کبری نداشته!!! و البته چندین قرائن نیز می‌توان ذکر کرد.. از جمله: شیخ مفید و مجلسی و نمازی و محدث قمی و...^۱ می‌گویند: فاطمه علیها السلام دو دختر داشته یکی زینب و دیگری ام کلثوم که کنیه‌اش زینب صغری بوده و همسر حضرت عمر رضی الله عنه است!!.

۱- الامالی شیخ المفید، ج ۱، ص ۳۵۴؛ و العمدة ابن البطریق ص ۳۰؛ مستدرک سفینه البحار ج ۴ ص ۳۱۳ علی نمازی الشاهرودی؛ قاموس الرجال ج ۱۲ ص ۲۱۶ محمد تقی تستری؛ اعیان الشیعه محسن امین ج ۱ ص ۳۲۶؛ الفصول المهمه فی معرفة الاثمه ابن صباغ، حاشیه ج ۱ ص ۶۴۷، _ دار الحدیث للطباعة والنشر؛ محدث قمی در نفس المهموم ص ۴۳۱؛ بحار الانوار ج ۴۲ ص ۷۴.

محدث قمی می‌نویسد: پیغمبر برای شباهت حضرت ام کلثوم رضی الله عنها به خاله‌اش ام کلثوم دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، او را هم ام کلثوم کنیه نهاد. در اینجا من می‌گوییم: نه برادر! تنها یک دختر بوده، یعنی فقط ام کلثوم رضی الله عنها همسر حضرت عمر رضی الله عنه واقعی است و زینب کبری وجود خارجی نداشته!! و دلیل دیگر نیز میتوان گفت که: در روایتی از ابن بابویه قمی اینگونه میخوانیم:

فاطمه رضی الله عنها حسن رضی الله عنه را در آغوش راستش و حسین رضی الله عنه را در آغوش چپش حمل کرد و دست چپ ام کلثوم رضی الله عنها را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت!!!^۱ (خواستگاری از دخت ابوجهل).. و نامی از زینب به میان نمی‌آورد!! پس نتیجه میگیریم که زینبی در کار نبوده!! مگر اینکه بگویید: زینب از ام کلثوم کوچکتر بوده که البته آقای قزوینی این راه را بر خود بسته و در شبهاتش عکس این موضوع را گفته است!

در تایید روایت فوق، آقای قزوینی زحمت ما را کم کرده و خودشان کمی جلوتر قول آقای مرعشی را به این شکل نقل کرده‌اند:

حضرت امیر المؤمنین علی را هفده فرزند بوده و به روایتی بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن - در طفلی وفات کرده - دیگر ام کلثوم و این هر چهار از فاطمه بوده‌اند.^۲

دیدید که ایشان نیز از زینب نامی به میان نیاورده و فقط ام کلثوم را شمرده‌اند... پس نتیجه میگیریم که زینبی در کار نبوده!!!

و باز هم آقای مرعشی در کتابش قولی را نقل کرده که در آن نام ام کلثوم و حسن و حسین آمده ولی از زینب خبری نیست!!!^۱ و یا این روایتی که آقای قزوینی در شبهاتش به این شکل از محمد فتال نیشابوری نقل کرده‌اند که:

۱- علل الشرایع، ابن بابویه، ص ۱۸۶-۱۸۵، چاپ نجف - همین روایت را شیخ مجلسی نیز در کتابش جلاء العیون آورده است.

۲- شرح إحقاق الحق مرعشی، ج ۳۰ ص ۱۷۲.

هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یکپارچه صدای ناله سر دادند... مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالی که حسن و حسین در جلوی آنحضرت نشسته و گریه می کردند و مردم نیز از گریه آن دو گریان می شدند.

ام کلثوم رضی الله عنها در حالی که رو بند بر چهره داشت و چادر عربی بر سرش افکنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد می زد: ای جد بزرگوار! و ای رسول خدا! اکنون به حق تو را از دست دادم که هیچگاه دیگر تو را نخواهیم دید،...^۲.

همینطور که ملاحظه کردید در این روایت نیز نامی از زینب نیست!! نتیجه اینکه زینبی در کار نبوده که در آن روز در سوگ مادر گریه کند و اگر خیلی خوشبین باشیم میگوییم او در آن روزها دختر کوچکی بوده که این چیزها را درک نمیکرده!!

و اما اگر بگویید: پس زنی که در حوادث کربلا از آن یاد شده که بود؟ ام کلثوم که قبل از آن ماجرا فوت شد.

میتوان گفت: روایتی که میگوید: ام کلثوم رضی الله عنها در زمان خلافت معاویه رضی الله عنه همراه پسرش فوت شد صحیح نیست، بلکه صحیح آن است که او بعد از واقعه کربلا از دنیا رفت و سند نیز اینگونه است:

علی محمد علی شیعی ولادت ام کلثوم را سال ششم هجری و وفات او را چهار ماه پس از بازگشت کاروان اسرا از شام دانسته است و ماجرا را نیز نقل میکند...^۳. پس این موضوع نیز حل میشود و باز هم دست آقای قزوینی درد نکند که زحمت ما را کم کرده!!

۱- رجوع کنید: شرح إحقاق الحق، ج ۸ ص ۲۸۹.

۲- روضة الواعظین، قتال نیشابوری ص ۱۵۲، منشورات الرضی قم.

۳- اعلام النساء علی محمد علی، صص ۲۳۸ - ۲۴۷.

آقای قزوینی میگویند: در کربلا خطبه ای ایراد شده که بعضی آن را از زینب و بعضی آن را از ام کلثوم دانسته‌اند!

بنده نیز میگویم: آقا دیدید؟ این هم یک دلیل دیگر که زینبی وجود نداشته! بلکه آن خطبه از ام کلثوم است که نام او زینب صغری است و مولفین و راویان را به اشتباه انداخته است!

و در مورد ازدواج عبدالله بن جعفر نیز مانند شیعه‌ها میگوییم: عبدالله بن جعفر (استغفرالله) با جنیه‌ای ازدواج کرده است! و فرزندان که برایش نوشته‌اند همه آنها خیالاتی هستند که راویان و مولفین تراشیده‌اند و برای اثبات این حرف، دلایلی مانند دلایل آقای قزوینی و طبق استدلالها و اصول ایشان اینچنین ارائه می‌کنیم.

دلایل: (به قول قزوینی) تعارض در بعضی روایات و اختلافات در تعداد فرزندان آنها، اصل چنین ازدواجی را زیر سوال میبرد!!

آیا حضرت عبدالله بن جعفر رضی الله عنه از سیده زینب رضی الله عنها فرزندی داشته‌اند؟؟

علما در این مورد بسیار سرگردان هستند تا به آنجا که قولها بسیار متفاوت و جمع بین آنها ممکن نیست! بعضی یک پسر و بعضی دو پسر و بعضی یک پسر و یک دختر و..... حداقل ۹ قول متفاوت را درج کرده‌اند.^۱

۱- تنها یک پسر:

شیخ نویری که آقای قزوینی در ادامه آن را گواه گرفته تنها یک فرزند برای زینب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده‌اند!!! و نویری مینویسد:

۱- ماجرای جنیه بس جالب و خنده دار است که شیعیان برای رد ازدواج حضرت عمر با ام کلثوم از آن استفاده می‌کنند و ما در اواخر کتاب به آن پرداخته‌ایم.

۲- علمایی که در این مورد از نظر آنها استفاده میشود، اکثراً آنهايي هستند که جناب قزوینی در شبهه ای به نام " آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟" از آنها استفاده کرده است!!

«وتزوج زينب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، وولدت له علي بن عبد الله بن جعفر...!!»^۱.

و صفدی مینویسد: زينب «تزوجها عبد الله بن جعفر بن أبي طالب فولدت له علياً...!!»^۲.

ابن حزم اندلسی مینویسد: «زوج زينب بنت علي عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، فولدت له علي بن عبد الله، له عقب»^۳.

۲- فقط دو پسر:

امام بیهقی در مورد اولاد زينب و عبدالله بن جعفر مینویسد: «فاما زينب فتزوجها عبدالله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له علي بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر يقال له عون...»^۴.

ابن کثیر در سیره النبویه: «تزوج زينب هذه ابن عمها عبدالله بن جعفر فولدت له عليا وعونا وماتت عنده».

و احمد طبری به نقل از ابن شهاب: «تزوج زينب بنت علي عبدالله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له عليا وعونا»^۵.

۳- یک پسر و یک دختر!

ابن اسحاق (م. ۱۵۱ هجری قمری) در کتاب خود فرزندان آنان را دو نفر به نامهای علی و ام ابیها ذکر کرده است.

۱- نه‌ایه الأرب فی فنون الأدب النويری، ج ۱۸، ص ۱۴۲.

۲- الوافی بالوفیات الصفدی، ج ۱، ص ۷۹.

۳- جوامع السیره ابن حزم ص ۴۰ - دار المعارف - مصر.

۴- سنن الكبرى البيهقي ج ۷، ص ۷۰، دار الفكر.

۵- ذخائر العقبی محب الدين طبری ص ۱۶۷.

۴- یک پسر و دو دختر

«وقال الدار قطني ولدت له عليا وأم كلثوم ورقية»^۱.

۵- سه پسر و یک دختر

ذهبی می‌نویسد: «زينب بنت علي بن أبي طالب... ولدت من عبدالله بن جعفر علياً وعوناً وعباساً وأم كلثوم...»^۲.

۶- سه پسر و دو دختر!

زبیری (م. ۲۳۶ هجری قمری) از سه پسر به نام‌های جعفر اکبر، علی، عون اکبر و دو دختر به نام‌های ام کلثوم و ام عبدالله نام برده است.^۳

۷- فقط چهار پسر

عمری (م. ۴۹۰ هجری قمری) اسامی فرزندان آنان را عباس، جعفر، ابراهیم و علی اصغر، که به زینبیون معروف بودند ذکر کرده است.^۴

۸- چهار پسر و یک دختر

ابن سعد: «زينب بنت علي ابن أبي طالب بن هاشم..، وأمها «فاطمة» بنت رسول الله ﷺ تزوجها «عبد الله بن جعفر بن أبي طالب بن عبد المطلب» فولدت له: عليا، وعونا، وعباسا، ومحمد، وأم كلثوم»^۵.

۱- ذخائر العقبی، در مورد رقیه گفته شده: ورقیه ماتت قبل أن تبلغ الحلم، والله أعلم.. إمتاع الأسماع/ مقریزی ج ۵ ص ۳۷۱ - بیروت.

۲- تجرید اسماء الصحابه، ج ۲، ص ۲۷۳؛ الکوکب الدری، الاسنوی شافعی ج ۲، ص ۲۱۳ و مصادر بحار الانوار، ابن علی فضل بن حسن طبرسی.

۳- مصعب بن عبدالله الزبیری، نسب قریش ص ۸۲. (دارالمعارف للطباعة و النشر)..

۴- المجدی فی انساب الطالبیین ص. ۲۷۹، ابن الحسن علی بن محمد العمری.

۵- طبقات الكبرى ابن سعد ج ۸ ص ۴۶۵ و موسوعه الإمام علی بن أبی طالب ج ۱ ص ۱۲۲، محمد الریشهری شیعوی.

امام نووی به نقل از ابن قتیبه: «قال ابن قتیبة: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابناً وبتین، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعون الأكبر، وعباس، وأم كلثوم، أمهم زینب بنت علی بن أبي طالب من فاطمة»^۱.

عصامی: «وتزوجت زینب بنت فاطمة ابن عمها عبد الله بن جعفر بن أبي طالب وماتت عنده، وقد ولدت له علیاً وعوناً وجعفرأ وعباساً وأم كلثوم»^۲.

۹- پنج پسر و یک دختر

بلاذری اسامی آنان را علی، عون اکبر، جعفر اصغر، عباس، محمد و ام کلثوم ثبت کرده است.

«ولد عبد الله بن جعفر: محمداً وبه كان یکنی، وأمه محشیه من بني أسد. وعلیاً، وعون الأكبر، وجعفر الأصغر، وعباساً، وأم كلثوم؛ أمهم زینب بنت علي بن أبي طالب، وأمها فاطمة»^۳.

بعد از ملاحظه کردن این همه تعارض!! بد نیست برای قانع شدن خواننده تعارضها و بلکه درگیریهایی که در مورد مکان قبر زینب وجود دارد را نقل کنیم که موضوع را بیش از پیش ثابت کند!

قبر حضرت زینب کجاست؟؟

از قدیم الایام سه مکان به عنوان قبر زینب ساختگی! مطرح شده است و هرکدام نیز طرفدارانی دارد و ما این اختلافات را نقل میکنیم تا خواننده خود شاهد باشد.

۱- تهذیب الاسماء امام نووی ج ۱ ص ۳۶۲.

۲- سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی ص ۲۲۴، العصامی.

۳- بلاذری، انساب الاشراف ص ۲۷۱ و ابن اثیر در اسد الغابة.

۱- محلی که در شهر قاهره پایتخت مصر به نام «زینبیه» مشهور است. نسابه عبیدلی در کتاب «اخبار الزینبات، ص ۱۲۵-۱۲۲.» شش روایت نقل کرده است که بر اساس مضمون آنها باید حضرت زینب علیها السلام در مصر دفن شده باشد.

۲- قبری که در شهرک زینبیه امروز در نزدیکی دمشق، پایتخت فعلی کشور سوریه وجود دارد.

علمای قدیم از این مکان (شهرک زینبیه) به «غوطه» یا «راویه» تعبیر آورده‌اند. زائران ایرانی که جهت زیارت به سوریه می‌روند، این مکان را زیارت می‌کنند.

مهمترین سندی که طرفداران این قضیه به آن استناد می‌کنند، رحله ابن بطوطه است. ابن بطوطه مینویسد: «وبقرية قبلي البلد (أى دمشق) وعلى فرسخ منها مشهد أم كلثوم بنت علي بن أبيطالب من فاطمة عليها السلام ويقال: إن اسمها زينب وكنّاها النبي ﷺ أم كلثوم لشبهها بخالتها أم كلثوم بنت رسول الله ﷺ وعليه مسجد كبير وحوله مساكن وله أوقاف. ويسميه أهل دمشق قبر الست أم كلثوم»^۱.

یعنی: «در روستایی در یک فرسخی دمشق مزار ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب علیه السلام و فاطمه علیها السلام است. می‌گویند: نام او زینب است و کنیه «ام‌کلثوم» را پیامبر صلی الله علیه و آله بر او نهاد؛ زیرا او شباهت به خاله‌اش ام‌کلثوم دختر پیامبر صلی الله علیه و آله داشت». بر مزار او مسجد بزرگی بنا گردیده و خانه‌هایی در اطراف آن است و دارای موقوفاتی می‌باشد. گروهی از شیعیان آنجا را قبر زینب کبری میدانند».

۳- شهر مدینه نیز به عنوان محل دفن حضرت زینب علیها السلام معرفی شده است. سید محسن امین معتقد است که حضرت زینب علیها السلام در مدینه دفن شده است و برای این مطلب دلیل می‌آورد که: بازگشت حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه کربلا به مدینه، قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است،

۱- رحله ابن بطوطه، بیروت، ص ۱۱۷.

بنابراین، باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاریخ وفات و محل دفنش دقیقاً روشن نباشد.^۱

بنده بعد از ذکر این اختلاف‌ها سخنی مانند سخن آقای قزوینی را به خودش می‌گویم: این اختلافاتی که ذکر شد به آن معنی است که چنین ازدواجی رخ نداده بلکه چنین دختری (زینب) برای حضرت فاطمه ثابت نمیشود که حالا قبری هم داشته باشد!! از این حرف من تعجب نکنید!! باور کنید آقای قزوینی بعد از ذکر چنین اختلافاتی نتیجه گرفته که ازدواج ام‌کلثوم با عمر غلط و مردود است، من هم در این مورد به ایشان اقتدا کردم!!

ضمناً این مطالبی که ذکر شد فقط و فقط در جواب اراجیفات قزوینی بود و گرنه هیچ شخص عاقل و آگاهی منکر وجود دختران فاطمه، نه ام‌کلثوم و نه زینب نمیشود!! و فقط قصد این بود تا به خواننده بفهمانیم که تاریخ بسیار دروغگوست و اگر کسی قصد کند مانند قزوینی‌ها پیش برود! میتواند خیلی از واضحات اسلام را رد کند! و اکنون ببینید (و بخندید) شبهات آقای قزوینی و جواب آن را:

شبهه: کلام عالمان شیعه در تایید این که فاطمه دختری به نام ام‌کلثوم نداشته!

رضی الدین حلی از عالمان بزرگ شیعه در قرن هشتم هجری در باره فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام می‌نویسد: تعداد فرزندان علی علیه السلام از دختر و پسر بیست و هفت نفر است. حسن، حسین و زینب کبری که کنیه وی ام‌کلثوم است، همگی از فرزندان دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده‌اند.

جواب شبهه:

۱- رضی الدین حلی متوفی ۷۰۵ می‌باشند که به هیچ وجه نمیتوان این ادعا را از ایشان قبول کرد مگر اینکه دلایل خود را ذکر کنند!

۱- اعیان الشیعه سید محسن امین ج ۷، ص ۱۴۰ - بیروت

۲- ایشان درست یک صفحه قبل از ذکر نامهای فرزندان حضرت علی علیه السلام و بعد از ذکر ماجرای ضربت خوردن حضرت علی علیه السلام به دست ابن ملجم مینویسد:

«فصاحت ام کلثوم بنت أمير المؤمنين علیه السلام يا عدو الله لا بأس على أبي والله يجزيك وبكت، فقال لها ابن ملجم: فعلام تبكين، فوالله لقد ضربته بسيف اشتريته بألف وسممته بألف درهم، فان خانني فأبعده الله،..... ثم قال لبنيه: يا بني ان هلكت فالنفس بالنفس، اقتلوه كما قتلتني،..... وصاحت زينب بنت أمير المؤمنين يا ملعون قتلت أمير المؤمنين، فقال: انما قتلت أباك، ثم حبسوه....»^۱.

در اول روایت میگوید: ام کلثوم دختر امیرالمومنین علی علیه السلام فرمود!!! و بعد از آن به فرزند ایشان که منظور، سیدنا حسن علیه السلام می باشند اشاره میکند و بعد از آن نیز میگوید: و زینب دختر امیر فرمود!!!!!!.

میبینیم که در اینجا از دو دختر حضرت علی علیه السلام نام برده و همه تصریح کرده اند که ام کلثوم فرزند علی و فاطمه بوده که در آن زمان با پدرش در یک خانه بوده. (که به وقتش ذکر خواهد شد).

این به چه معناست؟؟ یا جناب حلی نادانسته این اشتباه را انجام داده اند!! و یا اینکه کتاب مذکور دستخوش تحریف شده و تحریف کنندگان این قسمت را از قلم انداخته اند!!

و اگر این دو احتمال مقبول حضرات نیافتاد.. میگوییم: به فرض که هیچ اشتباهی رخ نداده و آقای حلی بر این عقیده بوده که سیده فاطمه فقط یک دختر داشته!! این سخن هیچ ارزش علمی نخواهد داشت چون ایشان هر چه نوشته اند از کتابهای نویسندگان ما قبل خود استفاده کرده اند و ما باید ببینیم علمایی که مستقیماً با راویان در ارتباط بوده اند

۱- العدد القوية لدفع المخاوف اليومية، الحلی ص ۲۴۱، مکتبه المرعشی - قم، ط ۱، ۱۴۰۸ هـ.

چه میگویند!! و از جمله آنها شیخ مفید و طبرسی هستند، که ایشان زینب صغری (همسر حضرت عمر رضی الله عنه) را مکنی به ام کلثوم میدانند نه زینب کبری را!^۱

«البته در یک صورت میتوان به سخن ایشان استناد کرد آن هم در مقام تایید یک سخن از علمای قدیم و یا در صورتی که متقدمین در آن مورد سخنی نگفته باشند».

ادامه شبهه: و آیت الله مرعشی در شرح احقاق الحق به نقل از فضل بن روزبهان از عالمان قرن دهم هجری می نویسد:

و حضرت امیر المؤمنین علی را هفده فرزند بوده و به روایتی بیست فرزند، امام حسن، دیگر امام حسین، دیگر محسن - در طفلی وفات کرده - دیگر ام کلثوم و این هر چهار از فاطمه بوده اند.

جواب:

دیدید؟؟ در این سخن نامی از زینب کبری نیست!!! پس به همین راحتی میتوان زینب کبری را خط زد!! ولی آقای قزوینی با کمال شهامت و حماقت آن را ذکر کرده و به نفع خود به کار میبندند!!

ملخص جواب اینکه آقای مرعشی نیز سخن خود را از فضل بن روزبهان گرفته اند که ایشان از علمای قرن ۱۰ هستند و همانطور که گفتیم سخن ایشان هیچ ارزشی ندارد و باید دید مقربین به قرن اول و دوم چه نوشته اند! البته پر واضح است که نوشته فضل بن روزبهان هیچ خدشه ای بر موجودیت سیده ام کلثوم وارد نمیکند.

و لازم به ذکر است که جناب مرعشی در همین کتاب مینویسد:

«أحب الإمام علی زوجته سيدة النساء، وعاشا عيشة راضية، ورزقت منه خمسة أولاد، ثلاثة ذكور: وهم حسن وحسين ومحسن، وبنتان: أم كلثوم وزینب، وقد مات محسن صغیراً!»^۱

۱- الارشاد شیخ المفید، ج ۱، ص ۳۵۴؛ اعلام الوری باعلام الهدی طبرسی ص ۲۰۳.

«امام علی علیه السلام در میان همسرانش حضرت فاطمه علیها السلام را بیشتر دوست داشتند... که برای او پنج فرزند به دنیا آورد، سه پسر: حسن و حسین و محسن و دو دختر: ام کلثوم و زینب!! و محسن در کوچکی فوت شد.»

آقای قزوینی شما این را ندیده اید که آقای مرعشی در ذکر اولاد حضرت علی علیه السلام نوشته اند؟؟ یا دیده اید و خود را به ندیدن زده اید؟

ادامه شبهه: باقر شریف القرشی، محقق معاصر و از مفاخر شیعه ساکن نجف در این باره می گوید:

صدیقه طاهره، دختری غیر از حضرت زینب نداشته است و همو کنیه اش ام کلثوم بوده است؛ چنانچه برخی از محققین نیز بر این عقیده هستند. به هر حال من بدون تردید عقیده دارم که صدیقه طاهره دختری به نام ام کلثوم نداشته است.

جواب:

همینطور که خودتان گفتید این آقا معاصر است و ایشان سعی کرده اند که ازدواج مورد بحث را مردود اعلام کنند پس میپرسم: آیا دزد میتواند شریکش را به نفع خود شاهد بگیرد؟؟؟ خیر بلکه باید دلایل آنها را دید. (و خندید)

و دوباره به یادتان می آورم سخن سید مرتضی را که در شان چنین شخصی میگوید: «اما کسانی از اصحاب غافل ما!، وقوع این عقد را انکار کرده اند. این ازدواج و انتقال ام کلثوم به خانه عمر و آوردن فرزندان برای او معلوم و مشهور است و آن را جز «جاهل یا معاند» انکار نمی کند و ما در مسئله ای از دین که راه خروجی برای آن هست، نیازی نداریم که مسائل ضروری و آشکار را انکار کنیم!»^۱.

و به قول عالم معاصر شیعی و یکی از برجسته ترین آنها هیچ اختلافی در مورد وجود ام کلثوم وجود ندارد.

۱- شرح إحقاق الحق المرعشی، ج ۲۵ پاورقی ص ۳۶۰.

۲- رسائل السيد المرتضی، ج ۳، ص ۱۵۰.

دکتر سید جعفر شهیدی در کتاب زندگانی فاطمه الزهرا علیها السلام در باب «فرزندان فاطمه علیها السلام» مینویسد:

چنانکه می‌دانیم و هر آشنا بتاریخ اسلام می‌داند، دختر پیغمبر را از علی علیه السلام فرزندان است. دو پسر بنامهای حسن و حسین علیهما السلام و دو دختر بنام زینب و ام کلثوم علیهما السلام. هیچیک از نویسندگان سیره و مؤلفان تاریخ در وجود این چهار فرزند تردیدی ندارد. و مینویسد: در اینکه علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام صاحب دو دختر بوده است، بین مورخان و تذکره نویسان اختلافی دیده نمی‌شود.

پس تنها میتوانیم تاسف بخوریم بر حال اصحاب جاهل و معاند و غافل جناب سید مرتضی و یاران نا آشنا به تاریخ جناب سید جعفر!!

ادامه شبهه: صالحی شامی در سبل الهدی و الرشاد می‌نویسد: فرزندان علی علیه السلام از فاطمه زهرا؛ حسن، حسین، محسن و زینب کبری بود و از دیگر زنان فرزندانش فرزندان زیادی داشت.

جواب:

اگر قزوینی انصاف داشت و دو خط جلوتر را نیز میخواند میدید که ایشان ام کلثوم کبری را نیز نقل کرده‌اند. و صالحی شامی این بحث را به ذکر نام فرزندان و مادران آنها که از حضرت علی علیه السلام هستند، اختصاص نداده و این از آنجا مشخص است که به جز فاطمه از دیگر همسران حضرت علی علیه السلام نام نبرده ولی همینکه نام ام کلثوم الکبری را که همه آن را میشناسیم ذکر کرده خود دلیل بر آن است که ادعای قزوینی بی‌اساس است!!

گذشته از آن جناب صالحی شامی (مانند رضی الدین حلی) ماجرای شهادت حضرت علی علیه السلام را ذکر کرده و از ام کلثوم علیها السلام در آن ماجراها نام برده..^۱ و همچنین ماجرای تقسیم پارچه‌ها؛ که عمر رضی الله عنه به روزگار حکومت خود پارچه‌هایی را میان زنان مدینه تقسیم

۱- سبل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد الصالحی الشامی، ج ۱۱ ص ۳۰۷.

کرد. برخی از حاضران پیشنهاد کردند که مقداری از آن پارچه را به ام‌کلثوم بدهد. عمر رضی الله عنه گفت: ام‌سلیط که روز جنگ احد برای ما آب می‌آورد، به این پارچه سزاوارتر است!

و ماجرا را اینگونه مینویسد: «أن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قسم مروطا بین نساء أهل المدينة، فبقي منها مرط جيد، فقال له بعض من عنده: يا أمير المؤمنين أعط هذا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم التي عندك - يرید أم كلثوم بنت علی - فقال عمر رضی الله عنه.....».

«تا به حال هیچ کس به فرزندان حضرت علی رضی الله عنه نگفته فرزند رسول خدا!! الا به فرزندانی که از فاطمه رضی الله عنها متولد شده اند! و میبینیم که صالحی شامی نیز از آن به عنوان فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یاد کرده که مراد ام‌کلثوم دختر علی رضی الله عنه از حضرت فاطمه رضی الله عنها است!! که به عقد حضرت عمر رضی الله عنه در آمد و این از روایت فوق کاملاً مشهود است».

و جالبتر از همه این متنی است که جناب صالحی شامی نقل میکنند:

«عمر بن الخطاب رضی الله عنه أنه خطب الی علی أم كلثوم فتزوجها فأتی عمر المهاجرین فقال:

ألا تهنتوني بأم كلثوم ابنة فاطمة».

یعنی: حضرت عمر رضی الله عنه ام‌کلثوم را از حضرت علی رضی الله عنه خواستگاری کرد و او ام‌کلثوم رضی الله عنها را به ازدواجش در آورد و حضرت عمر رضی الله عنه پیش مهاجرین رفت و گفت به من تهنیت بگویید به خاطر ام‌کلثوم دختر فاطمه رضی الله عنها!!!!!!

و در جایی نیز در همین کتاب و در ذکر اولاد حضرت علی رضی الله عنه مینویسد: «قال

اللیث بن سعد رضی الله عنه تزوج علی فاطمة رضی الله عنها فولدت حسنا وحسینا ومحسنا - رضی الله عنها - وزینب وأم

کلثوم ورقیة رضی الله عنها مات محسن سقطا، وأن کلثوم کانت عند عمر بن الخطاب رضی الله عنه وولدت ولدا

قال أبو عمر: ولدت أم كلثوم بنت فاطمة رضی الله عنها قبل وفاة سيدنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وتزوجت

زینب بنت فاطمة رضی الله عنها عبد الله بن جعفر رضی الله عنه فماتت عنده وقد ولدت له علیا.....»^۱.

۱- سبل الهدی ج ۴ ص ۲۲۰.

۲- سبل الهدی ج ۱۱ ص ۵۰ و ۵۱.

یعنی: «لیث بن سعد که رحمت خدا بر او باد گفت: حضرت علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام ازدواج کرد و متولد شد از او حسن و حسین و محسن.... و زینب و ام کلثوم و رقیه علیها السلام!! که محسن سقط شد و همانا ام کلثوم همسر عمر رضی الله عنه شد و فرزندانى برایش آورد و ابو عمر نیز گفته ام کلثوم علیها السلام دختر فاطمه علیها السلام قبل از وفات محمد صلی الله علیه و آله و سلم متولد شده و زینب دختر فاطمه با عبدالله بن جعفر رضی الله عنه ازدواج کرد و در نکاح او بود که وفات کرد...» الخ

خوب است بدانید که صالحی شامی این اقوال را در باب ذکر اولاد حضرت علی ع نوشته (السادس عشر: فی اولادها) و متنی که نقل شد تنها سخنی بود که در مورد اولاد فاطمه در این باب ذکر شده بود به جز توضیحاتی که در مورد زینب ذکر کرده بود که ما نقل نکردیم!

پس شیعیان آگاه باشند که گیر چه آدمهای کذاب و خدا نترسی افتاده‌اند!

ادامه شبهه: و شهاب الدین قلیوبی (متوفای ۱۰۶۹هـ) در حاشیه‌ای که بر شرح جلال الدین محلی بر منهاج الطالبین دارد، فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام را سه نفر ذکر کرده و از جلال الدین سیوطی نیز همین مطلب را نقل می‌کند:

این سخن که فرزند به پدر نسبت داده می‌شود، صحیح است؛ مگر در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ چون فرزندان فاطمه؛ یعنی حسن و حسین و فرزندان پسر این دو به آن حضرت نسبت داده می‌شود که در عرف مردم مصر به آنان اشراف می‌گویند؛ اگر چه اشراف لقبی است برای هر یک از اهل بیت.

و اما فرزندان زینب دختر فاطمه و همچنین فرزندان دختران حسن و حسین و اولاد این دو که از غیر اهل بیت هستند به پدرانشان نسبت داده می‌شوند؛ اگر چه به همه آنان زریه و فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز گفته می‌شود.

جلال الدین سیوطی گفته است: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرزندی غیر از فاطمه علیها السلام نداشت، و فاطمه علیها السلام پس از ادواج با علی رضی الله عنه فرزندانى به نام حسن، حسین و زینب علیها السلام به دنیا

آورد، و زینب با پسر عمویش عبد الله رضی الله عنه ازدواج کرد که از وی فرزندی به نام علی، عون اکبر، عباس، محمد و ام کلثوم رضی الله عنها داشت. به تمام فرزندان فاطمه، فرزندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌گویند؛ ولی فقط فرزندان پسر از اولاد حسن و حسین می‌گویند به آن حضرت نسبت داده می‌شود؛ چون خود پیامبر بر این موضوع تصریح فرموده است.

جواب:

متن فوق در مورد سید و سادات و در همین بحث نقل شده است و منظور جلال الدین سیوطی نیز این نبوده که سیده فاطمه رضی الله عنها دختری به نام ام کلثوم رضی الله عنها نداشته بلکه به این منظور است که ذریه ام کلثوم و حضرت عمر رضی الله عنه ادامه نداشته تا لازم باشد نام آنها را در این بحث ذکر کنند.

همانطور که در متن آمده جناب قلیونی به قول علامه سیوطی استناد کرده‌اند و ما با بررسی کتابهای شیخ سیوطی پرده از این دروغ قزوینی نیز بر میداریم.

علامه سیوطی در تاریخ الخلفاء از فرزندان حضرت علی رضی الله عنه نامی نبرده ولی مرثیه ای را از ابی الاسود نقل کرده‌اند که ماجرای شهادت حضرت علی رضی الله عنه و گریه کردن ام کلثوم را بیان میکند!

و در تفسیر خود (الدر المنثور) ماجرای ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه را با ام کلثوم مینویسند.

«لما تزوج عمرس أم كلثوم رضی الله عنها بنت علي اجتمع عليه أصحابه رضی الله عنهم فباركوا له دعوا له، فقال: لقد تزوجتها وما بي حاجة إلى النساء، ولكني سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول إن كل نسب وسبب ينقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي، فاحببت أن يكون بيني وبين رسول الله صلی الله علیه و آله نسب»^۱.

۱- تفسیر در المنثور ج ۳ ص ۳۳، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان

پس جلال الدین سیوطی نه تنها منکر وجود سیده ام کلثوم رضی الله عنها نشده بلکه ماجرای ازدواج وی را نیز نقل کرده است و در مورد قلیونی نیز هر چند که ایشان وجود ام کلثوم رضی الله عنها را نفی نکردند ولی اگر هم چنین باشد میگوییم حرف ایشان در این مورد حجت نیست زیرا ایشان متوفی ۱۲۹۸ هستند که غیر ممکن است بهتر از بلاذری و طبری و کلینی! و... از اولاد حضرت علی رضی الله عنه با خبر باشند.

ادامه شبهه: و شیخ محمد خضری از دانشمندان اهل سنت مصر نیز فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها را فقط سه نفر می‌داند:

در سال دوم پس از هجرت، علی که بیست و یک سال داشت با فاطمه که پانزده سال داشت ازدواج کرد و فرزندان رسول خدا؛ یعنی حسن، حسین و زینب نتیجه این ازدواج بودند.

جواب:

شیخ محمد خضری متوفی ۱۰۶۹ هستند و سخن ایشان نیز بدون ذکر سند حجت نیست!

گذشته از این آقای خضری از محسن، فرزند حضرت علی رضی الله عنه که چندی بعد از تولد (گفته شده ۷ سال) از دنیا رفت. نامی نبرده.

ضمناً ایشان به غیر از این سه فرزند نام هیچ یک از فرزندان دیگر حضرت علی را نیاورده. و این کتاب که نامش "نور الیقین فی سیره سید المرسلین" است، کتابی است که احوال حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و زندگی ایشان را بررسی کرده است و نه چیز دیگر.

ولی جالب است! چرا آقای قزوینی در این مورد از سخنان علمای سلف استفاده نمیکنند؟! آیا علمای هم عصر علم غیب دارند که بدون استفاده از مرجعی خود به خود بگویند فلان شخص فلان تعداد فرزند داشته و فلانی فرزند او نیست؟! آیا بهتر نیست که در این مورد به کتب انساب مراجعه کنیم؟ کتبی که کمترین فاصله را با قرن ۱ و ۲ هجری دارند؟

آقای قزوینی پریشان حال غافل از کتب انساب.. در اول بحث ضعف خود را با استناد به کتب مولفین معاصر و یا چند قرن قبل، نشان میدهد ولی از کتب سلف ثابت است که حضرت فاطمه دو دختر داشته‌اند...!

اما بدبختی قزوینی از این است که حتی علمای معاصر شیعه نیز ام کلثوم را در ردیف فرزندان حضرت فاطمه ذکر کرده‌اند و همه او را در این مورد تنها گذاشته‌اند به جز چندی از همدستان خودش (شرکای دزد) که گفتم: شاهدی شریک دزد، به نفع دزد مقبول نیست.

شبهه: شواهد این دیدگاه که فاطمه فرزندی به اسم ام کلثوم کبری نداشته!

در هیچ روایت صحیح السنندی بین نام ام کلثوم و زینب جمع نشده است: نخستین شاهد این است که در هیچ روایت صحیح السنندی در منابع شیعه، در باره فرزندان فاطمه زهرا سلام الله علیها و ماجراهایی که به ایشان مربوط می‌شود، نام زینب و ام کلثوم با هم نیامده؛ بلکه تنها یا نام زینب آمده است و یا نام ام کلثوم. و نیز در هیچ روایت صحیح السنندی از روایات شیعیان به این مطلب تصریح نشده است که خلیفه دوم با دختر فاطمه زهرا سلام الله علیها ازدواج کرده باشد؛ بلکه تمام روایات ام کلثوم را دختری در خانه امام علی معرفی کرده‌اند. و تنها چیزی که به عنوان مدرک به آن استدلال شده است، اجتهادات و سخنان برخی از علما است که این هم نمی‌تواند برای دیگران حجت باشد.

جواب:

۱- مثلاً: ابن سعد ج ۸، ص ۴۶۳؛ الذریه الطاهره دولابی، ص ۱۱۳-۱۱۸، دار السلفیه؛ المجدی فی انساب الطالبین العلوی، ص ۱۱؛ بلاذری ج ۲، ص ۴۱۱؛ الارشاد الشیخ المفید ج ۱، ص ۳۵۴؛ جمهره انساب العرب ابن حزم، ص ۳۷؛ طبری ج ۴، ص ۱۱۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳؛ مروج الذهب المسعودی ج ۳، ص ۶۳؛ المنمق محمدبن حبیب، ص ۴۲۶؛ بخاری؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۷۹ و مناقب الإمام أمير المؤمنين، محمد بن سلیمان الکوفی - ج ۲ - ص ۴۸ و... منابع دیگر.

چندین روایت را نقل میکنیم تا ایشان رسوا شوند و خوانندگان یقین پیدا کنند که سیده فاطمه دو دختر (ام کلثوم و زینب) داشته‌اند.

۱- محمد بن سلیمان کوفی شیعی^۱ (ح ۳۰۰):

«أخبرنا معن بن عيسى قال: حدثنا مالك بن أنس عن جعفر بن محمد عن أبيه قال: وزنت [فاطمة] بنت رسول الله ﷺ شعر حسن وحسين وزينب وأم كلثوم فتصدقت بزنته فضة».

امام باقر علیه السلام گوید: «حضرت فاطمه علیها السلام موی حسن و حسین و زینب و ام کلثوم علیهم السلام را وزن کرد و هموزن آن را نقره داد».

۲- شیخ صدوق (م ۳۸۱)^۲:

«أبي حمزة قال: حدثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن خالد، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن جميل بن صالح، عن محمد بن مروان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام هل قال رسول الله ﷺ: إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار؟ قال: نعم، عنى بذلك الحسن والحسين وزينب وأم كلثوم».

«محمد بن مروان می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: فاطمه پاک است، پس خداوند آتش را بر ذریه او حرام کرده است؟ امام علیه السلام فرمود: بله، مراد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این سخن، حسن و حسین و زینب و ام کلثوم علیهم السلام است».

۳- شیخ صدوق^۳:

«حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمته الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، قال: حدثنا العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن الحسن بن علي الوشاء، عن محمد بن

۱- مناقب الإمام أمير المؤمنين؛ محمد بن سلیمان الكوفی، ج ۲، پاورقی ص ۲۷۲.

۲- معانی الأخبار الشيخ الصدوق، ص ۱۰۶ .. با سندی صحیح.

۳- معانی الأخبار الشيخ الصدوق، ص ۱۰۶ و ۱۰۷ .. با سندی محکم.

قاسم بن الفضیل، عن حماد بن عثمان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: جعلت فداك، ما معنى قول رسول الله صلى الله عليه وآله: إن فاطمة أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار؟ فقال: المعتقون من النار هم ولد بطنها: الحسن، والحسين، وزينب، وأم كلثوم».

«حماد بن عثمان گوید: به امام صادق عليه السلام عرض کردم: فدایت گردم، معنای این سخن پیامبر صلى الله عليه وآله چیست که فرمود: فاطمه پاک است، پس خداوند آتش را بر ذریه او حرام کرد؟ امام عليه السلام جواب داد: رهاسدگان از آتش فرزندان او هستند: حسن و حسین و زینب و ام کلثوم».

۴- محمد بن اسحاق (م ۱۵۱)¹

«ولدت فاطمة لعلي الحسن والحسين ومحسن، فذهب محسن صغيراً»، وولدت له أم كلثوم وزينب». «فاطمه عليها السلام برای علی عليه السلام این فرزندان را به دنیا آورد: حسن و حسین و محسن عليه السلام - که در کوچکی از دنیا رفت - و ام کلثوم و زینب».

۵- حسین بن حمدان (م ۳۳۴)²

حضرت علی عليه السلام فرمود: «... وابنى الحسن والحسين وابنتى زينب وام كلثوم...». «دو پسر حسن و حسین و دو دخترم زینب و ام کلثوم».

۶- اسرار الفاطمیه:

در آخرین لحظات عمر حضرت علی: «ثقل عليها المرض، والإمام لا يفارقها، وأسساء تمرضها، والحسن والحسين وزينب وام كلثوم عندها...»³.

۱- سیره ابن اسحاق، ج ۵ - ص ۲۳۱.

۲- الهدایة الكبرى، حسین بن حمدان خصیبی (م ۳۳۴ق) ص ۱۶۳ - بیروت.

۳- اسرار الفاطمیه محمد فاضل المسعودی ص ۳۳۴، باب لحظات عمرها الأخيرة.

بعد از غسل دادن حضرت علی: «واسماء في تلك الليلة ثم نادى: يا ام كلثوم، يا زينب يا حسن، يا حسين، هلموا تزودوا من امکم فهذا الفراق واللقاء والجنة، وبعد قليل نجاهم امیر المؤمنین علیه السلام...»^۱.

سپس اسماء در آن شب ندا زد: ای ام کلثوم، ای زینب! ای حسن، ای حسین...^۲.

۷- بحار الانوار مجلسی: ^۳

«... علی وفاطمة وابنيهما الحسن والحسين وابنتيهما زينب وام كلثوم...».

«علی و فاطمه و حسین، و دو دختر آنها زینب و ام کلثوم».

و چون مدعی از روایت صحیح دم میزند... شرح حال راویان نقل اول را ذکر میکنم.

«معن بن عيسى بن يحيى بن دينار الأشجعي مولا هم، أبو يحيى المدني القزاز».

شرح حال: الامام، ثقة ثبت، قال أبو حاتم: هو أثبت أصحاب مالك... از این بالاتر؟؟

مالك ابن انس:

شرح حال: إمام دار الهجرة، رأس المتقين، و كبير المثبتين حتى قال البخاري: «أصح

الأسانيد كلها».

و در معرفه الرجال خویی از او به عنوان اصحاب امام صادق علیه السلام یاد شده.^۴

جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب القرشی الهاشمی، أبو عبد

الله المدني الصادق:

۱ - البحار الانوار، ج ۴۳ ص ۱۷۹ و اسرار الفاطمیه ص ۳۳۵، باب التشييع والدفن.

۲ - در جواب این ادعا روایات بسیاری موجود بود.. که چند روایتی که گذشت قطره‌ای از دریا محسوب میشوند.

۳ - بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۲۹۰.

۴ - معجم رجال الحديث خوئی ج ۱۵ ص ۱۶۵.

شرح حال: (امام صادق علیه السلام) صدوق، فقیه، امام و قال أبو حنیفه: «ما رأیت أفقه منه!».»

و ابو جعفر یعنی امام باقر علیه السلام:

فقیها، فاضلاً و...!

چنین روایت محکم و صحیحی نقل شد آیا مدعی باز هم پروا ندارد؟؟؟
و بسیاری منابع هنگامی که نام فرزندان امیرالمؤمنین علیهم السلام را با هم ذکر می‌کنند، از زینب و ام‌کلثوم هر دو نام می‌برند و بسیاری از آنها تصریح کرده‌اند که مادر هر دو حضرت فاطمه علیها السلام است.^۱
جالبتر اینکه زینب کبری خودش دختری به اسم خواهرش یعنی ام‌کلثوم داشته که از عبدالله بن جعفر است!! و بعدها با ابان پسر حضرت عثمان رضی الله عنه ازدواج کرد!^۲ و جالب نیست که شخصی نام خودش را بر فرزندش بنهد!^۳

۱- برای تفصیل بیشتر به کتب رجال، از جمله تهذیب الکمال شیخ مزی مراجعه کنید.
۲- سنن الکبری للبیهقی ج ۷، ص ۷۰؛ تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۷۹ و ج ۶۹، ص ۱۷۶؛ تهذیب الکمال المزی ج ۲۰، ص ۴۷۹؛ تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۷، ص ۲۹۵؛ التنبیه و الاشراف مسعودی، ص ۲۵۸؛ البدایة و النهایة ابن کثیر، ج ۵، ص ۳۱۴ و ج ۷، ص ۳۶۷؛ کشف الغمه اربلی ج ۲، ص ۶۸؛ انساب الاشراف بلاذری، ج ۲، ص ۴۱۱؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۵۳؛ الکامل فی التاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۴۴۰؛ اسدالغابه ابن اثیر، ج ۵، ص ۷۰؛ ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۵۵؛ تاریخ یعقوبی ج ۲، ص ۲۱۳؛ تاج‌الموالید طبرسی، ص ۲۳؛ الاصابه ابن حجر.
۳- الشیعة و أهل البيت ۱۴۱. طبقات ج ۸ ص ۴۶۵.. و انظر: الأخوة و الأخوات دارقطنی ص ۲۹ رقم ۱۵. و الإصابه ابن حجر رقم ۵۰۸.
۴- البته در تاریخ موجود هست که شخصی نام خود را بر فرزندش بگذارد ولی بسیار قلیل است.

شبهه: عبد الله بن جعفر با چه کسی ازدواج کرده است

اهل سنت با سندهای صحیح نقل کرده‌اند که عبد الله بن جعفر همزمان با یکی از همسران امیر مؤمنان و دختر آن حضرت ازدواج کرده است. در برخی از روایات، نام این دختر ام‌کلثوم و در برخی دیگر نام او زینب نقل شده است. بخاری می‌نویسد: عبد الله بن جعفر با همسر علی و دختر علی همزمان ازدواج کرد. در شرح این روایت، برخی از عالمان اهل سنت این دختر را زینب معرفی کرده‌اند: ابن حجر: عبد الله بن جعفر با یکی از همسران علی و دختر او ازدواج کرد. اما همسر او لیلی بنت مسعود و دخترش زینب بود.

سعید بن منصور: عده‌ای نیز او را ام‌کلثوم معرفی کرده‌اند: عبد الله بن جعفر بین لیلی دختر مسعود نهشلی که در زمانی همسر علی بود و بین دخترش ام‌کلثوم فرزند فاطمه یادگار رسول خدا ﷺ جمع کرد و هر دو در یک زمان همسران عبد الله بودند. در جمع بین این دو روایت عالمان اهل سنت - چون می‌دانسته‌اند اگر زینب را همان ام‌کلثوم معرفی کنند، دچار مشکل می‌شوند - توجیه شگفت‌آور و صد البته غیر قابل قبولی کرده‌اند.

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد: منافاتی بین دو روایت نیست که در یکی زینب و در دیگری ام‌کلثوم آمده است؛ زیرا عبد الله بن جعفر با هر یک پس از دیگری ازدواج کرد (نه اینکه در زمان واحد با دو خواهر ازدواج کرده باشد).

بعضی گویند: زینب را طلاق داد و بعد با ام‌کلثوم ازدواج کرد و بعضی گویند بعد از وفات زینب چنین شد.

جواب:

خود قزوینی می‌بیند که علما در این مورد در عجب هستند و هر کدام نظری دارند ولی با این وجود می‌خواهد از آب گل آلود ماهی بگیرد و این اختلافات را دلیلی بر نفی ازدواج و نفی موجود بودن ام‌کلثوم بگیرد!! (بخندید به این هذیان)!!

به راحتی میتوانیم اینگونه بگوییم: ما در بالا ثابت کردیم که حضرت فاطمه علیها السلام دختری مشهور به زینب کبری نداشته و فقط یک دختر به نام ام کلثوم علیها السلام از او ثابت است که کنیه او زینب است و علما نیز به خیال اینکه فاطمه دو دختر داشته در بعضی روایات زینب را و در بعضی ام کلثوم نوشته‌اند و این نیز خود دلیلی است بر اینکه زینب کبری وجود نداشته!!! (به همین راحتی)

و اما حقیقت ماجرا:

ما طبق همین استدلالهایی که آقای قزوینی دارند، معتقدیم که ام کلثوم علیها السلام به ازدواج حضرت عبدالله بن جعفر علیه السلام در نیامده که به شرح آن نیز میپردازیم. آقای قزوینی اقوالی را که به نفع او بودند را نقل کرد ولی نمیگوید که:

۱- بسیاری از تذکره نویسان مینویسند که ام کلثوم فقط با حضرت عمر و محمد و عون بن جعفر ازدواج کرده و بس^۱.

۲- عبدالله بن جعفر علیه السلام در حیات حضرت علی رضی الله عنه با زینب علیها السلام ازدواج کرد و هیچ روایت صحیحی وجود ندارد که او زینب علیها السلام را طلاق داده باشد و بلکه اکثر تذکره نویسان میگویند: او در نکاح عبدالله ابن جعفر علیه السلام بود تا وقتی که وفات کرد. پس عبدالله بن جعفر علیه السلام به هیچ وجه نمیتوانسته با هر دو خواهر ازدواج کند. و به امید خدا، در بحث ام کلثوم علیها السلام پس از عمر رضی الله عنه با چه کسی ازدواج کرد؟ به صورت مفصلتر به ازدواجهای حضرت ام کلثوم علیها السلام میپردازیم تا خواننده به حقیقت ماجرا پی ببرد.

البته در بالا با نقل روایات متعدد ثابت شد که زینب و ام کلثوم علیها السلام هر دو یک نفر نیستند.

۱- رجوع شود به قاموس الرجال ص ۹۶ ج ۸. ذخائر العقبی ج ۱ ص ۱۱۷ و امتاع الاسماع المقریزی ج ۵ ص ۳۷۰

شبهه: یک خطبه با نام دو نفر

درباره خطبه حضرت زینب در کوفه و شام، در کتاب‌های تاریخی یک خطبه با دو عنوان ذکر شده است «خطبه ام‌کلثوم بنت علی» و «خطبه زینب بنت علی»؛ یعنی همان خطبه‌ای که برای حضرت زینب نقل شده، دقیقاً عین همان خطبه برای ام‌کلثوم نیز ذکر شده است.

ابن طیفور از عالمان قرن چهارم در کتاب بلاغات النساء، ابوسعید الآبی در نثر الدرر، و ابن حمدون در التذکره الحمدونیة، خطبه ام‌کلثوم را در کوفه این گونه نقل می‌کنند:

ام‌کلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنوری ندیدم؛ گویا از زبان علی سخن می‌گفت، به مردم اشاره کرد تا ساکت شوند و چون ساکت شدند و زنگ‌ها از حرکت ایستاد، گفت: سخنم را با ستایش پروردگار و با دورود و سلام بر جدم رسول خدا آغاز می‌کنم، ای مردم کوفه و ای اهل نیرنگ و خدعه، اشک چشمانتان همیشه جاری باد، و ناله‌های اندوه شما هیچ وقت پایان نیابد، مثل شما، مثل کسی است که رشته خود را پس از محکم شدن از هم می‌گسست....

در حالی که شیخ مفید و برخی دیگر از علما، همین خطبه را از زبان حضرت زینب سلام الله علیها نقل کرده‌اند:

زینب دختر علی را دیدم و همانند او سخنوری ندیدم؛...

همچنین در قضیه منع کودکان اهل بیت از خوردن صدقات کوفیان، برخی از علما آن را برای ام‌کلثوم و برخی برای حضرت زینب سلام الله علیها نقل کرده‌اند؛ چنانچه شیخ انصاری رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌نویسد:

داستان ممانعت اسیران از خوردن صدقه اهل کوفه توسط حضرت زینب یا ام‌کلثوم معروف و مشهور است که چون گرفتن صدقه بر اهل بیت حرام بود، منع می‌کردند.

جواب:

با رجوع به کتابهای، بلاغات النساء، تذکره الحمدونیه و نثر الدرر از کتب شیعه ای که آقای قزوینی از آنها نام بردند، متوجه میشویم که در هر سه کتاب خطبه به نام ام کلثوم رضی الله عنها ثبت شده! اما.....؟!!

۱- منظور نویسندگان این کتب این نبوده که ام کلثوم همان زینب است.. چرا؟! چونکه آنها خطبه ای غیر از این خطبه را برای حضرت زینب رضی الله عنها نقل کرده اند که خطاب به یزید ایراد شده. و میبینیم که در هر کدام از این کتب از هر دو نام برده شده ولی آن خطبه فقط به اسم یک نفر ثبت شده. و صاحبان این کتب برای ام کلثوم و زینب هر کدام تذکره جداپانه ای نوشته اند.

۲- نکته جالبی که در این دو نقل قابل توجه است این است که، این روایت از شش نفر نقل شده! و هر ۶ نفر سخن خود را با این جمله شروع میکنند: "ام کلثوم" یا "زینب" را دیدم و مثل او سخنرانی ندیدم. گویا از زبان علی سخن میگفت.

الف: در بلاغات النساء از جعفر بن محمد عن آبائه رضی الله عنهم: «ورأيت أم كلثوم عليها السلام ولم أر خفرة والله أنطق منها كأنها تنطق وتفرغ على لسان أمير المؤمنين عليه السلام».

ب: در احتجاج از حذیم الاسدی: «قال حذيم الاسدي: لم اروا الله خفرة قط انطق منها، كأنها تنطق وتفرغ على لسان علي عليه السلام».

پ: در معالم المدرستین: «وقال بشير بن حذيم الاسدي: نظرت إلى زينب بنت علي يومئذ - ولم أر خفرة قط انطق منها كأنها تنطق عن لسان أمير المؤمنين علي بن أبي طالب!...».

ت: در الامالی شیخ مفید^۱ از: «حذلم بن ستير قال: قدمت الكوفة في المحرم سنة إحدى... قال (حذلم بن ستير): ورأيت زينب بنت علي عليها السلام ولم أر خفرة قط أنطق منها كأنها تفرغ عن لسان أمير المؤمنين عليه السلام».

۱- احتجاج طبرسی ج ۲ ص ۲۹ و الاخلاق الحسينیه ص ۵۴، جعفریاتی.

ث: در الفتوح ابن اعثم کوفی^۲ از: «خزیمه الاسدی: قال خزیمة الأسدی: ونظرت إلى زینب بنت علی س یومئذ ولم أر حفرة قط أفصح منها كأنها تنطق عن لسان أمير المؤمنين علی بن أبي طالب رضی اللہ عنہ».

ج: در پاورقی همین کتاب (الفتوح)^۳ تصریح شده که این قول از بشر بن حریم نقل شده: عن الدر المنثور فی طبقات ربات الخدود، وبالأصل: بشر بن حریم. دیدید که توسط شش راوی این روایت نقل شده و هر ۶ نفر با این جملات سخن خود را شروع میکنند: زینب یا ام کلثوم را دیدم و دیگر همانند او سخنوری ندیدم؛ گویا از زبان علی سخن می گفت.

آیا عجیب نیست که هر شش راوی به مثل هم، سخنان زینب یا ام کلثوم را اینگونه توصیف میکنند؟ چگونه میشود هر ۶ نفر در مورد آن سخنان یک نظر را داشته باشند و هر شش آنها کلماتی مانند هم را در توصیف آن سخنان به کار ببرند؟

نتیجه: یا این روایات ساخته مولفین است! و یا ساخته راویانی که این روایت را از این شش نفر نقل کرده اند!! و یا حداقل ۵ طریق از این روایات کذب است و فقط یکی از آنها صحت دارد! که یا به ام کلثوم یا به زینب میرسد!! و الله اعلم

۳- در کتاب "اللهوف فی قتلی الطفوف"^۴ نوشته محدث و مورخ شیعی، آیه الله سیدبن طاووس حسنی (متوفای ۶۶۴) اینچنین آمده: حضرت حسین رضی اللہ عنہ زمانی که اشعار (یا دهر أف لك من خلیل...) را ایراد فرمود و زینب و اهل حرم علیهن السلام فریاد به گریه و ناله برداشتند، حضرت آنان را امر به صبر کرده و فرمود:

۱- الأمالی الشیخ المفید، ص ۳۲۱.

۲- کتاب الفتوح أحمد بن أعثم الكوفی متوفی ۳۱۴، ج ۵ ص ۱۲۱.

۳- الفتوح ابن اعثم ج ۵ پاورقی (۱) ص ۱۲۱.

۴- لهوف، ابن طاووس ص ۵۰

«یا اختاه یا ام کلثوم، وانتِ یا زینب، وانتِ یا رقیة، وانتِ یا فاطمة، وانتِ یا رباب،
 أَنْظُرْنَ إِذَا اَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشْقِقْنَ عَلَيَّ جَيِّبًا وَلَا تَحْمِشْنَ عَلَيَّ وَجْهًا وَلَا تَقْلَنَّ عَلَيَّ هَجْرًا».
 یعنی: «خواهرم ای ام کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیه، و تو ای فاطمه، و تو ای
 رباب، زمانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان چاک ننزید و روی نخراشید و کلامی
 ناروا بر زبان نرانید».

و مؤید این نقل، مطلبی است که سلیمان بن ابراهیم قندوزی، (متوفای ۱۲۹۴هـ) به نقل
 از مقتل مسمی به ابومخنف پس از شرح کیفیت شهادت طفل شش ماهه مینویسد.
 ثُمَّ نَادَى: «يَا أُمَّ كَلْثُومَ، وَيَا سَكِينَةَ، وَيَا رَقِيَةَ، وَيَا عَاتِكَةَ وَيَا زَيْنَبَ؛ يَا أَهْلَ بَيْتِي عَلَيكَ
 مِنِّي السَّلَامُ».

یعنی: «آنگاه فریاد برآورد: ای ام کلثوم و ای سکینه و ای رقیه! و ای عاتکه و ای
 زینب، ای اهل بیت من، من نیز رفتم، خداحافظ».

و مانند آن در: منتخب طریحی^۲؛ بحارالانوار^۳؛ الدمعة الساکبه ۴ و...

همچنین امام حسین در آن روز در جای دیگر فرمود: «یا زینب ویا ام کلثوم ویا سکینه
 و...»^۵.

- وقتی قافله به کربلا رسید امام جمله‌ای فرمود که از آن استفاده می‌شد حضرت در
 آن سرزمین به شهادت می‌رسد. حضرت زینب علیها السلام عرض کرد:

۱- ینابیع المودة ج ۳ ص ۷۹ (دار الأسوة للطباعة والنشر) و احقاق الحق ج ۱۱ ص ۶۳۳

۲- منتخب طریحی ص ۴۴۰.

۳- بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

۴ - الدمعة الساکبه، ج ۴، ص ۳۳۶.

۵- الدمعة الساکبه، ج ۴، ص ۳۵۱؛ معالی السبطين، ج ۲، ص ۲۲؛ ذریعة النجاه، ص ۱۳۹.

«یا اخی هذا کلام من أیقن بالقتل. فقال: نعم یا أختاه. فقالت زینب: واثکلتاه یعنی الحسین؛ إلى نفسه. قال (الراوی): وبکی النسوة ولظمن الخدود وشققن الجيوب وجعلت أم کلثوم تنادی: وا محمداه وا علیاه وا أماه وا أخاه وا حسیناه...»^۱.

یعنی: «حضرت زینب گفت: ای برادرم، این سخن کسی است که یقین به کشته شدن دارد! امام علیه السلام فرمود: بله خواهرم. زینب گفت: ای وای! حسین از مرگ خود خبر می دهد. راوی می گوید: زنان گریه سر دادند و به صورت زدند و گریبان دریدند. ام کلثوم فریاد برآورد و محمد، و علی، و اما، و اخوا، و حسینا...».

پس مشخص شد که ام کلثوم و زینب هر دو یک نفر نیستند بلکه هر دوی آنها در صحرای کربلا همراه برادرشان، سیدنا حسین علیه السلام حضور داشته اند!!

حال این سوال پیش می آید که: چطور ممکن است؟ مگر حضرت ام کلثوم رضی الله عنها قبل از واقعه کربلا فوت نشدند؟ پس آنجا چه میکردند؟

جواب ساده است، این ام کلثوم بنت علی بن ابیطالب، دختر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) نیستند و طبق کتب تاریخ و انساب حضرت علی علیه السلام دو دختر دیگر هم به اسم ام کلثوم داشته اند.^۲

ام کلثوم (احتمالا ام کلثوم وسطی) بنت ام سعد دختر عروه بن مسعود الثقفیة رضی الله عنها^۳ و ام کلثوم الصغری (همسر کثیر ابن عباس رضی الله عنه) دختر ام ولد.^۴

اربلی از علمای تشیع اسامی دختران علی علیه السلام را اینگونه مینویسد: «زینب الکبری و ام کلثوم الکبری و ام الحسن و رمله الکبری ام هانی و میمونه و زینب الصغری و رمله

۱- لهوف ابن طاووس، ص ۴۹.

۲- تا چهار ام کلثوم نیز ذکر شده که دو تن از آنها اسمشان ام کلثوم و دو تن دیگر کنیه آنها ام کلثوم بوده ولی به نظر صحیح نمی آید.. والله اعلم!

۳- مراجعه شود به الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۳۹۵ و اعیان الشیعة ج ۳، ص ۴۸۴-۴۸۵.

۴- تاریخ موالید الاثمه (تاج الموالید) طبرسی، ص ۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۷۰، ص ۳۵.

الصغری وام کلثوم الصغری ورقية و....». در ادامه اشاره می‌کند که مادر ام کلثوم دوم ام ولد بوده است.^۱

با در نظر داشتن اقوال اهل فن میتوان حداقل صحت وجود دو ام کلثوم را قطعی دانست. که حول ام کلثوم کبری دختر فاطمه الزهرا هیچ تردیدی نیست. پس بدون شک ام کلثومی که در کربلا حضور داشته دختر حضرت فاطمه علیها السلام نبوده بلکه ام کلثوم صغری بوده که در آن واقعه حضور داشته است.

اما اگر مدعیان لجاجت کنند و بگویند: نه آن ام کلثوم حاضر در صحرای کربلا، ام کلثوم صغری نبوده. ما هم با ایشان همصدا میشویم و میگوییم: شما درست میفرمایید، اصلاً ام کلثوم کبری، خواهر حضرت زینب در آن واقعه حضور داشته و ماجرای وفات ایشان در دوران خلافت معاویه اشتباه است ولی این به آن معنی نیست که زینب و ام کلثوم یک نفر هستند زیرا از متن روایات فوق ثابت شد که در آن ماجرا هم بانوی زینب نام و هم ام کلثوم نامی حضور داشته است. یعنی اگر بالفرض ماجرا وفات ایشان در دوران معاویه صحیح نباشد نیز هیچ خدشه ای بر موجودیت سیده ام کلثوم وارد نمیشود.

شبهه: عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها

فتال نیشابوری در روضه الواعظین می‌نویسد:

هنگامی که فاطمه از دنیا رفت، مردم مدینه یکپارچه صدای ناله سر دادند، زنان بنی‌هاشم در خانه آن حضرت گردآمدند و صدای شیون آنان در همه جا پیچید؛ آن چنان که مدینه از فریاد و ناله آنان به لرزه درآمد و می‌گفتند: ای سید و سرور ما و ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

۱- کشف‌الغمه، ج ۲، ص ۶۹ - ۶۸.

مردم دسته دسته به نزد علی آمده در حالی که حسن و حسین در جلوی آنحضرت نشسته و گریه می‌کردند و مردم نیز از گریه آن دو گریان می‌شدند. ام‌کلثوم در حالی که رو بند بر چهره داشت و چادر عربی بر سرش افکنده بود، از خانه بیرون آمد و فریاد می‌زد: ای جد بزرگوار! و ای رسول خدا! اکنون به حق تو را از دست دادم که هیچگاه دیگر تو را نخواهیم دید، مردم مدینه همه جمع شده بودند و منتظر بودند تا جنازه فاطمه را بیرون بیاورند تا بر وی نماز بخوانند، ابوذر از خانه بیرون آمد و گفت: همه برگردید و متفرق شوید؛ زیرا امشب بدن زهرا دفن نمی‌شود و به تأخیر افتاد، مردم همه متفرق شدند.

در این روایت چند نکته قابل توجه است:

۱. تنها نام حسن، حسین و ام‌کلثوم به عنوان فرزندان و داغدیدگان حضرت زهرا سلام الله علیها ذکر شده و نامی از حضرت زینب سلام الله علیها که به اتفاق همه بزرگتر از ام‌کلثوم بوده برده نشده است.
۲. ام‌کلثوم در زمان شهادت حضرت زهرا سلام الله علیها، طبق نظر مدعیان وجود ام‌کلثوم که گفته‌اند در واپسین سال‌های عمر پیامبر به دنیا آمده، در خوشبینانه‌ترین حالت، دو سال داشته است. با توجه به این نکته چگونه می‌توانیم تفصیل ذکر شده در روایت (از جمله نوحه سرائی و پوشیدن برقع و...) را بر ام‌کلثوم حمل نماییم. بنابراین تردیدی وجود ندارد که این ام‌کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است.

جواب:

قزوینی می‌گوید: اتفاق همه بر این است که زینب علیها السلام از ام کلثوم علیها السلام بزرگتر بوده است که یاوه ای بیش نیست. زیرا در مورد تولد ام کلثوم علیها السلام تنها یک قول دقیق نقل شده و آن هم اینکه وی در سال ششم هجری تولد یافت.^۱

۱- موسوعة الامام علی بن ابی طالب، ج ۱، ص ۱۲۶؛ اعلام النساء ص ۲۳۸؛ سیر اعلام النبلاء الذهبی ج ۳،

ذهبی و ابن کثیر و مولف شیعه موسوعه امام علی با ابیطالب علیه السلام به نقل از ذهبی مینویسند: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية ابن عبد المطلب بن هاشم الهاشمية، شقيقة الحسن والحسين. ولدت: في حدود سنة ست من الهجرة، ورأت النبي ولم ترو عنه شيئاً. خطبها عمر بن الخطاب»^۱.

و ابن حجر عسقلانی نیز مینویسد: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية أمها فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ولدت في أواخر عهد النبي صلی الله علیه و آله و سلم وتزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه ولها عشر سنين او اكثر»^۲.

«ام کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم؛ در اواخر زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمده و عمر رضی الله عنه با او ازدواج کرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و برای عمر رضی الله عنه زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند».

و به جرات میتوان گفت ام کلثوم رضی الله عنها از زینب رضی الله عنها بزرگتر بود. که قدیمیترین علما از جمله ابن اسحاق (متوفی ۱۵۱) همین قول را ارجح میدانند^۳.

ولی در مورد تاریخ ولادت حضرت زینب رضی الله عنها اقوال زیادی مانند پنجم جمادی الاولی در سال پنجم یا ششم، شعبان سال ششم، سال چهارم و اواخر رمضان سال نهم پس از جنگ تبوک هم هست،^۴ که معلوم نیست کدام صحیتر است ولی طبق قرائن او از ام

۱- سیر اعلام النبلاء الذهبی، ج ۳، ص ۵۰۰؛ بدایه و النهایة ابن کثیر ج ۵ ص ۳۳۰ و سیرة النبویه ابن کثیر.

۲- الإیثار بمعرفه رواة الآثار ابن حجر عسقلانی ج ۱ ص ۲۱۱، دار الکتب العلمیة، بیروت.

۳- ابن اسحاق ج ۵، ص ۲۳۱، دمشق؛ سیر اعلام النبلاء ج ۵ ص ۵۰۰.

۴- الرحمانی الهمدانی، احمد، فاطمة زهراء شادمانی دل پیامبر، ترجمه سید حسین افتخارزاده، بی تا، بی جا، ۱۳۷۳ش، ص ۹۱۸؛ القزوینی السید محمد کاظم، فاطمة الزهراء من المهد الى اللحد، دار الانصار، بی جا، ۱۴۲۲ق، ص ۱۶۹-۱۷۰.

کلثوم کوچکتر بوده. قرائنی مانند همین روایتی که آقای قزوینی نقل کرده اند! که در آن نامی از زینب نیست و به احتمال او در آن سالها کوچکتر از این بوده که در این ماجراها داخل شود.

و یا روایتی که قبلاً از ابن بابویه نقل کردیم که میگفت: فاطمه علیها السلام حسن را در آغوش راستش و حسین علیه السلام را در آغوش چپش حمل کرد و دست چپ ام کلثوم علیها السلام را با دست راستش گرفت، سپس به حجره پدرش رفت!!!^۱ (خواستگاری از دخت ابوجهل).. و نامی از زینب به میان نمی‌آورد!! که احتمالاً در آن سالها نیز او یا به دنیا نیامده بود و یا خیلی کوچک بوده!

و این روایت را که ملا باقر مجلسی از امام صادق علیه السلام روایت میکند که فرمودند: فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی علیه السلام فرمود: وقتی از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، کفن بر من بپوشان، بر پیکرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاک روی بدنم بریز، بالای سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان؛ چون در آن لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تو را ای علی به خدا می‌سپارم و سفارش می‌کنم که به فرزندانم خوبی کن. سپس فاطمه، ام کلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی که این دخترم به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا می‌سپارم.^۲

پس مشخص است که ام کلثوم بزرگتر از زینب بوده‌اند که سیده فاطمه، ام کلثوم را بر سیده زینب مقدم میدارند.

و شواهد دیگری مانند خواستگاری حضرت فاروق رضی الله عنه، از او، و همنامی او با نام اولین دختر درگذشته رسول خدا صلی الله علیه و آله (به والله این معنی که حضرت فاطمه نام خواهرش را

۱ - علل الشرایع، ابن بابویه، ص ۱۸۶-۱۸۵، چاپ نجف - همین روایت را شیخ مجلسی نیز در کتابش جلاء العیون آورده است.

۲ - بحار الأنوار مجلسی، ج ۷۹ ص ۲۷.

روی فرزند خود گذاشته باشد) به سال دوم هجری، به نظر می‌رسد او به سن از حضرت زینب علیها السلام بزرگ‌تر باشد.

قرینه دیگر این است که حضرت علی علیه السلام در پاسخ به خواستگاری حضرت عمر از ام‌کلثوم، به کوچک بودن ام‌کلثوم استدلال کرده و عمر به این استدلال اعتراض نکرده و نگفته‌است که پس دختر دیگرت زینب را به من بده! چون:

اولاً، اگر زینب علیها السلام بزرگ‌تر می‌بود، عمر رضی الله عنه بایستی از او خواستگاری می‌کرد نه از ام‌کلثوم علیها السلام. خواستگاری از خواهر کوچک‌تر با علم به کوچک بودن او، با وجود خواهر بزرگ‌تر، بی‌معناست. ضمن اینکه در زمان این خواستگاری هنوز حضرت زینب علیها السلام همسر عبدالله، پسر جعفر رضی الله عنه، نبوده‌است.

ثانیاً، اگر زینب علیها السلام بزرگ‌تر می‌بود، باید حضرت عمر رضی الله عنه در رد استدلال سیدنا علی رضی الله عنه به این مطلب استدلال می‌کرد.

همچنین قرآنی وجود دارد، مانند «سمتی امی حیدرة» که حضرت علی علیه السلام در جنگ خیبر فرمود: من همانم که مادرم نامم را حیدر(شیر) نهاد، که مردان عرب، قبل از اسلام و در صدر اسلام، امر نامگذاری فرزندان را به زنانشان وا می‌گذاشتند.

نام دو تن از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خواهران به سن بزرگ‌تر از حضرت فاطمه علیها السلام ام‌کلثوم و زینب است. گویا آن حضرت برای زنده نگه‌داشتن یاد و خاطره خواهرش ام‌کلثوم که همسر حضرت عثمان رضی الله عنه بود و به سال دوم هجری همزمان با جنگ بدر از دنیا رفت، نام نخستین دخترش را ام‌کلثوم علیها السلام گذاشت. نیز ولادت حضرت زینب علیها السلام، دختر دوم آن حضرت، همزمان با فوت خواهر دیگرش زینب بود و از این رو نام او را زینب نهاد!

۱- السیدة زینب فی تاریخ الاسلام الغروی، الشیخ محمد هادی شیعی (معاصر)، ص ۱۸.

پس ثابت شد که ام کلثوم از حضرت زینب علیها السلام بزرگتر بوده و یا حداقل اینکه در سال ۱۲ هجری تا به آن حدسن داشته‌اند که چادر و برقع بپوشد. (با توجه به اقوال علما میتوان سن ۶ سال را عنوان کرد، که به وقت خواستگاری میشود ۱۱ یا ۱۲ سال)

شبهه: امیر مؤمنان علیه السلام در شب ضربت خوردن، مهمان چه کسی بود؟

روایات متعددی وجود دارد که امیر مؤمنان علیه السلام در ماه رمضان، هر شب در خانه یکی از فرزندانش افطار می‌کردند. شبی در خانه امام حسن و شبی در خانه امام حسین و شبی در خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب). و در شب شهادت نیز طبق تمام نقل‌ها در خانه ام‌کلثوم بوده است؛ ام‌کلثوم همسر کدامیک از افراد نام برده شده است؟

شیخ مفید در کتاب شریف الإرشاد می‌نویسد:

و چون ماه مبارک رمضان فرارسید، امیر مؤمنان علیه السلام شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی هم خانه عبد الله بن جعفر (شوهر حضرت زینب سلام الله علیها) می‌گذراند و بیش از سه لقمه غذا نمی‌خورد، در یکی از شب‌های رمضان سؤال شد که چرا غذا کم می‌خورید؟ فرمود: فرمان خدا (کنایه از مرگ و شهادت) مرا درخواهد یافت و دوست دارم با شکم گرسنه به ملاقات بروم، یک شب یا دو شب بیش باقی نمانده بود که در آخر شب فرقهش را با شمشیر شکافتند.

عالمان اهل سنت (ابن اثیر و زمخشری! و نویری) نیز همین روایت را به این صورت

نقل کرده‌اند:

ماه رمضان که فرا می‌رسید، علی یک شب را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی هم نزد عبد الله بن جعفر، (همسر زینب) افطار می‌کرد، و بیش از سه لقمه غذا نمی‌خورد و می‌گفت: دوست دارم با شکم گرسنه به دیدار معبودم بشتام.

و از طرف دیگر، طبق عده‌ای از روایات، امیر مؤمنان علیه السلام در آخرین شب، مهمان

ام‌کلثوم سلام الله علیها بوده است:

ملا باقر مجلسی: ام کلثوم علیها السلام: چون شب نوزدهم رمضان فرا رسید، هنگام افطار سفره‌ای پهن کردم که دو قرص نان جو و ظرفی شیر و مقدار نمک در آن بود. حال چگونه می‌توان بین این روایات جمع کرد؟ یا باید بگوییم برنامه امیرمؤمنان علی علیه السلام این بوده است که یک شب در خانه حسن و یک شب در خانه حسین و یک شب در خانه زینب و یک شب در خانه ام‌کلثوم سلام الله علیهم باشد، که منافات با نص روایت مذکور دارد؛ و یا باید خانه ام‌کلثوم را یکی از این سه خانه به حساب آوریم، که تنها می‌تواند خانه عبد الله بن جعفر باشد. یعنی همسر عبد الله بن جعفر، زینب سلام الله علیها همان ام‌کلثوم است.

و نکته دیگر این که اگر ام‌کلثومی وجود داشته است، چرا امیر مؤمنان شبی را به ایشان اختصاص نداده‌اند؟

جواب:

در این مورد چند نکته حائز اهمیت است.

۱- این روایت به دو شکل و متن نقل شده که در اکثر آنها به جای عبدالله بن جعفر از عبدالله بن عباس یاد شده..

تعداد کثیری از علما اینچنین مینویسند:

«عثمان بن المغيرة قال: لما دخل شهر رمضان كان امير المؤمنين عليه السلام يتعشى ليلة عند الحسن، وليلة عند الحسين، وليلة عند عبد الله بن العباس، وكان لا يزيد على ثلاث لقم...»^۱.

۱- مناقب الإمام أمير المؤمنين ج ۲ ص ۷۱؛ شرح الأخبار قاضی نعمان مغربی ج ۲ ص ۲۹۱ و ص ۴۳۰؛ و روضة الواعظین قتال نیشابوری ص ۱۳۵؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۴۲ ص ۵۵۵؛ كشف الغمة ج ۲ ص ۶۲؛ الأنوار البهية، عباس قمی ص ۷۵ (موسسه نشر اسلامی)؛ الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، سید علی خان مدنی ص ۱۱۸؛ شرح احقاق الحق مرعشی ج ۱۸ ص ۲۴۹؛ نهج السعادة شیخ

«چون ماه رمضان فرارسید، امیر مؤمنان علیه السلام شبی را نزد حسن و شبی را نزد حسین و شبی را نزد عبد الله بن عباس (پسر عمویش) می گذراند و بیش از سه لقمه نمی خورد!».

حال من از ایشان میپرسم: اگر ام کلثوم را خط بزیم! شما بین این روایت و روایتی که خود نقل کرده اید چگونه جمع میکنید؟؟ من میگویم: در این روایت فقط از حسن و حسین اسم به میان آمده در حالی که زینب نیز در آن شهر بود، چرا از او نامی نیست؟؟ پس نتیجه میگیریم که حضرت علی علیه السلام اصلاً فرزندی به جز حسن و حسین از فاطمه نداشته! اگر چنین بگویم به من نمیخندید؟

۲- حضرت علی علیه السلام در آن وقت، ۴ همسر در نکاح داشته‌اند، آیا حضرت علی علیه السلام بعد از خوردن افطاری شب را هم پیش دختر یا پسرش میماند و همانجا میخوابید؟؟ (انه كان ظلوما جهولا!!) یعنی در ۳۰ روز رمضان با همسر و منزل خود قطع رابطه میکرد؟

۳- طبق نص تاریخ حضرت علی علیه السلام در نماز صبح ضربت خورد و بعد از ضربت خوردن او را به سوی خانه خودش حمل کردند... و حمل علی الی منزله^۲.

او را به سوی خانه خودش حمل کردند نه خانه فرزندان! و اینکه در روایت آن خانه را خانه ای گفته‌اند که ام کلثوم در آن حضور داشته‌اند چیزی خلاف حقیقت نیست، چونکه: در سال ۴۰ هجری که حضرت علی علیه السلام در آن

محمودی ج ۷ ص ۱۰۰؛ کنز العمال متقی هندی ج ۱۳ ص ۱۹۵ ح ۳۶۵۸۳؛ نظم درر السمطين الزرندي الحنفی ص ۱۳۷ و...

۱- امامه بنت ابی العاص و لیلی بنت مسعود و اسما بنت عمیس و ام البنین .. نگا: الفصول المهمة فی معرفة الأئمة ابن صباغ ج ۱ ص ۶۴۸ - دار الحديث للطباعة والنشر.

۲- بدایه و النهایه ج ۷ ص ۳۲۷ و ۳۲۸ و الوجیز المفید ص ۷۰ و تراجم الشهداء ص ۲۶ و جزء حدیثی ص ۱۲۵.

سال شهید شد محمد بن جعفر همسر دوم ام کلثوم شهید شده بود (در صفین^۱). و به علت اینکه سال ازدواج عون بن جعفر با ام کلثوم^ع مشخص نیست، میتوان گفت در آن سال ام کلثوم^ع شوهری نداشته و در خانه پدرشان ساکن بوده‌اند.

(همانطور که بعد از شهادت حضرت فاروق^ع، حضرت علی^ع دخترش را به خانه خودش آورد، میتوان گفت: بعد از شهادت محمد بن جعفر نیز همین کار را کرده‌اند.)
۴- در روایتی آمده که حضرت ام کلثوم^ع شبی که پدر ایشان به شهادت رسیدند در خانه حضرت علی^ع بودند. (و همانطور که گفتیم جالب نیست، فردی در هر ۳۰ روز رمضان تا صبح در خانه فرزندانش به سر ببرد، آن هم در صورتی که خود دارای منزل هستند!)

۵- در ادعایی که مدعی ذکر کرده‌اند نوشته شده: حضرت علی^ع روزی در خانه حسن^ع و روزی نزد حسین^ع و روزی نزد عبدالله بن جعفر^ع و زینب^ع افطاری میکرده‌اند.

به جرات میتوان گفت: ام کلثوم در خانه خود حضرت علی^ع زندگی میکرده که ذکری از خانه مستقلی برای او نیست تا حضرت علی^ع مهمان خانه او شده باشند!!
و در روایات اینگونه آمده:

(بعد از ضربت خوردن حضرت علی^ع و بعد از انتقال ایشان به خانه خودشان) ام کلثوم دختر حضرت علی با گریه و شیون خطاب به ابن ملجم گفت: ای دشمن خدا، هیچ زینبی به پدرم نمی‌رسد و خداوند متعال تو را خوار و ذلیل خواهد ساخت. «إذ نادته أم كلثوم بنت علي وهي تبكي أي عدو الله لا بأس على أبي والله مخزيك».

۱- انساب الاشراف ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰ و ج ۳، ص ۹۸؛ الإصابه ج ۶ ص ۷ رقم ۷۷۸۰؛ اعلام الزرکلی ج ۶ ص ۶۹. در مورد شهادت محمد بن جعفر و عون بن جعفر، همسر دوم و سوم ام کلثوم در بحث "ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد" مفصلاً صحبت خواهد شد.

«ابن ملجم گفت: پس چرا گریه می‌کنی؟ به خدا آن (شمشیر) را با هزار دینار خریدم و با هزار دینار آن را زهرآگین ساختم. و اگر این ضربه بر همه اهل مصر وارد می‌آمد، کسی از آنها زنده نمی‌ماند!»^۱.

همانطور که قبلاً نیز گفتیم حضرت علی علیه السلام را بعد از ضربت خوردن به خانه خودشان حمل کردند. و نیز نقل شد که حضرت ام کلثوم رضی الله عنها در آن خانه حضور داشته‌اند که اولین شخصی که با ابن ملجم سخن می‌گوید ایشان بوده‌اند.

سوال: اگر ام کلثوم رضی الله عنها در خانه مستقلی زندگی میکرده‌اند و حضرت علی علیه السلام نیز بعد از ضربت به خانه خودشان (نه خانه فرزندان) منتقل شده‌اند. ام کلثوم رضی الله عنها در آنجا چه میکرده‌اند و یا چگونه به آن سرعت به آنجا خود را رسانیده‌اند و چطور زینب رضی الله عنها قبل از وی آنجا نبوده و چطور...^۲

پس شکی نیست که خانه ای که حضرت علی علیه السلام به آنجا انتقال داده شد خانه ای بود که دخترش نیز در آن همراه پدرش زندگی میکرد و گرنه مورخان نمیگفتند: حمل علی الی المنزله مینوشتند: به سوی خانه دخترش ام کلثوم حمل شد.

۶- به فرض که ام کلثوم رضی الله عنها خانه ای برای خود داشته باشند، آن وقت نیز نمیتوان گفت که او با همسر زندگی میکرده!

شیخ مفید و طوسی در کتب خود و مجلسی در بحار الانوار^۳ و محدث قمی در منتهی الآمال ص ۱۷۰ الی ص ۱۸۵ از حضرت ام کلثوم (علیها السلام) روایتی را نقل می‌کنند که ایشان میفرمایند: چون شب نوزدهم ماه رمضان شد حضرت علی علیه السلام به خانه آمدند و به نماز ایستادند، یک طبق غذا (افطاری) شامل دو قرص نان جو و یک کاسه شیر و مقداری نمک جهت افطار ایشان آماده کردم چون ایشان از نماز فارغ شدند چشمشان بر طبق افتاد، گریستند و گفتند آیا نمی‌دانی من از پسر عمم متابعت می‌کنم و فرمودند:

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۱۲

۲- بحار الانوار مجلسی ج ۴۲ ص ۲۷۶ به اختصار.

«یا بنیة! ما من رجلٍ طاب مطعمه ومشربه وملبسه إلا طال وقوفه بين يدي الله عزوجل يوم القيام، يا بنیة إن الدنيا في حلالها حساب وفي حرامها عقاب» «ای دختر! هرکس خوراک و پوشاکش در این دنیا نیکوتر، توقفش در روز قیامت بیشتر است، بر مال حلال حساب و بر مال حرام عذاب است.....». و فرمودند: ای فرزندانم به خدا قسم چیزی نمیخورم تا یکی از دو خورشت را برداری. «یا بنیة والله لا آكل شيئاً حتى ترفعین احد الادامین».

همانطور که ملاحظه کردید، دو قرص نان و دو خورشت سر سفره بوده، ولی چرا فقط دو خورشت و دو قرص نان؟؟ اگر حضرت ام کلثوم در خانه همسر بودند بدون شک همسرشان نیز بر سر سفره میبود، و به جای دو خورشت سه خورشت و به جای دو قرص نان سه قرص لازم بود، پس این موضوع نیز دلیلی دیگر است که ثابت میکند، ام کلثوم در آن وقت همسری نداشته‌اند تا با آنان سر یک سفره بنشینند.

و مجلسی در چند صفحه بعد نیز چنین روایتی را نقل میکند که: حضرت علی علیه السلام بعد از ضربت خوردن امام حسن علیه السلام را به جای خود گذاشت تا با مردم نماز گذارد. امام حسن علیه السلام وقتی از نماز فارغ شدند بالای سر حضرت آمدند و گریستند... و آن حضرت را در حجره نزدیک مصلاهی خود خوابانیدند حضرت زینب علیه السلام و حضرت ام کلثوم علیه السلام آمدند و در پیش آن حضرت نشستند و نوحه و زاری برای آن حضرت می‌کردند حضرت علی فرمود: ای دخترانم.....

«ثم ادخل علیه السلام إلى حجرته وجلس في محرابه. قال الراوي: واقبلت زينب وام كلثوم حتى جلستا معه على فراشه، وأقبلتا تند بانه وتقولان: يا أبتاه!».

آقای قزوینی! خوب خواندی؟؟ حضرت زینب و ام کلثوم علیهما السلام، یعنی دو دختر حضرت فاطمه علیها السلام که به وقت ضربت خوردن نزد پدرشان آمدند. شاید شما این روایت را ندیده‌اید و یا دیده و توان خواندن آن را نداشته‌اید؟

و مجلسی در چند صفحه بعد مینویسد: «فعند ذلك صرخت زينب بنت علي؛ وام كلثوم وجميع نساءه!!!».

و در صفحه بعدش ضمن روایتی مینویسد: ثم نادى الحسن عليه السلام باخته زينب و ام كلثوم وقال: يا اختاه..^۲ سپس سيدنا حسن عليه السلام خواهرش زينب و ام كلثوم را صدا زد و گفت: اي خواهرانم...!!

«وما علينا إلا البلاغ، وما على الكاذب الا خجل».

و برای اینکه دیگر نگویند ام كلثوم عليها السلام در آن وقت در آنجا حضور نداشته این دو قول را نیز نقل میکنیم:

«طلق الأعمى عن جدته قالت: كنت أنوح أنا وأم كلثوم بنت علي علي، عليها السلام».^۳

طلق اعمى، از قول مادر بزرگش نقل می‌کند که می‌گفته است: من هم همراه ام كلثوم دختر علی عليه السلام برای آن حضرت نوحه سرایی می‌کردم.

ابن عبدالبر نیز شعری را از ام هيثم دختر عريان نغی نقل میکند که به این ترتیب است:

ألا تبكى أمير المؤمنين	ألا يا عين ويحك أسعدينا
بعبرتها وقد رأيت اليقينا	تبكي أم كلثوم عليه
فلا قرت عيون الشامتينا	ألا قل للخوارج حيث كانوا
بخير الناس طراً أجمعيناً ^۴	أفى شهر الصيام فجعتمونا

۱- بحار الانوار ج ۴۲ ص ۲۹۳.

۲- بحار الانوار ج ۴۲ ص ۲۹۴.

۳- طبقات الكبرى ابن سعد ج ۳ ص ۳۸ و انساب الاشراف، مقتل اميرالمومنين على ابن ابيطالب.

۴- الاستيعاب ابن عبدالبر ج ۳ ص ۱۱۳۲؛ بحار الانوار مجلسی ج ۴۴ ص ۲۹۹؛ جوهرة فى نسب الإمام على وآله، البرى ص ۱۲۳؛ اعيان الشيعة ج ۳ ص ۴۸۸؛ و شرح احقاق الحق مرعشى؛ اسد الغابة ابن اثير ج ۴ ص ۳۹؛ تهذيب الكمال المزی ج ۲۰ ص ۴۸۹؛ الوافى بالوفيات صفدى ج ۲۱ ص ۱۸۲ و

ای چشم، وای بر تو، ما را خوشبخت کن، آیا بر امیرالمؤمنین گریه نمی‌کنی؟
 ام کلثوم اشک‌ریزان بر او گریه می‌کند که او یقیناً (مرگ او) را دیده است.
 به خوارج بگو، هر جا که هستید، خوشحالی به خود نینند.
 آیا در ماه رمضان ما را جمع کرده‌اید؟! شما، بهترین کسی را که بر چهارپایان سوار
 می‌شد و آنها را رام می‌کرد و سوار بر کشتی می‌شد و کفش می‌پوشید و سوره‌های مثنوی
 و مئین را خوانده است، کشتید!
 نتیجه: ام کلثوم رضی الله عنها در آن تاریخ بیوه و ساکن خانه پدرشان بوده‌اند، و بعد از شهادت
 پدر و سرپرستشان، پسر عموی ایشان با وی ازدواج می‌کند. (والله اعلم)

شبهه: ام کلثوم بهترین دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه:

قاضی نعمان مغربی، از دانشمندان قرن چهارم شیعه در ضمن نقل روایتی از امیر
 مؤمنان رضی الله عنه، ام کلثوم را بهترین دختر آن حضرت معرفی می‌کند:
 «قالت: قال علي رضی الله عنه يوما لابنته أم كلثوم - وكانت خير بناته - : يا بنية ما أراني إلا أقل ما
 أصحبك.....».

«علی رضی الله عنه روزی به دخترش ام کلثوم که بهترین دخترانش بود، فرمود: دیدار من و تو
 خیلی کم است...».
 در حالی که تردیدی وجود ندارد که زینب کبری، عقيلة الهاشمية، برترین دختر آن
 حضرت بوده است.

جواب:

نمیدانم آقای قزوینی واقعاً نادان هستند و یا اینکه خود را به نادانی زده اند! چون در
 نقل روایت گفته شده: «وكانت خير بناته». بهترین دختران و نه بهترین دختر!! آیا فرق

بین این دو را نمیدانید؟؟ این به آن معنی است که ام کلثوم بین همه دختران حضرت علی علیه السلام (که تعدادشان از ۱۵ تا ۲۸ نفر مختلف است) یکی از بهترین آنها بود و نه بهترین آنها و گذشته از آن این سخن نظر شخصی ولیده (راوی ماجرا) و یا خود نویسنده کتاب است چون که میبینیم این جمله: «و کانت خیر بناته». در پرانتز ذکر شده.

ضمناً: سوالی دارم خدمت جناب قزوینی، که معیار برتری چیست؟ آیا انسان میتواند بین دو فرد نیک کردار (نعوذ بالله) خدایی کند و یکی را بر دیگری برتری دهد؟؟ این کار خداست یا بشر؟ خداوند میفرماید:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَمُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«بیگمان، گرامی ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شما ست، حقا که خداوند دانا و آگاه است».

و خداست که عبادتهای ما را می سنجد نه من و شما!!

گذشته از آن اگر برداشت مضحک شما صحیح باشد و منظور این است که ام کلثوم بهترین دختر است باز هم میگویم این چه ربطی به بحث دارد؟ یعنی اگر کسی ام کلثوم را بر زینب برتری داد شما نتیجه میگیرید که ام کلثومی وجود نداشته است؟؟!! آفرین! ۲۰ و احسنت و صد رحمت بر مخ گنجشک!

شبهه: معاویه، از دختر چه کسی خواستگاری کرد؟

طبق نظر اهل سنت، معاویه بن ابوسفیان، از دختر عبد الله بن جعفر برای پسرش یزید خواستگاری کرد؛ اما با دخالت امام حسین علیه السلام نقشه معاویه خنثی شد و امام حسین علیه السلام او را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر درآورد.

این که این دختر چه کسی است، به دو صورت نقل شده است: ۱. ام کلثوم دختر حضرت زینب دختر حضرت زهرا سلام الله علیها؛ ۲. زینب دختر ام کلثوم دختر حضرت زهرا سلام الله علیها.

بلاذری و حموی اعتقاد دارند که این دختر، فرزند حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر بوده:

معاویه، در نامه‌ای به مروان که از طرف او والی مدینه بود، نوشت تا از ام‌کلثوم دختر عبد الله بن جعفر که مادرش زینب دختر علی و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش یزید خواستگاری نماید. اما برخی دیگر از عالمان اهل سنت، آن را دختر ام‌کلثوم از عبد الله بن جعفر دانسته‌اند.

أبو الفرج نهروانی و ابن عساکر از علمای اهل سنت می‌نویسد: دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل کرده است که گفت: معاویه به مروان والی مدینه نامه‌ای نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام زینب که مادرش ام‌کلثوم دختر علی و فاطمه دخت گرامی رسول خدا ﷺ بود، خواستگاری نماید.

جواب

۱- در سلسه راویان روایت دوم (روایت ابن عساکر) دو شخص دروغگو دیده میشوند اولی، ابوالعز ابن کادش است، که ابن نجار در موردش میگوید: در نقل روایت ضعیف، مختلط، دروغگو است و احتیاجی به او نیست. عبد الوهاب الأنماطی گوید: مختلط است.

إبراهیم بن سلیمان میگفت: شنیدم از ابالعز ابن کادش که میگفت: بر حضرت رسول ﷺ حدیث وضع کرده‌ام!

ابی القاسم، علی بن حسین حافظ گوید: این دلیلی بر جهل ابن کادش است چون او افتخار میکند که حدیث دروغ به پیامبر ﷺ نسبت میدهد!.

و دومین شخص، محمد بن عمر واقدی است که بخاری میگوید: او متروک الحدیث است و احمد و ابن مبارک و ابن نمیر و اسماعیل بن زکریا او را ترک کرده‌اند. و در جایی دیگر امام احمد او را دروغگو و یحیی بن معین او را ضعیف و امام مسلم و نسائی او را متروک و غیر ثقه میدانند.^۱ و همینطور روایت اول از (بلاذری و حموی) نیز کذب است چون در آن روایت هم واقدی وجود دارد که شرح حالش گذشت.

پس در درجه اول چنین روایاتی که سندشان تا به این حد مجروح است غیر قابل استناد هستند، ولی جدای از سند متن آن نیز پر از اشکال است. چون همینطور که آقای قزوینی نقل کرده‌اند این روایت به دو شکل زیر نقل شده:

۱- (روایت بلاذری و حموی) معاویه، در نامه‌ای به مروان که از طرف او والی مدینه بود، نوشت تا از ام‌کلثوم دختر عبد الله بن جعفر که مادرش زینب دختر علی و مادرش فاطمه دختر رسول خدا است، برای پسرش یزید خواستگاری نماید.

۲- (روایت ابن عساکر و نهروانی) دختر مسور بن مخرمه از پدرش نقل کرده است که گفت: معاویه به مروان والی مدینه نامه‌ای نوشت تا از دختر عبد الله بن جعفر به نام زینب که مادرش ام‌کلثوم دختر علی و فاطمه دخت گرامی رسول خدا ﷺ بود، خواستگاری نماید.

مشخص است که روایت دوم دروغ محض است (البته آگه هر دو دروغ نباشند!) چونکه:

اولاً: حضرت عبدالله بن جعفر از سیده زینب (اگر ام‌کلثوم را همان زینب فرض کنیم) دختری به اسم زینب نداشته است!! و این بدون بحث و جدل ثابت است.

۱- تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی ج ۹ ص ۳۲۴ رقم ۶۰۶؛ تهذیب الکمال المزنی ج ۲۶ ص ۱۸۰-

چنانچه قبلاً گفته شد، علما در ذکر فرزندان زینب اختلافها کرده‌اند ولی خوشبینانه‌ترین موضع آن است که حضرت زینب رضی الله عنها دو دختر داشته به نامهای ام کلثوم و ام عبدالله رضی الله عنهما^۱ پس این زینب از کجا آمد که معاویه بخواد به خواستگاری او بیاید؟ حضرت عبدالله بن جعفر رضی الله عنه نه تنها از زینب کبری بلکه از هیچ کدام از همسرانش فرزندی به نام زینب نداشته‌اند.

ابن قتیبه میگوید:

«ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابناً وبناتین، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعون الأكبر، وعباس، وأم کلثوم، أمهم زینب بنت علی بن ابی طالب من فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و محمد، وعبید الله، وأبو بكر، أمهم الخوصاء بنت حفصة أحد بنی تیم الله بن ثعلبة. وصالح، وموسی، وهارون، ویحیی، وأم أبيها، أمهم لیلی بنت مسعود بن خالد النهشلی، تزوجها بعد علی بن ابی طالب. ومعاوية، وإسماعیل، وإسحاق، والقاسم لأمهات أولاد، والحسن، وعون الأصغر، وأمهما جمانة بنت المسيب الفزارية. قال: والعقب من ولد عبد الله بن جعفر لإسماعیل، وإسحاق، وعلی، ومعاوية»^۲.

حال اگر به فرض محال هر دوی اینها (زینب و ام کلثوم بنت علی رضی الله عنهما) یک نفر باشند چگونه میتوان بین این دو روایت را جمع کرد؟؟ نام دختری که از او خواستگاری شده چیست؟؟ زینب یا ام کلثوم؟؟ تردیدی نیست که عبدالله بن جعفر دختری به اسم زینب نداشته پس نتیجتاً روایت دوم کذب محض است.. گذشته از آن باز هم میگوییم که: اگر شما به همین راحتی با این دو روایت منکر ام کلثوم میشوید ما هم میتوانیم منکر زینب

۱- مصعب بن عبدالله الزبیری، نسب قریش ص ۸۲. دارالمعارف للطباعة و النشر.

۲- رجوع شود به: تهذیب الاسماء امام نووی ج ۱ ص ۳۶۲/ انساب الاشراف ج ۱ ص ۶۷ و ۶۸ و همچنین جمهرة أنساب العرب ابن حزم؛ نسب قریش مصعب زبیری در باب ولد جعفر بن ابی طالب.

شویم! آن هم به وسیله روایاتی که ام کلثوم را نیز در ردیف همسران عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما قرار داده‌اند!!!

شبهه: در شام چه کسی دفن شده است:

در رحله ابن بطوطه (متوفای ۷۷۹هـ) در هنگام سفر به شام به جای زیارت قبر زینب بنت علی می‌گوید قبر ام‌کلثوم دختر علی در نزدیکی دمشق و...

ابن بطوطه: در نزدیکی شهر و یک فرسخ مانده به آن، بارگاه ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب از فاطمه علیهم السلام قرار دارد، برخی گفته‌اند که اسم او زینب بوده و چون شباهت به خاله آن حضرت داشته، رسول خدا صلی الله علیه و آله کنیه او را ام‌کلثوم نهاده است.

از سخن ابن بطوطه به این نتیجه می‌رسیم که این مدفن متعلق به ام‌کلثوم است و ام‌کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است که رسول خدا این کنیه را به خاطر شباهت به دخترش به او داده است. و نمی‌تواند ام‌کلثوم دختر حضرت زهرا باشد؛ چرا که طبق نظر افرادی که ام‌کلثوم را غیر از حضرت زینب می‌دانند، ام‌کلثوم در مدینه دفن شده نه در شام.

حموی در معجم البلدان نیز این بارگاه را متعلق به ام‌کلثوم می‌داند: قبر ام‌کلثوم در راویه دمشق است.

ابن جبیر اندلسی نیز در سفرنامه خود، آن را مدفن ام‌کلثوم می‌داند:

از زیارتگاه‌های اهل بیت علیهم السلام محل دفن ام‌کلثوم دختر علی علیه السلام است که بر او زینب صغری می‌گویند و ام‌کلثوم کنیه‌ای است که رسول خدا به او داده است؛ چون به دخترش ام‌کلثوم شباهت داشته است. این زیارتگاه در روستای یک فرسخی دمشق است که مسجدی بزرگ و موقوفاتی دارد، من آن جا را زیارت کرده و شبی آن جا ماندم.

و عبد الرزاق بیطار، از عالمان قرن چهاردهم، تصریح می‌کند که ام‌کلثوم همان حضرت زینب و این مدفن مربوط به آن حضرت است:

راویه، در سمت قبله و شرق شام روستای است که سه مایل با شام فاصله دارد. در این روستا زینب دختر علی بن ابوطالب و فاطمه زهرا که کنیه‌اش ام‌کلثوم است، دفن شده است.

در تاریخ مدینه دمشق نیز وی را ام‌کلثوم می‌خوانند؛ اما می‌گویند نمی‌دانم این دختر کدام ام‌کلثوم است؛ زیرا ام‌کلثوم دختر علی همسر عمر در مدینه مرده است: ابن عساکر: مسجد راویه، مسجدی است تازه تأسیس و تجدید بنا شده بر قبر ام‌کلثوم، و این ام‌کلثوم دختر رسول خدا ﷺ که همسر عثمان بوده نیست؛ چون او در زمانی زندگی پیامبر از دنیا رفت و در مدینه دفن شد، و نیز دختر علی از فاطمه که همسر عمر بود نیز نیست؛ زیرا او با فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند که در بقیع دفن شده‌اند. بهترین راه حل این است که ام‌کلثوم همان حضرت زینب باشد.

جواب:

همه اقوالی که آقای قزوینی نقل کردند به جز قول ابن عساکر و عبدالرزاق بیطار (متوفی ۱۳۳۵) صریحاً از ام‌کلثوم کبری صحبت میکنند نه زینب کبری ولی چگونه آقای قزوینی نتیجه گرفته‌اند که این قبر زینب است، نمی‌دانم!!
اولاً: ابن بطوطه و ابن جبیر می‌گویند: این قبر، قبر زینب صغری است که کنیه‌اش ام‌کلثوم بود.

و میرزا علی خان امیر الدوله نیز متنی که بر سنگ نوشته‌ای که از آن مقبره استخراج شده است را اینگونه مینویسد: «هذا قبر زینب الصغری المکناة بام کلثوم ابنت علی بن ابوطالب رضی اللہ عنہا امها فاطمة البتول سيدة نساء العالمین ابنت سید المرسلین محمد خاتم النبیین صلی اللہ علیہ و آله و سلم»!

۱- سفرنامه حج، میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم، مقدمه کتاب، ص ۳.

این قبر زینب صغری! است که کنیه او ام کلثوم و دختر علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام، سرور زنان دو جهان و دختر سرور پیامبران و آخرین پیامبر، محمد صلی الله علیه و آله است. و امروزه نیز، قبل از ورود به مرقد، این تابلو نصب است که روی آن نوشته:



«هذا ضريح سيدة زينب الصغرى الملقبة بام كلثوم بنت الامام علي ابن ابي طالب عليها السلام».

همانطور که ملاحظه کردید نام صاحب مرقد را زینب صغری نوشته‌اند و نه زینب کبری! و تا به

حال کسی زینب کبری را زینب صغری نخوانده! (الاقزوینی‌ها!) و همانطور که قبلاً طبق گفته علمای اهل تشیع گذشت، اسم سیده ام کلثوم، زینب صغری بوده است. که از جمله آنها شیخ مفید و طبرسی هستند، که ایشان زینب صغری (همسر حضرت عمر رضی الله عنه) را مکنی به ام کلثوم میدانند نه زینب کبری را!^۱.

ابن البطریق به وقت نام بردن از فرزندان حضرت علی علیه السلام مینویسد: «وأولاده أمير المؤمنين علیه السلام سبعة وعشرون ذكرا وأنثى: (۱ و ۲) الحسن والحسين عليهما السلام. (۳) زینب الكبرى. (۴) زینب الصغرى المكناة أم كلثوم. أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالمين ابنة سيد المرسلين محمد خاتم النبیین»^۲.

۱- الامالی شیخ المفید، ج ۱، ص ۳۵۴؛ اعلام الوری طبرسی، ص ۲۰۳

۲- العمدة ابن البطریق ص ۳۰ - ۳۱

شیخ مفید نیز نام فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام را این گونه برمی‌شمرد: «الحسن والحسین وزینب الكبرى وزینب الصغرى المكناة ام كلثوم أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالمين»^۱.

طبرسی نیز می‌نویسد: «كان لفاطمة علیها السلام خمسة اولاد ذكر وانثى: الحسن والحسين علیهما السلام وزینب الكبرى وزینب الصغرى المكناة بأم كلثوم رضی الله عنهما وولد ذكر قد أسقطته فاطمة رضی الله عنها بعد النبي صلی الله علیه وآله وسلم...»^۲.

پس به هیچ وجه نمیتوان آن قبر را قبر زینب کبری همسر عبدالله بن جعفر دانست مگر اینکه نام او را از زینب کبری به زینب صغری تغییر دهیم! (که از امثال قزوینی بعید نیست!).

در ضمن ام کلثوم همسر حضرت عمر رضی الله عنه شبیه به ام کلثوم بنت نبی صلی الله علیه وآله وسلم بوده‌اند چنانکه محدث قمی در نفس المهموم ص ۴۳۱ نقل از ابن بطوطه در کتاب تحفة النظائر فی غرائب الأمصار می‌نویسد: پیغمبر برای شباهت حضرت ام کلثوم علیها السلام به خاله‌اش ام کلثوم دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، او را هم ام کلثوم کنیه نهاد.

و همانطور که ثابت شد ام کلثوم لقب همسر حضرت عمر رضی الله عنه بوده است و چنانچه در عرب متداول است، کنیه جای اسم را گرفته، به جای اینکه زینب صغری علیها السلام نامیده شوند به ام کلثوم علیها السلام معروف گردیده‌اند.

دوماً: در هیچ روایتی ذکر نشده که حضرت زینب کبری از مدینه خارج و به شام رفته باشند.

۱ - كشف الغمه، ج ۲ ص ۶۷؛ الامالی شیخ مفید، حاشیه ص ۳۲۲.

۲ - تاج الموالید طبرسی، ص ۱۸ و ۳۲؛ بحار الانوار مجلسی، ج ۴۲، ص ۷۴ و ۸۹؛ العمده ابن البطریق ص

۲۹؛ عمده الطالب، ص ۲۹؛ المستجد من الإرشاد، حلی ص ۱۳۹ - قم.

چنانکه سید محسن امین، صاحب "اعیان الشیعه" میگوید: اما قبری که در دهستان راویه در نزدیک دمشق وجود دارد، منسوب به زینب صغری مکنی به ام کلثوم است. چنان که من خود نیز آن را بر سنگی که بر قبر این زن بود مشاهده کردم و نیز ابن جبیر بدان اشارت کرده است. اگر چنین باشد این زینب خواهر امام حسین علیه السلام است (منظور محسن امین زینب کبری است). اما چگونه او به شام رفته و در آنجا وفات یافته و دفن شده، خداوند بر صحت این قول داناتر است! در تاریخ و آثار باقی مانده در نزد ما، هیچ‌گونه اشاره‌ای بر این واقعه دیده نمی‌شود.^۱

و در جایی دیگر میگوید: بازگشت حضرت زینب علیها السلام پس از فاجعه کربلا به مدینه، قطعی و مسلم است اما خروج مجدد او از این شهر ثابت نشده است، بنابراین باید گفت: در مدینه وفات یافته و در همانجا دفن شده است، گرچه تاریخ وفات و محل دفنش دقیقاً روشن نباشد.^۲

و باز هم میگوید: «وقد جرت عادة كثير من الناس إذا رأوا ما لا يعلمون وجهه أن يخرعوا له وجهاً فتارة يكون له صورة ظاهرية وتارة يكون خرافياً وتارة يزيد على الخرافة كهذا فبعض الناس لما زعموا أن القبر المنسوب إلى السيدة زينب بقرية راوية بقرب دمشق هو منسوب إلى زينب العقيلة اخترعوا لذلك وجوها من التأويل الباطل»^۳.

و عادت عده زیادی از مردم این است، در صورتی که علم ندارند چیزی را اختراع میکنند که این اختراعات چندین صورت است: بعضی آن را به صورت ظاهری و بعضی به صورت خرافه و بعضی بیشتر از خرافات، چنانکه بعضی از مردم می‌پندارند، قبری که منسوب به سیده زینب در روستای راویه نزدیک دمشق است، آن زینب را زینب

۱- اعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۲۷.

۲- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۳۶ و ۱۳۷.

۳- اعیان الشیعه ج ۵ ص ۱۷.

عقیله (دختر حضرت علی) میدانند و این را اختراع کرده و چندین شکل از تاویلات باطل در این مورد کرده‌اند!!

خلاصه اینکه آقای قزوینی برای بررسی این مورد به کتاب اعیان الشیعه سید محسن امین مراجعه کنند تا با سر و کله زدن با ادله‌های هم مذهبشان، یک راهی برای خودشان باز کنند! تا مشخص شود که جناب قزوینی مخترع هستند و جزء همان عده کثیری از مردم بی‌علم به حساب می‌آیند و یا اینکه این صفات به محسن امین (صاحب اعیان الشیعه) برمیگردد!!

سوماً: همانطور که قبلاً نیز اشاره شد در اینکه قبر زینب کبری در چه شهری است بین علمای اهل تشیع درگیری‌هایی وجود دارد که عده ای آن را در مدینه و بعضی در مصر و بعضی در شام میدانند!

در مورد مقبره شام شکی نیست که آن قبر، قبر زینب کبری نیست. ولی قبر ام کلثوم هم نیست، همانطور که ابن عساکر میگوید:

«مسجد راویة مستجد علی (قبر) أم کلثوم. وأم کلثوم هذه لیست بنت رسول الله ﷺ التي كانت عند عثمان؛ لأن تلك ماتت في حياة النبي ﷺ و دفنت بالمدينة ولا هي أم کلثوم بنت علي من فاطمة التي تزوجها عمر بن الخطاب ﷺ لأنها ماتت هي وابنها زيد بن عمر بالمدينة في يوم واحد ودفنا بالبقيع. وإنما هي امرأة من أهل البيت سميت بهذا الاسم ولا يحفظ نسبها!»^۱

«مسجد راویه بر قبر ام کلثوم است. این ام کلثوم دختر رسول خدا ﷺ نیست که همسر عثمان بود؛ زیرا او در زمان حیات پیامبر ﷺ از دنیا رفت و در مدینه دفن گردید. همچنین دختر علی ﷺ از فاطمه ﷺ نیست که عمر بن خطاب ﷺ با او ازدواج کرد؛

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۰.

زیرا او و پسرش زید بن عمر در مدینه و در یک روز درگذشتند و در بقیع مدفون گردیدند. این شخص زنی از اهل بیت به نام ام‌کلثوم است که نسبش حفظ نشده است.»
و همچنین در تذکره زینب کبری از محل دفن ایشان صحبتی نمی‌کند.^۱

چهارماً: قدیمی‌ترین منبعی که در مورد این قبر سخن گفته ابن عساکر است و ما قبل او کسی به آن قبر اشاره ای نداشته است که به احتمال قوی قبل از آن تاریخ کسی ادعایی نکرده که آن قبر از آن اهل بیت است. و همینطور تا قبل از قرن نه "۹" هیچ شخصی ادعا نکرده که این مقبره بر قبر حضرت زینب کبری همسر عبدالله بن جعفر رضی الله عنه بنا شده است. و ادعاهایی که در این مورد شده همه مربوط به قرن ۹ به بعد است که طبق ادله‌های موجود ادعای ایشان پوچ است.

نتیجه: همانطور که در محل قبر زینب کبری اختلاف هست در مورد قبر ام‌کلثوم نیز اختلافی مشاهده میشود و این چیز بسیار عادی است چونکه میبینیم در مورد محل دفن سر سیدنا حسین رضی الله عنه شش قول!! وجود دارد.

۱- علی بن حسین رضی الله عنه همراه زنان (از شام) خارج شد و سر حسین رضی الله عنه را به کربلا باز گرداند.^۲

۲- کنار قبر حضرت علی رضی الله عنه دفن شد.^۳

۳- مسجد رقه در کنار فرات ۴- بقیع نزد قبر مادرش فاطمه علیهاالسلام ۵- دمشق ۶- قاهره.^۱

۱- تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۹، ص ۱۷۴ به بعد.

۲- الامالی صدوق، مجلس سی و یکم، ص ۲۳۲؛ روضة الواعظین ص ۱۹۲؛ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۰.

۳- کامل الزیارات ابن قولویه قمی، ص ۸۴ مؤسسه نشر الفقاهه؛ الکافی کلینی، ج ۴، ص ۵۷۱-۵۷۲؛ تهذیب الاحکام طوسی، ج ۶، ص ۳۵-۳۶ و ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۸۵.

برای ما ثابت است که قبر ام کلثوم علیها السلام در بقیع است همانطور که ابن عساکر فرمودند: «أم کلثوم بنت علی من فاطمة التي تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه لأنها ماتت هي وابنها زید بن عمر بالمدينة في يوم واحد ودفنا بالبقیع»^۲.

«ام کلثوم دختر علی علیه السلام از فاطمه رضی الله عنها که عمر بن خطاب رضی الله عنه با او ازدواج کرد؛ او و پسرش زید بن عمر رضی الله عنه در مدینه و در یک روز درگذشتند و در بقیع مدفون گردیدند.»
 خلاصه اینکه آن قبر یا ساختگیست و نیت سازنده هم (احتمالاً) خالی کردن جیب زائرین از همه جا بی خبر بوده است^۳. و یا همانطور که ابن عساکر فرمودند: قبر یکی از اهل بیت است که نسبش ثبت نشده، ولی به احتمال قوی این قبر از آن ام کلثوم صغری دختر حضرت علی علیه السلام می باشد که در کربلا نیز حضور داشته و به همین دلیل نیز کنار قبر سیده سکینه دختر سیدنا حسین علیه السلام که از حاضرین در واقعه کربلا بوده دفن شده اند.

۱- تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص ۲۶۵، ۲۶۶؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۶۲۷، ۶۲۶ و همو، لواعج الاشجان، ص ۲۴۷ - ۲۵۰؛ محمد امین امینی، ج ۶، ص ۳۲۱، ۳۳۷.

۲- تاریخ مدینه دمشق، ج ۲، ص ۳۰۹ - ۳۱۰.

۳- ابن بطوطه میگوید: و علیه مسجد کبیر و حوله مساکن و ... / رحلة ابن بطوطه، بیروت، ص ۱۱۷. و بر آن قبر مسجد بزرگی ساخته اند.... این از گمراهی اهل تشیع است زیرا با این کار لعنت پیامبر صلی الله علیه و آله را برای خود میخرند، محمد صلی الله علیه و آله فرمودند: «لعنة الله على اليهود والنصارى اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد» (صحیحین و ص وسائل الشیعه ج ۳ ص ۲۳۵ و من لایحضره، بحار الانوار و..)



شبهه: چه کسانی از زنان اهل بیت، در کربلا اسیر شدند

قاضی نعمان مغربی در شرح الأخبار، نام تمام اسیران کربلا را نقل می‌کند؛ اما در میان آن‌ها نامی از حضرت زینب سلام الله علیها نمی‌برد: افرادی که در روز عاشورا به اسارت گرفته شدند، یکی از آنان علی بن حسین علیه السلام است که بیمار بود و از زنان ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب است و ام‌حسن دختر علی بن ابوطالب و فاطمه و سکینه دختران حسین بن علی علیه السلام بوده‌اند.

با توجه به کنیه حضرت زینب که ام‌کلثوم بوده، به احتمال زیاد، مقصود از ام‌کلثوم همان حضرت زینب باشد؛ چرا که به اتفاق همگان حضرت زینب در کربلا حضور داشته است و وجود ام‌کلثوم دختر دیگر امیر مؤمنان علیه السلام جای تردید دارد.

جواب:

در متنی که قزوینی نقل کرده‌اند اسم دو تن از فرزندان حضرت علی علیه السلام به نامهای ام کلثوم و ام‌الحسن آمده است.

در مورد ام کلثوم، قبلاً در جواب شبهه یک خطبه به نام دو نفر توضیح دادیم که او ام کلثوم دختر فاطمه نیست. و اما اینکه چرا نام زینب در میان اسرا ذکر نشده؟ محض اطلاع آقای قزوینی!!! معروفترین و بی شبهه‌ترین کنیه حضرت زینب علیها السلام ام الحسن است.

در انساب الطالبیین می‌خوانیم: زینب کبری دختر امیرمومنان علیه السلام که کنیه‌اش ام الحسن بود، از مادرش زهرا علیها السلام روایت می‌کرد.

سیدجعفر آل بحر العلوم در تحفه العالم می‌گوید: زینب الکبری زوجة عبد الله بن جعفر تکنی أم الحسن^۱.

و تقریباً در اکثر کتبی که از اسرای کربلا نام برده‌اند، نام سه دختر حضرت علی علیه السلام آمده است: زینب همسر عبدالله بن جعفر، ام کلثوم، و فاطمه^۲ پس منظور قاضی نعمان از ام الحسن بنت علی علیه السلام همان حضرت زینب هستند.

هر کس که نداند و بداند که نداند لنگان خرک لنگ به مقصد برساند
هر کس که نداند و نداند که نداند نادان مرکب ابدالدهر بماند

شبهه: میراث فاطمه، فقط به ام کلثوم رسید:

علامه مجلسی رضوان الله علیه به نقل از مصباح الأنوار می‌نویسد:

۱- به نقل از زینب الکبری، للنقدی ص ۲۲ و ۲۹. و از قول شیخ نقدی ص ۱۶-۱۷ و مراجعه شود به فضائل زینب. سید احمد موسوی

۲- قصه کربلا، ص ۴۰۵؛ تنقیح المقال، ج ۲، ص ۲۴ و ۷۲ و ۷۹ و ج ۳ ص ۷۲؛ الکامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۸۸؛ نفس المهموم، ص ۴۵۶؛ العقد الفریه، ج ۴، ص ۱۷۱؛ مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۹؛ ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۵ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۱۷ و ج ۴ ص ۲۲۵ و ۲۵۵؛ ابصار العین، ص ۱۳۰... بعضی از علما سه دختر دیگر حضرت علی؛ به نامهای رقیه (۳ساله) و ام هانی و صفیه را نیز جزء اسرا نام برده‌اند و الله اعلم.

فاطمه سلام الله علیها در لحظه احتضار به علی علیه السلام فرمود: وقتی از دنیا رفتم، خودت غسل مرا به عهده بگیر، کفن بر من بپوشان، بر پیکرم نماز بخوان، مرا در قبر قرار ده، سنگ لحد را بگذار، خاک روی بدنم بریز، بالای سرم بنشین و قرآن و دعا زیاد بخوان؛ چون در آن لحظه میت به همنشین زندگان بسیار محتاج است. و تو را ای علی به خدا می سپارم و سفارش می کنم که به فرزندانم خوبی کن. سپس فاطمه، ام کلثوم را به خودش چسپاند و فرمود: هنگامی که این دخترم به سن رشد و بلوغ رسید، وسائل منزل مال او است و او را به خدا می سپارم.

طبق متن روایت، وسائل خانه حضرت زهرا سلام الله علیها فقط به ام کلثوم رسیده است؛ حال چگونه می توان آن را طبق نظر افرادی که ام کلثوم و زینب را دو نفر می دانند، توجیه کرد؛ با این که طبق نظر آن ها حضرت زینب از ام کلثوم بزرگتر بوده است.

جواب

در این شبهه نیز تکیه بر دروغی شده که قبلاً کذب بودنش ثابت شد و آن هم اینکه ام کلثوم از زینب کوچکتر بوده!!! و روایت فوق نیز شاهی دیگر بر ادعای ما و بر دروغ بودن ادعای مدعی است.

گذشته از اینها روایت نقل شده به کلی دروغ است چون در روایت آمده که فاطمه علیها السلام وصیتش را به علی علیه السلام گفت ولی صحیح آن است که وصیت را به اسماء بنت عمیس علیها السلام گفت^۱ و در روایت فوق آمده که خطاب به علی علیه السلام فرمود: خودت غسل دادنم را بر عهده بگیر ولی شیعه نقل میکند که اسماء بنت عمیس علیها السلام در این کار شرکت داشت^۲ و البته در بعضی روایات کذب دیگر نقل شده که فاطمه علیها السلام قبل از

۱- الأملی، طوسی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲- الأملی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱۰۷- جلاء العیون، مجلسی، ص ۲۴۲-۲۳۵.

وفات، خودشان خود را غسل داده و گفته‌اند که من خود را غسل داده‌ام پس بعد از وفات مرا غسل ندهید!!!

شبهه: ازدواج عمر با حضرت زینب سلام الله علیها!!!

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده‌اند که خلیفه دوم با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است!!!

عبد الحی کتانی می‌نویسد:

مختار کتبی به نقل از دمیری می‌نویسد: بزرگترین مهریه‌ای که تاکنون شنیده‌ایم، مهریه‌ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار داد، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار. وهنگامی که از این مهریه سنگین از وی سؤال شد گفت: من میلی به زنان ندارم؛ ولی از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسب‌ها و سبب‌ها در قیامت قطع می‌شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم. این نیز نشان می‌دهد که ام‌کلثوم و حضرت زینب سلام الله علیها یک نفر بوده‌اند و با توجه به این که می‌دانیم حضرت زینب سلام الله علیها با خلیفه دوم ازدواج نکرده‌است، نتیجه می‌گیریم که اصل ازدواج خلیفه با دختر امیر مؤمنان علیه السلام افسانه‌ای بیش نیست.

جواب:

اولاً شیخ عبدالحی متوفی ۱۳۸۲ و نزدیک به عصر ماست و باید گفت ایشان از کجا چنین سخنی را آورده‌اند؟؟ آیا تا به این حد عاجزید که دنبال اشتباهات و سهوهای علما می‌گردید تا به مقصد خود برسید؟؟ گذشته از آن همانطور که قبلاً نیز گفتم کنیه ام‌کلثوم

زینب صغری بوده است. و منظور شیخ نیز زینب الصغری المکنانه بام کلثوم بوده است. چنانکه در نقل شیخ الدمیری که ایشان به آن ارجاع داده‌اند صریحاً ام کلثوم آمده: و تزوج عمر ام کلثوم بنت علی رضی الله عنه، وأصدقها أربعين ألف درهم^۱. پس اصل مرجع نیز به ازدواج با سیده ام کلثوم تصریح کرده است و منظور شیخ عبدالحی هم همان زینب الصغری است که گفتیم کنیه ام کلثوم بوده است^۲.

شبهه: ام کلثوم در کربلا حضور داشت:

افرادی که ام کلثوم را غیر از حضرت زینب سلام الله علیها می‌دانند، معتقدند که ام کلثوم در زمان امام حسن رضی الله عنه در مدینه از دنیا رفته و در بقیع به خاک سپرده شده است؛ اما طبق برخی از مدارک موجود در کتاب‌های اهل سنت، ام کلثوم در قضیه کربلا نیز حضور داشته است.

چنانچه از خطبه ام کلثوم در کوفه به نقل از بلاغات النساء آمده بود:

«قالت أبدأ بحمد الله والصلاة والسلام على جدی أما بعد یا أهل الكوفة...».

«چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می‌کنم و درود و سلام بر جدّ خویش می‌فرستم. ای اهل کوفه!...».

و جمال الدین بغدادی از عالمان قرن ششم اهل سنت در بستان الواعظین می‌نویسد:

۱- حیاة الحیوان الکبری، دمیری ص ۴۸۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۲۰۰۳ م
 ۲- الشیخ المفید، ج ۱، ص ۳۵۴؛ و العمدة ابن البطریق ص ۳۰؛ مستدرک سفینه البحار ج ۴ ص ۳۱۳؛ بحار الانوار ج ۴۲ ص ۷۴؛ مستدرکات علم رجال الحدیث ج ۸ ص ۵۵۹؛ قاموس الرجال ج ۱۲ ص ۲۱۶؛ اعیان الشیعه ج ۱ ص ۳۲۶؛ الفصول المهمه فی معرفه الائمه ابن صباغ حاشیه ج ۱ ص ۶۴۷، دار الحدیث للطباعة والنشر؛ محدث قمی در نفس المهموم ص ۴۳۱.

«فطللن ورأس الحسين بينهن مصلوب تسع ساعات من النهار وإن أم كلثوم رفعت رأسها فرأت رأس الحسين فبكت وقالت يا جداه تريد رسول الله ﷺ هذا رأس حبيبك الحسين مصلوب».

«سر مبارک امام حسین علیه السلام را حدود ۹ ساعت در برابر اسیران بالای نیزه قرار دادند، ام کلثوم به بالا نگاه کرد، سر پدر را در برابر آفتاب بالای نی مشاهده کرد عرضه داشت: ای جد بزرگوار و ای رسول خدا صلی الله علیه و آله این سر محبوبت حسین است که بالای نی قرار دارد».

در این روایات، ام کلثوم، رسول خدا صلی الله علیه و آله را جد خویش معرفی می کند؛ و اگر قبول کنیم که طبق نظر مشهور اهل سنت، ام کلثوم در زمان حیات امام حسن و امام حسین علیهما السلام، از دنیا رفته است، این روایات هیچگونه توجیهی جز حمل ام کلثوم، بر حضرت زینب علیها السلام ندارد.

جواب:

۱- وقتی از روایات شیعه و سنی در منابع حدیثی،^۱ فقهی^۲ و تاریخی^۳ و فتوای علما^۴ خبر داده اند که ام کلثوم و پسرش زید در یک روز و قبل از واقعه کربلا از دنیا

۱- تهذیب الاحکام الطوسی، ج ۹، ص ۳۶۲؛ وسائل الشیعه الحر العاملی، ج ۲۶، ص ۳۱۴؛ سنن الدارمی، ج ۲، ص ۳۷۹؛ مستدرک الحاکم، ج ۴، ص ۳۴۶ «هذا حدیث اسناد صحیح وفيه فوائد منها» السنن الدار- قطنی، ج ۴، ص ۴۰ دارالکتب اسلامیة؛ سنن الکبری بیهقی، ج ۶، ص ۲۲۲ و المصنف ابن ابی شیبہ ج ۴ ص ۱۳۳.

۲- مسالک الافهام الشهد الثانی، ج ۱۳، ص ۲۷۰؛ جواهر الکلام، جواهری، ج ۳۹، ص ۳۰۸؛ کشف اللثام الفاضل الهندی ج ۲، ص ۳۱۲، مکتبه المرعشی، قم؛ المدونه الکبری الامام مالک ج ۳، ص ۳۸۵، مطبعة السعادة مصر؛ المغنی ابن قدامة، عبدالله بن محمد الحنبلی ج ۷، ص ۱۸۷، دارالکتب العربی، بیروت؛ الشرح الکبیر ابن قدامة عبدالرحمن ج ۷، ص ۱۵۶، دارالکتب العربی، بیروت.

۳- المنمق، البغدادی ص ۳۱۰.

رفته‌اند. دیگر همه این روایات ارزش خود را از دست می‌دهند مانند روایت بلاغات النسا که پوچ بودنش قبلاً آشکار شد.

شما دقت کنید به متن ترجمه آقای قزوینی آنجا که مینویسند: ام‌کلثوم رضی الله عنها به بالا نگاه کرد، سر پدر را در برابر آفتاب بالای نی مشاهده کرد.

اگر نفهمیدید دوباره بخوانید! آقای قزوینی می‌گویند: ام‌کلثوم سر پدر خود را بالای نی مشاهده کرد یعنی این ام‌کلثوم دختر امام حسین علیه السلام است که سر امام حسین علیه السلام را آنجا مشاهده کردند پس واضح است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جد دختران سیدنا حسین علیه السلام محسوب میشوند.

در روایت تصریح نشده که این ام‌کلثوم کدام ام‌کلثوم است ولی آقای قزوینی خودشان تصریح کردند که این ام‌کلثوم دختر سیدنا حسین علیه السلام هستند. به این می‌گویند چوب خدا که انصافاً صدا ندارد! اما...!

اما ما دختری به نام ام‌کلثوم رضی الله عنها برای سیدنا حسین علیه السلام نمیشناسیم که در کربلا نیز حضور داشته باشند و میدانم آقای قزوینی چگونه اینگونه ترجمه کرده‌اند. ولی بین اسرای زنان ازبنی‌هاشم در واقعه کربلا ام‌کلثوم دیگری نیز وجود دارد که او ام‌کلثوم دختر عبدالله بن جعفر از زینب کبری می‌باشد که همراه همسرش قاسم بن محمد بن جعفر آنجا حضور داشت و شوهرش نیز جزو شهدای کربلا هستند. پس در اینجا دو احتمال وجود دارد.

۱- این ام‌کلثوم دختر سیدنا حسین علیه السلام است به تصریح جناب قزوینی!!

۲- این ام‌کلثوم دختر زینب کبری علیه السلام هستند که ایشان نیز میتوانند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را به عنوان جد خود محسوب کنند.

که در صورت صحت این روایت بی‌سند، گزینه دو بر حقیقت نزدیکتر خواهد بود.

۱- منابع فقهی شماره قبل؛ ریاض المسائل (ط ق حجریه) الطباطبایی، ج ۲، ص ۳۸۰؛ مستند الشیعة (ط- ج)، النراقی ج ۱۹، ص ۴۵۲، موسسه آل‌البیت، قم، ۱۴۱۹ق، و منابع دیگر...

نتیجه‌گیری قزوینی!:

با توجه به شواهدی که ذکر شد، دختری به نام ام‌کلثوم از حضرت زهرا سلام الله علیها، جای تردید دارد؛ بلکه می‌توان گفت که ام‌کلثوم همان حضرت زینب سلام الله علیها است. هنگامی که ام‌کلثوم و حضرت زینب یک نفر شدند، اصل ازدواج با عمر منتفی می‌شود؛ زیرا همه می‌دانند که عبد الله بن جعفر همسر آن حضرت بوده است و نه کسی دیگر.

جواب:

طبق شواهدی که ما ذکر کردیم حضرت فاطمه علیها السلام دو دختر داشته‌اند و همینطور در کربلا نیز دختری به نام زینب و دختری به نام ام‌کلثوم حضور داشته‌اند، پس اگر روایتی خلاف این حقایق تاریخی باشد آن روایات مردود میشوند نه اینکه بر حقایق تاریخی خللی وارد شود.

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱].

«و بگو حق آمد و باطل نابود شد آری باطل همواره نابودشدنی است.»

شبهه: منکرین ازدواج در اهل بیت به اقرار علمای اهل سنت:

از عبارت برخی از عالمان اهل سنت استفاده می‌شود که در میان اهل بیت و سادات نیز کسانی بوده‌اند که این ازدواج را منکر شده‌اند.

ابن حجر هیثمی پس از نقل روایتی در باره ازدواج با سند ضعیف از اهل بیت علیهم السلام در الصواعق المحرقة می‌نویسد:

در روایتی که آن را بیهقی و دارقطنی با سندی که راویان آن از بزرگان اهل بیت هستند، چنین آمده است که علی دختران خویش را برای ازدواج با فرزندان جعفر نگاه داشته بود؛ عمر او را در راه دیده و گفت: ای ابالحسن، دختری ام‌کلثوم از فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را به ازدواج من در آور؛ او فرمود: من دختران خود را برای ازدواج با

فرزندان برادرم جعفر نگاه داشته‌ام؛ عمر در پاسخ گفت: قسم به خداوند بر روی زمین کسی نیست که قصد داشته باشد مانند من با او به بهترین وجه زندگی کند؛ او را به ازدواج من در آور.

علی گفت: او را به ازدواج تو در آوردم؛ عمر به مسجد پیامبر بازگشته و گفت: به من تبریک ازدواج بگوئید؛ گفتند با چه کسی ازدواج کرده‌ای؟

در پاسخ گفت: با ام‌کلثوم دختر علی و سپس چنین گفت که از پیامبر ﷺ شنیده است که فرمود «هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می‌گردد، جز سبب و نسب من» و گفته بود که من از اصحاب پیامبر بودم، دوست داشتم که ارتباط سببی نیز داشته باشم!!! و با این روایت که از طریق اهل بیت نقل شده است، تعجب ما از انکار ازدواج عمر با ام‌کلثوم توسط جماعتی از اهل بیت در زمان ما، بیشتر می‌شود؛ اما جای تعجبی ندارد؛ زیرا آن‌ها با علما معاشرت نداشته و نادانی رافضه بر عقل آن‌ها مستولی شده است و در عقل خویش نادانی را وارد کرده‌اند؛ و به همین سبب در این مورد از روافض تقلید نموده و نمی‌دانند که سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انکار حسیات است!!! زیرا کسی که ممارست با علوم داشته و کتاب‌های اخبار و سنن را مطالعه کند، علم ضروری پیدا می‌کند که علی ام‌کلثوم را به ازدواج عمر در آورده است و انکار این مطلب نادانی، عناد، انکار بدیهیات و نیز بیماری عقلی و فساد در دین است!!!

جالب اینجاست که با وجود ادعای ابن حجر، چنین روایت با چنین مضمونی را نه بیهقی و نه دارقطنی نقل نکرده‌اند!!! تنها روایتی که پیدا شد، روایتی است که در سیره ابن اسحاق با یک سند و در سنن دارقطنی با دو سند مرسل آمده (که یکی از آن‌ها را از سیره ابن اسحاق گرفته است) و آن نیز با این متن اختلاف‌های فراوان دارد!!!

(سنن الکبری) هنگامی که عمر بن خطاب با ام‌کلثوم دختر علی ازدواج کرد، به جلسه مهاجرین در مسجد رسول خدا ﷺ بین قبر و منبر آمده و آن‌ها برای او دعا به برکت کردند.

عمر گفت: قسم به خدا من را به ازدواج او مایل نکرد، مگر اینکه از پیامبر ﷺ شنیدم که می‌گفت هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع می‌شود مگر سبب و نسب من.

این روایت متن روایت ابن اسحاق است و مرسل نیکو است!!!.

شگفت‌آور است که ابن حجر، مرسل بودن روایت را ندیده و تنها و تنها به این علت که در سند روایت، نام ائمه شیعه آمده است، می‌گوید چرا اهل بیتی که منکر این ازدواج هستند، نظر اهل سنت را قبول نمی‌کنند!!! و ایشان را متهم به نادانی می‌کند، با اینکه قبول چنین روایتی عین نادانی است.

ما نیز از این همه توهین ابن حجر نسبت به منکرین ازدواج، تعجب نمی‌کنیم؛ چرا که او در مکتبی رشد یافته است که از اهل بیت علیهم السلام و آموزه‌های آن‌ها سودی نبرده‌اند.

خود همین توهین‌ها نشان‌دهنده آن است که اصل ازدواج دروغ و سخن منکرین حقیقت داشته باشد؛ چرا که اگر ابن حجر از نظریه خود مطمئن بود، هرگز به توهین و جسارت به طرف مقابل پناه نمی‌آورد و با دلیل و مدرک نظر مخالف را رد می‌کرد.

آن چه از کلام او استفاده می‌شود، این است که در میان اهل بیت کسانی بوده‌اند که این ازدواج را قبول نداشته‌اند و همین برای ما مهم است.

جواب:

منصفان خود متن اعتراف را خواندید آنجا که هیشمی می‌گوید: و با این روایت که از طریق اهل بیت نقل شده است، تعجب ما از انکار ازدواج عمر با ام کلثوم توسط جماعتی از اهل بیت در زمان ما، بیشتر میشود، اما جای تعجیبی ندارد، زیرا آنها با علما معاشرت نداشته و نادانی رافضه بر عقل آنها مستولی شده است و در عقل خویش نادانی را وارد کرده‌اند و به همین سبب در این مورد از رافضه تقلید نموده و نمیدانند که سخن روافض در این زمینه دروغ محض و انکار حسیات است...

هیثمی میگوید: جماعتی از اهل بیت در زمان ما!!! حال میپرسم ابن حجر هیثمی در چه سالی میزیسته‌اند؟ جواب: از سال ۹۰۹ تا ۹۷۴.. حال عاقلان خود فکر کنند که منظور وی از اهل بیت چه کسانی بوده!! آیا کسی غیر از سید و سادات؟؟ و به قول هیثمی: آنها اهل علم نبوده و با علما رفت و آمد نداشته و تحت تاثیر اهل رفض قرار گرفته‌اند. خب حالا یکی که تحت تاثیر دروغهای امثال قزوینی حرف ناصواب بزند سخنش مقبول است؟

قزوینی در ادامه میگوید: جالب اینجاست که با وجود ادعای ابن حجر، چنین روایت با چنین مضمونی را نه بیهقی و نه دارقطنی نقل نکرده‌اند!!!....

ج: اولاً سند امام بیهقی مرسل حسن است و بد نیست آقای قزوینی تحقیق مختصری در مورد تعریف اهل سنت در مورد روایات مرسل بکنند چون گر چه علی بن حسین علیه السلام این ماجرا را ندیده‌اند ولی چون ایشان از اهل بیت می‌باشند بدون شک از این ماجرا آگاه بوده‌اند پس به همین علت این مرسل را حسن گویند. گذشته از آن به جز این روایت، روایات زیاد دیگری از اهل بیت نیز ذکر شده که صحیح هستند مثلاً:

حاکم در مستدرک علی الصحیحین روایتی را در مورد وفات ام کلثوم و فرزندش از محمد بن جعفر نقل میکند که وی میگوید: «هذا حدیث صحیح الإسناد، ولم یخرجاه». اسناد این حدیث صحیح است ولی شیخین، بخاری و مسلم آن را نقل نکرده‌اند. و ذهبی نیز با آن موافق است^۱.

و همچنین در «کنز العمال متقی هندی عن ابن الحنفیه قال: دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختی أم کلثوم بنت علی فضمنی وقال: الطفیه یا کلثوم»^۲.

۱-المستدرک علی الصحیحین للحاکم مع تعلیقات الذهبی فی التلخیص ح ۸۰۰۹.

۲- ح ۳۷۵۱۵ کنز العمال.

و همچنین از سیدنا حسن علیه السلام^۱ و امام صادق از امام باقر علیه السلام^۲.
و به یاد داشته باشید جوابی را که شیخ مجلسی به شیخ مفید دادند و همینطور روایاتی
که از دیگر اهل بیت در کتب شیعه موجود است.
پس ببینید انصاف این قزوینی را!!!

۱- سنن الکبری بیهقی ج ۷ ص ۶۴ و ۱۱۴

۲- سنن الکبری امام بیهقی ج ۶ ص ۲۲۲

بخش دوم از شبهات

ام کلثوم دختر ابوبکر، یا ام کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام؟

بر خلاف ادعای اهل سنت که این دختر را فرزند امیر مؤمنان از فاطمه زهرا معرفی کرده‌اند، در هیچ روایتی از روایات شیعیان به این مطلب اشاره نشده است که این دختر فرزند امیر مؤمنان از فاطمه زهرا (سلام الله علیهما) بوده است؛ و تنها به این نکته اشاره دارد که دختری به نام ام کلثوم که در خانه امیر مؤمنان زندگی می‌کرده، به ازدواج عمر (آنهم به زور) در آمده و امیر مؤمنان پس از مرگ عمر، او را به خانه خود برگردانده است.

بنابراین، می‌گوییم: ممکن است که این دختر فرزند امیر مؤمنان علیه السلام باشد؛ اما از دیگر همسران آن حضرت. در نتیجه این توجیه احساسی که وی فرزند فاطمه زهرا علیها السلام بوده است نیز کارگر نخواهد شد.

یا این که به احتمال زیاد و طبق اعتراف بزرگان اهل سنت، این دختر، ربیبه آن حضرت و دختر ابوبکر باشد.

جواب:

۱- علت خواستگاری حضرت عمر رضی الله عنه فامیل شدن دوباره با خاندان نبوی بود و از آن مهمتر داشتن فرزندی از آن خاندان و این منظور محقق نمیشد مگر با ازدواج با دختر حضرت فاطمه علیها السلام.

۲- محمد باقر مجلسی در جواب شیخ مفید میگوید: «انکار شیخ مفید - که خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم دختر فاطمه) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی‌شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود

(سلسله سند را می‌آورد) از ابو عبدالله صادق علیه السلام گزارش نموده که گفت: چون عمر وفات یافت علی علیه السلام نزد امّ کلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می‌کند) از ابو عبدالله صادق علیه السلام نیز گزارش شده است^۱.

توجه کنید که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمر رضی الله عنه است و مجلسی نیز روایت فوق را دلیل بر صحت این ازدواج می‌گیرد!! و حرف آقای قزوینی خود را به خواب زدن است!

۳- تقریباً همه علمای قدیم شیعه به هنگام ذکر این ازدواج تصریح کرده‌اند که این دختر از حضرت فاطمه است.

۴- اگر دختر حضرت علی علیه السلام از غیر فاطمه بوده، این نیز خود نشانه رابطه نیکو بین فاروق و حیدر است، البته متذکر می‌شوم که حضرت علی علیه السلام در سال ۱۷ هجری هیچ دختری نداشته‌اند و اگر هم داشته‌اند آن دختر نمیتواند بیش از ۳ سال سن داشته باشد، که جلوتر ما به شرح آن می‌پردازیم. (ان شا الله)

۵- در روایتی اینچنین آمده است: «أن عمر قسم مروطا بين نساء أهل المدينة فبقي منها مرط جيد، فقال بعض من عنده يا أمير المؤمنين أعط هذا ابنة رسول الله صلى الله عليه وآله التي عندك - يرید ام کلثوم بنت علی - فقال: أم سلیط أحق به، فإنها من بايع رسول الله صلى الله عليه وآله، وكانت تزفن لنا القرب يوم أحد»^۲.

«سیدنا عمر رضی الله عنه پارچه‌هایی را بین زنان اهل مدینه تقسیم میکرد، پس برخی گفتند: ای امیرالمومنین این قسمت باقی مانده را به دختر رسول خدا صلى الله عليه وآله اعطا کن - مراد ام کلثوم رضی الله عنها دختر علی رضی الله عنه است-.....».

۱ - بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۹.

۲ - کنز العمال متقی هندی ج ۱۳ ص ۶۲۳ ح ۳۷۵۸۴ // صحیح البخاری ج ۵ ص ۳۶ // سبل الهدی و الرشاد ج ۴ ص ۲۲۰ و ابن اثیر در جامع الاصول فی احادیث الرسول همچنین المنتظم لابن جوزی و ریاض النضره محب الطبری و...

ملاحظه کردید که میگویند: دختر رسول الله ﷺ که پدرش حضرت علی ﷺ بوده است و تا به امروز به هیچ کدام از فرزندان حضرت علی ﷺ فرزند رسول نگفته‌اند الا فرزندان حضرت فاطمه ﷺ را.

و همینطور ماجرای دفاع زیدبن عمر از جدش نیز روایت فوق را تایید میکند: بسر بن ارطاة نزد معاویه بود که بعلی ناسزا میگفت: زید بن عمر رضی الله عنه در آنجا نشسته بود که مادرش ام کلثوم دختر علی رضی الله عنه بود زید (که از زیباترین مردم بود) عصا را برداشت و سخت بر سر او زد و سر او را شکست معاویه به زید گفت: تو بزرگ و سالخورده از قریش را زدی که او خواجه و سالار اهل شام است. بعد بنخود بسر گفت: تو بعلی ناسزا میگوئی و حال اینکه او جد زید است و زید فرزند فاروق رضی الله عنه است و تو این دشنام را در ملاء عام می دهی و گمان میکنی که بتواند تحمل کند؟ معاویه هر دو را راضی و آرام کرد. و زید میگوید: «أنا ابن الخلیفتین» من فرزند دو خلیفه‌ام!

البته روایات اینچنینی زیاد هستند ولی آقای قزوینی قصد بیدار شدن را ندارند و گر نه اشاره ای برای ایشان کافی بود، به قول شیخ سعدی:

از این به نصحیت نگوید کست اگر عاقلی یک اشارت بست

شبهه: اعتراف مهم‌ترین شارح صحیح مسلم: عمر داماد أبو بکر

برخی از عالمان اهل سنت اعتراف کرده‌اند که ام‌کلثومی که با عمر ازدواج کرده، دختر ابوبکر بوده نه دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه.

محمی الدین نووی، مهمترین شارح صحیح مسلم در کتاب تهذیب الاسماء می‌گوید عمر با ام‌کلثوم دختر ابوبکر ازدواج کرده است!!!

«أختا عائشة: ...، وأم کلثوم هذه تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه».

۱- تاریخ دمشق ابن‌عساکر، ج ۱۹، ص ۴۸۴ / سیر اعلام النبلاء ذهبی، ج ۶، ص ۲ (شبهه آن).

دو خواهر عائشه؛ همان دو نفری که مقصود ابوبکر صدیق! از سخنانش به عائشه بودند، که به او گفت «دو برادرت و دو خواهرت (از من ارث می‌برند)؛ عائشه گفت: این دو نفر برادران من هستند؛ اما دو خواهر من چه کسانی هستند (من که یک خواهر بیشتر ندارم)؛ در پاسخ گفت: آن کسی که در شکم دختر خارجه است؛ من گمان دارم که او نیز دختر است؛ این ماجرا را در باب هبه کتاب مهذب آورده است.

و سخن در باره آن دو در اسماء الرجال در باب چهارم در خواهران گذشت؛ این دو خواهر، اسماء دختر ابوبکر و ام‌کلثوم دختر ابوبکر هستند؛ و او است که در شکم مادرش بود؛ و در آنجا توضیح ماجرا گذشت؛ و همین ام‌کلثوم است که عمر با او ازدواج کرده است.

با توجه به این اعتراف، بسیاری از حقایق روشن و ثابت می‌شود که ازدواج دختر امیر مؤمنان علیه السلام با عمر، افسانه‌ای بیش نیست.

این ازدواج با واقعیت‌های تاریخی نیز سازگارتر است؛ چرا که خلیفه اول دوم هم پیمان و دوست قدیم یکدیگر بودند، با مرگ ابوبکر، طبیعی است که خلیفه دوم احساس مسؤولیت کرده و بخواهد خانواده او را تحت تکفل خود دریاورد و ازدواج با دختر ابوبکر بهترین راه بوده است.

جواب:

در مورد کلام امام نووی رحمته الله چیزی نیست جز یک اشتباه ساده که به هیچ وجه صحت ندارد ایشان متوفی سال ۶۷۶ هـ هستند، پس باید دید که ایشان این حرف را از چه جایی گرفته‌اند.. که میبینیم هیچ کجای تاریخ به ازدواج بنت ابی بکر با عمر رضی الله عنه حتی اشاره‌ای هم نکرده‌اند.

و دلایل در این باره بسیار زیادند:

۱- ام‌کلثوم دختر حضرت صدیق رضی الله عنه طبق نص تاریخ و گفته امام نووی، بعد از وفات صدیق رضی الله عنه به دنیا آمد.

یعنی اواخر سال ۱۳ هجری!! و مورخین متفقند که ازدواج عمر رضی الله عنه با دخت علی رضی الله عنه سال ۱۷ هجری^۱ صورت گرفته! یعنی زمانی که ام کلثوم دختر ابی بکر فقط و فقط ۳ یا ۴ سال داشته است!!!!!!

۲- فکر کنید! چطور یک دختر ۴ ساله میفهمد که اخلاق خلیفه چگونه است؟ و یا اینکه دختر ۴ ساله فهم و درک آن را دارد که در مورد ازدواجش با او مشورت شود؟؟!!
 ۳- حضرت عمر رضی الله عنه زمانی که به خواستگاری دختر علی رضی الله عنه میرود، علت این قصد را خویشاوند شدن با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله اعلام کرد و به حدیث: **کل سبب ونسب منقطع یوم القیامة إلا سببی ونسبی**^۲ استناد کرد.. سوال اینجاست که آیا، ازدواج حضرت فاروق رضی الله عنه با دختر ابوبکر، حضرت عمر را به خواسته اش میرساند؟ یعنی خویشاوندیش با خاندان نبوت محکمتر میشد؟؟!!

۴- بر اساس بسیاری از متون تاریخی ثابت میشود که سیدنا فاروق اعظم رضی الله عنه از همان آغاز و بدون بردن نامی از عمرو بن عاص به خواستگاری دختر حیدر کرار رضی الله عنه رفته است.^۳ و این به آن معنی است که حتی ماجرای خواستگاری از دختر ابوبکر هم صحت ندارد.

۵- ام کلثوم بنت صدیق رضی الله عنه با طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه به عنوان یک دختر باکره ازدواج میکنند و قبل از طلحه رضی الله عنه نیز با کسی ازدواج نکرده بود.

۱- الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۹؛ طبری، ج ۳، ص ۱۶۸؛ الکامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۵۳۷.

۲- حدیث ابن عباس: أخرجه الطبرانی (۲۴۳/۱۱)، رقم (۱۱۶۲۱). حدیث عمر: أخرجه الطبرانی فی الأوسط (۳۷۶/۵)، رقم (۵۶۰۶)، والبیهقی (۶۴/۷)، رقم (۱۳۱۷۲)، والضیاء (۱۹۷/۱)، رقم (۱۰۱)، وقال: إسناده حسن. وأخرجه أيضاً: الطبرانی (۴۵/۳)، رقم (۲۶۳۴)، وأبو نعیم (۳۱۴/۷)، وقال: غریب. والدیلمی (۲۵۵/۳)، رقم (۴۷۵۵). حدیث المسور: أخرجه الطبرانی (۲۷/۲۰)، رقم (۳۳). به نقل از جامع الاحادیث سیوطی/ش ۱۵۶۳۳ و مورد اتفاق شیعه و سنی است.

۳- ابن اسحاق، ج ۵، ص ۲۳۱-۲۳۳؛ البدایة والنهایة، ج ۷، ص ۱۵۷ و دیگر منابع یاد شده در متن.

۶- اسناد روایات مربوطه متصل نیستند، چنانچه ابن قدامه^۱ میفرماید: «ولم أقف علی من رواه بإسناد متصل» اسناد روایات مربوط به این خواستگاری متصل نیستند.

۷- آقای قزوینی از کتب اهل سنت (وحتی شیعه) فقط و فقط یک شاهد دارد که آن هم طبق اقوال فوق بی‌ارزش است ولی بنده از کتب شیعه از قدیم تا به امروز ۱۰۰ ها شاهد میتوانم بیاورم ولی مگر آقای قزوینی از رو میروند؟ مگر این آقا آن همه اعتراف را در کتب خودشان نمیبینند که هو هو کنان جلو می‌آید و میگوید: اعتراف بزرگترین شارح....؟؟

۸- اگر باز هم شیعه بچه شود و بگوید: به ما چه عالم خودتان گفته است، میگوییم: من صد نفر از علمای شما را نام میبرم که این ازدواج را صحیح دانسته‌اند به جز عده‌ای که به قول سید مرتضی اصحاب جاهل ایشان هستند! گذشته از آن نیز میگوییم: مشهور است که خمینی در تحریر الوسیله ج ۲ مساله ۱۲ حتی فتوای جائز بودن ازدواج با دختر شیرخواره! را هم داده‌اند، حالا بعد از این ما بگوییم: این هم یکی از بزرگترین عالم و مراجعه تقلید خودتان و سخنش، چرا شما به فتوای وی عمل نمیکنید؟ چرا همه به شکلی میخواهید آن را توجیه و رد کنید؟؟ مسلم است که میگویید: او که معصوم و عاری از خطا نبوده و مسلماً ما هم همین جواب را میدهیم.

بیش از ۳۰ عالم شیعی، معتقد بوده‌اند که قرآن تحریف شده ولی چرا شما آن همه اعتراف را رد میکنید و به خود نمیگیرید؟؟ پس کمی به خود بیایید و دست از این بازیهای کودکانه بر دارید.

خلاصه اینکه ازدواج که جای خود دارد حتی خواستگاری حضرت عمر رضی الله عنه از دختر ابوبکر رضی الله عنه ماجرای جعلی بیش نیست، و الباقی ماجرا هم خود به خود باطل میشود.

۱- المغنی ابن قدامة ج ۶ ص ۴۹۱، مكتبة الجمهورية، القاهرة ..

در پایان: به فرض محال که ازدواج با دختر حضرت صدیق علیه السلام ثابت شود (که غیر ممکن است) هیچ خللی در ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با دختر علی رضی الله عنه وارد نمیکند چونکه روایت و احادیث صحیح خبر از این ازدواج داده‌اند و در صورتی که قبول کنیم حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم بنت صدیق رضی الله عنه ازدواج کرده آن وقت شما آن همه روایات را چگونه توجیه میکنید؟ دختر ابوبکر رضی الله عنه در خانه حضرت علی رضی الله عنه چه کار میکرد؟ چه وقتی با سیدنا طلحه رضی الله عنه ازدواج کرده؟ و میپرسم مگر اشکالی دارد که حضرت عمر رضی الله عنه هم با دختر ابوبکر و هم با دختر علی رضی الله عنه ازدواج کرده باشد؟ خود امام نووی در همین کتاب "تهذیب الاسماء" از ازدواج عمر با ام کلثوم رضی الله عنها بنت علی و فاطمه و فرزند آنها سخن میگوید و در تذکره ام کلثوم بنت علی از سیده فاطمه رضی الله عنها مینویسند:

«أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب رضی الله عنه: مذکورة فی صلاة المیت من المہذب، هی بضم الکاف، وهی بنت فاطمة، رضی الله عنها بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ولدت فی حیاة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فولدت له زیداً، ورقیة، وتوفیت أم کلثوم هی وابنها زید بن عمر فی یوم واحد»^۱.

به وقت شمارش اولاد حضرت عمر مینویسند: «وفاطمة^۲ وزید أمهما أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب من فاطمة، رضی الله عنها»^۳.

و در تذکره حضرت فاطمه رضی الله عنها: «وأما أم کلثوم فتزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فولدت له زیداً»^۴.

و همینطور در تذکره زید بن عمر بن خطاب رضی الله عنه!

۱- تهذیب الاسماء نووی ج ۳ ص ۲۶۳.

۲- فاطمه همان رقیه دختر حضرت عمر و سیده ام کلثوم است به گواهی ابن قتیبه.

۳- تهذیب الاسماء ج ۲ ص ۵.

۴- تهذیب الاسماء امام نووی ج ۳ ص ۲۵۰.

پس این هم سخن امام نووی که ازدواج با دختر حضرت علی از فاطمه را عنوان میکند، آیا این سخن را میپذیرید؟

شبهه: تحلیل روایت جعلی رد خواستگاری عمر از دختر ابو بکر رضی الله عنه توسط عایشه رضی الله عنها:

البته برخی سعی کرده‌اند که بگویند عمر فقط از او خواستگاری کرده است و ازدواج اتفاق نیفتاده؛ اما ماجرای این خواستگاری را به صورتی نقل کرده‌اند که نه شیعه قبول دارد و نه سنی می‌تواند بپذیرد.

عالمان اهل سنت نقل کرده‌اند که عمر از دختر ابوبکر خواستگاری کرد؛ اما ام‌کلثوم و عایشه با این خواستگاری، به خاطر اخلاق تند و خشونت ذاتی عمر مخالفت کردند. و سپس عایشه به عمرو عاص متوسل شد و عمرو عاص که دشمنی او با خاندان امیر مؤمنان رضی الله عنه روشن‌تر از خورشید است، دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه را پیشنهاد کرد.

(طبری و...): عمر بن خطاب ابتدا به خواستگاری ام‌کلثوم دختر ابوبکر رفت، عایشه این پیشنهاد را با خواهرش مطرح کرد. در پاسخ گفت: مرا با او کاری نیست. عایشه گفت: آیا امیرالمؤمنین را نمی‌خواهی؟ گفت: آری نمی‌خواهم، او در زندگی سخت و خشن و با زنان تندخو و بد رفتار است.

عایشه کسی را نزد عمرو عاص فرستاد و ماجرا را برای او بازگو کرد. عمرو عاص گفت: من ماجرا را درست می‌کنم، آن‌گاه نزد عمر رفت و گفت: ای امیر مؤمنان خبری شنیده‌ام که خدا کند درست نباشد، عمر گفت: چیست؟ گفت: ام‌کلثوم دختر ابوبکر را خواستگاری کرده‌ای؟ گفت: بله، مرا برای او نمی‌پسندی یا او را برای من نمی‌پسندی؟ گفت: هیچکدام، ولی او نوسال است و در سایه ام‌المؤمنین عایشه با ملایمت و مدارا

بزرگ شده و تو تندخویی و ما از تو می‌ترسیم و نمی‌توانیم هیچیک از عادات تو را بگردانیم... و من بهتر از او را به تو نشان می‌دهم: ام‌کلثوم دختر علی بن ابوطالب را... آیا اهل سنت این نکته را قبول می‌کنند که خواستگاری عمر از دختر ابوبکر آن قدر وحشتناک بوده است که عمرو عاص از آن به خدا پناه می‌برد! اما همین شخص پیشنهاد می‌کند که از دختر امیر مؤمنان خواستگاری کند. یعنی احترام ابوبکر واجب است و نباید دختر او آزرده خاطر شود؛ اما حضرت زهرا احترام ندارد و آزرده دختر او نیز اشکالی ندارد!!!

آیا اهل سنت متلزم به این مسأله می‌شوند که آزرده روح ابوبکر مهمتر از آزرده روح حضرت زهرا سلام الله علیها است؛ با این که طبق روایات صحیح السند موجود در کتاب‌های اهل سنت، آزرده فاطمه، آزرده رسول خدا است؛ اما در باره ابوبکر چنین روایتی نیامده است.

مگر اهل سنت از عمر نقل نمی‌کنند که گفت: بستگان رسول خدا از بستگان من برای من مهمتر هستند؟

آیا اهل سنت قبول می‌کنند که بگویند که عمر حرمت بستگان ابوبکر را مراعات می‌کند؛ ولی حرمت خاندان پیامبر را مراعات نمی‌کند!!! به خاطر خشونت ذاتی از ازدواج با دختر ابوبکر امتناع؛ اما برای ازدواج با ناموس رسول خدا اصرار می‌کند!!!.

اگر این روایت را صحیح بدانیم، اشکالات گفته شده بر اهل سنت وارد می‌شود؛ و اگر این روایت جعلی باشد (که چنین است) علت جعل آن مشخص است؛ در زمان جعل این افسانه، این دیدگاه در بین مردم شیوع داشت که عمر با دختر ابوبکر ازدواج کرده است و نه دختر علی؛ خواستند بگویند یک خواستگاری ساده صورت گرفته است و سپس در پی دختر علی رفته است!!! (همان دروغ‌هایی که در بسیاری از ازدواج‌ها گفته می‌شود!!! که این آقا پیش از این همسر نداشته و تنها یک خواستگاری ساده بوده؛ اما مشخص می‌شود که زن داشته و...)

جواب:

مختصر: ما در این مورد با آقای قزوینی همصدا میشویم و میگوییم چنین خواستگاری صورت نگرفته است و اصولاً خواستگاری از دختر ۳ یا ۴ ساله در عقل گنجشک هم نمیگنجد چه برسد به ازدواج با آن!!! البته شما عقل آقای قزوینی را با عقل گنجشک مقایسه نکنید، دور از جان گنجشک!!

"با درک این حقیقت، الباقی تاویلات آقای قزوینی باطل میشود".

ادامه شبیه: نسب شناسان شیعه نیز همین کلام نووی را قبول داشته و امّ کلثوم همسر عمر را از نسل امیرمؤمنان نمی دانند.

آیه الله مرعشی که تمام شجره نامه های موجود خاندان اهل بیت در اختیار ایشان بود در حاشیه شرح احقاق الحق همین مطلب را اشاره کرده و آن را نظر محققین می دانند.

«هاجرت مع زوجها إلى الحبشة، ثم إلى المدينة المنورة، تزوجها بعد جعفر أبو بكر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم كلثوم وهي التي رباها أمير المؤمنين عليه السلام وتزوجها الثاني، فكانت ربيته عليه السلام وبمنزلة إحدى بناته، وكان عليه السلام يخاطب محمد بابني وأم كلثوم هذه بنتي، فمن ثم سرى الوهم إلى عدة من المحدثين والمؤرخين فكم لهذه الشبهة من نظير، ومنشأ الأكثر الاشتراك في الاسم أو الوصف، ثم بعد موت أبي بكر تزوجها مولانا علي عليه السلام».

«همراه با شوهرش به حبشه هجرت کرده و سپس به مدینه آمد؛ پس از جعفر ابوبکر با او ازدواج کرده و چند فرزند برای او آورد که از جمله آنها امّ کلثوم است؛ که امیرمؤمنان عليه السلام او را بزرگ کرده و خلیفه دوم نیز با او ازدواج کرد؛ او دختر خوانده حضرت و مانند یکی از دختران ایشان بود؛ و آن حضرت محمد را پسر خویش و امّ کلثوم را دختر خویش خطاب می کردند؛ و به همین سبب عده ای از محدثین و مورخین به توهم افتاده اند؛ و این اشتباه، مشابهات بسیار دارد که منشأ آنها اشتراک در اسم یا وصف بوده است؛ و پس از مردن ابوبکر، امیرمؤمنان با اسماء ازدواج کردند».

حال این دختر چطور در خانه امیرمؤمنان بوده است؟ واضح است؛ هنگامی که ابوبکر از دنیا رفت، بعضی همسران ابوبکر با امیرمؤمنان ازدواج کردند؛ و به همین سبب ایشان و تعدادی فرزندان ابوبکر در خانه حضرت بزرگ شده‌اند، مانند محمد بن ابی بکر؛ ام‌کلثوم هم یکی از ایشان.

جواب:

ببینید قسمت قیچی شده متن آقای مرعشی را:

«هی أسماء بنت عمیس بن معبد بن الحارث الخثعمیة الصحابیة الشهيرة الجلیلة من المهاجرات الأول وأخت میمونة لأمها، یروي عنها ابناها عبد الله عون ابنا جعفر الطیار وجماعة، هاجرت مع زوجها إلى الحبشة، ثم إلى المدینة المنورة، تزوجها بعد جعفر أبوبکر، فتولدت له منها عدة أولاد منهم أم کلثوم وهي التي رباها أمير المؤمنين عليه السلام وتزوجها الثاني، فكانت ربيته....»^۱

آقای قزوینی اگر این است نظر محققین شیعه پس وای به حال این محققین!! آقای مرعشی مادر ام کلثوم را اسما بنت عمیس میدانند! بعد شما به قول او استناد میکنید؟ به کسی که خودش توهم زده ولی محدثین و مورخین را متهم میکند؟! در کلیه کتب تواریخ و انساب و تراجم که بگردید برای اسما بنت عمیس تنها یک فرزند(محمد) از حضرت صدیق علیه السلام نوشته‌اند و همه آنها مادر ام کلثوم را حبیبه بنت خارجه نوشته‌اند ولی گویا این آقا در موقع نوشتن این سطور حالت عادی نداشته‌اند! و خودشان توهم زده بودند!

سخن بعضی از بزرگان در تذکره حبیبه بنت خارجه و ام کلثوم بنت ابی بکر رضی الله عنهما:

طبری: «وتزوج أيضا في الاسلام حبیبة بنت خارجة ابن زید بن أبی زهیر من بنی الحارث

بن الخزرج وکانت نساء حین توفی أبو بکر فولدت له بعد وفاته جاریة سمیت أم کلثوم»^۲.

۱- شرح إحقاق الحق ج ۳ شرح ص ۳۱۵

۲- تاریخ الطبری ج ۲ ص ۶۱۶.

ابن سعد: «وحبيبة ابنة خارجة بن زيد بن أبي زهير من بلحارث بن الخزرج، وهي أم أم كلثوم وكانت بها نساء حين توفي أبو بكر، رحمه الله»^١.

ابن جوزي: «والزوجة الثانية: حبيبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته: وكان أبو بكر لما هاجر إلى المدينة نزل على أبيها خارجة بن زيد فتزوجها»^٢.

ذهبي: «وحبيبة بنت خارجة والدة أم كلثوم»^٣.

ابن حجر عسقلاني: «حبيبة بنت خارجة بن زيد أو بنت زيد بن خارجة الخزرجية زوج أبي بكر الصديق والدة أم كلثوم ابنته التي مات أبو بكر»^٤.

ابن عبد البر در تذكره خارجه بن زيد: «ابنته تحت أبي بكر وفيها قال: أبو بكر-حين حضرته الوفاة: إن ذا بطن بنت خارجة أراها جارية، واسم ابنته زوجة أبي بكر حبيبة وذو بطنها أم كلثوم بنت أبي بكر»^٥.

بدر الدين العيني: «أم كلثوم بنت أبي بكر الصديق التيمية القرشية: أمها حبيبة بنت خارجة أخت زيد بن خارجة»^٦.

ابن حزم أندلسي: «خارجة بن زيد بن أبي زهير، وكانت ابنته تحت أبي بكر الصديق، فولدت له أم كلثوم»^٧.

١- الطبقات الكبرى ابن سعد ج ٣ ص ٢١٠.

٢- المنتظم ابن جوزي.

٣- تاريخ الاسلام ذهبي.

٤- الاصابه ابن حجر ج ٨ ص ٨٠ رقم ١١٠٢٩.

٥- الاستيعاب ابن عبد البر ج ٢ ص ٤١٧ رقم ٥٩٠.

٦- مغاني الأخيار في شرح أسامي رجال معاني الآثار بدرالدين العيني رقم ٤٣٠٦.

٧- جوامع السيره ابن حزم ج ١ ص ١٣٠.

صالحی شامی: «وزوجته الثانية في الاسلام حبيبة بنت خارجة بن زيد، فولدت له أم كلثوم بعد وفاته»^۱.

عصامی در ذکر فرزندان ابوبکر رضی الله عنه: «وأم كلثوم، وهي أصغر بناتك وهي التي تركها أبو بكر في بطن بنت خارجة»^۲.

ترجمه کلی آنها نشان میدهد که: دومین همسر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه در اسلام حبیبه دختر خارجه بوده که به هنگام وفات ابوبکر رضی الله عنه او دختری در شکم داشته‌اند که حضرت ابوبکر پیش از به دنیا آمدن وی او را ام کلثوم نام نهاد. برای اینکه دل آقای قزوینی نشکند این سخن را از آقای مرعشی قبول میکنیم و میگوییم: آری آن ام کلثوم فرزند خوانده حضرت علی رضی الله عنه و دختر اسما بنت عمیس رضی الله عنها! بوده که تحت سرپرستی حضرت علی رضی الله عنه بزرگ شده‌اند.

حال ما میگوییم: چطور حضرت علی رضی الله عنه به خودشان اجازه دادند دختری را که خودشان آن را تربیت کرده و مسلماً آن را مومن بار آورده‌اند به عقد و نکاح یک فرد کافر (نعوذ بالله) در آورند؟؟ آیا حضرت علی رضی الله عنه حق داشته‌اند دختر خوانده خود را وادار به زنا کردن بکنند؟ کما اینکه ازدواج با شخص کافر به مثابه زنا و از گناهان کبیره است.

پس ماجرا همان است که همه میدانیم و ام کلثوم رضی الله عنها دختر سیده فاطمه رضی الله عنها و همسر حضرت عمر رضی الله عنه بوده است. و به هر تاویل و ترتیبی نتیجه همان میشود یعنی محبتی که بین آن بزرگان بوده و ﴿رَحْمَاءُ بَيْنَهُمْ﴾ [الفتح: ۲۹].

ادامه شبهه: در مقابل این نظر تنها یک اشکال وجود دارد؛ برخی ادعا کرده‌اند که این دختر نمی‌تواند ربیبه امیر مؤمنان رضی الله عنه باشد؛ چرا که طبق روایات اهل سنت، مادر ام کلثوم

۱- سبل الهدی والرشاد ج ۱۱ ص ۲۵۱.

۲- سمط النجوم العوالی فی أنباء الأوائل والتوالی، العصامی.

حبیبه بن خارجه بوده و او نیز پس از مردن ابوبکر با خیب بن اساف ازدواج کرده، نه با امیر مؤمنان، در پاسخ می‌گوییم که ازدواج مادر ام‌کلثوم با این شخص نیز از دروغ‌های جاعل این قصه است، تا تمام راه‌های کشف حقیقت را ببندد؛ زمانی پرده از دروغ بودن این قصه برداشته می‌شود که مشخص شود منابع قدیم تاریخ نزد اهل سنت، خیب بن اساف در جنگ یمامه و در زمان ابوبکر کشته شده است.

محمد بن حیب بغدادی در المحبر می‌نویسد:

خیب بن اساف در روز یمامه (جنگ با مسیلمه کذاب) کشته شد.

جواب:

در بالا گفتیم که آقای مرعشی دچار توهم شده‌اند و میبینید که آقای قزوینی هم میگویند که مادر ام‌کلثوم حبیه بنت خارجه بوده. و خودشان سخن آقای مرعشی را که حامی آقای قزوینی می‌باشد نفی میکند و البته چه خوب حامیانی هستند!!

آقای قزوینی ادعا میکنند، حبیه بعد از ابوبکر رضی الله عنه با خیب ازدواج نکرده ما میگوییم: قبول (البته فعلاً) حبیه با خیب ازدواج نکرده ولی در مورد ازدواج حضرت علی رضی الله عنه با حبیه کوچکترین نصی وجود ندارد و حتی اشاره ای هم به آن نشده است، پس این ادعای آقای قزوینی مستلزم آن است که ایشان عالم به امور گذشته باشند و غیب بدانند که البته از ایشان این کرامات بعید نیست!

ولی بر عکس حضرت علی رضی الله عنه در روایات متعدد و از علمای انساب و تراجم ثابت است که خیب با حبیه ازدواج کرد! تا وقتی که او در زمان خلافت حضرت عثمان رضی الله عنه وفات یافت و نقل محمد بن حیب بغدادی نیز در این مقام بی‌ارزش است چونکه وفات

۱- قال أبو عمر: خیب بن إساف هذا تزوج حبیه بنت خارجه بن زید بن أبی زهیر بعد أن توفی عنها أبو بكر الصديق. طبقات الكبرى ابن سعد ج ۸ ص ۳۶۰؛ استیعاب فی معرفه اصحاب، تذکره حبیه بنت خارجه ج ۴ ص ۱۸۰۷ رقم ۳۲۸۷ و همچنین تذکره خیب بن اساف؛ اسد الغابه ابن اثیر؛ الوافی بالوفیات و الجوهره فی نسب للبری.

خبیب در زمان خلافت عثمان با دیگر شواهد تاریخی همخوانی دارد که از جمله آنها همین ازدواج با حبیب بنت خارجه رضی الله عنها است و دوستی و پیمان برادری خبیب با حضرت ابوبکر رضی الله عنه و همینطور ابن کثیر زمانی که شهادت جنگ یمامه را ذکر میکند از خبیب نامی نمی آورد.

اما خبیب بن اساف، و تاریخ وفات ایشان:

«خبیب بن إساف... وشهد بدرًا وأحدًا والخندق والمشاهد كلها مع رسول الله ﷺ

ومات في خلافة عثمان رضی الله عنه»^۱.

«الروض الانف: مات خبیب في خلافة عثمان رضی الله عنه وهو جد خبیب بن عبد الرحمن الذي

يروى عنه مالك في موطئه».

«خبیب بن إساف در جنگ بدر و احد و خندق حضور داشت و همه اینها را همراه

رسول الله ﷺ مشاهده کرد و در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه وفات یافت».

گذشته از این ثابت است که بعد از وفات حضرت ابوبکر رضی الله عنه سرپرستی ام کلثوم بر عهده عایشه رضی الله عنها بود و او بود که او را به خانه شوهر (سیدنا طلحه) فرستاد و هم او بود که بعد از شهادت شوهرش او را از آن خانه خارج کرد و با خود برد.

باز هم میگوییم: به فرض محال که از آقایان تونل زمان گذشته! قبول کردیم که حضرت علی رضی الله عنه با حبیب بنت خارجه ازدواج کرده! در جواب میگوییم: چنانچه گذشت، ام کلثوم در سال ۱۷ تنها ۳ یا ۴ سال داشته است! چگونه ازدواج با او و به دنیا آمدن دو فرزند از او را ممکن میدانید؟؟ حال اینکه گفتیم ام کلثوم تحت سرپرستی حضرت عایشه بوده و او با طلحه بن عبدالله ازدواج کرده تا وقتی که او در وقایع جنگ جمل شهید شد.

۱- امتاع الأسماع مقریزی ج ۱۱ ص ۳۴۵؛ الإستیعاب ابن عبدالبر؛ اسد الغابة ابن اثیر؛ و روض الانف و...

تنها همسر ابوبکر رضی الله عنه که بعد از وفاتش با حضرت علی رضی الله عنه ازدواج کرد، اسما بنت عمیس بود و او از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه فقط یک پسر به نام محمد داشت، پس اگر فردا روزی بخواهند به این ازدواج اشاره کنند پیشاپیش گفته باشیم که خودتان را بیش از این رسوا نکنید.

شبهه: یک روایت از دو ام کلثوم

با مراجعه به منابع اهل سنت مشاهده می‌کنیم که گاهی یک روایت از یک راوی به دو صورت نقل شده است: در یک نقل آن را از ام‌کلثوم دختر ابوبکر و در نقل دیگر از ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه آورده‌اند و این نشان می‌دهد که دختری که مشهور به ام‌کلثوم بنت علی است، در حقیقت همان ام‌کلثوم دختر ابوبکر است.

ابن ابی شیبیه، روایت ذیل را از ام‌کلثوم دختر ابوبکر نقل می‌کند:

عفان برای ما روایت کرد که حماد بن سلمه برای او روایت کرده است که جبر بن حبیب برای او روایت کرده است که ام‌کلثوم دختر ابوبکر از عائشه روایت کرده است که...

در حالی که اسحاق بن راهویه، همین روایت را از ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه به نقل از عائشه نقل کرده است: نضر برای ما روایت کرده است که شعبه برای او روایت کرده است که جبر بن حبیب برای او روایت کرده است که از ام‌کلثوم دختر علی شنیده است که...

جواب:

اولاً متن و سند دو روایت مانند هم نیستند.

دوماً: در روایت نقل شده از ام‌کلثوم رضی الله عنها بنت علی رضی الله عنه شعبه بن حجاج وجود دارد و ایشون با اینکه در علم حدیث بسیار شهره و اصدق الناس هستند ولی در اسماء الرجال

خطاهای کمی مرتکب شدند چنانکه، ذهبی و ابوداود و احمد بن عبدالله العجلی... در مورد ایشان میگویند:

أمیر المؤمنین فی الحدیث وکان یخطئ فی أسماء الرجال قليلا

«در علم حدیث امیر المومنان است و در مورد اسمهای راویان خطاهای کمی مرتکب میشده.»

پس میتوان احتمال داد که این ماجرا هم از اشتباهات ایشان بوده و به جای ام کلثوم بنت ابی بکر گفته‌اند ام کلثوم بنت علی.

سوماً: بالفرض که اشتباهی رخ نداده و این عین سخن جبر بن حبیب بوده و یک بار از بنت علی و یکبار از بنت ابی بکر نقل کرده‌اند، میگوییم: چه اشکال دارد؟؟ در بالا شما به خطبه ای استناد کردید که از ۶ نفر با یک روش توصیف نقل شده بود، آیا شما آن شش نفر را یک نفر میدانید؟؟ البته از شما بعید نیست.

روایت غدیر خم را بیش از ۱۰۰ نفر نقل کرده‌اند که در بین آنها ۲۰ نفر عبدالله نام (۱۵ صحابی و ۵ تابعی) وجود دارند.

این بسیار قابل تصور است که: حضرت عایشه رضی الله عنها در جمعی از زنان و دختران که ام کلثوم رضی الله عنها خواهرش و ام کلثوم رضی الله عنها دختر حضرت علی رضی الله عنه هم در آن جمع حاضر بوده‌اند این قول را نقل کرده باشند و جبیر بن حبیب رضی الله عنه نیز این روایت را از هر دو شنیده باشد.

گذشته از آن: خودتان را خسته نکنید چون هیچ شخص عاقل و بالغ و پاک دلی، ازدواج با دختر سه یا چهار ساله و دو بار باردار شدن او را باور نمیکنند! مگر قزوینی و امثال او!!!!

شبهه: محور سوم: تعارض‌های موجود در نقل قضیه:

یکی از دلایل افسانه بودن این ازدواج، این است که اختلاف‌های و تناقض‌های شدید در نقل ماجراهای آن دیده می‌شود. این تناقض‌ها به حدی است که مانع اطمینان انسان به صحت آن‌ها و سبب اطمینان به افسانه بودن آن می‌شود.

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در باره این اختلاف‌ها و تناقض‌ها می‌نویسد: خود همین روایت اختلاف‌های بسیار دارد؛ گاهی روایت می‌شود که خود امیرمؤمنان عقد ام‌کلثوم رضی الله عنها را به عهده گرفت، و در بعضی روایات آمده است که عباس رضی الله عنه این کار را به عهده گرفت. در بعضی روایات آمده است که این عقد صورت نگرفت، مگر پس از تهدید عمر رضی الله عنه و تهدید شدن بنی‌هاشم؛ و در بعضی دیگر آمده است که این عقد به اختیار و از روی میل صورت گرفت.

بعضی از راویان می‌گویند که عمر رضی الله عنه از او صاحب فرزندی به نام زید شد؛ عده‌ای می‌گویند که او پیش از نزدیکی با ام‌کلثوم رضی الله عنها کشته شد، عده‌ای می‌گویند که از زید بن عمر، نسلی بر جای ماند؛ عده‌ای می‌گویند که زید بن عمر کشته شد و فرزندی نداشت؛ عده‌ای می‌گویند که او و مادرش با هم کشته شدند. عده‌ای می‌گویند که مادرش پس از او باقی ماند؛ عده‌ای می‌گویند عمر مهر او را چهل هزار درهم قرار داد، عده‌ای می‌گویند چهار هزار درهم، و عده‌ای می‌گویند پانصد درهم.

و همین اختلاف در حدیث، سبب بطلان آن می‌شود و بنابراین، این روایت هیچ اثری ندارد. از آن جایی که این اختلاف‌ها بسیار گسترده است و این مقاله گنجایش نقل تمام آن‌ها را ندارد، فقط به چند مورد محدود اشاره و مدارک آن از کتاب‌های اهل سنت ارائه می‌شود.

جواب:

اولاً: قبلاً گفتیم که شیخ مفید از موضع خود برگشته‌اند و در ضمن جواب شیخ مفید به وسیله ملا باقر مجلسی داده شده است، که قبلاً نقل شد، مراجعه کنید.

دوماً: اگر این تناقضات که اکثراً اختلاف نظر بین علما است را دلیل بر عدم وقوع این ازدواج میدانید، در مورد اسراء و معراج چه میگویید؟ در آن مورد که اختلافات هم در مورد تاریخ آن و هم در مورد نحوه آن بسیار بسیار بالاست آیا شما این حقیقت را انکار میکنید؟ و یا آن همه تناقض بین روایات (نه نظر علما) در افسانه شهادت چه میگویید؟ آن هم اختلافاتی که فقط در مورد قسمتی از یک روز است (فقط چند ساعت!) در حالی که اختلافاتی که شما نقل میکنید بحث پیرامون حدود ۴۰ سال است! از زمان وقوع ازدواج تا زندگانی نوه‌های حضرت عمر رضی الله عنه! با این وجود اختلاف نظرهای علما با اختلاف روایات افسانه شهادت غیر قابل قیاس هستند که ما شمه ای از آن را در زیر نقل میکنیم. تا رسوا شود آنکه در او غش باشد!

در روایات افسانه شهادت ۴ نفر ضارب فاطمه رضی الله عنها معرفی شده‌اند!

۱- خالد بن ولید، ۲- مغیره بن شعبه، ۳- حضرت عمر، ۴- غلام عمر (قنفذ).

۱- عبدالزهره مهدی مینویسد:

«فی روایة ضربها المغیره بن شعبه حتی أدماها، أو دفع الباب علی بطنها...»^۲.

و طبرسی میگوید: از امام حسن بن علی رضی الله عنه روایت شده است که ایشان خطاب به مغیره بن شعبه گفتند: تو کسی هستی که دختر رسول الله را زدی و او را خون آلود کردی و آن چه در شکم ایشان بود سقط شد. این اهانتی نسبت به رسول الله و مخالفت امر ایشان بود. زیرا حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بودند: «تو (ای فاطمه) سیده نساء اهل

۱- در این قسمت از کتاب هجوم علی بیت فاطمه، نوشته عبد الزهراء مهدی چاپ اول سال ۱۴۲۱ استفاده میکنم. که ایشان روایات این افسانه را در کتابش گرد آورده تا رحلت را به شهادت تبدیل کند.

۲- هجوم علی بیت فاطمه ص ۱۲۶.

بهشت هستی». «والله مصيرك إلى النار» «به خدا که جایگاه تو (مغیره بن شعبه) جهنم است»^۱.

۲: و عبدالزهرا میگوید: و فی عدّة من الروایات: «ضرب عمر بالغلاف علی جنبها»^۲.
و در بعضی از روایات: عمر رضی الله عنه با غلاف شمشیر بر پهلوی فاطمه زد.
۳: «وفي رواية: ضربها خالد بن الوليد ايضاً بغلاف السيف. وفي رواية: ضغطها خالد بن الوليد خلف الباب فصاحت.. ولذا أسند بعض الثقات إسقاط الحمل إلى خالد أيضاً»^۳.
و در روایتی: «خالد بن ولید با غلاف شمشیر چنین کرد و در روایتی خالد بن ولید فاطمه را پشت در فشار داد و لذا بعضی از معتمدین سقط محسن را به خالد نسبت میدهند!».

۴: «فأمر عمر قنفذاً أن يضربها بسوطه، فضربها بالسوط علی ظهرها وجنبيها إلى أن أنهكها وأثر في جسمها الشريف»^۴.
این از این..!

در بعضی روایات حضرت علی رضی الله عنه مقاومت میکند و غالب میشود و در بعضی حضرت عمر رضی الله عنه میترسد و وارد معرکه نمیشود و در بعضی حضرت علی رضی الله عنه تا آنجا ضعیف است که او را مغلوب کرده و طناب در گردنش میزنند!!
سلیم بن قیس می نویسد:

عمر رضی الله عنه آتش طلبید و آن را بر در خانه شعله‌ور ساخت و سپس در را فشار داد و باز کرد و داخل شد! حضرت زهرا علیها السلام به طرف عمر رضی الله عنه آمد و فریاد زد: یا ایتاه، یا

۱- الاحتجاج طبرسی ص ۴۱۴ .

۲- الهجوم علی بیت فاطمة؛ ص ۱۲۷ / عبدالزهرا! مهدی .. میتوانید با مراجعه به این کتاب به همه این تناقضات دسترسی داشته باشید.

۳- همان ص ۱۲۶.

۴- همان ص ۱۲۶.

رسول الله! عمر شمشیر را در حالی که در غلافش بود بلند کرد و بر پهلوی فاطمه زد. آن حضرت ناله کرد: یا ابتاه! عمر رضی الله عنه تازیانه را بلند کرد و بر بازوی حضرت زد. آن حضرت صدا زد:

یا رسول الله، ابوبکر و عمر با بازماندگان چه بد رفتار می کنند! علی رضی الله عنه ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید و خواست او را بکشد.^۱ طبرسی در احتجاج ضمن روایتی مدعی میشود که عمر رضی الله عنه از حضرت علی رضی الله عنه میترسید و وارد معرکه نشد!، طبرسی مینویسد:

«عمر رضی الله عنه به عده‌ای از اطرافیانش دستور داد تا هیزم جمع کنند، آنان هیزم‌ها را اطراف خانه نهادند و در حالی که علی، فاطمه، حسن و حسین در خانه بودند، عمر با صدای بلند گفت (تا علی بشنود): «به خدا قسم! خارج شوید و با جانشین رسول الله صلی الله علیه و آله بیعت کنید و گرنه خانه را بر شما آتش می‌زنم». سپس نزد ابوبکر آمد و می‌ترسید که مبادا علی با شمشیرش خارج شود. آن‌گاه به قنفذ گفت: «اگر خارج نشد به خانه‌اش داخل شو، اگر امتناع ورزید، خانه‌اش را آتش بزن». قنفذ و همراهانش بدون اجازه داخل خانه شدند، علی شتافت تا شمشیرش را بردارد، اما آنان پیشی گرفتند و شمشیر علی را برداشتند و بر گردن آن‌حضرت ریسمان سیاهی انداختند».^۲

حالا ببینید که یعقوبی کاملاً بر عکس نقل اولی و متناقض با دو روایت فوق اینچنین نقل میکند:

۱- کتاب سلیم بن قیس الهمالی، ص ۵۶۸، انتشارات هادی - قم

۲- الاحتجاج ص ۱۰۷

«ابوبکر و عمر رضی الله عنهما خبر یافتند که گروهی از مهاجران و انصار با علی بن ابی طالب در خانه‌ی فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فراهم گشته‌اند، پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آوردند» و خرج علی و معه السیف، فلقیه عمر، فصارعه عمر فصرعه، و کسر سیفه» «و علی بیرون آمد و شمشیری حمایل داشت، پس عمر با او برخورد و با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست و به خانه ریختند»، آن‌گاه فاطمه بیرون آمد و گفت: «به خدا قسم بیرون بروید، اگر نه مویم را برهنه می‌سازم! و نزد خدا ناله و زاری می‌نمایم» پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند»^۲.

و یا این روایت از خود سلیم بن قیس:

هنگامیکه امام علی رضی الله علیه و آله از بیعت با ابوبکر سرباز زدند، ابوبکر قنفذ را به سراغ ایشان فرستادند. قنفذ و یارانش به خانه امام علی رضی الله علیه و آله حمله کرده و وارد آن شدند. امام علی رضی الله علیه و آله به محض دیدن آنها به سراغ شمشیر خود رفتند. اما آنها ایشان را گرفته و طنابی به گردن ایشان انداختند و امام علی رضی الله علیه و آله را به طرف در کشیدند. فاطمه رضی الله عنها خواستند جلوی آنها را بگیرند. اما قنفذ ملعون با شلاقی که در دست داشت ضربه محکمی به ایشان زد و امام علی رضی الله علیه و آله را با کشیدن طنابی که به گردن ایشان انداخته بود نزد ابوبکر برد..

تناقضات بسیار است و مختصر آن این میشود:

همینطور که گفتیم، در اثنای روایات متفاوت ۴ نفر ضارب! و قاتل! معرفی شده‌اند. در بعضی روایت ضربه به وسیله تازیانه است و در بعضی به وسیله فشار دادن در و در بعضی غلاف شمشیر و در بعضی لگد و در بعضی سیلی و بعضی هم میخ در خانه!!!!.

۱- معلوم نیست اعضاء آن گروه که ها بودند و چگونه در آن اتاق کوچک جا شدند آن هم در صورتی که حضرت فاطمه حضور داشتند!

۲- تاریخ الیعقوبی: ج ۲، ص ۱۲۶. دار صادر - بیروت - لبنان

در بعضی عمر و در بعضی خالد با غلاف شمشیر ضربه میزند و در بعضی وقت که فاطمه پشت در بود خالد در را فشار داده و پهلوی او را میشکند! و در بعضی روایات این عمل (فشار دادن در) از قنفذ و حضرت عمر صادر میشود.

در بعضی روایات، خانه، خانه عایشه است و در بعضی خانه فاطمه! در بعضی خانه فاطمه همان خانه ایست که پیامبر ﷺ به آنها داد و در بعضی ادعاها این خانه خانه ای دیگر و دور از مسجد النبی می باشد!

در بعضی عمر با فیتیله از مسجد به سوی خانه می آید و در بعضی به وقت رسیدن از افرادش آتش و هیزم می طلبد!

در بعضی عمر غالب است و علی مغلوب و در بعضی بر عکس این!

در بعضی مصارعه بین علی و عمر است و در بعضی بین سلمه و یا خالد بن ولید با علی و یا با زبیر!

در بعضی عمر میگوید: خانه را آتش میزنم و در بعضی میگوید خانه را ویران میکنم.

در بعضی عمر نزد ابوبکر است و در بعضی عمر سر لوکیشن حضور دارد!

در بعضی روایات ابوبکر در مسجد است و در بعضی سر صحنه حاضر است.

در بعضی ابوبکر به قنفذ دستور میدهد تا به سوی خانه علی برود و در بعضی عمر این دستور را میدهد!

در بعضی برای حضرت عمر رضی الله عنه دیالوگی را طرح میکنند و در روایتی همان دیالوگ را

برای حضرت ابوبکر رضی الله عنه مینویسند!

در بعضی روایات بعد از وارد شدن به خانه بدون زدن فاطمه رضی الله عنها و با این حرف

فاطمه که گفت: " و الله لتخرجنَّ او لاکشفنَّ شعری " یا بیرون بروید یا موهایم را برهنه

میکنم! از این تهدید ترسیدن و خارج شدن و در بعضی روایات فاطمه رضی الله عنها را زدند و

علی را کشان کشان بردند.

در بعضی روایات طناب در گردن و در بعضی هم خود علی بی هیچ زور و جبری به مسجد آمد!

در بعضی روایات خانه را آتش زدند و در بعضی فقط تهدید کردند.
در بعضی به زور از علی بیعت گرفتند و در بعضی اصلاً بیعت نگرفتند و فقط مذاکره ای صورت گرفت!

در بعضی روایات، زبیر با شمشیر خارج میشود ولی پایش میلغزد! و در بعضی روایات افراد مهاجم بعد از درگیری شمشیر را از دستش میگیرند و لغزیدنی در کار نیست.
در بعضی روایات عمر رضی الله عنه شمشیر را میگیرد و در بعضی، دیگران شمشیر را میگیرند.. جالب است که در مورد همین یک شمشیر نیز چندین قول دارند:

بعضی اوقات گفته‌اند شمشیر را به دیوار زدند و شکست! «فَضْرَبَ بِهِ الْجِدَارَ» و بعضی: به زمین زدند و شکست! «فَضْرَبَ بِهِ الْأَرْضَ فَكْسَرَهُ».. بعضی اقوال میگویند: به سنگ سختی زدند و شکست! «فَضْرَبَ بِهِ حَجْرًا فَكْسَرَهُ» و در بعضی بین دو سنگ شکست! «كَسَرُوا سَيْفَهُ بَيْنَ حَجْرَيْنِ» و بعضی وقتاً ادعا میکنند به صخره زدند و شکست!! «فَضْرَبَ بِهِ صَخْرَةً» و در بعضی فقط به شکستن آن اشاره شده (کسر سیف) در بعضی نیز، بیوگرافی این شمشیر را نیمه کاره رها میکنند و فقط به گرفتن شمشیر از دست زبیر یا علی بسنده میکنند!

در روایتی نامی از حاملگی نیست و در روایتی محسن سقط میشود!!!
در روایتی صحنه فیلمبرداری! یک روز بعد از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله است و در بعضی چند روز بعد از آن.

در بعضی طلحه نیز در خانه حضرت علی حضور دارد و در بعضی نامی از او نیست.
در بعضی خانه اصلاً در ندارد و در بعضی دری بسیار محکم دارد که فقط با آتش زدن میتوان از آن گذشت!

خلاصه زیاد میبینیم که آقای عبدالزهره مهدی (مؤلف کتاب هجوم علی بیت فاطمه) میگوید:

«وفي بعض الروايات: قال أبو بكر - وفي بعضها قال عمر: - إذا والله الذي لا إله إلا هو نضرب عنقك!!».

و یا میگوید: «قال أبو بكر أو عمر - على اختلاف النصوص - أما عبد الله فنعم، أما أخا رسول الله فلا».

همینطور میگوید: «وفي بعض الروايات وفي بعض الروايات وفي.....».

برادر عزیز اینهمه اختلاف که ما نقل کردیم فقط و فقط در مورد یک روز و همه این اختلافات بر گرفته از روایات است. (نه نظر علما!) در صورتی که تناقضاتی که آقای قزوینی از آنها یاد میکند، اکثراً نظر شخصی علما و راویان است و ضمناً این اختلافات طی حداقل ۴۰ سال است!! مقایسه کنید! یک روز را با چهل سال و نظر علما را با روایات تاریخی! و ببینید انصاف آقای قزوینی را!!

فکر کنم بعد از نقل این همه اختلاف در بزرگترین افسانه شیعیان دیگر لازم به جواب دادن ایرادات آقای قزوینی نباشد ولی برای اینکه حجت را بر آنها تمام کرده باشیم به بررسی آن اختلافات نیز میپردازیم. و من الله توفیق

شبهه: ام کلثوم پس از عمر با چه کسی ازدواج کرد؟

از آن جایی که اهل سنت می دانسته اند که ام کلثوم پس از عمر زنده مانده است، برای این که ثابت کنند ام کلثومی بوده، شوهران بسیاری برای وی تراشیده اند.

نخستین کسی که از اهل سنت این افسانه را دامن زده، محمد بن سعد زهری (متوفای ۲۳۰هـ) در الطبقات الکبری است. بقیه عالمان اهل سنت نیز چشم بسته و بدون این که به تناقضهای موجود در این نقل توجه کنند، آن را در کتابهای ذکر کرده اند. محمد بن سعد می نویسد:

ام‌کلثوم، دختر علی بن ابی طالب... که مادرش فاطمه دختر رسول خدا ﷺ بود... عمر بن خطاب با او ازدواج کرد؛ در حالی هنوز به سن بلوغ نرسیده بود! تا زمانی که عمر کشته نشده بود در کنار او به سر می‌برد و زید بن عمر و رقیه را به دنیا آورد. پس از عمر، با عون بن جعفر بن ابی طالب و پس از آن با محمد بن جعفر ازدواج کرد. هنگامی که محمد بن جعفر از دنیا رفت با برادرش عبد الله بن جعفر پس از حضرت زینب ازدواج کرد... .

در این حدیث آمده است که ام‌کلثوم پس از کشته شدن عمر بن خطاب با پسر عمویش عون بن جعفر پس از عون با برادر او محمد و سپس با عبدالله بن جعفر برادر دیگر آن دو ازدواج کرد؛ در حالی که راوی فراموش کرده که عون و محمد هر دو در جنگ شوشتر سال ۱۶ یا ۱۷ هجری در زمان خلیفه دوم کشته شده‌اند؛ یعنی همسر دوم و سوم ام‌کلثوم پیش از همسر اول فوت کرده‌اند!

ابن حجر در الاصابه می‌گوید:

عون بن جعفر در جنگ شوشتر در زمان عمر شهید شد و هیچ فرزندی از او بر جای نماند.

و جالب این است که ابن حجر عسقلانی در جای دیگر از همین کتابش در ترجمه محمد بن جعفر می‌گوید:

محمد بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب... کنیه او ابوالقاسم بود و او پس از عمر، با ام‌کلثوم دختر علی ازدواج کرده و در تستر شهید شد!

از قدیم گفته‌اند که دروغگو فراموش کار است. اگر محمد و عون در زمان عمر در جنگ تستر شهید شده‌اند، چگونه پس از عمر دوباره زنده شده و با ام‌کلثوم ازدواج کرده‌اند؟!!!!

افزون بر این که ازدواج ام‌کلثوم با عبد الله جعفر شوهر حضرت زینب امکان پذیر نیست و مضمون روایت جمع بین دو خواهر می‌باشد؛ زیرا حضرت زینب تا پس از واقعه کربلا زنده و همسر عبد الله بن جعفر بوده است.

و پس از حضرت زینب نیز نمی‌تواند با عبد الله بن جعفر ازدواج کند؛ زیرا طبق اعتقاد اهل سنت، ام‌کلثوم در زمان حیات امام حسن علیه السلام در مدینه از دنیا رفته است. مدارک این مطلب را پیش از این بیان کردیم.

برخی دیگر از عالمان اهل سنت که متوجه دروغ بودن ازدواج ام‌کلثوم با عون و محمد، و عدم سازگاری آن با واقعیت‌های تاریخی بوده‌اند، ادعا کرده‌اند که ام‌کلثوم پس از عمر با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده است.

زبیر بن بکار مینویسد:

عمر از دنیا رفته و همسر او ام‌کلثوم با عبد الله بن جعفر ازدواج کرد اما از او صاحب فرزند نشد.

درحالی‌که این مطلب را هرگز نمی‌توان پذیرفت؛ چرا که به اتفاق شیعه و سنی، حضرت زینب سلام الله علیها در زمان امیر مؤمنان علیه السلام با عبد الله بن جعفر ازدواج کرده و تا آخر عمر همسر او بوده است.

جواب:

طبق همین استدلال‌هایی که ایشان دارند ما معتقدیم که ام‌کلثوم رضی الله عنها به ازدواج حضرت عبد الله بن جعفر رضی الله عنه در نیامده که به شرح آن نیز می‌پردازیم.

به نظر بلاذری (که قزوینی امانتدار تنها یک قول را از او نقل کرده! آن هم قولی که خود بلاذری قبولش ندارد)، خبر شهادت آن دو در جنگ شوشتر را ابوالیقظان بصری نقل کرده و این نقل نادرست است. وی دو خبر دیگر در خصوص تاریخ شهادت این دو برادر نقل کرده که بنابر یکی از آنها آن دو در صفین و بنابر دیگری در کربلا شهید شده‌اند.

بلاذری: «ویقال: إن عون بن جعفر بن أبي طالب وأخاه محمداً قتلا مع علي بن أبي طالب بصفين.

ویقال: إنهما قتلا مع الحسين عليهم السلام»^۱.

اکثر تذکره نویسان مینویسند که ام کلثوم رضی الله عنها فقط با حضرت عمر رضی الله عنهما و محمد و عون ازدواج کرده و بس^۲.

به این شکل که: ام کلثوم رضی الله عنها بعد از حضرت عمر رضی الله عنهما با محمد بن جعفر رضی الله عنهما ازدواج کرد و او در جنگ صفین شرکت داشت و در همانجا نیز شهید شد^۳. و بعد از وی با عون بن جعفر که او در کربلا شهید شد^۴.

ابن فندق شهادت محمد بن جعفر را در صفین و در سن بین سی تا چهل سالگی و شهادت عون بن جعفر را در کربلا دانسته است.^۵ علامه امینی شیعی صاحب کتاب الغدير نیز محمد بن جعفر را از شهدای صفین میدانند! سید خویی نیز او را از شهدای صفین

۱- انساب الاشراف بلاذری ص ۳۲۳

۲- رجوع شود به ذخائر العقبی ج ۱ ص ۱۱۷ و امتاع الاسماع المقریزی ج ۵ ص ۳۷۰ و اعلام الزرکلی دمشقی ج ۶ ص ۶۹ و ریاض النضره فی مناقب عشره ذکر دختران حضرت علی؛ ص ۲۹۸ .. ابن اسحاق نیز همین را گفته ولی عون را بر محمد مقدم داشته و از عبدالله نامی نبرده. و از معاصر رجوع شود به کتاب الفتنة فی عهد الخلفاء الراشدين رضی الله عنهم ص ۳۶ و قاموس الرجال الشیخ محمد تقی التستری - ج ۱۲ - ص ۲۱۷، این هم از معاصر شیعه بود آقای قزوینی هم از معاصر است!..

۳- بلاذری، ج ۲، ص ۲۹۹-۳۰۰ و ج ۳، ص ۹۸؛ الإصابة ج ۶ ص ۷؛ اعلام زرکلی ج ۶ ص ۶۹.

۴- لباب الانساب و الالقب و الاعقاب، ابن فندق ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۹۶ مکتبه المرعشی النجفی، قم.

۵- لباب الانساب ابن فندق ج ۱، ص ۳۶۱ و ۳۹۶.

۶- الغدير امینی ج ۹ ص ۳۶۸.

میدانند!^۱ ابن عقده کوفی نیز ضمن ذکر ماجرای، شهادت محمد بن جعفر را در صفین نشان میدهد.^۲

ابن حلی شهادت او (محمد بن جعفر) را در کربلا دانسته است^۳ ولی تفرشی و بروجردی و... نظرش را رد کرده و گفته اند: او محمد بن جعفر را با محمد بن عبدالله بن جعفر اشتباهی گرفته و صحیحترین قول این است که محمد بن جعفر در صفین شهید شده است.^۴

زرکلی نیز شهادت وی را در صفین نوشته است.^۵ ابن کثیر نیز نقل میکند که وی در زمان حضرت عثمان در قید حیات بوده است.^۶ و همچنین ابن ابی الحدید^۷ از او در زمان خلافت حضرت علی یاد میکند و ملا باقر مجلسی نیز در باب بیعه امیر المومنین... از او نام برده یعنی او تا آن وقت در حیات بوده^۸ شیخ طوسی و ابن داوود حلی میگویند: او

۱- معجم رجال حدیث خویی ج ۱۶ ص ۱۶۶.

۲- فضائل امیر المؤمنین؛ ابن عقده الكوفی ص ۹۶.

۳- رجال ابن داوود حلی ص ۱۶۷.. البته در حاشیه تصحیح شده.

۴- نقد الرجال تفرشی ج ۴ ص ۱۵۸؛ طرائف المقال البروجردی ج ۲ ص ۱۰۷ مکتبه المرعشی، قم؛ معجم رجال حدیث خویی ج ۱۶ ص ۱۶۶ و محمد علی اردبیلی نیز به این اشتباه اشاره میکنند در جامع الرواة ج ۲ ص ۸۳ مکتبه المرعشی، قم، ایران.

۵- الزرکلی ج ۶ ص ۶۹.

۶- البدایه و النهایه ج ۷ ص ۲۴۸.

۷- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۸.

۸- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۸۵.

همراه با علی علیه السلام به کوفه آمد^۱. و همچنین ابن حاتم عاملی و شیخ جعفر نقدی و... نیز در ماجرای جنگ جمل از او یاد میکنند^۲.

ابن عنبه مینویسد: «(أولاد) جعفر بن أبي طالب ثمانية بنين وهم عبد الله وعون ومحمد عليه السلام الأكبر ومحمد الأصغر وحמיד وحسين وعبد الله الأصغر وعبد الله الأكبر وأمههم أجمع أسماء بنت عميس الخثعمية (أما محمد) الأكبر فقتل مع عمه أمير المؤمنين علي عليه السلام بصفين، وأما عون ومحمد الأصغر فقتلا مع ابن عمهما الحسين عليه السلام يوم الطف»^۳.

ابن حجر (که آقای قزوینی تنها قولی که به نفعش بود را نقل کرد ولو ابن حجر آن قول را ترک کرده باشد!) قول واقدی یعنی شهادت در شوشتر را رد کرده.

و میگوید: گویند که (محمد بن جعفر) با علی؛ در جنگ صفین شرکت داشته است. دار قطنی گفته است که محمد بن جعفر در جنگ صفین حضور داشته و با عبید الله بن عمر در میدان نبرد پیکار کرده و هر یک دیگری را کشته است...^۴ عجیب این است که خود واقدی در کتابش سخن خود را رد میکند و از محمد بن جعفر در زمان خلافت حضرت عثمان یاد میکند!!^۵.. مقریزی نیز از محمد و عون نام برده و محمد را بر عون مقدم داشته

۱- رجال الطوسی ص ۴۸ و همچنین رجال ابن داوود ص ۱۶۷.

۲- الدر النظیم العاملی ص ۳۴۰؛ الأنوار العلویة جعفر النقدی ص ۴۵۹؛ موسوعه الإمام علی بن أبی طالب محمد الریشهری ج ۵ ص ۱۴۰ و ۱۴۷ و ۱۶۵؛ و محمد ریشهری به نقل از کتب مناقب ابن آشوب ج ۳ ص ۱۵۱ و بحار الأنوار مجلسی ج ۳۲ صص ۸۴ و ۵۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۴ ص ۸.

۳- عمده الطالب ابن عنبه، ص ۳۶.

۴- الاصابة ابن حجر، ج ۶، ص ۷. و ابوالفرج اصفهانی نیز در کتاب مقاتل الطالبین به نقل از نصر بن مزاحم شهادت محمد بن جعفر را در جنگ صفین به دست عبیدالله بن عمر دانسته.

۵- فتوح الشام واقدی ج ۲ ص ۳۰۸ - دار الجیل.

و مرگ ام‌کلثوم را زمانی دانسته که همسر عون بوده است.^۱ و ابن عبدالبر و... نیز محمد بن جعفر را (نه عون را) شوهر دوم ام‌کلثوم و بعد از حضرت عمر رضی الله عنه دانسته‌اند.^۲ و همچنین ابن حجر می‌گوید: ابو‌عمر از واقدی ذکر میکند که محمد بن جعفر ملقب به ابوالقاسم بوده که بعد از عمر (نه بعد از عون) با ام‌کلثوم ازدواج کرد.^۳

شیخ محمد تقی تستری نیز بعد از بررسی نسبتاً دقیق حول شهادت محمد و عون بن جعفر، در مورد عون می‌گوید: عون برادر محمد بن جعفر بوده که همراه حسین بوده و نه خود محمد بن جعفر!^۴ و هر که مایل است در این مورد بیشتر بداند به کتاب وی مراجعه کند تا روشن شود!! (آقای قزوینی با شما هستم)

سید علی بن معصوم، مؤلف الدرجات الرفیعه، پس از نقل شهادت محمد بن جعفر با واژه «فیل» و نقل سخن صاحب الاستیعاب دایر بر شهادت هر دو برادر در جنگ شوشتر، می‌نویسد: «قاضی نورالله در مجالس المؤمنین نظر استیعاب را ترجیح داده و قبر محمد را در یک فرسخی دزفول از توابع شوشتر دانسته است و این احتمال را مطرح کرده که شاید محمد در شوشتر شهید شده و بدن او به دزفول منتقل شده است. نیز گفته است که محمد بن جعفر به افتخار دامادی امام علی رضی الله عنه و شوهری ام‌کلثوم دست یافته است».

سپس خود نوشته است: «جعفر بن ابی طالب دو پسر به نام محمد داشته است: یکی محمد اکبر که شوهر ام‌کلثوم بوده و در صفین در رکاب عمویش امام علی رضی الله عنه شهید شده

۱- امتاع الاسماع مقریزی، ج ۵، ص ۳۷۰.

۲- الاستیعاب ج ۳ ص ۱۳۶۷؛ الاعلام خیرالدین الزرکلی ج ۶ ص ۶۹؛ أسد الغابۃ ابن اثیر ج ۲ ص ۴۸۱.. و التحفه اللطیفه سخاوی ج ۲ ص ۱۳۹ و تاریخ الإسلام ذهبی ج ۳ ص ۳۵۵.. البته ذهبی در همین کتاب طبق نظرات دیگران ازدواج با هر سه برادر را و عون قبل از محمد را نیز نقل کرده که صحیح نیست.

۳- الاصابه فی معرفه الصحابه ج ۶ ص ۷.

۴- قاموس الرجال شیخ محمد تقی تستری ج ۹ صص ۱۵۹ و ۱۶۰.

است. دومی محمد اصغر که در جنگ شوشتر یا در کربلا شهید شده است و مؤلف عمده الطالب گفته که وی به سن بلوغ نرسیده است. پس روشن شد که شوهر ام‌کلثوم محمد اکبر است و این از قاضی پنهان مانده و گمان کرده که جعفر تنها یک محمد داشته و از این رو قول به شهادت او در شوشتر را ترجیح داده است.^۱

و همچنین در کتاب شرح الاخبار قاضی نعمان^۲ اینچنین آمده:

«قال صاحب العمدة: إن جعفر خلف ولدین: محمد الأكبر الذی استشهد فی صفین. و محمد الأصغر استشهد فی کربلاء».

و عون نیز در کربلا و واقعه الطف شهید شد..

ابن عنبه میگوید او شهید الطف است^۳ سید علی خان المدنی نیز میگوید: او در الطف همراه حسین علیه السلام شهید شد^۴ حاج حسین شاکری نیز شهادتش را در کربلا و فاجعه الطف میداند.^۵ و تفرشی از او به عنوان اصحاب علی علیه السلام یاد میکند^۶ (اصحاب جمل و صفین و نهروان). شیخ علی نمازی شاهرودی نیز شهادتش را سال ۵۷ میداند.^۷

خلاصه اینکه محمد بن جعفر در صفین شهید شد و برادرش، "عون بن جعفر" همراه حضرت حسین علیه السلام در کربلا شهید شد.

-
- ۱- الدرجات الرفیعه فی طبقات الشیعه، ص ۱۸۵؛ شیخ محمد تقی التستری نیز در کتابش چنین بحثی، قاموس الرجال ج ۹ ص ۱۵۹ - ۱۶۰ و او شهادت در شوشتر را باطل میداند.
 - ۲- شرح الأخبار القاضی النعمان المغربی، ج ۳ - پاورقی ص ۱۹۸
 - ۳- عمدة الطالب ابن عنبه ص ۳۷
 - ۴- الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة ص ۱۸۴
 - ۵- العقیلة والفواطم حاج حسین الشاکری (معاصر) ص ۷۵، چاپخانه ستاره
 - ۶- نقد الرجال تفرشی ج ۳ ص ۳۸۲
 - ۷- مستدرکات علم رجال الحدیث شیخ علی نمازی ج ۶ ص ۱۴۲

و همانطور که گفتیم ام کلثوم ابتدا به ازدواج سیدنا فاروق رضی الله عنه در آمده و بعد از شهادتش به ازدواج محمد بن جعفر و بعد از شهادتش به ازدواج عون بن جعفر و در نکاح عون بوده که از دنیا رفته‌اند.

چنانکه محب طبری مینویسد:

«وأم کلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب رضی الله عنه فمات عنها فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبي طالب فمات عنها وتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبي طالب وماتت عنده»^۱. (اسمی از عبدالله بن جعفر نیست)

و همچنین در ریاض النضره نیز مینویسد: «وأم کلثوم بنت فاطمة كانت تحت عمر بن الخطاب؛ فمات عنها، فتزوجها بعده محمد بن جعفر بن أبي طالب، فمات عنها فتزوجها بعده عون بن جعفر بن أبي طالب، فماتت عنده»^۲.

و همچنین مقریزی: ولما قتل عمر رضی الله عنه عن أم کلثوم، تزوجها محمد بن جعفر بن أبي طالب فمات عنها، فتزوجها عون بن جعفر ابن أبي طالب فماتت عنده رحمها الله^۳.

شیخ محمد تقی تستری از شیعیان معاصر نیز سخن ابن قتیبه را قبول کرده، به این شکل:

وفي معارف ابن قتيبة: «تزوجها بعد عمر "محمد بن جعفر" فمات عنها، ثم تزوجها "عون بن جعفر" فماتت عنده»^۴.

۱- ذخائر العقبی محب طبری ص ۱۱۷.

۲- ریاض النضره فی مناقب عشره، محب طبری .. ذکر دختران حضرت علی؛ ص ۲۹۸

۳- امتاع الاسماع المقریزی، ج ۵، ص ۳۷۰

۴- قاموس الرجال، محمد تقی التستری، ج ۱۲ ص ۲۱۷

یعنی: «ام کلثوم رضی الله عنها با حضرت عمر رضی الله عنه ازدواج کرد و بعد از شهادت حضرت فاروق رضی الله عنه با محمد بن جعفر ازدواج کرد و بعد از شهادت وی نیز با عون ازدواج کرد و در نکاح عون بود که فوت کرده است».

عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما نیز فقط با زینب ازدواج کرده و همانطور که گفتیم ادعای ازدواج او با ام کلثوم رضی الله عنها پوچ است و به احتمال قوی اینکه در بعضی اقوال نام زینب و در بعضی ام کلثوم ذکر شده به آن دلیل است که ام کلثوم، دختر فاطمه رضی الله عنها (همانطور که از طبرسی و شیخ مفید نقل شد) نام او زینب صغری است.. پس ممکن است که آنها به خیال اینکه عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما با زینب صغری (که همان ام کلثوم باشد) ازدواج کرده، به جای نام زینب کنیه او را نوشته اند!... و الله اعلم!.

و خدا را شکر در بالا با ذکر روایات متعدد جواب داده شد که زینب و ام کلثوم هر دو یک نفر نیستند و جالبتر اینکه زینب الکبری نام یکی از دخترانش را ام کلثوم گذاشته است که پدرش عبدالله بن جعفر و شوهرش ابان پسر حضرت عثمان رضی الله عنه است!.

در ضمن آنهایی که شهادت عون و محمد را در تستر دانسته‌اند خودشان نیز ازدواج ام کلثوم با آن دو را هم ذکر کرده‌اند و نتیجتاً آنها چون قول دیگری در مورد شهادت آن دو به آنها نرسیده بوده من باب امانتداری آن را نقل کرده‌اند.

شبهه: سن ام کلثوم هنگام ازدواج

در این که ام کلثوم در هنگام ازدواج با عمر چند سال داشته، اختلاف‌های شدیدی میان عالمان سنی وجود دارد. آن جایی که دفاع از آبروی خلیفه در میان است، او را آن قدر کوچک جلوه می‌دهند که بوسیدن، در بغل گرفتن و حتی برهنه کردن ساقش حرام نیست.

۱ - الشیعة وأهل البیت ۱۴۱. طبقات ج ۸ ص ۴۶۵.. و انظر: الأخوة والأخوات الدارقطنی ص ۲۹ رقم

۱۵. و الإصابة ابن حجر رقم ۵۰۸

هنوز به حدی نرسیده بود که شهوت را برانگیزد:

ابن حجر هیثمی در الصواعق المحرقة می نویسد:

بوسیدن ام کلثوم و در آغوش گرفتن او، به خاطر اکرام بوده است؛ زیرا او به خاطر کوچک بودن به حدی نرسیده بود که سبب برانگیختن شهوت شود تا این کار در باره او حرام باشد!!!.

جواب:

از آبرو و مقام حضرت عمر رضی الله عنه خدای عزوجل در قرآن کریمش دفاع میکند ولی از عقیده شما چه چیزی دفاع میکند؟ چهار تا روایت موضوع و دروغین، آن هم با کلی تاویل و تفسیر!؟

در مورد بوسیدن و... ما در بحث مربوط آن که در جواب به شبهه "اهانت به ناموس رسول خدا صلی الله علیه و آله" است جواب گفته ایم (کمی جلوتر خواهد آمد). فقط نکته اینکه: اگر شما آن روایات را صحیح میدانید باید این را هم قبول کنید که همان راویان کذاب در مورد حضرت علی رضی الله عنه میگویند: او دخترش را آرایش و مزین کرده و او را به سوی امیرالمومنین رضی الله عنه فرستاد، که این کار او عجیبتتر از کاریست که برای حضرت عمر رضی الله عنه تراشیده اند! و ضمناً ما در بالا ثابت کردیم که ام کلثوم از زینب بزرگتر بوده و به هنگام ازدواج ۱۱ و یا ۱۲ ساله بوده اند.

ادامه شبهه: دختری کوچک و غیر بالغ که با دیگر دختران بازی می کرد:

عبد الرزاق صنعانی او را دختر خردسالی معرفی می کند که با کنیزکان بازی می کرد.

«تزوج عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وهي جارية تلعب مع

الجواري....».

جواب:

عبدالرزاق چنین ادعایی نکرده بلکه روایتی را در این مورد نقل کرده و نظری در این مورد نداده است. پس این دروغ است که اگر بگوییم او چنین عقیده ای داشته. ضمناً سند این روایت نیز بی‌اشکال نیست.

ادامه شبیهه: محمد بن سعد زهری، او را دختری که هنوز به سن بلوغ نرسیده، معرفی می‌کند:

عمر با ام‌کلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز ام‌کلثوم به سن بلوغ نرسیده بود. و در روایت دیگر او را «صبیه؛ کودک» می‌داند: زمانی که عمر، ام‌کلثوم را از علی رضی الله عنه خواستگاری کرد، علی رضی الله عنه فرمود: ای امیر مؤمنان، او کودکی بیش نیست. ابن عساکر و ابن جوزی نیز چنین گفته‌اند.

جواب:

ابن سعد با توجه به روایت فوق که آقای قزوینی نقل کرده‌اند، ام‌کلثوم رضی الله عنها را کودک تصور کرده‌اند ولی آن روایت از محمد بن عمر واقدی نقل شده که اولاً روایتش مرسل است و دوماً محمد بن عمر واقدی همانطور که قبلاً گفتیم مجروح و غیر قابل اعتماد است!

و ابن عساکر نیز از محمد بن عمر واقدی نقل کرده و ابن جوزی نیز سندی برای این موضوع ارائه نداده که به احتمال قوی او از ابن سعد پیروی کرده است.

ادامه شبیهه: بلاذری، ابن عبد البر، زمخشری و... گفته‌اند که او در هنگام ازدواج با عمر «صغیره» بوده است.

۱- البته تعدادی از علما نیز او را ثقه دانسته‌اند ولی در علم رجال همیشه جرح مقدم است بر تعدیل و در صف منتقدان او یحیی بن معین وجود دارد که امام صادق؛ در موردش میفرماید: او عالمترین شخص به علم رجال است و همینطور امام احمد و بخاری و ابن مبارک و... هم جزء مخالفان او هستند و او را ترک کرده و همانطور که گفتیم، بعضی او را دروغگو میدانند.

«خطب عمر بن الخطاب أم كلثوم بنت علي عليه السلام فقال: إنها صغيرة».

«عمر از ام‌کلثوم دختر علی خواستگاری کرده و علی به او گفت: او دختری کوچک است».

جواب:

بلاذری از هشام بن محمد کلبی^۱ و او از پدرش محمد بن سائب کلبی نقل میکند که تقریباً همه علما آن دو را ترک کرده و رافضی و متهم به کذب هستند.

محمد بن سائب کلبی: به جرات میتوان گفت که او در نزد علمای رجال مشهورترین دروغگو است. تا جایی که ابی عمرو ابن العلاء در موردش میگوید: «أشهد أن الكلبی كافر» «گواهی میدهم که کلبی کافر است»!

و ابوجعفر عقیلی میگوید او از اصحاب عبدالله بن سبا است یعنی او علی پرست است! (فرقه سبائیه)^۲.

ابن عبدالبر و زمخشری نیز فقط روایتی را در این مورد نقل کرده‌اند و نظری در آن مورد نداده‌اند.

اما علت اینکه بعضی بر این گمان بوده‌اند که سیده ام‌کلثوم عليها السلام به وقت خواستگاری کودک بوده است روایتی است که در آن حضرت علی عليه السلام در جواب درخواست حضرت عمر رضی الله عنه میفرمایند: دخترم کوچک است. ما برای رفع این شبهه روایتی را که در موثقتین کتاب سیرت موجود است را نقل میکنیم.

ابن اسحاق (م ۱۵۱ق)^۳: عمر رضی الله عنه ام‌کلثوم عليها السلام را از علی عليه السلام خواستگاری کرد و آن حضرت عليه السلام در جواب فرمود: او کوچک است. عمر گفت: کوچک نیست. تو

۱- در مورد او مراجعه کنید به سیر اعلام النبلاء امام ذهبی ج ۱۹ ص ۸۳.

۲- تهذیب التهذیب ابن حجر، ج ۹ ص ۱۵۷ - ۱۵۹؛ و تهذیب الکمال المزی ج ۲۵ ص ۲۴۷ - ۲۵۲.

۳- ابن اسحاق، ج ۵، ص ۲۳۱ - ۲۳۳؛ نیز نک، السیره النبویه ابن کثیر ج ۴، ص ۵۸۲، ۶۱۱_ دارالمعرفه، بیروت، ۱۳۹۶ق، و منابع دیگر..=

نمی‌خواهی او را به من بدهی^۱. اگر راست می‌گویی او را پیش من بفرست تا او را ببینم. علی علیه السلام پارچه‌ای به ام‌کلثوم داد و او را نزد عمر فرستاد و گفت: برو به او بگو آیا این پارچه را می‌پسندی؟ عمر رضی الله عنه او را دید و گوشه چادرش (نه ساق پایش و...) را گرفت. ام‌کلثوم چادرش را کشید و گفت: رها کن. عمر رضی الله عنه چادرش را رها کرد و گفت: بسیار نجیب است، برو به پدرت بگو چنان که تو گفتی نیست. پس از آن، امیرمؤمنان او را به ازدواج عمر رضی الله عنه در آورد. ابن‌اسحاق در نقل دیگری که راوی آن از خاندان حضرت عمر رضی الله عنه است، آورده است که علی علیه السلام در پاسخ عمر رضی الله عنه گفت: باید مشورت کنم و با پسرانش مشورت کرد و آنها موافقت کردند و سپس ام‌کلثوم رضی الله عنها را نزد عمر رضی الله عنه فرستاد. در این نقل سخنی از کوچکی ام‌کلثوم مطرح نیست.

در صورت صحت این روایت چند نکته قابل توجه است.

- ۱- حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: چنانکه گفتی نیست، یعنی کوچک نیست.
- ۲- ام‌کلثوم رضی الله عنها چادر بر سر داشت و این نشان می‌دهد که به سن تکلیف رسیده بودند.
- ۳- اگر واقعاً ام‌کلثوم رضی الله عنها کوچکتر از زینب بود، حضرت عمر رضی الله عنه باید در جواب حضرت علی رضی الله عنه می‌فرمود: اگر ام‌کلثوم رضی الله عنها کوچک است پس زینب را که بزرگتر است به عقد من در آور!
- ۴- بالفرض که کوچک باشد، اصلاً می‌گوییم ۵ ساله بوده، اگر این کار حضرت عمر رضی الله عنه اشتباه بوده کار پدر او که ولی و سرپرست دخترش می‌باشد اشتباه‌تر است و اگر ظلمی در کار باشد ظلمی است که حضرت علی رضی الله عنه در حق دخترش رو داشته.

۱ - چون خود حضرت علی؛ در روایت دیگری فرموده بود: او را برای پسر برادرم (جعفر) می‌خواهم.

گذشته از آن مگر خود حضرت علی علیه السلام به خواستگاری حضرت فاطمه ۷ ساله^۱ نرفتند و یا پیامبر صلی الله علیه و آله به خواستگاری حضرت عایشه ۶ ساله نرفتند؟؟ و یا دختر عمویشان را به ازدواج ابن ابی سلمه در نیاوردند، در صورتی که هر دو آنها نا بالغ بودند؟ و همینطور اصحابی مانند عبدالله بن مسعود و عروه بن زبیر نیز دختران خود را در زمانی که سن آنها به سن بلوغ نرسیده بود به شوهری دادند.

سنن سعید بن منصور در بابی (باب الرجل یزوج ابنه وهو صغیر ح ۷۷۵) مینویسد:

«حدثنا سعید حدثنا حماد بن زید عن هشام بن عروة عن أبيه: أنه زوج ابنة أخیه ابن أخیه وهما صغیران».

ادامه شبهه: ده سال یا بیشتر داشت:

و زمانی که نیاز دارند وجود فرزندی را برای ام‌کلثوم ثابت و از عدم تناسب سنی او با عمر پاسخ دهند، او را ده ساله و حتی بیشتر معرفی می‌کنند:

ابن حجر عسقلانی: ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، مادرش فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ در اواخر زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمده و عمر با او ازدواج کرد؛ وی در هنگام ازدواج ده سال یا بیشتر داشت و برای عمر زید را به دنیا آورد و او و فرزندش زید در یک روز از دنیا رفتند.

ذهبی در یک کتابش اعتقاد دارد که او در سال ششم هجری به دنیا آمده است:

ام‌کلثوم دختر علی بن ابوطالب، خواهر حسن و حسین، در حدود سال ششم هجرت به دنیا آمد، رسول خدا را دید؛ ولی از او روایتی نقل نکرده است، عمر از او خواستگاری کرد؛ در حالی که هنوز خردسال بود.

و اگر ازدواج را مطابق نظر اهل سنت در سال هفدهم یا هجدهم بدانیم، او یازده یا دوازده ساله بوده است!!!

۱- اگر تاریخ تولد حضرت فاطمه را طبق سلیقه شیعه در سال ۵ بعد از بعثت بدانیم سن هنگام ازدواج ایشان ۷ یا ۸ سال میشود.

با این حال ذهبی در کتاب دیگرش می‌گوید:
 ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب هاشمی، در زمان حیات پدر بزرگش به دنیا آمد و
 عمر در حالی که او کوچک بود، با او ازدواج کرد.
 با توجه به آن چه که از ابن سعد گذشت که ام‌کلثوم «صبیه» بوده و یا به حد بلوغ
 نرسیده بوده، چگونه می‌توان پذیرفت که او در سال ششم هجری به دنیا آمده باشد!!

جواب:

در مورد تاریخ تولد وی تنها تاریخ دقیقی که نقل شده سال ۶ هجری است که
 همانطور که خودتان هم گفتید بزرگانی چون ذهبی و ابن کثیر و ابن حجر و مؤلف شیعه
 موسوعه امام علی ابن ابیطالب بر این عقیده هستند.
 و اما سخن امام ذهبی که آقای قزوینی سعی دارند از دو قول ایشان یک تناقض را
 استخراج کنند! (البته خود را به خنگی زده اند!)

امام ذهبی در نقل اول (در سیر اعلام النبلاء) می‌فرماید: «ولدت في حدود سنة ست من
 الهجرة ورأت النبي ﷺ ولم ترو عنه شيئاً. خطبها عمر بن الخطاب ﷺ وهي صغيرة».
 و در نقل دوم (در تاریخ الاسلام) می‌فرماید: «أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب الهاشمية.
 ولدت في حياة جدّها ﷺ، وتزوجها عمر وهي صغيرة».

میبیند که امام ذهبی در هر دو نقل ام‌کلثوم را صغیره معرفی میکنند یعنی ایشان
 میگویند: دختر حضرت علی ﷺ در زمان ازدواج صغیره بوده و ۱۱ یا ۱۲ سال سن
 داشته‌اند. و ایشان چیز عجیبی نفرموده‌اند و فکر نکنم کسی به دختر ۱۱ یا ۱۲ ساله دختر
 بزرگ سال بگوید.

تفاوت بین نقل اول و دوم در این است که در نقل اول ام‌کلثوم متولد سال ۶
 هجری است ولی در نقل دوم تاریخ تولد ذکر نشده و تنها گفته‌اند که وی در حیات
 نبی ﷺ متولد شده‌اند که این هیچگونه تضادی را نمیرساند چون همه میدانیم که سال

شش هجری نیز سالی است که حضرت رسول ﷺ در آن سال در قید حیات بوده اند! والله من نفهمیدم آقای قزوینی از نقل این دو قول چه نتیجه ای خواستند بگیرند!

در مورد ابن سعد^۱ نیز در جواب میگویم: با توجه به سخن امام ذهبی و... چگونه میتوان قبول کرد که ام کلثوم در آن سالها صبیبه و نا بالغ بوده اند؟؟ در صورتی که همه قرائن گواهی بر صدق ادعای امام ذهبی دارند، قرائنی از قبیل برقع و روبند پوشیدن حضرت ام کلثوم رضی الله عنها در روز وفات مادر گرامیشان.

میبیند که آقای قزوینی هیچ اختلافی را در مورد تاریخ تولد سیده ام کلثوم رضی الله عنها نتوانستند ثابت کنند و ما در جواب شبهه "عزاداری و نوحه خوانی ام کلثوم برای حضرت زهرا سلام الله علیها" ثابت کردیم که سیده ام کلثوم به وقت ازدواج ۱۱ یا ۱۲ ساله بوده‌اند، اما برای روشن شدن قضیه برای خواننده قطره‌ای از اختلافاتی که در مورد سن و تاریخ تولد محبوبترین بانوی اسلام ذکر شده را نقل میکنیم.

در مورد سال تولد حضرت فاطمه رضی الله عنها اختلافات بسیار زیاد است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود ۱۷ سال می‌رسد. یعنی حداقل سنی که برای حضرت رضی الله عنها هنگام رحلت ذکر شده ۱۸ سال!! و حداکثر ۳۵ سال!! می‌باشد.

این گفته‌ها با محور قرار دادن تاریخ بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله در سن ۴۰ سالگی و ۱۳ سال قبل از هجرت، به دو بخش تقسیم می‌گردد. عده‌ای ولادت سیده فاطمه را پیش از مبعث و دسته‌ای بعد از آن میدانند.

دسته اول: پیش از بعثت:

۱- حداکثر تاریخی که در این بخش از نظرات، یعنی ولادت فاطمه رضی الله عنها، پیش از بعثت، وجود دارد، ۱۲ سال است^۲ که بدین ترتیب عمر رضی الله عنها حضرت فاطمه رضی الله عنها به ۳۵ سال می‌رسد!

۱- که گفتیم ایشون فقط روایتی مردود را نقل کرده‌اند و از آن روایت چنان برداشت نموده‌اند.

۲- تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲.

۲- بعضی آن را سال هفتم قبل از مبعث دانسته‌اند^۱ که بنابراین سنّ حضرت ﷺ هنگام رحلت ۳۰ سال خواهد شد.

۳- و عده‌ای دیگر رحلت فاطمه علیها السلام را در ۲۹ سالگی یعنی ۶ سال پیش از بعثت شمرده‌اند.^۲

۴- برخی نیز ۲۵ سال را ذکر کرده‌اند.^۳

۵- ولی آنچه که در میان مورخین ما (اهل سنت)، بیشتر شهرت دارد سال پنجم قبل از مبعث است. و عده‌ای تصریح به همزمانی آن با سال تجدید بناء کعبه یعنی سال پنجم پیش از مبعث نموده‌اند.^۴

بر طبق این قول، سنّ حضرت ﷺ هنگام وفات ۲۸ سال بوده است.

۶- برخی نیز سنّ ۲۷ سال را ذکر کرده‌اند.^۵

دسته دوم: بعد از بعثت

سال نخست بعثت:

۷- این گفته، مربوط به عده‌ای است که سال نخست بعثت را سال تولد قرار داده‌اند.^۶

۸- و بعضی نیز تولد را در سن ۴۱ سالگی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دانسته‌اند.

۱- تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲.

۲- از جمله مقتل‌الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۸۳ و تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲.

۳- مشکل الآثار، طحاوی، ج ۱، ص ۴۷.

۴- تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۷، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲ و مقاتل‌الطالبیین، ص ۴۸.

۵- مقتل‌الحسین، خوارزمی، ج ۱، ص ۸۳.

۶- از جمله: تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۷، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲، و بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۸.

سال دوم بعثت:

۹- قول دوم که در بین شیعه طرفدارانی چون شیخ مفید دارد، ولادت را در ۲۰ جمادی‌الثانی سال دوم بعثت می‌دانند. چنان که ابن‌طاووس به نقل از کتاب حدائق الرياض شیخ مفید آورده است.^۱ و نیز خود شیخ مفید در رساله «مسار الشیعه» به این مطلب تصریح کرده است:

«وفي اليوم العشرين منه سنة اثنتين من المبعث كان مولد السيدة (مولاتنا خ. ل) الزهراء فاطمة بنت رسول الله ﷺ وهو يوم شريف يتجدد فيه سرور المؤمنين ويستحب فيه التطوع بالخيرات والصدقة علي المساكين»^۲.

«ولادت حضرت فاطمه زهرا، دختر رسول خدا ﷺ که سلام بر آنها باد در روز بیستم از این ماه (جمادی‌الثانی) در سال دوم مبعث بوده است. و آن روز شریفی است که خوشحالی مؤمنین تجدید می‌شود و در این روز انجام خیرات و پرداخت صدقه به تنگدستان مستحب است».

کفعمی نیز در کتاب مصباح خود همین قول را ترجیح داده است و قول سوم را که خواهد آمد با تعبیر «قیل» بیان کرده است.^۳

شیخ طوسی در ضمن بیان مناسبت‌های ماه جمادی‌الثانی این عبارت را آورده است:

«في اليوم العشرين من جمادي الآخرة سنة اثنتين من المبعث، كان مولد فاطمه في بعض الروايات، وفي رواية اخري سنة خمس من المبعث والعامه تروي ان مولدها قبل المبعث لخمس سنين»^۴.

۱- اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۱۶۲، نشر مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

۲- مسار الشیعه، ص ۵۴، نشر کنگره جهانی بزرگداشت هزارمین سال وفات شیخ مفید.

۳- بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۹.

۴- همان.

«ولادت فاطمه علیها السلام بر اساس برخی روایات، روز ۲۰ ماه جمادی‌الثانی از سال دوم مبعث آمده، و در روایتی دیگر، سال پنجم ذکر شده است و اهل سنت روایت می‌کنند که ولادت آن حضرت علیها السلام ۵ سال پیش از مبعث بوده است».

عباس قمی، این قول را ظاهراً، نظر اکثر علماء شیعه می‌داند^۱.

بر اساس این قول، حضرت فاطمه علیها السلام در ۲۱ سالگی رحلت فرموده است.

سال پنجم مبعث:

۱۰- قول سوم که به نظر می‌رسد مشهور بین علماء شیعه است، سال پنجم بعد از مبعث را هنگام ولادت می‌داند^۲. در میان معتقدین به این نظر، از شخصیت‌هایی چون ابن ابی‌الثلج بغدادی، متوفای ۳۲۵ هجری^۳، کلینی متوفای ۳۲۸ یا ۳۲۹، محمد بن جریر طبری امامی، صاحب کتاب «دلائل الامامة»، ابن‌شهر آشوب در کتاب «المناقب»، طبرسی در «تاج‌الموالید»^۴ و شیخ بهایی در «توضیح المقاصد»^۵ می‌توان نام برد.

نتیجه اینکه اختلافات در مورد تاریخ تولد سیده فاطمه علیها السلام بیش از ۱۰ مورد است.

حال بنده بعد از این تحلیل (تقریباً دقیق) می‌گویم: دیدید؟ دیدید این همه اختلاف را؟ این همه اختلاف نشان دهنده این است که محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه ازدواج نکرده که حالا بخواهد فاطمه از آنها به دنیا بیاید!!

اگر خندتون گرفت به من نخندید، من مجبورم! آنها اراجیف و بیراه گفتند، جواب اراجیف هم همین بود!

۱- منتهی‌الآمال، ج ۱، ص ۱۶۸، باب دوم.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۶ - ۱۰.

۳- تاریخ‌الائمة، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۶، نشر بصیرتی.

۴- تاج‌الموالید، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۹۷.

۵- توضیح المقاصد، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۵۲۶.

آقای قزوینی نظر شما چیست؟ در مورد این همه اختلاف در مورد سن حضرت فاطمه علیها السلام نظر شما چیست؟ آیا نتیجه ای که در مورد ام کلثوم علیها السلام و ازدواجش گرفتید، میتوانید اینجا هم بگیرید؟؟ ضمناً اختلافاتی که قبلاً در مورد تاریخ تولد سیده زینب نقل شد را نیز فراموش نکنید.

شبهه: مقدار مهریه ام کلثوم علیها السلام

در مقدار مهریه ام کلثوم نیز اختلافهای چشمگیری وجود دارد، برخی ده هزار دینار و اکثر عالمان سنی آن را چهل هزار درهم ذکر کرده‌اند.

الف: ده هزار دینار:

یعقوبی در تاریخ خود می‌نویسد: عمر با او ازدواج کرده و ده هزار دینار برای او مهریه تعیین کرد.

جواب:

یعقوبی شیعی نظر شخصی خود را در این مورد گفته‌اند و ایشان نیز معصوم نیستند و ادعای عصمت نیز نکرده‌اند، و در این مورد یعنی به وقت اختلاف بین یک نص تاریخی و نظر مولفین همیشه نص بر نظر مولف می‌چربد. که در این مورد نیز صدق میکند.

ب: چهل هزار دینار:

الکتانی (نظام الحکومة) متوفی ۱۳۸۲ مینویسد:

هنگامی که عمر با زینب دختر علی ازدواج کرد، به او چهل هزار دینار مهریه داد!!!

جواب:

شیخ عبدالحی الکتانی متوفی ۱۳۸۲ هجری هستند، به احتمال قوی یک اشتباه سهوی بوده و گرنه کس دیگری را سراغ نداریم که چنین رقمی را ذکر کرده باشد و سخن عالم عصر حاضر در این مورد برای ما حجت نیست چرا که ایشان با وقایع ۱۳۰۰ سال پیش

هیچ رابطه ای نداشته‌اند مگر از طریق اقوال دیگر بزرگان که این ادعای ایشان در هیچ یک از سخنان علمای سلف جایی ندارد!..

ایشان متن فوق را ارجاع به کتاب "الاجوبة المهمة" از شیخ مختار الکتی داده‌اند که ایشان نیز متوفی ۱۲۲۶ هستند. متأسفانه کتاب شیخ مختار در دسترس نبود تا بررسی شود ولی به تصریح شیخ کتانی، شیخ مختار الکتی از حافظ الدمیری نقل کرده‌اند. و ما با مراجعه به کتاب شیخ دمیری این جمله را در آن می‌یابیم:

«وتزوج عمر أم كلثوم رضی اللہ عنہا بنت علی رضی اللہ عنہ، وأصدقها أربعين ألف درهم»^۱.

پس همانطور که در ابتدا گفتیم: نوشتن دینار به جای درهم، تنها یک اشتباه سهوی بوده که در کتب سلف نیز هیچ جایی ندارد.

ج: چهل هزار درهم:

بسیاری از بزرگان اهل سنت با چندین سند نقل کرده‌اند که مهریه ام‌کلثوم رضی اللہ عنہا، چهل هزار درهم بوده است:

(ابن ابی شیبیه، ابن سعد، ابن عبدالبر و ابن حجر): عمر با ام‌کلثوم دختر علی در مقابل چهل هزار درهم مهر ازدواج کرد.

جدای از تناقض‌های موجود در مقدار مهریه، مشکل دیگر در زیاد بودن مهریه ام‌کلثوم است؛ با اینکه طبق روایات صحیح‌السندی که در کتاب‌های اهل سنت وجود دارد، خود خلیفه از تعیین مهریه کلان جلوگیری می‌کرده است.

ابن ماجه قزوینی در سنن خود می‌نویسد:

عمر بن خطاب رضی اللہ عنہ گفت: مهر زنان را بالا نگیرید؛ زیرا اگر بالا بودن مهر، سبب کرامت دینی شده و یا جزو تقوا به حساب می‌آید، سزاوارترین شخص به این کار، پیامبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم بود که برای هیچ زنی از همسران و یا دخترانش بیش از دوازده اوقیه قرار نداده است.

۱- حیاة الحیوان الکبری دمیری ص ۴۸۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۲۰۰۳ م

و به درستی که مرد هنگامی که مهریه زن را بالا ببرد، در دل دشمنی او را پیدا کرده و می‌گوید من به خاطر تو مجبور به کارهای سخت شدم، با اینکه من مردی عرب بوده و نمی‌دانستم سختی کار چیست!!!

آلبانی این روایت را در صحیح ابن ماجه شماره ۱۵۳۲ تصحیح کرده است. بنابراین، مقدار مهریه ام‌کلثوم در قدم نخست مخالف با سنت رسول خدا است؛ چرا که طبق روایاتی که گذشت، رسول خدا مهریه هیچ یک از زنان و دخترانش را زیاد نمی‌گذاشته.

و ثانیاً: مخالف سیره و سنت خود عمر است. آیا اهل سنت می‌توانند چنین نسبتی را به عمر بدهند با اینکه این مطلب مصداق این آیه کریمه است که خداوند می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۲﴾﴾ [الصف: ۲-۳].

«ای افرادی که ایمان آورده‌اید! چرا سخنی می‌گویید که عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار باعث خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!».

جواب:

همانطور که خود ایشان معترفند، اجماع بر ۴۰ هزار درهم است. و ایشان اجماع را میدانند ولی قصدی ندارد جز اینکه صفحات را سیاه و خواننده را دچار وهم کند!

میگوییم: اصلاً شما فکر کنید عمر هیچ مهریه ای نداده و یا ۱۰ ها هزار درهم داده این چه ربطی به اصل واقعه دارد؟؟

فکر کنید آقای «X» از خانمی خواستگاری میکند و بعد از قبول طرفین مقدار مهریه ۱۰۰۰ سکه!! مقرر میشود و فردا روزی بعد از اینکه آقای «X» و همان خانم فوت شدند، شخصی پیدا شود و بگوید: نه آقا مهریه آنها ۱۰۰ سکه بوده!! و دیگری بگوید: نه ۲۰۰۰ سکه بوده! و یکی ۵ سکه را عنوان کند..... آیا شخص عاقل در این مورد اینگونه برداشت میکند که: بابا اینا اصلاً از بیخ بی‌اساسه!! ازدواجی نبوده اصلاً اون خانم وجود

خارجی نداشته که آقای «X» بخواهد با او ازدواج کند که حالا مهریه هم بخواهند برایش تعیین کنند!!

میدانم مضحک است ولی همیشه جواب سخن چرت! چرت است!

در مورد سخن حضرت عمر رضی الله عنه که فرموده بود: مهریه زنان را زیاد نکنید. (که حرفی پر از حکمت است) و بعد از آن به آیه قرآن استناد کرده اید که میفرماید: ای افرادی که ایمان آورده‌اید چرا سخنی می‌گویید که خود به آن عمل نمی‌کنید؟! نزد خدا بسیار باعث خشم است که سخنی بگویید که عمل نمی‌کنید!

اولاً: حضرت عمر رضی الله عنه، خطاب به والدین می‌گوید که شما بر داماد سخت نگیرید و مهر را بالا نبرید ولی در مورد ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه با بنت فاطمه رضی الله عنها این حضرت عمر بود که ۴۰ هزار درهم مهریه را بر خود فرض کرد و حضرت علی رضی الله عنه دخالتی نداشتند و خطبه سیدنا عمر رضی الله عنه هیچ منافاتی با این قضیه ندارد. ایشان در ادامه خطبه می‌فرمایند: «اگر چنین کنید فردا روزی مرد به زنش می‌گوید: من به خاطر تو مجبورم کارهای سخت بکنم».. در صورتی که مهریه ام کلثوم را خود حضرت عمر رضی الله عنه تعیین کرده بودند و ام کلثوم رضی الله عنها هیچ دخالتی نداشته‌اند که در آینده چنین مشکلی پیش بیاید. پس مانند دیگر دلایلان این دلیل نیز بی‌جانه است!

دوماً: در نظر داشته باشید یک عالم دین می‌گوید: صدقه بدهید که صدقه باعث دفع بلا میشود!! ولی خود این عالم به کسی صدقه نمیدهد! چرا؟؟ چون ندارد که بدهد! حال باز هم شما می‌گویید: چرا کاری رو که خودت انجام نمیدهی مردم را به اون دعوت میکنی؟؟
سوماً: اگر آقای قزوینی منصف! این روایت را به شکل کاملی که علما نقل کرده‌اند، نقل میکرد، دیگر هیچ جای شبهه ای نبود، ولی ایشان طبق ذات خودشان روایت را به شکلی که به نفعش می‌باشد نقل کرده است.

امام ابن کثیر (در تفسیرش) در ادامه این روایت را اینگونه می‌آورد که: بعد از صحبت حضرت عمر رضی الله عنه زنی اعتراض کرد و گفت: تو حق نداری چنین کنی. عمر رضی الله عنه گفت:

چرا؟ زن گفت: به خاطر این که خداوند فرموده است: ﴿وَأَتَيْنُمُ إِحْدَنَهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾ [النساء: ۲۰].

«هر چند مال هنگفتی مهر یکی از آنان داده بودید، از آن چیزی باز نگیرید.»

آنگاه عمر رضی الله عنه گفت: زنی درست گفت و مردی خطا نمود. و همینطور هیشمی در مجمع الزوائد این ماجرا را کاملتر نقل میکند و مینویسد که حضرت عمر رضی الله عنه بعد از صحبت آن زن فرمود: بار الها! مرا ببخش و افزود: همه از عمر رضی الله عنه فقیه‌تر هستند. سپس بر منبر رفت و گفت: ای مردم! من شما را از افزایش مهریه‌ها منع کرده بودم ولی اکنون اعلان می‌کنم که هر کس به هر اندازه‌ای که می‌تواند و توافق می‌کند مهریه بدهد و هیچ محدودیتی نیست. «أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي كُنْتُ نَهَيْتُكُمْ أَنْ تَزِيدُوا النِّسَاءَ فِي صَدَقَاتِهِنَّ عَلَى أَرْبَعِ مِائَةِ دِرْهَمٍ فَمَنْ شَاءَ أَنْ يُعْطِيَ مِنْ مَالِهِ مَا أَحَبَّ»^۱.

مطمئناً آقای قزوینی از این روایت مشهور با خبر بوده‌اند ولی نقل نکرده‌اند چون اگر نقل میکردند کل استناد ایشان باطل میشد و به جای اینکه این روایت به نفعش باشد به ضررش میشد و این روایت نیز یکی از شواهدی است که آزادی بیان در زمان امیرالمومنین فاروق را اثبات میکند.

گذشته از آن حضرت عمر رضی الله عنه از مال خودش داده است و خلاف شرع نیز نکرده است و آن هم به نیت اکرام و احترام اهل بیت این مهریه را بر خود تحمیل کرده است.. آیا شما با اکرام و احترام نسبت به اهل بیت مخالفید؟؟

در ضمن اگر عمل حضرت عمر رضی الله عنه مخالف با سنت صلی الله علیه و آله بوده است باید بگوییم که در روایات شیعی آمده است که حضرت حسن رضی الله عنه برای یکی از همسرانش ۱۰۰ کنیز مهریه داد که هر کنیز او ۱۰۰۰ درهم همراه داشت!!

۱- مجمع الزوائد و منبع الفوائد ج ۴ صص ۲۸۳ و ۲۸۴، دار الکتب العلمیة - بیروت - لبنان.

أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام، أنه قال: «تزوج الحسن بن علي عليه السلام امرأة، فأرسل إليها بمائة جارية، مع كل جارية ألف درهم»^۱.

و شاید هم راضی به مهریه کم بودید تا اینکه بعدها ماجرای که بین حضرت علی علیه السلام و فاطمه پیش آمد، تکرار شود؟؟

چنانکه کتب شیعه درج کرده‌اند: «أبي عبد الله عليه السلام قال: إن فاطمة عليها السلام قالت لرسول الله صلى الله عليه وآله: زوجتني بالمهر الخسيس.....»^۲.

شبهه: آیا عمر از ام کلثوم فرزندی داشته است؟

یکی از چیزهایی که اصل وقوع این ازدواج را زیر سؤال می‌برد، فرزندان است که برای ام‌کلثوم تراشیده‌اند. برخی فرزندی برای ام‌کلثوم ذکر نکرده‌اند، برخی فقط برای او یک فرزند به نام زید، برخی رقیه را نیز اضافه کرده و برخی سه فرزند به نام‌های: زید، رقیه و فاطمه نقل کرده‌اند.

فرزندی نداشت:

مسعودی شافعی در باره اولاد عمر می‌نویسد:

فرزندان عمر: او فرزندان به نام‌های ذیل داشت: عبد الله و حفصه همسر پیامبر صلى الله عليه وآله و عاصم و عبید الله و زید از یک مادر؛ و عبد الرحمن و فاطمه و دخترانی دیگر، و عبد الرحمن اصغر و همو است که به خاطر شرابخواری حد خورده و معروف به ابی شحمه است، این‌ها هم از یک مادر هستند.

۱- مستدرک الوسائل النوری - ج ۱۵ - ص ۷۰ و ایشان به نقل از دعائم الاسلام ج ۲ ص ۲۲۲ ح ۸۲۷

و بحار الانوار مجلسی ج ۳ ص ۳۴۹ مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص ۲۰.

۲- جامع أحاديث الشيعة، البروجردی ج ۲۱ - ص ۱۹۸؛ بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۴۴؛ الکافی ج ۵

ص ۳۷۸؛ وسائل الشيعة ج ۲۱ ص ۲۴۱.

طبق این نقل خلیفه دوم فقط یک پسر به نام زید داشته که او هم برادر عاصم و عبید الله بود که مادر آنها ام‌کلثوم بنت جروول است و هیچ نامی از فرزندان عمر از ام‌کلثوم در این نقل دیده نمی‌شود.

جواب:

میبینید که او نام همه فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه را نیاورده و از همسرانش نیز یادی نکرده و در مورد دخترانش نیز بعد از نام بردن چند نفرشان میگوید: (و بنات آخر) و دخترانی دیگر!!

البته اگر به دیگر کتب مسعودی سری بزنیم میبینیم که ایشان از دو زید نام برده‌اند. مسعودی در تنبیه و الاشراف مینویسد:

«وكان لعمر من البنين تسعة، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر وزيد الأكبر وعبید الله المقتول بصفين وعاصم وزيد الأصغر وعبد الرحمن الأصغر وعبید الله الأصغر، المعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبید الله وعبد الرحمن الأصغر،...»!

پس مسعودی چنین چیزی نگفته، مگر اینکه به دروغ به آن نسبت دهید. و یا خود را به خواب بزنید.

ادامه شبهه: یک فرزند داشت:

بسیاری از بزرگان اهل سنت فقط یک فرزند را برای عمر نقل کرده‌اند: بیهقی در سنن کبرای خود می‌نویسد:

ام‌کلثوم، عمر با او ازدواج کرده و برای او زید بن عمر را به دنیا آورد که در شب درگیری ابن مطیع، ضربه‌ای به او وارد شده و تا زمان مردن، از این ضربه در رنج بود؛ سپس پس از عمر، عون بن جعفر با ام‌کلثوم ازدواج کرد اما از او صاحب فرزندی نشد تا از دنیا رفت.

و نویری در نهایتاً الأرب و صفدی و ابن کثیر نیز، فقط یک فرزند برای ام‌کلثوم نقل می‌کنند.

جواب:

اگر سنن بیهقی برای شما حجت است میبینیم که او به وقت شمردن فرزندان زینب کبری رضی الله عنها از عبدالله بن جعفر رضی الله عنه، فقط عبدالله و عون را نام میبرد!

«فاما زینب رضی الله عنها فتزوجها عبد الله بن جعفر فماتت عنده وقد ولدت له علی بن عبد الله بن جعفر واخا له آخر يقال له عون - واما ام کلثوم فتزوجها عمر...»^۱.

و شیخ نویری و صفدی که آقای قزوینی آنها را گواه گرفته نیز تنها یک فرزند برای زینب و عبدالله بن جعفر ذکر کرده‌اند!!! و مینویسند: نویری: «وتزوج زینب عبد الله بن جعفر فماتت عنده، وولدت له علی بن عبد الله بن جعفر، وتزوج أم کلثوم عمر...»^۲!

صفدی: «زینب تزوجها عبد الله بن جعفر بن أبي طالب فولدت له علیاً...»^۳! و آخرین گواه آقای قزوینی علامه ابن کثیر است که ایشان نیز فقط از زید نام برده و زینب و عبدالله بن جعفر را بدون فرزند ذکر کرده است!!!^۴.

دیدید که در همین آدرسهایی که خودتان داده‌اید، در مورد فرزندان زینب اختلاف بیشتر از فرزندان ام کلثوم است، و تقریباً هیچ کدام از آنها قول مشهور و اجماع را نقل نکرده‌اند که همان "۴" فرزند باشد.^۵

۱- سنن الکبری، بیهقی، ج ۷، ص ۷۰، دار الفکر.

۲- نهایتاً الأرب فی فنون الأدب، نویری ج ۱۸، ص ۱۴۲ - بیروت.

۳- الوافی بالوفیات صفدی، ج ۱، ص ۷۹، - بیروت.

۴- البدایه و النهایه ج ۵ ص ۳۳۰.

۵- البته همانطور که گفتیم اختلافات در مورد فرزندان حضرت زینب بسیار زیاد است و این قول نیز به نظر بنده از همه صحیحتر بود والله اعلم بالصواب.

پس آیا شما این اختلافات را در جهت رد کردن ازدواج زینب کبری با عبدالله بن جعفر به کار میبرید؟؟.

ادامه شبهه: دو فرزند داشت:

اکثر عالمان سنی، گفته‌اند که دو فرزند داشته است؛ آن‌ها در ذکر فرزندان عمر از ام‌کلثوم چنین گفته‌اند:

مصعب زبیری:

و زید اکبر، فرزندی نداشت و رقیه؛ مادر این دو ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم است و مادر او نیز فاطمه دختر رسول خدا ﷺ است.
و ابن حبان و طبری و ابن اثیر نیز چنین نوشته‌اند.

سه فرزند داشت:

بلاذری در انساب الأشراف دختران ام‌کلثوم از عمر را دو نفر معرفی می‌کند که با زید سه فرزند می‌شوند:

عبد الرحمن بن زید بن خطاب، همسر او فاطمه دختر عمر بود که مادرش ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر بزرگش فاطمه دختر رسول خدا ﷺ است. برادر پدری و مادری او زید بن عمر است و برای عبد الرحمن، فرزندی به نام عبد الله و یک دختر به دنیا آورد.

ابراهیم بن نحام بن عبد الله بن اسید بن عبد بن عوف بن عبید بن عویج بن عدی بن کعب، همسر او رقیه دختر عمر بود، خواهر پدری حفصه؛ و مادرش ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب.

جواب:

باز هم خود آقای قزوینی اجماع اهل سنت را میدانند ولی باز هم موش و گربه بازی راه انداخته‌اند. در عجبیم از کار جناب استاد!

در مورد سخن بلاذری هم می‌گوییم: ایشان اشتباه کرده‌اند همانطور که در مسائل زیادی اشتباه کرده‌اند مانند ذکر فرزندان حضرت علی و عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما و.... ایشان برای زینب کبری ۶ فرزند نوشته‌اند! و تعداد دختران حضرت علی رضی الله عنه را ۲۰ دختر نوشته‌اند!!

و در اینجا هم فاطمه رضی الله عنها را دختر ام کلثوم دانسته است که صحیح نیست بلکه فاطمه رضی الله عنها دختر ام حکیم بنت حارث بن هشام بن مغیره است که با عبدالرحمن بن زید بن خطاب رضی الله عنه ازدواج کرد.

و همانطور که در اول کتاب گفتیم، علما در مورد تعداد فرزندان زینب کبری نیز بسیار جدل داشته‌اند که بعضی تنها یک پسر و بعضی دو پسر و بعضی یک پسر و یک دختر، و یک پسر و دو دختر، و سه پسر و یک دختر، و سه پسر و دو دختر، و فقط چهار پسر، و چهار پسر و یک دختر، و پنج پسر و یک دختر را ذکر کرده‌اند که البته بیش از این نیز اختلاف کرده‌اند مثلاً: ابن سعد و امام نووی و ابن قتیبه برای زینب ۴ پسر و یک دختر نوشته‌اند به این شکل:

ابن سعد: «زینب بنت علی ابن ابی طالب بن هاشم..، وأمها «فاطمة» بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تزوجها «عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب» فولدت له: علیا، وعونا، وعباسا، ومحمد، وأم کلثوم»^۱.

امام نووی به نقل از ابن قتیبه: «قال ابن قتیبه: ولد عبد الله بن جعفر سبعة عشر ابناً وبنین، وهم: جعفر الأكبر، وعلی، وعون الأكبر، وعباس، وأم کلثوم، أمهم زینب بنت علی بن ابی طالب من فاطمة»^۲.

۱- طبقات الکبری ابن سعد ج ۸ ص ۴۶۵.

۲- تهذیب الاسماء امام نووی ج ۱ ص ۳۶۲.

ابن سعد فرزندی به نام محمد برای آنها مینویسد و امام نووی و ابن قتیبه به جای او جعفر اکبر را نوشته‌اند!!!

و در اینجا جا دارد که اختلاف علما را در ذکر تعداد دختران^۱ حضرت علی علیه السلام نیز متذکر شویم که این اختلاف از ۱۵ تا ۲۸ دختر!! متفاوت هستند:

(مختصراً) مسعودی پانزده دختر را ذکر کرده،^۲ مقدسی پانزده،^۳ ابن قتیبه شانزده،^۴ شیخ مفید شانزده،^۵ علوی نسابه هفده^۶ یعقوبی هجده^۷ طبری و ابن سعد نوزده،^۸ سبط ابن جوزی نوزده،^۹ و بلاذری بیست دختر^{۱۰} و سیدابن طقطقی بیست و هشت!!^{۱۱}.

آقای قزوینی این اختلافات بسیار جزئی در مورد فرزندان سیده ام کلثوم علیها السلام را دلیل بر عدم وقوع ازدواج گرفته‌اند. و ما با استفاده از قدیمی‌ترین کتب ثابت کردیم که این اختلافات در مورد دختران عبدالله بن جعفر علیه السلام و حضرت علی علیه السلام نیز چندین برابر

۱- در بین علمای شیعه (و سنی) در این مورد اختلاف بسیار بالاست!! تا حدی که بعضی (شیخ مفید) فرزندان پسر و دختر حضرت علی را ۱۷ نوشته‌اند و بعضی (مسعودی) ۲۵ تن و بعضی تا ۳۳ فرزند هم پیش رفته‌اند!!!

۲- مروج الذهب المسعودی، ج ۳ ص ۶۳-۶۴.

۳- البدء والتاریخ، البلخی، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۹۹۷م.

۴- المعارف ابن قتیبه ص ۲۱۰-۲۱۱.

۵- الارشاد شیخ المفید، ج ۱، ص ۳۵۴.

۶- المجدی فی انساب الطالبین العلوی النسابه، ص ۱۱.

۷- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳.

۸- تاریخ طبری، ج ۴، ص ۱۱.

۹- تذکره الخواص سبط بن جوزی ص ۵۷، قم، ۱۳۷۶ش.

۱۰- انساب الاشراف البلاذری، ج ۲، ص ۴۱۱-۴۱۴.

۱۱- الاصلی فی انساب الطالبین ابن طقطقی ص ۵۹-۶۰. ابن طقطقی معتقد است حضرت علی ع سه دختر به نام ام کلثوم داشته است!.

وجود دارد. پس طبق برداشت آقای قزوینی میشود گفت: حضرت علی رضی الله عنه اصلاً ازدواج نکرده‌اند که بچه ای داشته باشد! زینبی در کار نبوده که عبدالله بن جعفر رضی الله عنه بخواند با وی ازدواج بکند!!! حالا اگر ما اینگونه بگوییم شما به ما نمی‌خواندید؟؟؟ می‌خواندید؟! پس اولی‌تر است که اول بخودتان بخنیدید!

در ضمن قدیمی‌ترین تاریخی که زید و رقیه را فرزند حضرت عمر رضی الله عنه از ام کلثوم میدانند سیره ابن اسحاق شیعی است پس حتماً او بوده که این فرزندان را تراشیده؟!!

شبهه: زید برادر عمر بود یا پسر عمر؟

ابن عساکر دمشقی، روایتی را نقل می‌کند که طبق آن، ام‌کلثوم همسر خطاب بوده، نه عمر بن الخطاب.

وحدثني عمر بن أبي بكر المؤملي حدثني سعيد بن عبد الكبير عن عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وكان سبب ذلك أن حرباً وقعت فيما بين عدی بن كعب.

... از عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن خطاب که مادرش ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب است روایت شده است که...

جواب:

بدون شک این سهوی از طرف ابن عساکر بوده و به جای زید بن عمر بن خطاب، زید بن خطاب نوشته و این ادعا از اینجا ثابت میشود که او در مورد زید بن عمر دقیقاً مینویسد:

«زيد بن عمر بن الخطاب بن نفيل ابن عبد العزى بن رياح بن عبد الله بن قرط ابن رزاح بن عدی بن كعب القرشي العدوي وأمه أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وأمها فاطمة بنت رسول الله ﷺ وأمها خديجة بنت خويلد»!

گذشته از این در همین صفحه ای که آقای قزوینی آدرس داده‌اند ابن عساکر ماجرای وفات زید بن عمر و ام کلثوم در یک روز را ذکر کرده است. ضمناً هر بچه طلبه ای میدانند که خطاب سالها قبل از تولد ام کلثوم از دنیا رفته‌اند، و زید بن خطاب نیز در جنگ یمامه شهید شد. و قزوینی مثلاً استاد همه اینها را میدانند ولی فقط دوست دارد صفحات را از اراجیف پر کند تا خواننده را گیج کند!

متن مورد تاکید آقای قزوینی این است: عبد الحمید بن عبد الرحمن بن زید بن الخطاب و أمه أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب و این واضح است که مادر زید بن خطاب اسماء بنت وهب است. و ابن عساکر مینویسد:

«عبد الرحمن بن زید بن الخطاب بن نفیل ابن عبد العزی القرشی العدوی ابن أخي عمر بن الخطاب رضی الله عنه أدرك النبي صلی الله علیه و آله و سلم».

در ثانی در بین همسران خطاب هیچ ام کلثوم نامی وجود ندارد که اشتباه اسمی رخ داده باشد. پس تنها یک اشتباه سهوی بوده و بس.

به گمانم شایسته باشد در این محل علت نامگذاری زید بن عمر رضی الله عنه به این نام را عنوان کنیم.

علت این نامگذاری آن است که حضرت عمر رضی الله عنه برادرش زید را بی نهایت دوست داشت:

امیرالمومنین عمر رضی الله عنه به حدی او را دوست می داشت که هرگاه در قلب شبها به یاد برادرش زید می افتاد، از درازی شبها گله می کرد: «یا طُولها مِنْ لَيْلَةٍ!!».

و در سحرگاه به محض این که نمازش را می خواند بلافاصله به دیدن او می شتافت و وی را در آغوش می گرفت!.

۱- اخبار عمر به نقل ابن الجوزی، ج ۱، ص ۳۴۶ و ج ۲، ص ۱۶۶. و تاریخ بغداد

و وقتی برادرش (زید) در جنگ هولناک یمامه (در عهد ابوبکر صدیق) به درجه شهادت رسید فاروق رضی الله عنه از شدت غم و تأثر به حالت بیهوشی درآمد و بعد از گذشت چند سال از شهادت او روزی مرد کوتاه قدی به نزد فاروق رضی الله عنه آمد و شعرهایی که در مرثیه برادر خود سروده بود برای فاروق رضی الله عنه خواند و شهادت زید به یاد فاروق رضی الله عنه آمد و فاروق رضی الله عنه در حالی که به شدت گریه می کرد، می گفت:

«ای کاش من هم مثل شما می توانستم شعر بگویم و شعرهایی را در مرثیه برادرم (زید) می گفتم!»^۲ تا جایی برادرش را دوست داشت که دائماً می گفتم: باد صبا نمی وزد مگر اینکه بوی زید را به من میرساند. «ما هبت الصبا إلا وجدت منها ريح زيد» «و فاروق نیز به علت احترام و علاقه زیاد به برادرش او را زید نامید»^۳.

شبهه: زید اصغر بزرگتر از زید اکبر!!!

اهل سنت برای عمر بن الخطاب دو فرزند به نام زید ذکر کرده اند، یکی از ام کلثوم بنت جریول و یکی از ام کلثوم دختر امیر مؤمنان. ام کلثوم بنت جریول در جاهلیت زن عمر بود و با اسلام آوردن عمر از او جدا شد و سپس با شخص دیگری ازدواج کرد. انصاری مینویسد: مادر عبید الله مشهور به ام کلثوم، نام او ملیکه دختر جریول خزاعی است؛ و هنگامی که آیه ﴿وَلَا تُمْسِكُوا بِعِصَمِ الْكَوَافِرِ﴾ [الممتحنة: ۱]. نازل شد، او کافر باقی ماند؛ عمر او را طلاق داد و ابوفهم بم حذیفه، با او ازدواج کرد که در اول کتاب ذکر او گذشت.

و ابن حجر عسقلانی می نویسد:

۱- اخبار عمر به نقل ابن الجوزی، ج ۱، ص ۳۴۶ و ج ۲، ص ۱۶۶.

۲- عبقریات، عقاد، ص ۴۹۷.

۳- الاصابه و ابن سعد به نقل اخبار عمر، ص ۳۹۴. به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان.

زید بن عمر بن خطاب قرشی عدوی، برادر عبد الله بن عمر اصغر؛ مادر آن دو ام‌کلثوم دختر جروول است که همسر عمر بوده و هنگامی که آیه ﴿وَلَا تُمَسِّكُوا بِعَصَمِ الْكَوَافِرِ﴾ [الممتحنة: ۱]. نازل شد، اسلام بین آن دو جدایی انداخت؛ سپس ابوجهم بن حذیفه با او ازدواج کرد؛ و پیش از او عمر همسر او بود؛ زبیر و غیر او این مطلب را ذکر کرده‌اند و این نشان می‌دهد که زید (اصغر) در حیات پیامبر به دنیا آمده است.

نکته جالب توجه در این نقل این است که پسر ام‌کلثوم بنت جروول را که در زمان رسول خدا به دنیا آمده، «زید اصغر» نامیده‌اند و زید پسر ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان را «زید اکبر». این مطلب اصل وجود فرزندی به نام زید از ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان علیها السلام را زیر سؤال می‌برد. چگونه می‌شود که پسر بزرگتر را «زید اصغر» نامید و پسر کوچکتر را «زید اکبر»!!!

عالمان اهل سنت بدون توجه به این نکته، این چنین گفته‌اند:

ابن جوزی: و زید اکبر و رقیه، مادر آن دو ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب و مادر او فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ و زید اصغر و عبید الله مادر آن دو ام‌کلثوم دختر جروول است؛ و اسلام سبب جدایی عمر و ام‌کلثوم دختر جروول شد.

بنابراین، با کلام عالمان اهل سنت ثابت شد که ام‌کلثوم، دختر ابوبکر است و زید فرزند عمر هم از ام‌کلثوم بنت جروول بوده، نه از ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان علیها السلام و اهل سنت با استفاده از همین تشابه اسمی، این افسانه را ساخته‌اند.

البته برخی از عالمان سنی، همسر دیگری به نام ام‌کلثوم را نیز برای عمر ذکر کرده‌اند. عاصمی مکی در تعداد زنان عمر می‌نویسد:

چهارمین فرزند عمر، عاصم است؛ مادر او ام‌کلثوم جمیله دختر عاصم بن ثابت بن ابی افلح است.

یعنی خلیفه دوم چهار زن به نام «ام‌کلثوم» داشته: ۱. ام‌کلثوم دختر جروول؛ ۲. ام‌کلثوم دختر ابوبکر؛ ۳. ام‌کلثوم دختر عاصم بن ثابت؛ ۴. ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان!!!

گویا عالمان اهل سنت با استفاده از این تشابهات اسمی، ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان علیها السلام را نیز اضافه کرده باشند.

جواب:

اثبات وجود زید الاصغر پر از ابهام است.

علمایی که از زید اصغر نام میبرند آن را با کلمه «قیل» (گفته شده) فرزند ام کلثوم (ملیکه) بنت جرول نوشته‌اند، ولی!!

۱- در اکثر کتب وقتی نامی از بنت جرول به میان آمده او را فقط به عنوان همسر حضرت عمر رضی الله عنه و مادر عبیدالله معرفی کرده‌اند. و از زیدنامی نمیبرند.

۲- در ذکر نام همسر و فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه اینگونه آمده:

ابن کثیر: «وتزوج ملیکه بنت جرول فولدت له عبید الله فطلقها فی الهدنة، فخلف علیها أبو الجهم بن حذیفه»^۱.

امام نووی: «ملیکة بنت جرول الخزاعی، تزوجها عمر بن الخطاب رضی الله عنه فأولدها ابنه عبید الله»^۲.

ابن اسحاق: «وأم کلثوم بنت جرول أم عبید الله بن عمر الخزاعیة فتزوجها أبو جهم بن حذیفه بن غانم»^۳.

ابن حجر عسقلانی: «أم کلثوم بنت جرول والدة عبید الله بن عمر بن الخطاب رضی الله عنه»^۴.

۱- بداية و النهاية ج ۷ ص ۱۳۹ البته در ادامه مینویسد: وقال الواقدي: هي أم كلثوم بنت جرول فولدت له عبید الله وزيدا الاصغر. که گفتیم واقدی شخصی غیر ثقة و متروک هستند.

۲- المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج امام النووي ج ۵ ص ۲۰۵.

۳- سيرت ابن اسحاق .

۴- الإصابة في معرفة الصحابة ج ۴ ص ۱۴۱ رقم ۴۸۲۶.

عبدالسلام هارون: «وأم كلثوم بنت جرول أم عبید الله بن عمر الخزاعية فتزوجها أبو جهم بن حذيفة بن غانم رجلا من قومه وهما على شركهما»^۱.
ابن قتیبه نیز در ذکر فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه اسمی از زید اصغر نیاورده و اینگونه مینویسد:

«ولد عمر بن الخطاب رضی الله عنه لصلبه وأعقابهم: وولد عمر بن الخطاب عبد الله وحفصة أمهما زينب بنت مظعون، وعبید الله وأمه مليكة بنت جرول الخزاعية، وعاصم وأمه جميلة بنت عاصم بن ثابت حمى الدبر، وفاطمة وزيدا وأمهما أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب من فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم، ويقال إن اسم بنت أم كلثوم من عمر رقية، و...»^۲.
و همانطور که دیدید از یک زید نام برده یعنی زید از ام كلثوم دختر فاطمه رضی الله عنها و در صفحه بعد کتابش نیز در شرح حال فرزندان عمر رضی الله عنه شرح حال وی را ذکر میکند به این شکل:

زید بن عمر بن الخطاب: «وأما زید بن عمر بن الخطاب فرمي بحجر في حرب كانت بين بني عويج وبين بني رزاح فمات ولا عقب له، ويقال إنه مات وأمه أم كلثوم في ساعة واحدة فلم يرث واحد منهما من صاحبه، وصلى عليها عبد الله بن عمر فقدم زيدا وأخر أم كلثوم فجرت السنة بتقديم الرجال».

میبینیم که نه اسمی از زید اکبر و نه زید اصغر به میان آمده!! و فقط نام زید را بدون قید اصغر یا اکبر ذکر کرده است.

امام نووی نیز در تهذیب الاسما میگوید: «وأولاد عمر: عبد الله، وحفصة، أمهما زينب بنت مظعون، "وعبيد الله أمه مليكة بنت جرول الخزاعية،" وعاصم أمه جميلة بنت عاصم

۱- تهذیب سیرت ابن هشام، عبد السلام هارون، ذکر مسیر الی خیبر.

۲- المعارف ابن قتیبه در ذکر فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه.

بن ثابت حمی النحل، وفاطمة (رقیه، همانطور که ابن قتیبه شرح داد) وزید أمهما أم کلثوم بنت علی بن أبی طالب من فاطمة رضی الله عنهما...»^۱!

ایشان نیز برای بنت جرول فقط یک فرزند و آن هم عبیدالله را ثبت کرده‌اند و هیچ نامی از زید اکبر و اصغر نیست بلکه تنها یک زید را نام برده آن هم پسر ام کلثوم بنت علی رضی الله عنه!!

و اکثر آنهایی که دو زید را برای حضرت عمر نوشته‌اند از محمد بن عمر واقدی تبعیت میکنند که قبلاً گفتیم او شخصی متروک و غیر ثقه می‌باشد.

ابن اثیر: «وتزوج ملیکة بنت جرول الخزاعي في الجاهلية، فولدت له عبید الله بن عمر، ففارقها في الهدنة، فخلف عليها أبو جهم بن حذيفة، وقتل عبید الله بصفين مع معاوية، وقيل: كانت أمه أم زید الأصغر أم کلثوم بنت جرول الخزاعي، وكان الإسلام فرق بينها وبين عمر»^۲.

همانطور که سخن ابن اثیر را خواندید: کسانی مانند او (و ذهبی در تاریخ الاسلام و...) که ذکر از فرزندان عمر رضی الله عنه کرده‌اند در مورد زید الاصغر با کلمه «قیل» یاد میکنند!

به این معنی که عده‌ای گفته‌اند که زید اصغر نیز فرزند حضرت عمر رضی الله عنه بوده! همانطور که در ذکر فرزندان علی رضی الله عنه هم اختلافات بسیار شدید است. و کلمه قیل نیز به نشانه احتمال است و مورخ نیز فقط به خاطر امانتداری آن را ذکر کرده است.

حاج عبدالله احمدیان رحمته الله نقل میکند که حضرت عمر رضی الله عنه جهت ابراز نهایت محبت نسبت به برادر شهیدش (زید بن خطاب)، او را "زید" نامید^۳. و میدانیم که زید بن خطاب

۱- تهذیب الاسماء امام نووی، ج ۲ ص ۵.

۲- الکامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۳.

۳- سیمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان؛ با این سند: الاصابه و ابن سعد به نقل اخبار عمر،

در جنگ یمامه شهید شدند و این را هم میدانیم که علمایی که از زید اصغر نام میبرند تولد او را در حیات رسول الله ﷺ میدانند، یعنی قبل از شهادت زید بن خطاب، پس این موضوع ثابت میکند که زید اصغری در کار نبوده و تنها وجود زید نوه حضرت علی علیه السلام صحت دارد. که سالها بعد از شهادت زید بن خطاب به دنیا آمده است.

- آقای قزوینی ایراد گرفته‌اند که چرا زید کوچکتر را اکبر و زید بزرگتر را (در صورت صحت البته) اصغر مینامیم!

ج: پسوندهای اکبر و اصغر و اوسط را اکثراً بعدها علمای انساب برای تشخیص فرزندان به کار برده‌اند و چون از بعضی گفته‌ها بر می‌آید که حضرت عمر رضی الله عنه خود شخصاً فرزند ام کلثوم رضی الله عنها را زید اکبر نامید،^۱ علمای انساب نیز پسر بنت جروول را که زید نام داشت و پسوند اکبر و یا اصغر نیز نداشت، زید اصغر گفتند. (البته آنهایی که به وجود زید اصغر اعتقاد داشته‌اند).

قاضی مروزی از علمای اهل تشیع مینویسد: به نظر می‌رسد در زمان حیات حضرت فاطمه رضی الله عنها حضرات زینب و ام کلثوم رضی الله عنها ملقب به کبری نبوده‌اند و این پسوند بعدها به نام آنها افزوده شده است. همچنین در عرف عرب نامگذاری شماری از فرزندان به یک نام (گاهی پنج تا ده تن به یک نام) رایج و معمول بود.^۲ گذشته از آن در بین دختران و فرزندان حضرت علی علیه السلام نیز این اشتباه مشهود است.. مثلاً:

شیخ مفید و ابن البطریق و طبرسی نقل میکنند که نام ام کلثوم، زینب صغری بوده! ولی ما ثابت کردیم که ام کلثوم از زینب رضی الله عنها بزرگتر بوده، حال شیعیان این تناقض را چگونه حل میکنند؟؟ هر طور حل کردند ما هم به همان شیوه عمل میکنیم!

۱- حاج عبدالله احمدیان در سیمای صادق فاروق اعظم میگوید: حضرت عمر سبه علت حبی که نسبت به برادرش زید داشت فرزند ام کلثوم بنت علی را زید اکبر نامید. و الله اعلم.

۲- الفخری فی انساب الطالبین المروزی ص ۲۴۵- ۲۴۷

و یا اینکه برای حضرت علی علیه السلام دختر دیگری به جز ام کلثوم الكبرى که نامشان زینب صغری بوده، دختر دیگری نیز با نام زینب صغری نوشته‌اند!

ابن البطریق: «وأولاده أمير المؤمنين علیه السلام سبعة وعشرون ذكرا وأنثى: (۱ و ۲) الحسن والحسين عليهما السلام. (۳) زینب الكبرى. (۴) زینب الصغری المكناة أم كلثوم. أمهم فاطمة البتول سيدة نساء العالمين ابنة سيد المرسلين محمد خاتم النبيين... نفيسة، زینب الصغری، رقية الصغری»^۱.

در این حال چگونه میتوان ام کلثوم را (اگر او را کوچکتر از زینب کبری بگیریم) زینب صغری خواند؟؟ مگر نباید در این صورت او زینب الاوسط نامیده میشد؟؟ مگر دو دختر با یک اسم و یک پسوند میشود؟

اینها همه جدلهای علمای انساب و تراجم است و هیچ ربطی به ازدواج آن دو بزرگوار ندارد.. ما نمیتوانیم با اشتباهات چند "عالم" کل ازدواج را منکر شویم اگر اینگونه بود ازدواج حضرت علی و عبدالله بن جعفر و ام حسن علیه السلام و.. همه و همه را میتوان زیر سوال برد!!

و به همین دلیل است که علمای اهل تشیع در این مورد تعجبها کرده‌اند و مینویسند:

«ام كلثوم زینب الصغری، او الوسطی بنت مولانا امیرالمومنین و فاطمة الزهرا صلوات الله علیهما»^۲.

«ام كلثوم زینب الصغری، یا زینب وسطی دختر امیرالمومنین و فاطمة الزهرا صلوات الله علیهما».

و آقای محمد تقی تستری نیز بعد از ذکر قول شیخ مفید میگوید: این زینب صغری نیست چون کوچکتر از او نیز زینب هست و این زینب وسطی است و نه صغری!!^۱.

۱- العمدة ابن البطریق ص ۳۰ - ۳۱.

۲- مستدرکات علم رجال الحدیث ج ۸ ص ۵۵۹.

در مستدرک سفینه البحار میخوانیم:

«فی کتاب السیدة زینب قال: زینب الوسطی بنت أمیر المؤمنین علیه السلام امها وام إختها الحسن والحسین ومحسن وزینب الکبری ورقیة فاطمة الزهراء (علیها السلام) کناها الرسول بام کلثوم. وأما زینب الصغری بنت أمیر المؤمنین وامها ام ولد تزوجت ابن عمها محمد بن عقیل.....».

میبینید که ایشان زینب الصغری همسر حضرت عمر رضی الله عنه را زینب وسطی نوشته‌اند.

و یا این اشتباه شیخ طبرسی که در ذکر اولاد حضرت علی علیه السلام مینویسد:

«وأما زینب الصغری فكانت عند محمد بن عقیل فولدت له عبد الله وفيه العتب من ولد عقیل. وأما أم هانیء... وأما نفیسة فكانت عند عبد الله الأكبر بن عقیل فولدت له أم عقیل. وأما زینب الصغری فكانت عند عبد الرحمن بن عقیل فولدت له سعدا وعقیلا»^۱.

و همینطور در ذکر فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه نیز چنین چیزی موجود است چنانکه این اثر در الکامل مینویسد:

«وتزوج لهیة امرأة من الیمن، فولدت له عبد الرحمن الأوسط، وقیل الأصغر».

و حضرت عمر رضی الله عنه با لهیة ازدواج کرد که زنی از یمن بود و عبدالرحمن الاوسط از او به دنیا آمد و گفته‌اند الاصغر (ونه الاوسط).

البته به طور قطع نمیتوان وجود زید فرزند ام کلثوم بنت جرو ل را منکر شد ولی این جدلها، جدلهای ما بین علمای انساب است و مسعوی نقل صحیح را اینگونه مینویسد:

«وكان لعمر من البنین تسعة، عبد الله وعبد الرحمن الأكبر وزید الأكبر وعبید الله المقتول بصفین وعاصم وزید الأصغر وعبد الرحمن الأصغر وعیاض وعبد الله الأصغر، المعقبون منهم أربعة عبد الله الأكبر وعاصم وعبید الله وعبد الرحمن الأصغر،...»^۲.

۱- قاموس الرجال محمد تقی تستری ج ۱۲ ص ۲۱۶.

۲- إعلام الوری بأعلام الهدی الطبرسی ج ۱ - ص ۳۹۷.

زید الاکبر را همراه عبیدالله فرزند ام کلثوم رضی الله عنها بنت جریول می آورد و میبینیم که او بر خلاف خیلی ها پسوند اکبر را برای او به کار میبرد که شاهی دیگر باشد بر اینکه این اختلافات ربطی به اصل ازدواج ندارد بلکه همه و همه اختلافات علماست. بعد از اینها آقای قزوینی هو هو کنان جلو آمده میگوید: حضرت عمر رضی الله عنه ۴ همسر به نام ام کلثوم داشته!!

در مورد ام کلثوم رضی الله عنها بنت ابی بکر که صحبت کردیم و رسوا شد آنکه همیشه رو سیاه است.

و بعد قزوینی گفته: علمای اهل سنت با استفاده از این تشابه اسمی ام کلثوم دختر علی را نیز داخل همسران عمر کرده اند!!

۱- ما نفهمیدیم بالاخره حضرت علی دختری به اسم ام کلثوم داشت یا نداشت!!
 ۲- چرا اینگونه نگفتید: علمای اهل سنت به اشتباه!! نام دوم ام کلثوم دیگر را نیز در کنار ام کلثوم بنت علی شامل همسران حضرت عمر رضی الله عنه قرار داده اند و گول تشابه اسمی را خورده اند؟؟ آیا اگر کسی اینچنین بگوید شما به او نمیخندید؟؟

۳- گفتید علمای اهل سنت این را اضافه کرده اند.. هزار بار گفتم باز هم میگویم اگر کسی این را اضافه کرده باشد امام صادق علیه السلام است که روایت صحیح در این مورد از او منقول است و بعد از او نیز، ابن اسحاق از علمای اهل تشیع است که او اولین شخصی بود که این ماجرا را نقل کرد.

۴- آیا من میتوانم با توجه به اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با دو زینب یعنی: زینب بنت جحش رضی الله عنها و زینب بنت خزیمه رضی الله عنها ازدواج کرده بگویم: نه فقط یکی از آن دو صحت دارد و آن یکی اشتباه علماست که گول تشابه اسمی را خورده اند و همینطور اراجیف بیافم... بخندید به خودتان!!

شبهه: عمر، دخترش رقیه را به ازدواج ابراهیم بن نعیم آورد:

یکی از شواهد دروغ بودن این مدعا آن است که برخی از عالمان اهل سنت ادعا کرده‌اند که خود عمر بن الخطاب دخترش رقیه را که از ام‌کلثوم بوده به ازدواج شخصی به نام ابراهیم بن نعیم درآورده است. ابن قتیبه دینوری می‌گوید:

و گفته شده است که نام دختر ام‌کلثوم از عمر، رقیه بود که عمر او را به ازدواج ابراهیم بن نعیم نحام در آورده و او نیز نزد ابراهیم از دنیا رفته برای او فرزندی نیاورد.

و ابن اثیر جزری و ابن حجر عسقلانی نیز می‌گویند:

زبیر بن ابی بکر گفته است که عمر بن خطاب دختر خویش را به ازدواج ابراهیم بن نعیم بن عبد الله نحام در آورد.

با توجه به آن چه که در محور پیشین گفته شد، خلیفه دوم در سال هفدهم و یا هیجدهم هجرت با ام‌کلثوم ازدواج کرده است و در سال ۲۳ هجرت از دنیا رفته؛ یعنی حد اکثر شش سال با ام‌کلثوم زندگی کرده است.

و نیز با توجه به این که زید بن عمر، فرزند دیگر ام‌کلثوم!!! از او بزرگتر بوده و زید در واپسین سال عمر پدرش به دنیا آمده، چگونه می‌توان پذیرفت که عمر بتواند رقیه را که با خوشبینانه‌ترین وضعیت فقط یک یا دو سال داشته، به ازدواج کسی دریاورد؟

ابن حجر در باره تاریخ تولد زید می‌گوید:

تولد او در آخر عمر پدرش در سال بیست و سه بوده است.

جواب:

اولاً: این موضوع ربطی به بحث ندارد چونکه: حضرت عمر رضی الله عنه ازدواج کرده و رقیه از همسرش متولد شده و تمام.. دیگر ماجراهای بعدش هیچ ربطی به این موضوع ندارد.

مثل این است که من با همین دلایلی که شما در مورد ازدواج حضرت ام‌کلثوم رضی الله عنها با حضرت عمر رضی الله عنه ذکر میکنید و آن را منکر میشوید، بگوییم:

ببینید در مورد دختر حضرت علی علیه السلام چقدر اختلاف هست؟ آخر او با حضرت عمر رضی الله عنه ازدواج کرد یا نکرد؟ بچه‌ای به دنیا آورد یا نه؟ و بعد بگویم: اینها همه دال بر این است که ازدواج حضرت علی رضی الله عنه با فاطمه رضی الله عنها افسانه‌ای بیش نیست! یا اینکه بگوییم:

تعداد همسران امام حسن علیه السلام معلوم نیست!! بعضی ۸ نفر شمرده‌اند بعضی ۱۳ بعضی ۷۰ نفر و حتی بعضی تا حدود ۳۰۰ و ۴۰۰ همسر!^۱ نیز پیش رفته‌اند. یعنی اختلاف از ۸ همسر تا ۴۰۰ همسر است (که در تاریخ نظیر چنین اختلافی را سراغ نداریم!!). حال ما بگوییم: این خود دلیلی است بر اینکه حضرت علی علیه السلام با فاطمه ازدواج نکرده!!!؟؟

شما را به خدا این دلایل خنده دار نیست؟؟ ازدواج کردن رقیه و یا ازدواج نکردن رقیه چه ربطی به ازدواج پدرش دارد؟؟ اگر من بگویم «دختر X» با «Y» ازدواج کرده و شما با سند این گفته من را رد کنید! میتوان نتیجه گرفت که: آقا اصلاً «X» ازدواج نکرده که حالا دختری هم داشته باشد!!!.

این را میگویند: عذر بدتر از گناه! او مانند جُکی است که مادر تازه فرزند مرده را نیز به قه قهه وا میدارد.

۱- خواننده این را به حساب بنده نگذارد زیرا این موضوع مشهور و معروف است و میتوانید به دعائم الإسلام قاضی نعمان ج ۲ ص ۱۹۲ و مستدرک وسائل میرزا نوری ج ۱۴ ص ۲۹۴ رجوع کنید.

شبهه: ۵. تاریخ وفات ام کلثوم و زید و نحوه وفات آنها:

مختصراً:

مرگ، پس از واقعه کربلا: طبق خطبه‌ای که ابن طیفور از آن حضرت در کوفه نقل کرده، ثابت می‌کند که ام‌کلثوم تا پس از قضیه کربلا زنده بوده‌اند: چنین گفت که: با ستایش خدا آغاز به سخن می‌کنم و درود و سلام بر جدّ خویش می‌فرستم. ای اهل کوفه!...

جواب:

در مورد کذب بودن این خطبه و یا انتساب آن به ام کلثوم کبری در بحث یک خطبه از دو نفر جواب گفتیم. مراجعه شود.

ادامه شبهه:

صنعانی: مرگ در زمان حکومت عبد الملک بن مروان (۷۳ - ۸۶هـ) روایت مشهور اهل سنت (ابن حجر و صفدی): مرگ در زمان امارت سعید بن العاص (۴۸ - ۵۴هـ)

بین این دو نقل بیش از بیست سال تفاوت وجود دارد!!!

۶. نحوه وفات ام کلثوم و زید:

درباره نحوه وفات ام‌کلثوم و زید نیز اختلاف‌های وجود دارد

۱- (محمد بن حبيب بغدادی و ابن عساکر): مرگ بر اثر مریضی

جواب:

منکر آن نیستم که در این مورد اختلافاتی وجود دارد ولی مرگ به علت بیماری شامل اختلافات نمیشود، و علت این بیماری نیز همان ضربه خوردن زید بن عمر است و مادرش نیز به علت غصه خوردن بیمار شد.

۲- (ابن حبان): مرگ بر اثر اصابت سنگ

ابن قتیبه دینوری اعتقاد دارد که زید در جنگی که بین بنی عویج و بنی رزاح اتفاق افتاده، کشته شده است. و برخی دیگر از عالمان اهل سنت نوشته‌اند که زید در جنگی که بین قبیله بنی عدی اتفاق افتاده کشته شده است:

۳- (سهیلی): مرگ بر اثر اصابت تیر

۴- (عبدالرزاق): مرگ بر اثر خوردن سم

جواب:

برای ما فرقی نمیکنند که ام کلثوم و زید رضی الله عنهما به چه صورت فوت شده باشند، تنها چیز مهم وقوع این ازدواج است و بس و همین موضوع پایه‌های مذهب بی‌پایه تشیع را به لرزه در آورده است!

ما در بالا در مورد تاریخ وفات محمد و عون بن جعفر طیار بحث کردیم و اختلافات را مشاهده کردیم.

و برای اینکه خواننده از این اختلافات تعجب نکند ما تمام اقوالی که در مورد تاریخ وفات محمد بن جعفر رضی الله عنه گفته شده را بازگو میکنیم:

۱- در تستر (شوشتر) در زمان حضرت عمر رضی الله عنه شهید شد.

۲- در صفین با مبارزه با عبیدالله بن عمر، همراه حضرت علی رضی الله عنه شهید شد.

۳- در کربلا، فاجعه الطف، همراه سیدنا حسین رضی الله عنه شهید شد.

۴- در مصر نزد محمد بن ابی بکر بود و همانجا از دنیا رفت.

۵- در فلسطین بود و آنجا وفات یافت.

همانطور که مشاهده کردید پنج قول در مورد وفات یا شهادت او ذکر شده که معلوم شد اصح اقوال شهادت در صفین است.

حال میگوییم: آیا این اختلافات باعث میشود که شخص بی‌خردی بگوید: اینها دلیل بر

این است که محمد بن جعفر رضی الله عنه اصلاً از بیخ به دنیا نیامده؟؟!

خودتان را مضحکه کرده اید به خدا!
 اصح اقوال را خود قزوینی با سندهای متفاوت نقل کرده: ام‌کلثوم رضی الله عنها و فرزندش زید در یک زمان از دنیا رفتند؛ زید در جنگی شبانه بین بنی عدی برای آشتی دادن آن‌ها رفته بود اما در تاریکی یکی از آن‌ها ضربتی به سر او زده او را زخمی کرد.
 زید چند روز پس از این ماجرا زنده بود، تا اینکه در یک زمان به همراه مادرش از دنیا رفتند؛ و ابن عمر رضی الله عنهما بر آن دو نماز خواند.
 و اینکه بعضی به جای سنگ تیر نوشته و یا ضربه ای نوشته و بعضی آن را به عمد گرفته و بعضی ناگهانی اینها در اصل ماجرا تاثیر ندارد. چون همانطور که گفتیم در مورد محمد بن جعفر رضی الله عنه نیز بعضی او را شهید و بعضی متوفی نوشته‌اند و همینطور در مورد ثعلبه بن حاطب رضی الله عنه یکی از اصحاب چنین اختلافی وجود دارد، که بعضی او را متوفی در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه و بعضی او را شهید جنگ خیبر و یا احد میدانند.

شبهه: آیا زید، فرزند داشت؟

فرزندی نداشت:

نمیری: زید اکبر - فرزندی نداشت - و رقیه، مادر آن دو ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هشام و مادر ام‌کلثوم، فاطمه دختر رسول خدا است.

چندین فرزند داشت:

ابن قدامه مقدسی، فقیه مشهور حنابله اعتقاد دارد که او فرزندی داشته است:
 زید بن عمر که پسر ام‌کلثوم دختر علی است که نماز میت او با مادرش، با هم برگزار شد؛ او مردی بود که فرزندی داشت.
 ابن عساکر دمشقی نیز می‌گوید:

زبیر گفته است که زید بن عمر بن خطاب، از او فرزندان به جا ماند؛ اما نسل او منقرض شد.

جواب:

در اینجا هم نقل کرده‌اند که بعضی گفته‌اند زید فرزند داشت و بعضی این را رد کرده‌اند!! که اصح آن است که او فرزندی داشت.

ولی نتیجه گیری ایشان خنده دار است که میخواهند بگویند: پس نتیجتاً او اصلاً موجود نبوده!!

من هم میگویم: در مورد امام حسن عسکری علیه السلام اختلاف (باید گفت درگیری) شدید است!

از معاصر شیعه (که به رحمت خدا هدایت شده هستند) مانند: احمد کاتب و علامه برقی و حسین موسوی و... گفته‌اند که او فرزندی نداشته و همچنین از قدمای اهل تشیع شیخ طوسی^۱ شیخ مفید^۲ طبرسی^۳ اشعری^۴ کلینی^۵ و... روایتی را نقل میکنند که همین موضوع را ثابت میکند.

پس ما نتیجه میگیریم که خود امام حسن عسکری علیه السلام اصلاً وجود نداشته چه برسد که فرزندی هم داشته باشند!!!!!!

۱- الغیبة طوسی ص ۷۴.

۲- الارشاد شیخ مفید ص ۳۵۴.

۳- اعلام الوری طبرسی ص ۳۸۰.

۴- المقالات و الفرق اشعری قمی ص ۱۰۲.

۵- اصول کافی ج ۱ کتاب الحجة ص ۵۰۵.

۸. سن زید هنگام وفات:

خردسال بود:

أبی حاتم رازی در الجرح و التعديل و ابن عساکر دمشقی در تاریخ مدینه دمشق، او را «صغیر» نامیده‌اند:

زید بن عمر بن خطاب رضی الله عنهما، که مادرش ام‌کلثوم رضی الله عنهما دختر علی رضی الله عنه بود: از پدرم شنیدم که این را می‌گفت و می‌افزود که او در حالی که کودک بود به همراه مادرش در یک زمان از دنیا رفتند و مشخص نشد که کدامیک زودتر مرده است.

جوان بود:

ذهبی و ابن حجر، او را «شاب؛ جوان» نامیده‌اند.

عطاء خراسانی گفته است که او در جوانی از دنیا رفته و فرزندی نداشت.

و ابن حجر می‌گوید:

زید بن عمر بن خطاب رضی الله عنهما قرشی عدوی؛ مادر او ام‌کلثوم رضی الله عنهما دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه است که به همراه مادرش در یک روز از دنیا رفت.

ولادت او در آخر عمر پدرش در سال ۲۳ بود و در جوانی در زمان خلافت معاویه و حکومت سعید بن العاص بر مدینه از دنیا رفت.

بزرگسال بود:

خطیب بغداد می‌نویسد:

ام‌کلثوم رضی الله عنهما، برای عمر رضی الله عنه، زید را به دنیا آورد و زید زنده ماند تا اینکه مردی شده و سپس از دنیا رفت.

ابن عساکر دمشقی داستان کتک کاری زید با بسر بن ابی أرتاة را در حضور معاویه نقل می‌کند. از این داستان استفاده می‌شود که زید بزرگسال باشد:

یکی از انصار از پدرش روایت کرد که او به همراه زید بن عمر بن خطاب رضی الله عنه که مادرش ام‌کلثوم رضی الله عنها دختر علی بن ابی طالب رضی الله عنه و دختر فاطمه زهرا رضی الله عنها است، به نزد معاویه بن ابی سفیان رفتند.

معاویه او را به همراه خویش بر تخت نشانید. زید در آن زمان از زیباترین مردمان بود. در این هنگام که زید بر تخت بود، بسر به او گفت: ای پسر ابوتراب! زید گفت: آیا مقصود تو من هستم؟ ای بی‌مادر؟ قسم به خدا من از تو بهتر و پاکیزه‌تر و برتر هستم.

و آن قدر سخن بین آن دو رد و بدل شد، تا اینکه زید از تخت پایین آمده و بسر را به زمین زد و بر روی سینه او نشست!

معاویه از تخت خویش پایین آمده و بین آن دو واسطه شد و عمامه زید افتاد. زید گفت: ای معاویه، نیکی‌های ما را سزای خوبی ندادی؛ و الطافی را که از جانب ما به تو شده بود، به خوبی حفظ نکردی؛ و بنده ای از بنی عامر را بر من مسلط ساخته ای! معاویه گفت: اما اینکه به من گفתי نیکی‌های ما را سزای خوبی ندادی، بدان که پدرت من را به کار نگرفت مگر به خاطر اینکه او به من محتاج بود!

اما اینکه گفתי الطافی که از جانب شما به ما رسیده بود را به خوبی حفظ نکردیم، قسم به خدا که ما با بستگان شما وصلت ایجاد کرده و حقوق شما را ادا کرده‌ایم و شما اکنون در همان جایگاه سابق هستید.

زید گفت: من پسر دو خلیفه هستم! قسم به خدا دیگر مرا نخواهی دید که به نزد تو آیم! و می‌دانم که این سخن و برخورد بُسر، جز طبق نقشه تو نبوده است!

سپس زید در حالی که موهایش آشفته و عمامه‌اش افتاده بود، به نزد ما آمد. همین داستان را بلاذری در انساب الأشراف، زمخشری در ربیع الأبرار، ابن حمدون در التذکره الحمدونیة، ابن اثیر در الکامل فی التاریخ و ذهبی در سیر اعلام النبلاء، با اختصار و تفاوت‌های در متن نقل کرده‌اند.

آیا زید می‌تواند در کودکی و نوجوانی چنین سخنوری کرده و بسر را که فرمانده لشکر معاویه رضی الله عنه بود، اینچنین به زمین بزند؟
 نیز گذشت که اهل سنت ادعا کرده بودند زید در واپسین سال وفات عمر به دنیا آمده است؛ حال اگر مرگ او را در زمان سعید بن العاص بدانیم، بیش از ۲۸ سال و اگر توسط عبد الملک بن مروان مسموم شده باشد، بیش از ۵۰ سال سن داشته است!

جواب:

این اختلافات در بین علمای انساب بسیار جزئی تلقی میشود، چونکه چنین اختلافاتی در مورد سید زنان اهل بهشت، حضرت فاطمه رضی الله عنها و همچنین در مورد سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه که از عشره مبشره رضی الله عنهم هستند و همینطور خیلی از بزرگان دیگر که مجال شرحشان اینجا نیست، موجود است.

در مورد سعد بن ابی وقاص شیخ المزی در تهذیب الاحکام اینگونه مینویسند:
 «واختلف في تاريخ وفاته ومبلغ سنه، فقيل: مات سنة خمس وخمسين وهو المهور.
 وقيل: سنة إحدى وخمسين. وقيل: سنة ست وخمسين. وقيل: سنة سبع وخمسين. وقيل: سنة ثمان وخمسين؛ وهو ابن بضع وسبعين، وقيل: ابن ثلاث وسبعين، وقيل: أربع وسبعين،
 وقيل: ابن اثنتين وثمانين، وقيل: ابن ثلاث وثمانين هو آخر العشرة وفاة».
 و ابن حجر عسقلانی نیز این را اضافه میکند: وقال الفلاس وغيره: مات سنة أربع وخمسين.

همانطور که مشاهده کردید، بعضی گفته‌اند سال ۵۱ بعضی ۵۴ یا ۵۵، ۵۶، ۵۸... و سنش هم همینطور متغیر است.. ۷۴، ۸۸، ۸۳.

در مورد سن وفات حضرت فاطمه الزهرا رضی الله عنها نیز اختلافات بسیار شدیدتر است البته در مورد تاریخ وفات ایشان اختلافات بالا نیست (حداکثر ۸ ماه و حداقل ۴۵ روز)، بلکه اختلاف آرا در سال تولد آن حضرت رضی الله عنها است و فاصله حداقل و اکثر آن به حدود ۱۷ سال می‌رسد. یعنی حداقل سنی که برای حضرت رضی الله عنها هنگام رحلت ذکر شده ۱۸

سال!! و حداکثر ۳۵ سال!! می‌باشد. که ما قبل از این آن اختلافات را که تقریباً ۱۰ قول مختلف بودند را نقل کردیم.

اما در مورد زید بن عمر رضی الله عنه به هیچ وجه صحیح نیست که او در کودکی از دنیا رفته باشد به چند دلیل:

۱- کودک را برای آشتی دادن دو قوم دعوت نمیکنند، و از اقوال ثابت است که زید بن عمر رضی الله عنه برای حل اختلاف بین دو قوم دعوت شده بود. و احترام خاصی نیز بین آنها داشت.

۲- همین ماجرای بسربین ارطاه که آقای قزوینی نقل کردند و توضیحاتی که دادند.

۳- تاریخ وفات زید بن عمر رضی الله عنه نیز میگوید که زید به وقت وفات کودک نبوده است. و اما اینکه او به وقت بزرگسالی وفات یافته این نیز صحیح نیست و ماجرای سم خوردن او از داستانهای جعلی است که هیچ سندی نیز ندارد و مخالف با قول جمهور علما نیز می‌باشد.

پس اصح آن است که او در سنین جوانی همراه مادرشان وفات یافتند.

شبهه: چه کسی بر جنازه زید و ام کلثوم نماز خواند؟

عبد الله بن عمر

ابن حجر عسقلانی، می‌گوید:

با سند صحیح روایت شده است که ابن عمر بر ام کلثوم و فرزندش زید نماز خواند و زید را در جانب امام قرار داده و چهار تکبیر گفت.

و محمد بن حسن شیبانی و ابن سعد و صنعانی و همچنین بخاری در تاریخ الاوسط، روایتی مانند آن را نقل کرده‌اند.

البته با توجه به این سعید بن العاص در آن زمان امیر مدینه بوده، نماز خواندن عبد الله بن عمر بر جنازه زید و ام کلثوم بعید به نظر می‌رسد.

سعید بن العاص:

ابن اُبی شیبیه می‌نویسد:

عمار غلام بنی‌هاشم گفت: من در نزد بنی‌هاشم بودم و دیدم که ام‌کلثوم و زید بن عمر هر دو در یک زمان از دنیا رفتند؛ مردم آن دو را بیرون آورده و سعید بن العاص بر آن دو نماز خواند؛ زید را در جانب خویش گذاشت و ام‌کلثوم را پس از زید. در آن روز در میان مردم گروهی از اصحاب رسول خدا ﷺ و حسن و حسین نیز بودند.

و احمد بن حنبل و محمد بن علی شوکانی (م ۱۲۵۵) نیز مانند آن را نقل کرده‌اند. نکته جالب در این روایت، این است که از قول شعبی نقل شده است که امیر مدینه بر جنازه آن دو نماز خوانده است؛ در حالی که پیش از این روایاتی از او گذشت که عبد الله بن عمر نماز جنازه را خوانده است. و این یعنی این که فقط از شعبی دو قول نقل شده است.

نسائی در المجتبی که یکی از صحاح سته اهل سنت به حساب می‌آید، در این باره می‌نویسد:

جنازه ام‌کلثوم دختر علی همسر عمر بن خطاب و فرزند او را که نامش زید بود، با هم روی زمین نهادند.

امام جماعت در آن روز سعید بن عاص بود، و در میان مردم عبد الله بن عمر، ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده نیز بودند. جنازه جوان را در جانب امام جماعت نهادند.

و مالک بن انس و همچنین عبدالرزاق صنعانی روایتی مانند آن را نقل کرده‌اند.

ابن ملقن انصاری، روایت نماز خواندن سعید بن العاص را صحیح می‌داند:

روایتی که می‌گوید سعید بن عاص بر زید بن عمر بن خطاب و مادرش ام‌کلثوم دختر علی نماز خوانده است و جوان را در کنار امام و زن را بعد از او نهادند و در میان مردم بیشتر از هشتاد نفر از اصحاب پیامبر ﷺ بوده و این کار را تایید کرده و گفتند این چنین

مستحب است؛ این روایت را بیهقی نقل کرده و شبیه آن را ابوداود و نسائی با سند صحیح آورده‌اند.

۱۰. حضور ابوقتاده بدری در صف نماز جماعت:

یکی از تناقض‌های موجود در نقل وفات ام‌کلثوم، حضور ابوقتاده بدری است؛ در حالی که او سالها پیش از این واقعه از دنیا رفته است. ابوبکر بیهقی در کتاب معرفه السنن والآثار، به این اشکال اشاره کرده است:

در کتاب جنائز، روایتی از نافع غلام عمر در باره کنار هم نهادن جنازه‌ها نقل شده است به این صورت که جنازه ام‌کلثوم دختر علی همسر عمر و فرزندش زید را در کنار هم نهادند و امام آن روز سعید بن عاص بود و در میان مردم ابن عباس و ابوهریره و ابوسعید و ابوقتاده بودند و جوان را در جانب امام نهاده و سپس از صحابه سؤال شد؛ آن‌ها پاسخ دادند که این کار مستحب است.

و ما گفته‌ایم که حکومت سعید بن عاص از سال ۴۸ تا سال ۵۴ بوده است؛ در این روایت صحیح آمده است که ابی قتاده در این ماجرا که سعید بن عاص در زمان حکومت خویش در مدینه بر آن نماز خوانده است، حاضر بوده است.

این روایت نشان می‌دهد که روایت موسی بن عبد الله و تابعین او در باره مرگ ابوقتاده در زمان خلافت علی اشتباه است؛ و احتمالاً روایت درست، قتاده بن نعمان یا دیگر کسانی است که پیش از ابوقتاده مرده‌اند.

زیرا قتاده بن نعمان بسیار پیش از این زمان از دنیا رفته است؛ و اوست که در جنگ بدر شرکت داشته است.

اما مشکل اینجا است که واقدی می‌گوید او در زمان خلافت عمر مرده است و عمر بر او نماز خوانده است؛ و این راوی گفته است که علی بر ابوقتاده نماز خوانده است؛ و نمی‌توان بین این دو قول جمع کرد.

یعنی در طبق روایات اهل سنت، ابوقتاده در زمان امیرمؤمنان از دنیا رفته و آن حضرت بر او نماز خوانده‌اند؛ اما طبق این روایت ابوقتاده در بین کسانی بوده است، که بر ام‌کلثوم نماز خوانده‌اند؛ بیهقی برای حل تعارض می‌گوید روایت نماز امیرمؤمنان بر ابوقتاده اشتباه است؛ و ما می‌گوییم که طبق قرائن، این روایت، یعنی نماز خواندن بر ام‌کلثوم و زید، اشتباه بوده و چنین مطالبی زائیده ذهن خیال‌پردازان است.

۱۲. چه کسی امام جماعت را مقدم کرد؟

چندین قول نقل شده، در بعضی امام حسن امام را مقدم داشت، در بعضی حسین ع و در بعضی مردم.

جواب:

دو قول را نقل کرده یک اینکه امام عبدالله بن عمر رضی الله عنهما بوده ولی او گفته چون سعید بن عاص رضی الله عنه در آن زمان امیر بوده این ادعا بعید است.. جواب این است که هیچ هم بعید نیست! چون در زمان وفات سیده فاطمه رضی الله عنها امیر حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و در روایتی نیامده که ابوبکر صدیق رضی الله عنه امام جماعت گروهی بوده که بر پیکر فاطمه نماز خوانده‌اند!!.

و بعد از این گفته سعید بن عاص رضی الله عنه بر جنازه زید و ام کلثوم رضی الله عنهما نماز گزارد. که خودش با کمال کم عقلی جواب خودش را میدهد اینگونه که از ابن حجر نقل میکند: ابوقتاده پشت سر سعید بن عاص رضی الله عنه بر زید و ام کلثوم رضی الله عنهما نماز خواند... او در جنگ بدر و یا در دوره خلافت حضرت عمر رضی الله عنه شهید شده است!

پس خودتان بریدید و دوختید و خود را رسوا کردید و غیر مستقیم ثابت کردید که امامت عبدالله بن عمر صحیح است.

البته باز هم می‌گوییم برای ما فرقی نمی‌کند که امام جماعت که بوده، عبدالله بن عمر رضی الله عنهما یا سعید بن عاص و این اختلاف خدشه‌ای بر اصل ماجرا وارد نمی‌کند و

همانطور که در مورد زید و مادرش چنین اختلافی هست در مورد خیلی از بزرگان نیز چنین مشهود است، به عنوان نمونه:

در نزد اهل تشیع مشهور است که امام را فقط امام غسل میدهد و بر او قبل از همه نماز میگذارد.

و اینچنین میگویند: «انّ الامام لایلی امره الاّ امام مثله».

مراسم (غسل و کفن و نماز) امام باید توسط امام مانند آن، انجام گیرد. می نویسند:

«المروى في أحاديث كثيرة أنّ الامام لا يغسله الاّ امام».

در احادیث زیادی آمده که غسل امام را جز امام انجام نمی دهد. صاحب حدائق می نویسد:

«تحقق عندنا من أنّ الامام لا يغسله الاّ امام مثله»^۱.

در نزد ما شیعه مسلم است که غسل امام را جز امام عهده دار نخواهد بود.

«لما ثبت أنّ الامام لا يغسله الاّ امام»^۲.

این ثابت است که امام را نباید جز امام، غسل دهد. حاج آقارضا همدانی می نویسد:

«لما روي في الاخبار المستفیضة، من أنّ الصّدیق لا يغسله الاّ صدیق»^۳.

در اخبار مستفیض و متعدد آمده: غسل صدیق را جز صدیق نباید عهده دار شود. خوئی می نویسد:

«لما ورد في غير واحد من الروایات من أنّ المعصوم لا يغسله الاّ معصوم مثله»^۴.

۱- حدائق، ج ۳ ص ۳۹۱.

۲- طهارت، شیخ انصاری ص ۲۸۲، المقصد الرابع فی غسل الاموات.

۳- مصباح الفقیه، کتاب طهارت ص ۳۵۸.

۴- التنقیح فی شرح العروة الوثقی، ج ۸ ص ۱۴۲.

در روایات بسیار وارد شده که: معصوم را نباید جز معصوم غسل دهد. طبق این چند قولی که گذشت، باید هر ۱۱ امام را یک امام مانند خودش (یعنی معصوم، طبق عقیده شیعه) غسل و کفن و بر او نماز بگزارد. اما!!! مسعودی در مروج الذهب مینویسد: «قبض محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن علی بن الحسین بن علی بن أبي طالب، وذلك لخمس خلون من في الحجة، ودفن ببغداد في الجانب الغربي بمقابر قریش مع جده موسی بن جعفر، وصلی عليه الوائق».

چنانکه دیدید: مسعودی میگوید: وائتق بر محمد بن علی بن موسی (امام جواد) نماز گزارد. اما مجلسی بر این قول ایراد گرفته و آن را مخالف تاریخ میدانند و میگوید:

«كون شهادته عليه السلام في ايام خلافة الوائق مخالف للتواريخ المشهورة؛ لأنهم اتفقوا علي أن الوائق ببيع في شهر ربيع الاول سنة سبع وعشرين ومأتين ولم يقل أحد ببقائه الي ذلك الوقت لكن ذكر هذا القول: المسعودي في مروج الذهب حيث قال اولاً: في سنة تسع عشرة ومائتين».

«قبض محمد بن علی بن موسی عليه السلام لخمس خلون من ذي الحجة وصلی عليه الوائق وهو ابن خمس وعشرين سنة»^۱.

وقوع شهادت حضرت جواد عليه السلام در دوران خلافت وائتق، مخالف با تمام تاریخهای مشهور است. زیرا مورخان همگی بر این عقیده‌اند که وائتق در ربيع الاول سال ۲۱۷ هجری قمری به کرسی خلافت نشست و هیچ یک از آنان ننوشته‌اند که امام جواد عليه السلام تا این زمان زنده بوده است....

در مورد حسن بن علی ابن ابیطالب نیز نقل است که سعید بن عاص بر او نماز گزارد: «و قال معروف بن خربوذ وغير واحد، عن أبي جعفر محمد بن علی: مات الحسن بن علی

۱-بحارالانوار، ج ۵۰ ص ۱۲؛ شرح احقاق الحق مرعشی ج ۱۹ ص ۵۸۶

وهو ابن سبع وأربعين سنة. زاد بعضهم: وصلى عليه سعيد بن العاص، وهو أمير المدينة»^۱.

در مورد امام رضا علیه السلام سخنان جالب و کمی خنده دار گفته‌اند:

طبق تاریخ و روایات بر پیکر حضرت امام کاظم علیه السلام سندی شهاک نماز گزارد ولی این بر اهل تشیع گران آمده و به رد این موضوع پرداخته و روایتی اینچنین خیالی را جعل کرده‌اند:

شیخ صدوق در عیون، نقل کرده که:

امام کاظم علیه السلام سه روز قبل از وفاتش به مسیب فرمود: من عزم سفر به مدینه جدم رسول اکرم صلی الله علیه و آله دارم تا وصیتهای لازم را به فرزندم علی بنمایم.

مسیب می‌گوید: تمام درها بسته است و مأمورین زندان، مراقب هستند.

حضرت می‌فرماید: ای مسیب! گویا یقین تو درباره خدا و ما اهل بیت ضعیف است. من همان نام بزرگ خداوند را که آصف بن برخیا خواند و تاج و تخت بلقیس را در کمتر از یک چشم به هم زدن، نزد سلیمان آورد، می‌خوانم و در مدینه به دیدار فرزندم می‌روم.

مسیب گوید: دیدم که حضرت بعد از خواندن دعایی، در جایگاه خویش نیست و پس از مدتی حضرت برگشت و با دست خود، زنجیر را به پای خویش بست و خدا را سپاس به بجای آوردم که بدین وسیله ایمان مرا نسبت به اهل بیت عصمت و طهارت فزونی بخشید.

مسیب می‌گوید حضرت کاظم علیه السلام در شب شهادتش به من فرمود: «یا مسیب! إن هذا الرجس، السندي بن شاهك، سيزعم أنه يتوَّلي غسلي ودفني، هيهات! هيهات! أن يكون ذلك أبداً».

«ای مسیب! سندی بن شاهک این مرد پلید، چنین می‌پندارد که مراسم غسل و دفن مرا او عهده دار خواهد بود، هرگز این چنین نخواهد شد».

مسیب می‌گوید: یک لحظه شخصی را دیدم که شبیه‌ترین افراد به حضرت کاظم علیه السلام در کنار حضرت نشسته و به ذهنم رسید که او حضرت رضا علیه السلام است. به خدا سوگند! تمام مراسم غسل و دفن حضرت را فرزند گرامش انجام داد و دست سندی بن شاهک و مأمون به بدن مقدس حضرت نرسید، گرچه چنین می‌پنداشتند.^۱ همانطور که دیدید، در مورد این بزرگان نیز تناقضاتی وجود دارد، ولی هیچ آدم عاقلی این اختلافات را دلیل بر عدم موجود بودن آن بزرگواران نمی‌گیرد (البته به جز قزوینی و دار و دسته‌اش)

و اینکه چه کسی امام را مقدم کرده باشد نیز مهم نیست همانطور که در نزد شیعه گذشتن امام رضا علیه السلام از نگهبانان زندان و حضور داشتن در مراسم غسل پدرشان علیه السلام بدون اینکه کسی به جز مسیب او را ببیند، و همینطور پیمودن راه بین مدینه و بغداد در یک شب!! مهم نیست. تا آنجا که علمای اهل تشیع مینویسند:

سید شبر: پیمودن امام علیه السلام مسیر میان مدینه و طوس و یا مدینه و بغداد و حضور یافتن برای انجام مراسم غسل و کفن و دفن پیکر پاک پدر بزرگوار خویش یک امر ممکن بوده و انکار آن بی‌پایه و کوتاه نظری است و با توجه به معجزات و کرامات قطعی که از آنان صورت گرفته، نپذیرفتن این امر، دور از حقیقت است^۲!!!!

۱- عیون الاخبار رضا شیخ صدوق ج ۱ ص ۹۵ - ۹۶

۲- مصباح الانوار، ج ۲/۲۵۱

شبهه: ازدواج عمر رضی الله عنه با ام کلثوم یا با حضرت زینب رضی الله عنها

اختلاف و تناقض در روایات اهل سنت به حدی است که خودشان هم نمی‌دانند عمر با کدام دختر امیر مؤمنان رضی الله عنه ازدواج کرده است. عبد الحی کتانی اعتقاد دارد که عمر با حضرت زینب سلام الله علیها ازدواج کرده است!!!

کتانی در نظام الحکومه اینگونه مینویسد:

مختار کتبی به نقل از دمیری می‌نویسد: بزرگترین مهریه‌ای که تاکنون شنیده‌ایم، مهریه‌ای بود که عمر برای ازدواج با زینب دختر علی قرار داد (صداق عمر لما تزوج زینب بنت علی)، مبلغ این مهریه عبارت بود از چهل هزار دینار. وهنگامی که از این مهریه سنگین از وی سؤال شد گفت: من میلی به زنان ندارم؛ ولی از رسول خدا شنیدم که فرمود: تمام نسب‌ها و سبب‌ها در قیامت قطع می‌شود؛ مگر سبب و نسبت داشتن با من؛ بنابراین دوست داشتم تا نسبت بین من و رسول خدا محکم و استوار بماند و لذا با دختر وی همانگونه که با دختر من ازدواج کرد، ازدواج نمودم و این مهریه سنگین را هم به جهت دامادی رسول خدا به عهده گرفتم.

جواب:

اولاً: شیخ کتانی متوفی ۱۳۸۲ هستند و در این مورد سخن ایشان حجت نیست. دوماً: همانطور که قبلاً نیز در بحث مقدار مهریه حضرت ام کلثوم گفتیم، ایشان این متن از کتابشان را ارجاع به کتاب «الاجوبه المهمة» شیخ مختار الکتبی متوفی ۱۲۲۶ داده‌اند و ایشان نیز از حافظ الدمیری نقل کرده‌اند.

و ما با مراجعه به کتاب شیخ دمیری این جمله را در آن می‌یابیم:

«وتزوج عمر أم کلثوم بنت علی رضی الله عنه، وأصدقها أربعين ألف درهم»!

«و حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم دختر علی رضی الله عنها با مهریه ۴۰۰۰۰ درهم ازدواج کرد».

۱- حیاة الحیوان الکبری، دمیری ص ۴۸۲، دار الکتب العلمیة، بیروت، لبنان، ۲۰۰۳ م.

پس منظور شیخ کتانی همان ام کلثوم دختر فاطمه بوده که به تصریح بزرگترین علمای اهل تشیع نام او زینب صغری بوده است. (همانطور که قبلاً از طبرسی و شیخ مفید و... نقل شد)

محور چهارم: اهانت با ناموس رسول خدا^۱

اهل سنت برای این که ازدواج عمر و ام کلثوم را ثابت کنند، روایات ساختگی فراوانی را نقل کرده‌اند که از شنیدن و خواندن آن‌ها عرق شرم از پیشانی انسان جاری می‌شود. ما از اهل سنت می‌پرسیم: اثبات حسن روابط به چه قیمتی؟ آیا این قدر ارزش دارد که چنین روایاتی جعل و چنین تعابیر زشت و زننده‌ای مطرح کنند؟ ازدواج ام کلثوم با عمر عوارضی دارد که کمترین عارضه آن خیانت به ناموس رسول خدا است، آیا شما این عوارض را می‌پذیرید؟ ابن حجر عسقلانی که یکی از استوانه‌های علمی اهل سنت و حافظ علی الاطلاق آن‌ها است، در کتاب الاصابه نقل می‌کند:

از محمد بن علی روایت شده است که عمر ام کلثوم را از علی رضی الله عنه خواستگاری کرد، امام خردسال بودن او را یادآوری کرد. به عمر گفته شد: علی تو را بی‌پاسخ گذاشته است، دوباره نزد وی برو. امام علی رضی الله عنه فرمود: من ام کلثوم را به نزد تو می‌فرستم، اگر خوش آمد، او را به همسری خود انتخاب کن. امام رضی الله عنه ام کلثوم را نزد عمر فرستاد، عمر ساق پای ام کلثوم را برهنه کرد! ام کلثوم فرمود: اگر خلیفه نبودی چشمت را کور می‌کردم!

و نیز ذهبی یکی دیگر از استوانه‌های علمی اهل سنت در سیر أعلام النبلاء نقل می‌کند:

۱- این شبهه را از مقاله‌ای از مقالات آقای قزوینی استخراج کرده‌ایم، چون مقاله‌ای که در حال نقد آن هستیم این شبهه را بیش از حد طولانی نوشته بود.

ابن عبد البر می‌گوید: عمر به علی علیه السلام گفت: ام کلثوم را به همسری من در بیاور، من می‌خواهم به وسیله این ازدواج به کرامتی برسم که احدی نرسیده است. امام گفت: من او را نزد تو می‌فرستم، اگر رضایتش را جلب کردی، او را به عقدت درمی‌آورم - گر چه ام کلثوم به خاطر خردسال بودن بهانه آورد - امام علیه السلام ام کلثوم را به همراه پارچه‌ای نزد عمر فرستاد و به او گفت: از جانب من به عمر بگو، این پارچه‌ای است که به تو گفته بودم، ام کلثوم نیز سخن امام را به عمر رساند. عمر گفت: به پدرت از جانب من بگو، من راضی شدم خدا از تو راضی باشد. بعد عمر دستش را بر ساق ام کلثوم نهاد و آن را برهنه کرد. ام کلثوم گفت: چرا چنین می‌کنی؟ اگر خلیفه نبودی، دماغت را می‌شکستم. بعد نزد پدرش رفت و او را از عمل عمر خبردار کرد و گفت: مرا به نزد پیر مرد بدی فرستادی.

همچنین خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد زشت‌ترین تعبیرات را به کار برده و در حقیقت تهمت زشتی را به امیر المؤمنین علیه السلام می‌زند:

علی علیه السلام دخترش را آرایش کرد و نزد عمر فرستاد، عمر وقتی او را دید، به سوی او آمد و ساق پای او را گرفت و به او گفت: به پدرت بگو، راضی شدم، راضی شدم، راضی شدم. و ام کلثوم نزد پدرش آمد، امام از او سؤال کرد: عمر به تو چه گفت: ام کلثوم عرض کرد: مرا صدا زد، و بوسید!، وقتی که بلند شدم، ساق پایم را گرفت! گفت: از جانب من به پدرت بگو، راضی شدم.

این تعابیر آن قدر زشت و زننده است که حتی صدای بعضی از علمای اهل سنت را نیز درآورده است. به قول معروف‌اش آن قدر شور شده است که صدای آشپز هم در آمده است.

سبط ابن الجوزی در این باره می‌گوید:

جدّ من در کتاب منتظم نقل کرده است که علی علیه السلام ام کلثوم را نزد عمر فرستاد تا او را بنگرد علیه السلام اما عمر ساق پایش را برهنه کرد و با دستش آن را لمس کرد. به خدا قسم

چنین چیزی قبیح است، حتی اگر او کنیز بود، عمر حق نداشت این کار را انجام دهد علیه السلام چرا که به اجماع مسلمین دست زدن به زن نامحرم جایز نیست.

ما به جعلی بودن این روایات یقین داریم علیه السلام اما از آنجایی که بزرگترین علمای اهل سنت این مطالب را مطرح کرده‌اند، از آن‌ها می‌پرسیم:

آیا سزاوار است که به امیر المؤمنین علیه السلام چنین نسبت‌های ناروایی داده شود؟ آیا آن حضرت دخترش را قبل از ازدواج و محرمیت به چنین دیدار شرم‌آوری می‌فرستد؟ چگونه است که یک دختر خردسال زشتی چنین عملی را درک می‌کند علیه السلام اما خلیفه مسلمین آن را درک نمی‌کند؟

آیا سزاوار است که خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین عمل زشتی را انجام دهد؟ و آیا چنین کسی می‌تواند خلق خدا را به صراط مستقیم الهی هدایت کند؟ اگر کسی با خواهر شما، دختر شما و یا حتی مادر شما (نه با ناموس رسول خدا) چنین عمل زشتی را انجام می‌داد، چه نظری در باره وی پیدا می‌کردید؟ اگر این عمل را نمی‌پسندید، چرا آن را در حق ناموس رسول خدا نقل می‌کنید؟

جواب:

این قسمت را عیناً از کتاب «فرار از واقعیت تا کی» نقل میکنم که مولف محترم (مجیب شاه‌زهی) به خوبی آن را جواب گفته‌اند و مینویسند:

در اینجا رفع یک اشتباه که دارای نوعیت علمی است لازم است ترجمه عبارات را هم مصلحتاً نمی‌توان نوشت بنا براین خوانندگان عزیز رنجیده خاطر نشوند.

در بعضی روایات منسوب به امام محمد باقر یک واقعه رفتن ام کلثوم رضی الله عنها به خانه عمر فاروق رضی الله عنه نقل شده که طعن کنندگان حضرت فاروق رضی الله عنه اعظم یک طعن بزرگ را اضافه کرده‌اند؛ گر چه ضمناً عزت و وقار حضرت علی رضی الله عنه و دخترانش نیز زیر سؤال می‌رود و خدشه دار می‌گردد، لیکن بی‌اعتنا به این نکته بی‌پروا بغض و عداوت باطنی خودشان را در شکل عبارات زشت اظهار کرده‌اند.

در مورد این روایات چند تبصره‌ی مفید خدمت خوانندگان بدین شرح معروض می‌دارم:

اول: در میان محدثان این امر متداول است که پس از ملاحظه‌ی یک واقعه در مرویات متعدد به اصل حقیقت پی می‌برند. از این روش فراز و نشیب و کم و زیاد «اصل چیز عیان خواهد شد».

با بکار بردن این روش ارزیابی حدیثی در مسأله‌ی بالا، روشن می‌شود که از طرف راویان در اینجا ادراج فی الروایة صورت گرفته است. اگر برای این امر نیاز به قرینه هست، پس در روایت طبقات ابن سعد (متوفی ۲۳۰ تا ۲۳۵ هجری) تذکره‌ی ام کلثوم رضی الله عنها بنت علی مرتضی رضی الله عنه موجود است، می‌توان به آن مراجعه کرد. در اینجا فقط قسمت ضروری آن بیان می‌شود که اصل واقعه از آن خوب واضح می‌شود:

«... فأمر بها علي رضی الله عنه فصنعت ثم امر ببرد فطواه وقال انطلقی بهذا الي امیر المومنین فقولی ارسلني ابي يقرأك السلام ويقول ان رضيت البرد فامسكه وان سخطه فرده. فلما اتت عمر رضی الله عنه قال: بارك فيك وفي ابيك، قد رضينا. قال فرجعت الي ابيها فقالت: ما نشر البرد ولا نظر الا الي. فزوجها اياه فولدت له غلاما يقال له زيد» (طبقات ابن سعد: ۸ / ۳۰۴ - چاپ لیدن یورپ)

در پرتو این روایات معلوم می‌شود که اصل ماجرا فقط همین قدر بوده که در این روایت بیان شده است و این واقعه را اگر کسی در صورت الفاظ زشت و منکر در جای دیگر بیان کرده، باید دانست که چیزی جز اضافات از طرف راویان آن نیست.

دوم: تمام روایات مبین این واقعه که در آن‌ها تعبیر زشت دیده می‌شود، از نظر سند منقطع و در متن شاذ هستند که به محمد باقر رضی الله عنه منسوب شده‌اند. در مقابل، روایاتی که ما برای اثبات اصل مسأله یاد آور شدیم نیز از امام محمد باقر رضی الله عنه مروی هستند که در آنها بطور کلی الفاظ منکر و عنوان زشت وجود ندارد.

پس در این صورت ملحوظ داشتن آن ضابطه که برای اینگونه مواقع نوشته‌اند، لازم است.

ابن حجر مکی هیثمی در کتاب خودش «الزواجر عن اقتراف الكبائر» (ص: ۲۸، تحت عنوان «الكبيرة الاولى» باب الاول «في الكبائر الباطنة») و نیز علامه ابن عابدین شامی در «رد المحتار حاشیه در المختار» (ج: ۳ / باب: المرتدین) این قاعده را چنین نوشته‌اند:

«وإذا اختلف كلام الإمام، فيؤخذ بما وافق الأدلة الظاهرة ويعرض عما خالفها».

«هنگامی که در کلام امامی اختلاف دیده شد، پس آن قول که لایق و مناسب دیانت و امانت و تقوای بزرگان است، قابل قبول خواهد بود و آن چه که معارض با شأن ایشان است، شایسته‌ی اعراض و اغماض و طرد است».

سوم: علمای اصول حدیث ضابطه‌ای بیان فرموده‌اند که هنگام متقابل و معارض شدن روایات، آن را ملحوظ می‌دارند و آن اینست:

روایتی که موافق عقل و عادت باشد، سزاوار قبول کردن است و روایتی که با عقل و عادت موافق نباشد و بلکه بر عکس آن باشد، قابل اعتنا نخواهد شد. عبارت زیر را در این قاعده‌ی اصولی ملاحظه فرمایید:

«ومنها قرينة في المروى كـمخالفته لمقتضي العقل بحيث لا يقبل التأويل ويلحق بما يدفعه الحسّ والمشاهدة او العادة وكمناقته لدلالة الكتاب القطعية او السنّة المتواترة او الاجماع القطعي».

(تنزیه الشریعۃ المرفوعه، از علی بن محمد عراق کنانی، متوفی ۹۶۳، ص: ۶- چاپ مصر-منقول از کتاب «رحماء بینهم: ۲: ۲۲۰»).

چهارم: در گذشته بیان شد که آن روایات که در آنها الفاظ منکر وجود دارد و به امام محمد باقر علیه السلام منسوب هستند و مجتهدان شیعه به وسیله‌ی روایات معتبر و مستند ثابت کرده‌اند که در مرویات امام محمد باقر علیه السلام چیزهایی که او بیان کرده، تدلیس و تخطیط

شده و به جانب او منسوب شده‌اند و بدین طریق بر او افتراء شده است؛ چنان که در «رجال کشی» و «تنقیح المقال مامقانی» آمده است:

«عن الصادق عليه السلام ان لكل رجل منا يكذب عليه وعنه ان المغيرة بن سعيد دس في كتب اصحاب ابي احاديث لم يحدث بها ابي فاتقوا الله ولا يقبلوا علينا ما خالف قول ربنا وسنة نبينا».

(رجال کشی: ۱۴۶- چاپ بمبئی + تذکره‌ی مغیره: ۱۹۵- چاپ جدید تهران + تنقیح المقال از عبدالله مامقانی: ۱۷۴/ المقام الثالث من المقدمة).

برای عاقلان جواب این سوال روشن است که وقایعی که در خانه پیش بیاید توسط چه کسی در خانه افشا می‌شود؟ چون این کار به دو طریق ممکن است صورت گیرد. مثلاً در این مورد یا توسط ام کلثوم عليها السلام افشا شده است و یا عمر فاروق رضي الله عنه؛ اما بدون شک این افشا از این دو بزرگوار صورت نگرفته است، زیرا خلاف فهم و قیاس و عادت و شرافت شرافتمندان است! (فتدبر) لذا این روایت بنا بر متضاد بودن با قیاس و عادت، بی‌اصل ثابت شده و قابل رد است.

«کم من قصة اخترعوها وکم من وقاحة نسبوها اليه وانه بريء منها والقرآن يشهد بدینهم وديانتهم وصلاحهم».

پنجم: علی سبیل التنزل باید گفت: فرضاً و تقدیراً - بنا بر گمان طعن کنندگان - اگر این قصه را شخصی قبول هم بکند پس می‌تواند در جواب طاعنین بگوید:

«این گناهی است که در شهر شما نیز می‌کنند». یعنی سرزدن این نوع کارها را علمایان (علمای اهل تشیع) از خود جناب مستطاب علی مرتضی عليه السلام هم با جرأت بیان کرده‌اند. عالم مشهور دنیای شیعی، عبدالله بن جعفر حمیری در تصنیف خود «قرب الاسناد» (ص: ۴۹ / تحت مرویات الحسن بن علوان - چاپ تهران) می‌نویسد:

«... عن جعفر عن ابيه؛ عن علي؛ انه كان اذا اراد ان يبتاع الجارية، يكشف عن ساقها

فينظر اليها!!!».

حالا دوستان شیعه اختیار دارند برای دفاع از حیثیت علی مرتضی‌العلیه‌السلام جوابی را که دوست دارند، مرتب فرمایند و بدانند که همان جواب دوستان شیعه بعینه جواب ما از طرف عمر بن خطاب رضی الله عنه به طاعنین او است.

نزد ما اهل سنت نه آن سخن صحیح است که دوستان بر علی مرتضی رضی الله عنه تراشیده‌اند و نه این واقعه که بر فاروق اعظم رضی الله عنه اختراع کرده‌اند. البته این همه تجویزات برای داغ دار کردن چادر بی‌داغِ ورع و تقوای این بزرگواران رضوان الله علیهم اجمعین است. خداوند متعال به همه عمل کردن بر «خذ ما صفا ودع ما کدر» را نصیب فرماید. آمین.

جواب کافی و وافی و شافی استاد مجیب شاهوزهی را خواندید، بنده نیز چند بند اضافه میکنم که (در صورت صحت این روایات رکیک)، در روایات اینچنین میخوانیم: زمانی که ام کلثوم به خانه، نزد پدر بازگشت و ماجرا را گفت.. حضرت علی رضی الله عنه در جواب فرمود: یا بنیه فانه زوجک = ای فرزندم او همسر توست!!

و باز هم در روایت خواندیم که حضرت عمر رضی الله عنه خواست تا ام کلثوم را نزد او بفرستد تا ببیند که آیا واقعاً کم سن است یا خیر! و ازدواجی صورت نگرفته بود. چگونه حضرت علی رضی الله عنه در جواب دخترش میگوید: او شوهر تو است؟ اگر آن وقت که به خانه حضرت عمر رضی الله عنه وارد شده بود، به عقد حضرت عمر رضی الله عنه در آمده بود که به کل طعنها بر باد میروند! چون حضرت عمر رضی الله عنه با همسر خود چنین رفتاری را کرده و اگر بگویید: نه تا آن زمان ازدواج صورت نگرفته بود (که صحیح هم همین است) میگوییم: پس چرا حضرت علی رضی الله عنه به دخترش چیز دیگری گفت!!.. این تناقض به چه معناست؟ جز به معنی کذب بودن این روایات؟

گذشته از آن، طبق فتوای مرجع تقلید شیعه آیت العظمی! سید محمد صادق روحانی که در سایتشان موجود است، حتی دیدن بدن لخت یک دختر قبل از ازدواج هیچ مشکلی ندارد، به این شرط که مرد قصد ازدواج داشته باشد!!

<http://www.istefta.net/ans.php?stfid=5179&subid=9>



سایت دفتر استفتاءات
حضرت آیت الله العظمی سید محمد صادق روحانی
(مد ظله العالی)

جستجو

صفحه اصلی زندگی نامه سایت فارسی سایت عربی استفتاءات عربی ارسال استفتاء تماس با ما آخرین سؤالات

موضوع استفتاء: ازدواج و روابط زن و مرد < آیا مرد میتواند بدن دختر نامحرم را به قصد ازدواج ببیند؟

سؤال: من با خواستگارم که هنوز او را ندیدم ارتباط تلفنی و همچنین ایمیل دارم و به تازگی می خواهم از طریق دوربین کامپیوتر همدیگر را ببینیم (ایشان در ایران نیستند) و ایشان می خواهند مرا بدون حجاب ببینند. آیا یک نظر اشکالی ندارد؟ و اینکه ایشان به ایران بیایند و یکبار دیگر بخواهند مرا بدون روسری ببینند گناه دارد؟

جواب: اگر قصد طرفین ازدواج است دیدن تمام بدن هم اشکال ندارد، ولی نه برای مدت زیاد، بلکه به مقداری که خواستگار کاملاً تشخیص بدهد آنچه خواسته او هست در شما وجود دارد یا نه.

البته شکی نیست که روایت مربوطه کذب محض است و این دو قول نیز محض تذکر بود!

اگر هم بگویید چرا علمای اهل سنت این روایت را در کتابهایشان نقل میکنند میگوییم به همان دلیلی که عالم شیعی «عبدالله بن جعفر حمیری» در کتابش آن روایت را نقل میکند! و به همان دلیلی که شیخ کلینی نقل میکند که حضرت علی علیه السلام روایتی را از یک الاغ!!!! نقل میکند.

تعجب نکنید چون واقعاً جناب کلینی در معتبرترین کتاب اهل تشیع روایتی را نقل کرده که در سلسله روایانش ۵ الاغ وجود دارند که معلوم نیست ثقه هستند یا نه، دروغگو هستند یا صادق! و ضمناً شرح حال این الاغها در کتب رجال نیامده است!

۱- از این قبیل روایات دروغ و زشت در کتب شیعه بی نهایت موجود است که چون خلاف ادب است نمیتوانیم آن را نقل کنیم!! شما میتوانید به کتاب اهل بیت از خود دفاع میکنند (ترجمه الله ثم تاریخ) باب توهین به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمومنین و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین و ... مراجعه کنید.

متن روایت اینگونه است:

«وروي أن أمير المؤمنين عليه السلام قال: إن ذلك الحمار كلم رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: بأبي أنت وأمي إن أبي حدثني، عن أبيه، عن جده، عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة فقام إليه نوح فمسح على كفله ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم، فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار»^۱.

«از امیر المؤمنین عليه السلام روایت است که الاغ پیامبر صلى الله عليه وآله (که نامش غفیر بود!) به ایشان گفت:

(پدر و مادرم فدایت باد) ای رسول خدا! پدرم از پدر بزرگم و او از پدرش و او از پدر بزرگش روایت میکنند که: او با نوح عليه السلام در کشتی بود نوح پشت او را دست کشید و فرمود از نسل این الاغ، الاغی پیدا خواهد شد که سرور و خاتم پیامبران بر او سوار میشود پس خدا را سپاس میگویم که این افتخار را به من بخشید.»
و همینطور روایات رکیک و بسیار زشتی که به خدا بنده شرم دارم که آنها را نقل کنم!

شبهه: عمر در مقابل اهانت مغیره به ام کلثوم، سکوت کرد:

اهل سنت ادعا می کنند که عمر با ام کلثوم ازدواج کرده است، اگر چنین مطلبی صحت دارد، چرا هنگامی که مغیره بن شعبه به ام کلثوم توهین می کند، غیرتش به جوش نمی آید و از همسرش دفاع نمی کند.

ابن خلکان در وفيات الأعیان می نویسد:

ام جمیل (کسی که سه نفر شهادت دادند مغیره با او زنا کرده است، و به خاطر امتناع شاهد چهارم از شهادت، از حد رهایی یافت) در حج، با عمر همراه شده و مغیره نیز در آن زمان در مکه بود. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می شناسی؟

۱- اصول کافی کلینی ج ۱ ص ۲۳۷؛ علل الشرائع، شیخ صدوق ج ۱ ص ۱۶۷؛ بحار الانوار ج ۱۷ ص

مغیره در پاسخ گفت: آری این ام‌کلثوم دختر علی است!
 عمر گفت: آیا خودت را به بی‌خبری می‌زنی؟ قسم به خدا من گمان می‌کنم که
 ابوبکر در باره تو دروغ نگفته است؛ و هر زمان که تو را می‌بینم می‌ترسم که از آسمان
 سنگی بر سر من فرود آید!

و ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد:

مجالد از شعبی نقل میکند که او گفت: ام‌جمیل همان کسی است که مغیره را به زنای
 با او متهم کردند و در کوفه به نزد مغیره رفته و کارهای او را انجام می‌داد! این زن در
 زمان حج با مغیره و عمر همراه شد. عمر به مغیره گفت: آیا این زن را می‌شناسی؟ پاسخ
 داد: آری این ام‌کلثوم دختر علی است!

عمر گفت: آیا در مقابل من خود را به بی‌خبری می‌زنی؟ قسم به خدا من گمان ندارم
 که ابوبکر در باره تو دروغ گفته باشد! و تو را نمی‌بینم، مگر آنکه می‌ترسم از آسمان
 سنگی بر سر من فرود آید!

زنا کردن مغیره با ام‌جمیل، مشهور و معروف و ام‌جمیل به بدکاره بودن شهره شهر و
 انگشت نمای عام و خاص بود. چرا هنگامی که مغیره بن شعبه، ام‌کلثوم را که دختر
 دختر رسول خدا بود، با چنین زن زناکاری مقایسه می‌کند، و خلیفه دوم او را مجازات
 نمی‌کند؟

اگر همسر او بود، باید غیرتش به جوش می‌آمد و از همسرش دفاع می‌کرد.

جواب:

باید بگویم که: روایتی که آقای قزوینی به آن متوسل شده‌اند سندش مجروح است!
 در آن مجالد بن سعید بن عمیر بن بسطام موجود است که:

۱- رجوع شود به: مغانی الأخیار فی شرح أسامی رجال بدر الدین العینی رقم ۲۲۱۳؛ و تهذیب
 التهذیب ج ۱۰ ص ۳۶-۳۷ و تهذیب الکمال المزی

«قال البخاری: کان یحیی بن سعید یضعفه، وکان عبد الرحمن بن مهدی لا یروی عنه شیئاً. وکان ابن حنبل لا یراه شیئاً یقول: لیس بشیء.»

«وقال علی ابن المدینی: قلت لیحیی بن سعید: مجالد؟ قال: فی نفسی منه شیء.....
و قال عمرو بن علی: سمعت یحیی بن سعید یقول لعبد الله: أين تذهب؟ قال: أذهب إلى وهب بن جریر أكتب السیرة، یعنی عن أبیه، عن مجالد. قال: تكتب كذبا كثيرا، لو شئت أن يجعلها لی مجالد كلها عن الشعبي، عن مسروق، عن عبد الله فعل.»
یحیی بن معین: «لا یحتج بحديثه. قال ابن سعد: كان ضعيفا في الحديث.»

اگر هم روایت صحیح باشد عمر رضی الله عنه نمیتواند او را مجازات کند، چون در آن زمان همه زنان با نقابی صورت خود را میپوشیدند و مغیره رضی الله عنه هم صورت شخص را ندیده از کجا دقیقاً بشناسد؟ مغیره رضی الله عنه با خود گفته همسر محبوب حضرت فاروق رضی الله عنه ام کلثوم رضی الله عنها است و حتماً اوست که با او همراه است!

- بالفرض که مغیره میدانسته که آن زنی که حضرت عمر رضی الله عنه به آن اشاره میکند همان ام جمیل است! و سیدنا عمر رضی الله عنه نیز از این موضوع مطلع بود، او چگونه میتواند این موضوع را ثابت کند؟ اگر این را ثابت میکرد، مغیره رضی الله عنه را به چه جرمی مجازات میکرد؟ به جرم دروغگویی؟؟

شاید اگر خود آقای قزوینی بودند، چنین میکردند ولی آن موقع نمیگفتند که امیرالمومنین قانون را برای همه یکسان نمیداند؟

گذشته از همه اینها، شما معتقدید که حضرت عمر رضی الله عنه، سیده فاطمه رضی الله عنها را جلوی چشم حضرت علی رضی الله عنه مضروب و بچه‌اش را سقط کرده، چرا حضرت علی رضی الله عنه در آن موقع هیچ عکس العملی نداشتند؟ آیا من میتوانم به پیروی از شما بگویم: اگر سیده فاطمه رضی الله عنها همسر حضرت علی رضی الله عنه بود، باید غیرتش به جوش می‌آمد و از همسرش دفاع کند، پس اینکه از او دفاع نکرده به این معنیست که اصلاً سیده فاطمه رضی الله عنها همسر حضرت علی رضی الله عنه نبوده و الا می‌بایست غیرتش به جوش می‌آمد!!!!

متن بالا به بی‌ربطیه شبهه آقای قزوینی می‌باشد، و نه میتوان با ادعای خیالی مضروب کردن سیده فاطمه علیها السلام ازدواج حضرت علی علیه السلام را با وی منکر شد و نه میتوان با استناد به روایتی که آقای قزوینی نقل کردند، ازدواج سیده ام کلثم را با حضرت عمر رضی الله عنه مردود دانست.

در ضمن آقای قزوینی گفته اند: زنا کردن مغیره با ام‌جمیل، مشهور و معروف و ام‌جمیل به بدکاره بودن شهره شهر و انگشت نمای عام و خاص بود.

ولی از این آیه قرآن نا آگاه است که میفرماید:

﴿لَوْلَا جَاءُو عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ

﴿النور: ۱۳﴾.

«چرا نمی‌بایست آنان چهار شاهد حاضر را بیاورند تا بر سخن ایشان گواهی دهند؟ اگر چنین گواهانی را حاضر نمی‌آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو هستند.»
میفرماید چهار شاهد که در مورد مغیره چهار شاهد حاضر نشدند.

خداوند میفرماید:

﴿وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ﴾

﴿النور: ۱۶﴾. «چرا نمی‌بایستی وقتی که آن را می‌شنیدید، می‌گفتید: ما را نسزد که زبان بدین تهمت بگشاییم، سبحان‌الله! این بهتان بزرگی است.»

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُجِبُونَ أَنْ تَشِيَعَ الْفَلْحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ ﴿النور: ۱۹﴾.

«بیگمان کسانی که دوست می‌دارند گناهانی بزرگی در میان مومنان پخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت، شکنجه و عذاب دردناکی دارند. خداوند می‌داند، و شما نمی‌دانید.»

پس آقای قزوینی یا چهار شاهد رو کنید و یا از گفته خود توبه کنید و یا اینکه منتظر عذاب دردناک الهی باشید!

شبهه: محور پنجم: بررسی و تحلیل بهانه عمر برای ازدواج:

طبق ادعای اهل سنت، هنگامی که خلیفه دوم به خواستگاری ام‌کلثوم رفت، امیر مؤمنان علیه السلام خردسال بودن او را بهانه و از پذیرش ازدواج خودداری کرد؛ اما خلیفه دوم اصرار و دلیلی آورد که امیر مؤمنان پذیرفت!!!

عبد الرزاق صنعانی می‌نویسد:

عمر بن خطاب با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی طالب ازدواج کرد. ام‌کلثوم دختری کوچک بود که با دیگر دختران بازی می‌کرد! عمر به نزد یاران خویش آمده و آن‌ها برای او طلب برکت کردند.

عمر گفت: علت ازدواج من به خاطر شور و شوق جوانی نیست! اما از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده‌ام که می‌فرمود: هر سبب و نسبی در روز قیامت قطع خواهد شد، مگر سبب و نسب من! و من دوست داشتم که بین من و پیامبر سبب و نسبی باشد.

در حالی که به اتفاق شیعه و سنی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دختر عمر ازدواج کرده است و نسب عمر از این طریق با رسول خدا متصل شده است؛ بنابراین چه دلیلی دارد که دو باره با ام‌کلثوم ازدواج نماید.

فرقی نمی‌کند که شما داماد کسی باشی یا او داماد شما باشد، در هر حال خویشاوندی برقرار می‌شود و اگر خویشاوندی رسول خدا در قیامت برای کسی فایده داشته باشد، با ازدواج حفصه با رسول خدا محقق شده است.

بنابراین، بهانه خویشاوندی با رسول خدا از طریق ازدواج عمر با ام‌کلثوم دروغ است و این سبب می‌شود که اصل ازدواج نیز دروغ باشد.

سید ناصر حسین لکنوی شیعی از معاصر در این باره می‌گوید:

اما آنچه در این روایت دروغین آمده است، که عمر به یاران خویش گفت: به درستی که رسول خدا فرمودند: تمام سبب و نسب‌ها در روز قیامت جز سبب و نسب من قطع

خواهد شد؛ و من از صحابه حضرت بودم و دوست داشتم که سبب و نسب هم داشته باشم!

این به طور قطع باطل است؛ زیرا اتصال سببی بین عمر و رسول خدا ﷺ پس از صحابی شدن او، بدون هیچ شبهه ای نزد اهل سنت از طرف دختر عمر حفصه، حاصل شده است. زیرا او از همسران رسول خدا ﷺ بوده است و همین یک اتصال، در صورتی که عمر به سخنان رسول خدا ﷺ ایمان داشته باشد، برای ایجاد ارتباط با رسول خدا کفایت می‌کرد.

و اگر به سخنان رسول خدا ﷺ ایمان نداشت، تکرار این اتصال برای او، با خواستگاری از دختر علی نیز فایده ای به او نمی‌رساند؛ جدای از اینکه ازدواج با این دختر از چند جهت برای عمر حرام بوده است؛ و کسی که بهره ای از ایمان برده باشد، به خوبی این مطلب را درک می‌کند (اشاره به بحث عدم کفایت که به صورت مفصل بحث خواهد شد)

جواب:

اهل سنت ادعایی نکرده‌اند و این روایات است که می‌گویند: حضرت علی رضی الله عنه کوچک بودن دخترش را بهانه آورد و البته در بعضی روایات نیز بدون هیچ بحثی دخترش را به ازدواج عمر رضی الله عنه در آورد و همین‌طور در روایتی با فرزندانش مشورت کرد و سپس جواب مثبت دادند.

و گویا ایشان منظور حدیث را درک نکرده‌اند! منظور از نسب این است که سیدنا عمر رضی الله عنه از خاندان نبوت فرزندی داشته باشد.

محدثین این حدیث را اینگونه شرح داده‌اند.

المناوی در فیض القدير: «(غير نسبي وسببي) النسب بالولادة والسبب بالزواج أصله من السبب وهو الحبل الذي يتوصل به إلى الماء ثم استعير لكل ما يوصل لأي شيء

(وصهري) الفرق بينه وبين النسب أن النسب راجع لولادة قريبة لجهة الآباء والصهر من خلطة تشبه القرابة يحدثها التزويج»^۱.

و باز هم المناوی: «(كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي) وفي رواية بدل ونسبي وصهري قال الديلمي: السبب هنا الوصلة والمودة وكل ما يتوصل به إلى الشيء عنك فهو سبب وقيل السبب يكون بالتزويج والنسب بالولادة وهذا لا يعارضه حسنه في أخبار آخر لأهل بيته على خوف الله واتقائه وتحذيرهم الدنيا وغرورها وإعلامهم بأنه لا يغني عنهم من الله شيئاً لأن معناه أنه لا يملك لهم نفعاً لكن الله يملكه نفعهم بالشفاعة العامة والخاصة فهو لا يملك إلا ما ملكه ربه فقوله لا أغني عنكم أي بمجرد نفسى من غير ما يكرمنى الله تعالى به أو كان قبل علمه بأنه يشفع ولما خفي طريق الجمع على بعضهم تأوله بأن معناه أن أمته تنسب له يوم القيامة بخلاف أمم الأنبياء»^۲.

ابن عابدين ميگويد: «والنسب بالانتساب ولو بالمصاهرة والرضاع»^۳.
این شرح اینگونه تایید میشود که مبینیم که شیخ شیعی (بحرانی) اینگونه روایت را نقل میکند: «وروى الشيخ في كتاب الأمالي ٤ بسنده عن الرضا عليه السلام عن آبائه عليهم السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال: كل نسب وصهر منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي»^۴.

مبینید که در قسمت اول روایت صهر (دامادی) نوشته و در قسمت دوم نسبی!
و همینطور است که در بعضی روایات اینگونه آمده: «كل سبب ونسب وصهر منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي وصهري»^۵.

۱- فیض القدير شرح جامع الصغير مناوی ج ۴ ص ۵۵۴ ح ۵۸۳۴، دار الکتب العلمیة - بیروت.

۲- فیض القدير شرح جامع الصغير مناوی ج ۵ ص ۲۷ ح ۶۳۰۹.

۳- حاشیة رد المحتار ابن عابدين ج ۲ ص ۲۱۵ - دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بیروت - لبنان.

۴- الوسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۳۸.

۵- الحدائق الناضرة، محقق البحرانی (م ۱۱۸۶) ج ۲۳ ص ۱۵۴، نشر الإسلامی التابعة لجماعة المدرسين بقم.

پس نتیجتاً: حضرت عمر رضی الله عنه میخواستند داماد آن خاندان پاک شود تا از آنها اولادی داشته باشد.

پس ادعای آقای قزوینی و همدست ایشان خود را به خواب زدن است و ما هم برای بیدار شدن ایشان دعا میکنیم.

شبهه: محور ششم: مخالفت با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

خداوند در قرآن کریم خطاب به همه مؤمنین فرموده است:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ [الأحزاب: ۲۱].

«مسئلاً برای شما در زندگی رسول خدا سرمشق نیکویی بود؛ برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند و خدا را بسیار یاد می کنند».

در این آیه خداوند خطاب به مؤمنین می فرماید که پیامبر در همه جا برای شما اسوه است و مقصود از اسوه در باره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیروی کردن از او است، و اگر تعبیر به ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ﴾ شده است و استقرار و استمرار در گذشته را افاده می کند، برای این است که اشاره کند این وظیفه همیشه ثابت است، و همیشه باید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم الگوی شما باشد. و نیز معنای آیه این است که یکی از فلسفه های رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ایمان آوردن به او، این است که به ایشان تاسی کنید، هم در گفتارش و هم در رفتارش.

رد خواستگاری ابو بکر و عمر رضی الله عنهما توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم:

این مطلب نیز قطعی است که هنگامی که عمر و ابوبکر به خواستگاری حضرت زهرا سلام الله علیها آمدند، پیامبر اسلام دست رد بر سینه آنها زد و از آن دو روی گرداند. در

حقیقت می‌خواست به آن دو بگوید که شما لیاقت این را ندارید که با خانواده رسول خدا رابطه خویشاوندی برقرار کنید، نه تناسب سنی با حضرت زهرا دارید و نه تناسب دینی ایمانی، و نه اخلاقی و نسبی و...

ابن حجر هیثمی در باب ۱۱ از صواعق محرقة که آن را بر ضد شیعه نوشته است، می‌گوید:

ابو داوود سجستانی نقل کرده است که ابوبکر از حضرت زهرا خواستگاری کرد، رسول گرامی اسلام از او روی گرداند، سپس عمر خواستگاری کرد و رسول خدا از او نیز روی گرداند...

ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می‌نویسند:

عبد الله بن بریده از پدرش نقل می‌کند که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به آن‌ها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی علیه السلام خواستگاری نمود، پیامبر او را به ازدواج علی علیه السلام درآورد.

حاکم نیشابوری پس از نقل این حدیث می‌گوید:

هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین ولم یخرجاه.

این حدیث، طبق شرائطی که بخاری و مسلم در صحت روایت قائل بودند صحیح؛ اما آن دو نقل نکرده‌اند.

بنابراین، طبق آن چه گذشت، سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ندادن دختری از اهل بیت به ابوبکر و عمر است و امکان ندارد که امیرمؤمنان علیه السلام با این سنت مخالفت کرده باشد.

جواب:

اگر استدلال شما به این شکل است، پس می‌گوییم: سنت حضرت محمد صلی الله علیه و آله این بوده که دختر به عثمان بدهد! پس اگر به جای حضرت عمر رضی الله عنه، عثمان رضی الله عنه به خواستگاری ام کلثوم رضی الله عنها می‌آمد و جواب مثبت می‌گرفت، شما چیزی نداشتید که بگویید؟؟؟ آیا در آنموقع سکوت میکردید؟

طبق استدلال شما جایز نیست که تا قیامت کسی زن بگیرد!! چون محمد ﷺ فقط به حضرت علی ﷺ و حضرت عثمان ﷺ دختر داده‌اند!! و باز هم می‌گوییم: سنت رسول الله!! ﷺ این بوده که از ابوبکر و عمر ﷺ و ابوسفیان و... دختر بگیرد.. پس جایز نیست که تا قیامت به جز از خاندان آنها از کسی دختر گرفته شود!!

ولی آقای قزوینی (نعوذ بالله) عالم الغیب نیت حضرت محمد ﷺ را هم تعیین کرده‌اند.

اگر شیخین به خاطر سنشان از طرف حضرت رسول ﷺ جواب مثبت نگرفتند پس این را چه می‌گویید:

یعقوبی در تاریخش می‌گوید: گروهی از مهاجران فاطمه ﷺ را از پدرش خواستگاری کردند!

آیا همه آنها سنشان بالا بود؟ همه این گروه مهاجران؟

گذشته از آن این ادعای ایشان اشاره به مطلب است، همین موضوع به صورت عکسش نیز میتواند مطرح شود. یعنی اینکه بگوییم: حضرت عمر ﷺ هیچ وقت با سنت حضرت رسول ﷺ مخالفت نکرده‌اند و به همین دلیل است که حضرت علی ﷺ حاضر شدند دختر خودشان را به ازدواج آن حضرت ﷺ در بیاورند. که اگر خلاف این بود حضرت علی ﷺ حاضر نمیشدند دختر خود را به عقد ایشان در آورند.

و اما اینکه دلیل آنحضرت در رد کردن حضرت صدیق و فاروق ﷺ چه بود..

در این مورد خود آن حضرت ﷺ فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَزُوجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ»^۱.

«همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمه ﷺ را به ازدواج علی در آورم».

و در کتب شیعه با این کلمات: «يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَزُوجَكَ فَاطِمَةَ»^۱.

۱- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۳۱.

۲- هیشمی در «مجمع الزوائد»، به شماره ۱۵۲۰۸ می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و روایانش ثقه‌اند.

در تخیل نمیگنجد که پیامبر ﷺ دانسته، خلاف امر خداوند عمل کند! پس این همه داستان بافی‌های بچه گانه همه و همه از الهاماتی است که شیطان به مدعی الهام کرده است!

ضمناً این نوع وصلت (امر از سوی خدا) را چندین بار در روایات میبینیم، مثلاً: پیامبر ﷺ خطاب به همسر محبوبش سیده عایشه رضی الله عنها فرمودند: «سه شب تو را در خواب دیدم که فرشته تو را در حالی که در پارچه ای ابریشمی پیچانده شده بودی، نزد من می‌آورد، من پارچه را از چهره ات برداشتم دیدم که تو هستی، و گفتم: اگر از جانب خدا است این کار انجام خواهد گرفت»^۲.

و همینطور است ازدواج زینب با رسول الله ﷺ که خداوند در آن مورد آیه نازل کرد و در این مورد زینب رضی الله عنها بر دیگر همسران رسول الله ﷺ فخر میفروخت^۳. گمان میکنم شایسته باشد ماجرای خواستگاری و ازدواج حضرت علی رضی الله عنه را نقل کنیم^۴:

در اکثر کتب شیعه، جریان خواستگاری علی رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها و نقش ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم را در این رابطه آورده‌اند. همگی نقل کرده‌اند که این ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بوده‌اند که ازدواج با فاطمه رضی الله عنها را به علی رضی الله عنه پیشنهاد کردند و او را وادار و تشجیع کردند که به خواستگاری فاطمه رضی الله عنها برود.

۱- الاحتجاج الطبرسی ج ۱ - پاورقی ص ۱۷۱، بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۲۰، مستدرک سفینه البحار

ج ۴ ص ۳۳۶ و با تفاوت اندکی در متن: مدینه المعاجز بحرانی ج ۴ ص ۴۴۳ - قم و....

۲- بخاری در جاهای مختلفی این حدیث را ذکر فرموده است مثلاً در مناقب الانصار، باب تزویج النبی عایشه و قدومها المدینه به شماره ۳۸۹۵ این حدیث را بیان داشته است.

۳- بخاری باب و کان عرشه علی الماء ج ۴، ص ۳۸۸ شماره ۷۴۲۰.

۴- این قسمت را از کتاب استاد ابراهیم محمدی به نام "عیانات" نقل میکنیم.

در روایت آمده است^۱: «زمانی که ابوبکر رضی الله عنه سخنانی در همین رابطه به علی رضی الله عنه گفت، علی گریه کرد و گفت: ولی من از فقر و تنگدستی شرم می‌کنم؛ به همین جهت نمی‌توانم آنرا اظهار نمایم.. در این وقت، عمر و ابوبکر رضی الله عنهما با اصرار زیاد و با تسلی دادن در رابطه با فقر و تنگدستی و اطمینان دادن در کمک و مساعدت، او را راضی و تشجیع کردند تا به خواستگاری فاطمه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برود... زمانی که علی خواستگاری نمود و جواب مثبت شنید، با خوشحالی زیاد بیرون آمد و خود می‌گوید: بلافاصله نزد ابوبکر و عمر رضی الله عنهما رفتم، به من گفتند: چه شد؟! پس گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دخترش فاطمه را به ازدواج من درآورد!... پس آن دو بسیار خوشحال شدند و همراه من به مسجد برگشتند «فرحاً بذلك فرحاً شديداً ورجعاً إلى المسجد»^۲...

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ابوبکر و عمر و عثمان را برای شاهد بودن در عقدشان، فراخواند و گفت: «من دخترم فاطمه را به ازدواج علی پسر ابوطالب درآوردم و شما را بر این امر، شاهد و گواه می‌گیرم»^۳. و در روایت دیگر آمده است که به انس فرمود: ای انس! جبرئیل به من امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی درآورم، پس برو دنبال ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر و چند نفر هم از انصار! انس رضی الله عنه می‌گوید: رفتم و آنها را دعوت کردم. زمانی که جمع شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از حمد و ثنای خدا فرمود: من شما را شاهد می‌گیرم که فاطمه رضی الله عنها را به ازدواج علی بر ۴۰۰ مثقال نقره درآورده‌ام»^۴.

۱- الأمالی، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۸.

۲- جلاء العیون، مجلسی، ج ۱، ص ۱۷۶-۱۶۹، چاپ تهران - مناقب، ابن شهر آشوب مازندرانی، ج ۲، ص ۲۰، تحت عنوان «ترویج فاطمه با علی»، چاپ هند.

۳- مناقب، خوارزمی، ص ۲۵۲-۲۵۱ - کشف الغمّة أربلی، ج ۱، ص ۳۵۸، چاپ تبریز، جلاء العیون، مجلسی، ج ۱، ص ۱۸۴ - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۳۹-۳۸.

۴- کشف الغمّة، ج ۱، ص ۳۴۹-۳۴۸ - بحار الأنوار، ج ۱، ص ۴۸-۴۷.

آنگاه هر کدام از آنها، در تهیّه جهیزیه برای فاطمه علیها السلام به علی کمک کردند.. چنانچه آورده‌اند: «علی زره‌اش را نزد عثمان برد تا از او بخرد. عثمان رضی الله عنه به علی گفت: زره را برای خودت نگه‌دار و چهارصد درهم نیز به او بخشید. علی می‌گوید: «أقبلت إلی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فطرحت الدرع والدرهم بین یدیه وأخبرته بها کان من أمر عثمان فدعا له بخیر...»؛ «نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و زره و درهمها را مقابلش گذاشتم و کار عثمان و هدیه‌اش را برایش بازگو کردم، پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برایش دعای خیر کرد!».

«پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بوبکر رضی الله عنه را وکیل خریداری اسباب ازدواج فاطمه علیها السلام کرد و فرمود: این را بگیر و برای فاطمه، لباس و اثاث منزل بخر! و عمار بن یاسر رضی الله عنه و چند نفر دیگر را با ابوبکر رضی الله عنه روانه کرد و به بازار رسیدند، هرکس چیزی را نزد ابوبکر رضی الله عنه می‌آورد، اگر آن را خوب می‌دید، می‌خرید و اگر خوب نمی‌دید، می‌گفت: آن را برگردانید! پس از پایان خریدشان، ابوبکر رضی الله عنه بعضی از کالا را خود حمل کرد و بقیه را، اصحابی که با او بودند، حمل کردند.»

پس خود در مورد این ازدواج و خواستگاری قضاوت کنید.

شبهه: احیاء سنت جاهلی توسط عمر

یکی دیگر از عوارض اثبات ازدواج ام‌کلثوم با عمر، این است که ثابت می‌کند، عمر بن الخطاب پس از گذشت سی سال از بعثت نبی مکرم اسلام و چندین سال خلافت بر مسلمین و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، هنوز مبلّغ سنت‌های جاهلی بوده و نتوانسته

۱- جلاء‌العیون مجلسی، فصل تزویج امیرالمؤمنین و فاطمه، ص ۱۰۴-۱۰۳- بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۹۳ و ۱۳۰-۱۱۹- الأمالی، ج ۱، ص ۳۹- کشف الغمّة، ج ۱، ص ۴۷۱-۳۵۹ تا ۴۸۴- مناقب، خوارزمی، فصل ۲۰، ص ۲۵۳-۲۵۲

سنت‌های زشت جاهلی را فراموش کند؛ با این که رسول خدا ﷺ صریحاً او و دیگر مسلمانان را از همان سنت جاهلی منع کرده است.

ابن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد: پس از آن که عمر ام‌کلثوم را از امام علی علیه السلام خواستگاری کرد، به مهاجرین و انصاری که در کنار قبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بودند گفت:

«رفتونی فرفووه وقالوا بمن یا امیر المؤمنین قال باینة علی بن ابی طالب».

به من تبریک بگوئید، پس به او تبریک گفته و پرسیدند، در باره چه کسی تبریک بگوئیم؟ عمر گفت: به خاطر ازدواج با دختر علی.

و سعید بن منصور و ابن عبدالبر و همچنین ابن حمدون و ابن اثیر و انصاری در جوهره فی نسب النبی و صفدی و ابن حجر عسقلانی مانند آن را نقل کرده‌اند.

تبریک گفتن با عبارت «رفتونی» یا «بالرفاء والبنین» در زمان جاهلیت مرسوم بود؛ هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله مبعوث شدند، از این عمل نهی کردند؛ چنانچه نووی تصریح می‌کند:

تبریک گفتن جاهلیت به این صورت بود که می‌گفتند: «بالرفاء والبنین»، سپس پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از آن نهی کرد.

و عینی، یکی دیگر از شارحین صحیح بخاری در کتاب عمده القاری می‌نویسد:

«بارک الله لك» سخنی است که گفتن «بالرفاء والبنین» را رد می‌کند؛ چرا که این جمله از سخنان عصر جاهلیت بوده است و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از گفتن این کلمه بدش می‌آمد و دلیل نهی پیامبر هم به جهت مخالفت با سنن جاهلی بود.

جالب اینجاست که طبق روایات اهل سنت، عقیل بن ابی طالب، که در سال هشتم هجرت کرده و پس از آن به علت مریضی از بسیاری از حوادث و وقایع آن زمان دور ماند و بسیاری از سخنرانی‌های رسول خدا را درک نکرد، از این تحریم با خبر است! اما طبق روایات اهل سنت عمر و اطرافیان او و مهاجرین نخستین، از این نهی خبر ندارند!

احمد بن حنبل در مسند خود می‌نویسد:

عقیل بن ابی طالب ازدواج کرد؛ ما به او گفتیم «بالرفاء والبنین» به ما گفت: هان! مبادا چنین بگویید؛ که پیامبر ﷺ ما را از گفتن این سخنان نهی کرده است؛ بگویید خداوند به تو و به آن زن برکت دهد.

آیا اهل سنت قبول می‌کنند که عمر بر خلاف سنت رسول خدا ﷺ تلاش می‌کند که سنت‌های عصر جاهلی را دو باره زنده کند؟ مگر پیامبر ﷺ از این عمل نهی نکرده بود؟ جالب این است که برخی از عالمان اهل سنت که از زشتی این کار به خوبی آگاه بوده و آن را مخالف سنت قطعی رسول خدا تشخیص داده‌اند، برای دفاع از آبروی خلیفه دوم، توجیهات شگفت‌آور، خنده داری کرده و عذری بدتر از اصل گناه آورده‌اند. حلبی در سیره خود می‌نویسد:

«أن سيدنا عمر بن الخطاب رضي الله عنه جاء إلى مجلس المهاجرين الأولين في الروضة فقال رفتهوني فقالوا ماذا يا أمير المؤمنين قال تزوجت أم كلثوم بنت علي هذا كلامه ولعل النهي لم يبلغ هؤلاء الصحابة حيث لم ينكروا قوله كما لم يبلغ سيدنا عمر رضي الله عنه».

سرور ما عمر بن خطاب به مجلس مهاجرین نخستین بین قبر شریف و محراب پیامبر آمده و گفت: به من بگویید «بالرفاء والبنین».

آنان گفتند: ای امیرمؤمنان! چه شده است؟ در پاسخ گفت: من با ام‌کلثوم دختر علی ازدواج کرده‌ام.

شاید نهی رسول خدا ﷺ به این گروه از صحابه نرسیده است که به عمر اشکال نگرفته‌اند! همانطور که به سرور ما عمر! نیز نرسیده است.

این توجیه حلبی در حقیقت توهینی بدتر از اصل ماجرا است؛ چرا که ثابت می‌کند خلیفه دوم پس از چندین سال حکومت بر مسلمانان و جانشینی رسول خدا، هنوز با مسائل و احکام شایع الهی آشنائی ندارد. آیا چنین کسی می‌تواند بر مسند خلافت نشسته و مسلمانان را به صراط مستقیم الهی رهنمون سازد؟

و شگفت‌آورتر این که ادعا شده «مهاجرین الأولین» نیز از این حکم با خبر نبوده‌اند!!!

آیا می‌توان پذیرفت صحابه‌ای که بیش از بیست سال با رسول خدا زندگی کرده‌اند، از این حکم خداوند بی‌خبر باشند؟

آیا چنین کسانی می‌توانند مرجعیت دینی مسلمانان را پس از رسول خدا ﷺ به عهده بگیرند؟

از کجا معلوم که دیگر احکام الهی نیز به همین سرنوشت دچار نشده باشد؟

جواب

بعد از خواندن این شبهه این ضرب‌المثل به خاطر آمد: حسن و حسین هر سه دختران معاویه هستند!!

اصلاً این روایت و این بحث ربطی به موضوع ندارد، آیا این موضوع ازدواج حضرت عمر را رد می‌کند؟؟

- حضرت عمر رضی الله عنه می‌فرماید: «رفثونی» به من تبریک بگویید.

اشکالش چیست که کسی بگوید: به من تبریک بگویید؟ اگر برداشت شما از نهی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اینگونه است، پس باید بگوییم که همه ما به این سنت جاهلی برگشته ایم، خصوصاً ما ایرانی‌ها.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد نحوه تبریک گفتن نهی کرده. نه در خواست تبریک گفتن.

سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این است که چون برادری از شما تقاضای تبریک گفتن کرد و یا خبری داد که لازم به تبریک گفتن است، شما تنها نگوئید مبارک باد، بلکه عوض آن برای طرف دعای خیر کنید.

ابن اثیر می‌گوید: نهی شده که به کسی که ازدواج می‌کند گفته شود (بالرِّفاء والبنین) بلکه موقع تبریک (طبق حدیث صحیح نبوی، مسند امام احمد ح ۸۹۴۳) بگویید: «بارک الله لك وعليك، وجمع بینکما علی خیر» خداوند به شماها برکت دهد و بیتان را بوسیله

خیرو مودت جمع کند. و رسول الله ﷺ می‌فرمایند هنگام تبریک بهترین کلمات را انتخاب کنید و یا دعا کنید^۱.

و حضرت عمرؓ به کسی تبریک نگفتند که حالا نحوه تبریک گفتنشان شبیه به تبریک گفتن عهد جاهلیت باشد! بلکه آن حضرت طلب تبریک کرد و اصحاب نبی ﷺ هم عالمترین افراد به سنت و شیوه رسول الله ﷺ بودند و به همین دلیل هم آنها در جواب سیدنا فاروقؓ برای وی دعای خیر کردند: چنانچه در سیره ابن اسحاق آمده: **فدعوا له بالبركة**^۲ «پس دعا کردن به خیر و به برکت». و در تفسیر در المنثور علامه سیوطی: **فبارکوا له دعوا له**^۳.

و تحریف معنی قزوینها در ترجمه قول حلبی نیز واقعاً تاسف برانگیز است زیرا حضرت عمرؓ می‌فرماید: «رفتونی» ولی قزوینی مینویسد: «بالرفا والبنین»، و بعد از درک صحیح حدیث نبوی و همینطور قول حضرت عمرؓ و روایت مذکور توجیهی که آقای قزوینی از شیخ حلبی نقل کرده‌اند، نفی میشود.

از آن تا این بسی فرق است زنهار به نادانی مکن خود را گرفتار

محمود شبستری

شبهه: جمع بین دختر رسول خدا ﷺ و دختر دشمن خدا حرام است!:

دانشمندان اهل سنت برای خرده گیری از امیرمؤمنان علیؓ نقل کرده‌اند که آن حضرت در زمانی که فاطمه سلام الله علیها همسر او بود، دختر ابوجهل را نیز خواستگاری کرد. این امر باعث شد که صدیقه طاهره ناراحت شده و شکایت خود را پیش پیامبر ببرد!!

۱- النهایة ج ۲ ص ۲۴۰؛ کنز العمال ح ۳۷۵۸۷ و همچنین در إمتاع الأسماع المقریزی ج ۵ ص ۳۶۹

۲- سیرت ابن اسحاق و مصنف عبد الرزاق ح ۱۰۳۵۴.

۳- تفسیر در المنثور ج ۳ ص ۳۳، دار المعرفة للطباعة والنشر، بیروت، لبنان.

پیامبر اسلام ﷺ هنگامی که از این قضیه با خبر شدند، با عصبانیت به مسجد آمد و فرمود:

فاطمه پاره تن من است، دوست ندارم چیزی ناراحتش کند، به خدا سوگند! دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا در یکجا جمع نمی‌شوند. پس از این بود که علی از خواستگاری دختر ابوجهل منصرف شد.

و در روایت دوم آمده است که آن حضرت فرمود:

فرزندان هشام بن مغیره اجازه گرفتند تا دخترشان را به همسری علی در آورند، اجازه ندادم، اجازه ندادم، اجازه ندادم، مگر آنکه علی بخواهد دخترم را طلاق دهد و با دختر آنان ازدواج کند. فاطمه پاره تن من است، هرچیز او را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است، هرچیز او را اذیت کند، مرا اذیت کرده است.

از آنجایی که بحث تنقیص مقام امیرمؤمنان علیه السلام در میان است، عالمان اهل سنت این قضیه را با آب و تاب فراوانی نقل کرده و آن را دلیل بر غضب فاطمه سلام الله علیها بر امیرمؤمنان علیه السلام دانسته‌اند.

حال پرسش ما این است که اگر واقعاً جمع بین دختر رسول خدا و دختر دشمن خدا حرام است و رسول خدا به همین خاطر امیرمؤمنان را از خواستگاری دختر ابوجهل بازداشته است، چرا خلیفه دوم این عمل را مرتکب شده است.

فاطمه دختر ولید بن مغیره، از کسانی است که خلیفه دوم با او در سال هیجدهم هجری؛ یعنی در همان زمانی که ام‌کلثوم همسر او بوده، ازدواج کرده است.

و ولید بن مغیره، از روسای کفار قریش، و از کسانی است که در جنگ بدر کشته شده

و در ذم او آیه ﴿ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا﴾ [المدثر: ۱۱]. نازل شده است!

ابن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد:

عبد الرحمن بن حارث بن هشام بن مغیره... مادر او فاطمه دختر ولید بن مغیره است؛

هنگامی که رسول خدا از دنیا رفت ده ساله بود؛ پدرش حارث بن هشام، در طاعون

عمواس در سال ۱۸ از دنیا رفت و عمر با همسر او فاطمه دختر ولید بن مغیره که مادر عبد الرحمن بود ازدواج کرد!

ابن حجر عسقلانی نیز در ترجمه عبد الرحمن بن الحارث بن هشام شبیه همین سخنان را تکرار می‌کند.

اگر جمع بین دختر رسول خدا و دشمن خدا حرام است، چرا خلیفه دوم این کار حرام را انجام داده است؟

ولید بن مغیره و ابوجهل، از سرسخت‌ترین دشمنان رسول خدا بوده‌اند، پس اگر ازدواج با دختر ابوجهل برای امیرمؤمنان علیه السلام حرام بوده، ازدواج با دختر ولید بن مغیره نیز برای خلیفه دوم حرام است.

آیا اهل سنت می‌پذیرند که خلیفه دوم مرتکب این عمل حرام شده باشد؟

جواب:

می‌گویید داستان خواستگاری از ابوجهل را اهل سنت به خاطر تنقیض مقام حضرت علی؛ نقل می‌کنند.

در جواب باید گفت:

اگر تنقیض و نفی حکمتی رخ داده باشد علمای اهل تشیع هم در این مورد با ما همراه هستند چنانکه ابن بابویه قمی و مجلسی هر دو این ماجرا را با آب و تاب و در حدود یک صفحه و نیم آن را نقل کرده‌اند!

و اما اصل جواب شبهه ایشان:

مختصر: حضرت عمر رضی الله عنه با فاطمه بنت ولید ازدواج نکرده بلکه با دختر فاطمه بنت ولید بن مغیره که پدرش حارث بن هشام بوده است، ازدواج نموده.

۱- علل الشرایع، ابن بابویه، ص ۱۸۶-۱۸۵، چاپ نجف - همین روایت را شیخ مجلسی نیز در کتابش جلاءالعیون آورده است.

و اما شواهد:

۱- در ذکر همسر و فرزندان حضرت عمر رضی الله عنه اسم ۷ یا ۸ همسر نوشته شده.. که یکی از آنها ام حکیم بنت حارث بن هشام بن مغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم رضی الله عنه است که مادر او فاطمه بنت الولید بن المغیره بن عبد الله بن عمر بن مخزوم که او مادر فاطمه بنت عمر است.^۱

آقای قزوینی مدعی است که عمر رضی الله عنه با فاطمه بنت ولید ازدواج کرده ولی در ذکر همسران حضرت عمر رضی الله عنه نام فاطمه رضی الله عنها نیست بلکه نام دختر فاطمه رضی الله عنها (ام حکیم) نوشته شده.

۲- طبق گفته آقای قزوینی حضرت عمر رضی الله عنه در سال ۱۸ یا بعد از آن با فاطمه ازدواج کرده است.

الف: گفتیم حضرت عمر رضی الله عنه بعد از ام کلثوم یعنی بعد از سال ۱۷ هجری دیگر با کسی ازدواج نکرده.^۲

ب: در همین سال یعنی سالی که همسر فاطمه بنت ولید (حارث بن هشام) بر اثر طاعون از دنیا رفت حضرت عمر رضی الله عنه با دختر او یعنی ام حکیم ازدواج کرد:

«فشهد الحارث بن هشام فحل وأجنادین ومات بالشام فی طاعون عمواس سنة ثمانی عشرة، فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حکیم بنت الحارث، وهي أخت عبد الرحمن بن الحارث، فكان عبد الرحمن بن الحارث يقول: ما رأیت ربیبا خیرا من عمر بن الخطاب. وكان

۱- طبقات ج ۳ ص ۲۶۶؛ تاریخ المدینة لابن شبة ج ۲ ص ۶۵۴ و ۶۵۵؛ سمط النجوم ص ۴۶۳؛ ریاض النضره ص ۱۹۹ و ۲۰۰؛ تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۶۹ - ۲۷۱؛ تاریخ الإسلام ذہبی ج ۳ ص ۲۴۷؛ امتاع الاسما المقریزی ج ۶ ص ۲۱۹ انساب الاشراف ج ۳ ص ۴۴۹؛ نسب قریش مصعب زبیری ص ۱۱۵؛ بدایه و النهایه و از معاصر: حقه من تاریخ عثمان خمیس ص ۸۸ دار النشر: مکتبه الإمام البخاری

۲ - عبقریه عمر، محمود عقاد، ص ۶۸۴.

عبد الرحمن بن الحارث من أشرف قريش والمنظور إليه، وله دار بالمدينة ربة، يعني كبيرة كثيرة الأهل»^۱!

و همچنين المزی نیز مینویسد: «فشهد الحارث فحل، وأجنادين، ومات بالشام في طاعون عمواس، فتزوج عمر بن الخطاب ابنته أم حكيم بنت الحارث بن هشام وهي أخت عبد الرحمن بن الحارث، فكان عبد الرحمان يقول: ما رأيت ربيا خيرا من عمر بن الخطاب»^۲.

در هر دو قول آمده که حضرت عمر رضی الله عنه با دختر حارث بن هشام (ام حکیم) و خواهر عبدالرحمن بن حارث که مادرشان فاطمه بنت ولید باشد ازدواج کرد و نه با مادر ام حکیم و همسر حارث بن هشام (فاطمه). و طبری (و اکثر علما) مینویسند:

«وتزوج أم حكيم بنت الحارث بن هشام بن المغيرة بن عبدالله بن عمر بن مخزوم في الإسلام فولدت له فاطمة فطلقها قال المدائني وقد قيل لم يطلقها»^۳.

«ام حکیم دختر حارث بن هشام مخزومی را در اسلام به زنی گرفت که فاطمه را از او آورد سپس طلاقش داد. مدائینی گوید: بقولی او را طلاق نداد».

پ: قرائن بسیار دیگری نیز وجود دارد که حضرت عمر با دختر آن دو ازدواج کرده است:

ابن عساکر نوشته: «أم عبد الرحمن بن الحارث وأخته أم حكيم بنت الحارث فاطمة بنت الوليد بن المغيرة وليس للحارث بن هشام ولد إلا من عبد الرحمن ومن أم حكيم كانت تحت عكرمة ابن أبي جهل فقتل عنها يوم اليرموك شهيدا فخلف عليها خالد بن سعيد بن العاص فقتل عنها يوم مرج الصفر شهيدا فتزوجها عمر بن الخطاب فولدت له فاطمة بنت

۱- الجزء المتمم لطبقات ابن سعد رقم ۱۳۲.

۲- تهذيب الكمال المزی ج ۵ ص ۲۹۹

۳- تاريخ الطبری ج ۲ ص ۵۶۴ دار الکتب العلمیة - بیروت

عمر فتزوج فاطمة عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب فولدت له عبد الله^۱. و مانند همین را شیخ المزی به نقل از زبیر بن بکار نوشته^۲ و ابن نعیم^۳.

مادر عبدالرحمن بن حارث و خواهرش ام حکیم بنت حارث، فاطمه دختر ولید بن مغیره بوده است و فرزندان حارث بن هشام فقط از عبدالرحمن و ام حکیم بوده‌اند که ام حکیم به همسری عکرمه پسر ابوجهل در آمد و او در روز یرموک شهید شد و بعد از او با^۴ خالد بن سعید ازدواج کرد که او نیز در روز مرج الصفر^۵ شهید شد و بعد از او عمر بن خطاب با او ازدواج کرد و فاطمه بنت عمر از او متولد شد که او به ازدواج عبدالرحمن.....

نکته: بعضی این ازدواج را سال ۱۸ هجری دانسته‌اند که اصح آن است که این ازدواج در سال ۱۵ با ام حکیم رخ داده است، چون علما گفته‌اند: حضرت عمر^{رضی الله عنه} بعد از ام کلثوم^{رضی الله عنها} با کسی ازدواج نکرد^۶ یعنی بعد از سال ۱۷ هجری، پس طبق این قول ازدواج با ام حکیم قبل از ۱۷ هجری بوده و قرائنی نیز موجود است.

شوهر دوم ام حکیم یعنی خالد بن سعید در واقعه مرج الصفر که در سال ۱۴ هجری بود شهید شد. و در مورد وفات پدر ام حکیم نیز دو قول موجود است که به نظر قول ابن

۱- تاریخ دمشق ج ۷۰ ص ۲۲۵ و همینطور در ج ۳۴ ص ۲۷۱.

۲- تهذیب الکمال المزی ج ۱۷ ص ۴۰.

۳- معرفة الصحابه ابن نعیم ج ۱ ص ۵۴ ح ۲۱۰.

۴- در بعضی روایات اشاره شده که یزید بن معاویه هم به خواستگاریش آمد ولی او به خالد بن سعید جواب مثبت داد.

۵- واقعه مرج الصفر در سال ۱۴ هجری و در خلافت امیر المومنین عمر سرخ داد. مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور ج ۸ ص ۳۲۹.

۶- عبقریه، عمر، محمود عقاد، ص ۶۸۴.

عبدالبر و ابن اثیر صحیحتر است که او در سال ۱۵ هجری از دنیا رفت^۱ و همانطور که اشاره شد در سالی که حارث بن هشام، همسر فاطمه بنت ولید، فوت شدند حضرت عمر رضی الله عنه با دخترشان (ام حکیم) ازدواج کرد.

۳- ثابت است که بعد از حارث بن هشام سیدنا عثمان رضی الله عنه با همسر حارث ازدواج کرد و از او فرزندی نیز داشت.

خلیفه بن خیاط مینویسد: سعید بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم^۲.

و ابن عساکر نیز به نقل از زبیر بن بکار و خلیفه بن خیاط و محمد بن سعد مینویسد: «الزبیر بن بکار قال فی تسمیة ولد عثمان بن عفان قال والولید وسعید وأم عثمان أمهم فاطمة بنت الولید بن عبد شمس بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم» و کمی جلوتر مینویسد: «خلیفة بن خیاط قال سعید بن عثمان بن عفان أمه فاطمة بنت الوليد بن المغيرة بن عبد الله بن عمر بن مخزوم... محمد بن سعد قال فی الطبقة الأولى من أهل المدينة سعید بن عثمان بن عفان بن أبي العاص بن أمية بن عبد شمس بن عبد مناف وأمهم فاطمة بنت الوليد»^۳.

و همینطور شیخ عصامی در ذکر فرزندان حضرت عثمان مینویسد: «وسعید والولید أمهما فاطمة بنت الوليد»^۴.

۱- اسد الغابة ابن اثیر ج ۱ ص ۲۲۳ و معرفة الصحابة ابن نعیم ج ۲ ص ۷۶۲.

۲- تاریخ خلیفه

۳- و ابن عساکر در تاریخ دمشق ج ۲۱ ص ۲۲۱.

۴- سمط النجوم شیخ عصامی، ذکر اولاد حضرت عثمان.

و ابن اثیر نیز در ذکر ازواج و اولادش مینویسد: «تزوج رقیة وأم کلثوم ابنتی رسول الله ﷺ وتزوج فاطمة بنت الولید بن المغيرة المخزومية ولدت له الولید وسعيدا وأم سعید»^۱.

نتیجه: خالد بن سعید (شوهر ام حکیم) در سال ۱۴ هجری و هشام بن حارث (پدر ام حکیم) در سال ۱۵ هجری از دنیا رفت و در همین سال حضرت عمر رضی الله عنه با دختر حارث بن هشام از فاطمه بنت ولید ازدواج کرد و از او صاحب دختری به نام فاطمه شد و حضرت عثمان نیز با مادر ام حکیم (فاطمه بنت ولید) ازدواج کرد و از او صاحب دو فرزند شد.

و خداوند در قرآن کریم نیز فرموده:

﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُم مِّنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبِّبَاتِكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ﴾ [النساء: ۲۳].

یعنی: «[نکاح اینان] بر شما حرام شده است: مادرانتان و دخترانتان و خواهرانتان و عمه‌هایتان و خاله‌هایتان و دختران برادر و دختران خواهر و مادرهایتان که به شما شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما و مادران زنانتان و دختران همسرانتان که [آنها دختران] در دامان شما پرورش یافته‌اند و...».

پس غیر ممکن است که حضرت عمر رضی الله عنه با دختر فاطمه بنت ولید ازدواج کرده و از او صاحب فرزند شود و بعد از او نیز با مادرش ازدواج کند. و این اشتباه تاریخ نگاران است که در بعضی روایات به جای دختر حارث بن هشام نوشته‌اند همسر حارث بن هشام.

و اما: به فرض محال اگر حضرت عمر رضی الله عنه با فاطمه بنت ولید ازدواج کرده باشد این هم اشکالی بوجود نمی‌آورد چونکه: محمد صلی الله علیه و آله این امر را تحریم نکرده بلکه در آن شرایط آن را برای دختر خود نپسندیده، حضرت علی رضی الله عنه در آن زمان فردی فقیر بود که حتی قدرت خرید یک کنیز را نیز نداشت و به همین خاطر نیز فاطمه رضی الله عنها بسیار به زحمت می‌افتاد و از پدرشان رضی الله عنه طلب کنیز میکردند.

به این فکر کنید که حضرت علی رضی الله عنه با آن وضع مالی و با داشتن چند فرزند همسر دیگری نیز اختیار کند آن موقع چه میشد؟ آیا قوز بالا قوز نمیشد؟! پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله که عقل کُل بود عواقب این ازدواج را نیز در نظر گرفته بوده و حضرت علی رضی الله عنه را منع کرد. گذشته از آن فاطمه بنت ولید هر چند که پدرش دشمن اسلام بود ولی در نظر داشته باشید که برادرش، شمشیر اسلام بود. (خالد بن ولید رضی الله عنه سیف الله) پس قیاس این دو با هم و با در نظر گرفتن شرایط منصفانه نیست و همانطور که گفتیم محمد صلی الله علیه و آله این نوع ازدواج را حرام ندانسته بلکه برای دختر خود نپسندیده که هر مرد عاقلی نمیپسندد که بر سر دخترش هوو بیاید!!

محض اطلاع: در اینجا آقای قزوینی یک اشتباه بعید را مرتکب شده اند!! و اینکه ایشان، ولید بن عتبه را با ولید بن مغیره اشتباهی گرفته است!!!
ابن حجر عسقلانی مینویسد:

«فاطمة بنت الوليد بن عتبة بن ربيعة بن عبد شمس العيشمية قتل أبوها بدير كافراً»^۱.

«فاطمه بنت ولید بن عتبه پدرش در جنگ بدر به کفر کشته شد».

ولی ولید بن مغیره در سال ۱ هجری در مکه مرد و عمرش به جنگ بدر نکشید!! و گذشته از آن او در سالهای اول بعثت آنقدر ضعیف و پیر بود که حتی نمیتوانست سجده

بکند و در کتب تاریخ در ذکر سالهای اول بعثت از او به عنوان پیرمردی فرتوت! یاد شده.

ادامه شبهه و نتیجه گیری آقای قزوینی:

با این توضیحات، آیا امکان دارد که امیرمؤمنان علیه السلام بر خلاف سنت رسول خدا کاری را انجام دهد؛ با این که خود امام علی علیه السلام در نهج البلاغه، خطبه قاصعه می فرماید: من دنبال او می رفتم همان گونه که بچه شتر دنبال مادرش می رود، آن بزرگوار هر روز برای من پرچمی از اخلاق فاضله خود بر می افراشت و مرا به پیروی از آن دستور می داد. در نتیجه قبول چنین ازدواجی از سوی امیرمؤمنان علیه السلام مخالفت با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می شود و امکان ندارد که امیرمؤمنان علیه السلام با سنت رسول خدا مخالفت کرده باشد.

جواب:

اولاً: ثابت شد که حضرت عمر و همینطور حضرت علی علیه السلام در این ماجرا خلاف سنت رفتار نکرده اند.

دوماً: این ادعا که حضرت علی علیه السلام از سنت عدول نکرده نیز همان ادعای عصمت است که به هیچ وجه مقبول نیست. و همه میدانند که حضرت علی علیه السلام ابن سبا و پیروانش را در آتش سوزاند و این خلاف سخن پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: با عذاب الهی (آتش) مردم را عذاب نکنید.

هر چند این نتیجه گیری آقای قزوینی با توضیح و توجیهی که در مورد شبهاتشان رفت بی ارزش میشود ولی بد نیست در این مورد نظر خود حضرت علی علیه السلام را نیز جویا شویم:

امام احمد (ح ۱۰۰۳) از عبد خیر شاگرد و به اصطلاح شیعه خاص علی علیه السلام روایت می کند که حضرت علی علیه السلام در جمع عمومی بالای منبر خطابه ای ایراد فرمودند که پاره ای از آن به این قرار است:

«قبض رسول الله ﷺ واستخلف أبو بكر ﷺ فعمل بعمله وسار بسيرته حتى قبضه الله عز وجل على ذلك ثم استخلف عمر ﷺ على ذلك فعمل بعملها وسار بسيرتها حتى قبضه الله عز وجل على ذلك..».

«رسول خدا ﷺ فوت کرد و ابوبکر ﷺ بخلافت رسید او بسان عمل آن ﷺ عمل کرد و بسیرت و روش وی رفتار کرد تا آنکه حق تعالی وی را به همین منوال قبض روح کرد. سپس عمر ﷺ خلیفه شد. او بسان عمل آن دو و بسیرت آنان رفتار کرد تا آنکه حق تعالی وی را بر همین منوال قبض روح کرد.»

و در روایات اهل تشیع:

حضرت علی القلیلی در نامه ای که توسط «قیس بن سعد بن عباد» فرماندار مصر، به اهل مصر می نویسد اینگونه میفرماید:

«بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله علي أمير المؤمنين... أن بعث محمدا ﷺ [إليهم] فعلمهم الكتاب والحكمة والسنة والفرائض، وأدبهم لكيما يهتدوا، وجمعهم لكيما [لا] يتفرقوا، وزكاهم لكيما يتطهروا، فلما قضى من ذلك ما عليه قبضه الله [إليه فعليه] صلوات الله وسلامه ورحمته ورضوانه إنه حميد مجيد. ثم إن المسلمين من بعده استخلفوا امرأين منهم صالحين عملا بالكتاب وأحسنا السيرة ولم يتعديا السنة ثم توفاهما الله فرجها الله.....».

«... همانا خداوند، محمد را به سویشان برانگیخت و به آنها کتاب و حکمت و سنت و واجبات را یاد داد و آنها را تربیت کرد تا هدایت شوند، و آنان را جمع کرد تا متفرق و گروه‌گروه نشوند، و آنها را پاک گردانید تا اینکه پاک شدند. زمانی که رسالتش را به پایان رسانید، خداوند او را میراند که درود و سلام و رحمت و رضوان خدا بر او باد که به راستی او حمید و مجید است. سپس مسلمانان بعد از او، دو مرد صالح را در بین خودشان به خلافت برگزیدند که هر دو به کتاب عمل کردند و بسیار نیکو سیرت بودند

و از سنت (پیامبر) تجاوز نکردند و آنگاه خداوند هر دوی آنان را نیز میراند که رحمت خدا بر هر دوشان باد!«^۱.

خواندیم که خود حضرت علی علیه السلام حضرت عمر رضی الله عنه را شخصی صالح میدانند و معتقد است که او از سیرت و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خارج نشده است (فعمل بعمله وسار بسیرته... ولم يتعديا السنة)، پس این سخن حضرت علی علیه السلام را باید چون سیلی بر صورت قزوینی‌ها بزنیم.

شبهه: محور هفتم: عمر با ام کلثوم «کفو» نبود:

غیر هاشمی، کفو هاشمی نیست:

برخی از عالمان اهل سنت تصریح کرده‌اند که در ازدواج، تناسب دینی و حتی نسبی نیز ضرور است و غیر قریش نمی‌توانند با دختران قرشی و همچنین غیر بنی‌هاشم نمی‌توانند با دختران بنی‌هاشم ازدواج کنند؛ چرا که بنی‌هاشم به خاطر وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قوم برتر هستند و هیچ قومی از نظر فضیلت با آن‌ها برابری نمی‌کند.

به همین دلیل بود که امیرمؤمنان علیه السلام می‌فرمود: من دخترانم را برای فرزندان جعفر کنار گذاشته‌ام و جز به آن‌ها به کسی دیگر دختر نخواهم داد.

ابن سعد و سعید بن منصور مینویسند:

۱- الغارات، ج ۱، ص ۲۱۰ تحقیق سید جلال الدین الحسینی الأرموی المحدث؛ ناسخ التواریخ، میرزا تقی سپهر، ج ۳، کتاب ۲، ص ۲۴۱، چاپ ایران؛ الدرجات الرفیعة، سید علی‌خان شوشتری، ص ۳۳۶-؛ ابن‌ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه و شیخ مجلسی در مجمع‌البحار خود، با کمی تفاوت: «أمیرین صالحین عملا بالكتاب والسنة وأحسن السيرة ولم يعدوا السنة ثم توفاهما الله عزوجل» آورده‌اند.. و در وقعة الصفین، ص ۲۰۱- القاهرة، چنین آمده است: «أحسن السيرة وعدلا في الأمة»؛ «آن دو رفتار نیکو داشته و در بین امت، عدالت کردند»..

عمر بن خطاب، از علی بن ابی طالب دخترش ام‌کلثوم را خواستگاری کرد؛ علی در پاسخ گفت: من دختران خویش را برای ازدواج با پسران جعفر از ازدواج منع کرده‌ام. بجیرمی شافعی، از دانشمندان متأخر اهل سنت (متوفای ۱۲۲۱هـ) تصریح می‌کند که امتناع رسول خدا از دادن حضرت زهرا به خلیفه اول و دوم به خاطر این بود که آن‌ها از نظر نسبی با خاندان رسول خدا هم‌تا نبودند:

در شرح خصائص آمده است که «از خصوصیات پیامبر ﷺ آن است که هیچ‌کس با خاندان او در ازدواج هم‌شان نیست؛ اما در باره ازدواج علی با فاطمه، گفته شده است که فاطمه جز او همتایی نداشت و به خاطر امر الهی با او ازدواج کرد. زیرا طبرانی از ابن مسعود روایت می‌کند که هنگامی که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، رسول خدا آن دو را رد کرده و فرمود خداوند به من دستور داده است که فاطمه را به ازدواج علی در آوردم؛ و او را در غیاب علی که برگزیده خدا برای این ازدواج بود، به همسری او در آوردم؛ و ممکن است که رسول خدا شخصی را وکیل در قبول ازدواج از جانب علی کرده باشد؛ و هنگامی که پیامبر به علی گفت که خداوند او را به این کار مامور کرده است، راضی شد.

و در حاشیه خود بر منهج الطلاب می‌نویسد:

نسب تنها از جانب پدران به حساب می‌آید؛ مگر در فرزندان دختر پیامبر ﷺ. زیرا این دختران به رسول خدا منسوب بوده و به همین سبب غیر از ایشان کسی همتایشان نیست. کلام رسول خدا که فرموده‌اند «خداوند من را از بنی‌هاشم برگزید» دلالت بر مقداری از این مدعا دارد، یعنی غیر هاشمی کفو هاشمی و غیر مطلبی، کفو مطلبی نیست!.

طبق سخن بجیرمی، رسول خدا به این دلیل فاطمه زهرا سلام الله علیها را به آن دو نداد که از نظر قومی با بنی‌هاشم کفو نبودند؛ پس ندادن دختر هاشمی به غیر هاشمی سنت رسول خدا است. آیا امیرمؤمنان علیه السلام می‌تواند بر خلاف این سنت عمل نماید؟

مقدسی حنبلی به نقل از احمد بن حنبل می‌نویسد:

از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی نیست؛ و غیر بنی‌هاشمی، کفو بنی‌هاشمی نیست؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید؛ و از میان کنانه قریش را برگزید و از میان بنی‌هاشم را برگزید و از میان بنی‌هاشم من را برگزید.

شهاب الدین قلیوبی نیز تصریح می‌کند که هیچ قومی با احرار بنی‌هاشم نمی‌تواند کفو باشند:

ساداتی که آزاد باشند، هیچ کس کفو آنان نیست. قید آزاد، موردی را استثنا می‌کند که یک هاشمی، با یک کنیز ازدواج کند؛ اما مولا شرط کند که فرزند غلام او باشد؛ اگر این شخص دختری به دنیا آورد، این دختر، کنیز صاحب مادرش می‌شود؛ و مالک می‌تواند او را به برده و یا شخصی با نسب پایین تزویج کند. حتی اگر هاشمی باشد؛ زیرا او برده است. و به همین سبب حتی اگر سلطان بخواهد او را به عقد غیر هاشمی در آورد نمی‌تواند! (زیرا برده سلطان نیست)

آیا می‌توان خانواده و نسب عمر را با نسب ام‌کلثوم مقایسه کرد؟ آیا صهاک با حضرت خدیجه، و حنتمه با حضرت زهرا که سیده زنان اهل بهشت است، می‌تواند یکسان باشد؟ آیا خطّاب را می‌توان با رسول اکرم و امیرمؤمنان علیهما السلام برابر دانست؟ اگر ام‌کلثوم را دختر امیرمؤمنان بدانیم، به هیچ وجه نمی‌توان ادعا کرد که عمر با آن حضرت کفو بوده است!!!

جالب این است که حتی خود خلیفه دوم نیز کفایت نسبی را شرط ازدواج می‌داند و از پیوند افرادی که از خانواده پست بودند با خانواده‌های اصیل جلوگیری می‌کردند. سرخسی حنفی از بزرگان اهل سنت در کتاب المبسوط می‌نویسد:

از عمر روایت شده که می‌گفت: من از ازدواج زنان جلوگیری می‌کنم؛ مگر این که با همتای او (هم کفو او) باشد و این دلیل بر این است که در ازدواج همتا بودن معتبر است.

و عبد الرزاق صنعانی می‌نویسد:

از ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده است که عمر می‌گفت: من از ازدواج افرادی که دارای شرافت خانوادگی هستند منع می‌کنم؛ مگر با همتای او باشد. اما آیا خلیفه دوم نیز به این مسأله پایبند بود؟ آیا بین خلیفه دوم و ام‌کلثوم تناسب قومی و کفایت نسبی رعایت شده است؟

جواب:

ابتدا روایتی که قزوینی در شروع نقل کرده‌اند را به طور کامل از ابن سعد با هم می‌خوانیم:

انس بن عیاض لیشی از جعفر بن محمد رضی الله عنه از پدرش ما را خبر داد که می‌فرموده است عمر بن خطاب ام‌کلثوم دختر علی رضی الله عنه را از او خواستگاری کرد، علی رضی الله عنه فرمود من دختران خود را برای پسران برادرم جعفر نگه داشته‌ام، عمر رضی الله عنه گفت او را به ازدواج من درآور به خدا سوگند بر روی زمین مردی یافت نمی‌شود که به اندازه من در خوش رفتاری با او باشد. علی رضی الله عنه فرمود این کار را انجام می‌دهم، عمر رضی الله عنه خود را به انجمن مهاجران که میان قبر و منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌نشستند رساند....

از این روایت اینگونه استفاده میشود که حضرت علی رضی الله عنه بدون هیچ دلخوری، دخترش را به ازدواج حضرت عمر رضی الله عنه در آورد. و نه تنها ارباب و خوفی در کار نبود بلکه حضرت عمر رضی الله عنه قول به اکرام و ارج نهادن میدهد.

اما آن اقوالی که در مورد برتری بنی‌هاشم نقل کرده‌اند و نه تحریم ازدواج غیر

بنی‌هاشمی با بنی‌هاشمی!!

این اقوال غیر معقول و خلاف با آیات و شرع اسلام و واضحات است و به قول حضرت علی علیه السلام: «به کلام نگاه کن و نه به متکلم»... و این متکلمان سخن ناحق گفته‌اند و برداشت نادرست کرده‌اند (البته نه همه آنها و در بعضی آقای قزوینی خیانت کرده است)، و البته بعضی از علما نیز از این حدیث رسول صلی الله علیه و آله اینگونه برداشت کرده‌اند که عرب از عجم برتر است!! آیا شما این برداشت را قبول می‌کنید؟؟ نه چون چنین چیزی معقول نیست و خدا برتری را در نژاد قرار نداده است.

و اما دلایل رد این برداشت:

الف: حضرت محمد صلی الله علیه و آله دو دختر خود را به سیدنا عثمان رضی الله عنه داد که او از بنی امیه بود. یا دیگر دختر خودش را (زینب) به همسری ابوالعاص در آورد.
ب- خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله از دختر ابوسفیان خواستگاری کرد یعنی از بنی امیه!! و با عایشه رضی الله عنها ازدواج کرد که او از طایفه‌های مشهور قریش نبود و حفصه رضی الله عنها نیز مانند او و.....

پس طبق استدلال شما محمد صلی الله علیه و آله خلاف سنت خودشان!!!! عمل کرده‌اند!!.

پ- حضرت علی علیه السلام نیز از غیر بنی هاشم زن گرفته و همینطور حسن و حسین و..... همه اینها خلاف سنت عمل کرده‌اند؟؟؟

با این طرز استدلال، هیچ سیدی حق ندارد با غیر از سید و سادات ازدواج کند!!.
ت: شیخ الاسلام ابن تیمیه (در رد ابن مطهر حلی شیعی) در مورد این روایت می‌گوید: این به آن معنی نیست که بنی هاشم و قریش از همه برتر هستند، بلکه در دیگر قبایل عرب مومنینی هستند که از آنها برترند مثلاً: سابقون الاولون که تعداد اندکی آنها از بنی هاشم و قریش هستند و اکثر قریشیان در فتح مکه اسلام آوردند!..... و اهل بدر افضل بر بنی هاشم هستند که در این جنگ فقط ۳ نفر از بنی هاشم بوده‌اند (حمزه و علی

و جعفر علیه السلام) در صورتی که اهل بدر ۳۱۳ نفر بوده‌اند. و اینها افضل هستند بر کل بنی هاشم که در بدر حضور نداشته‌اند^۱.

ج: گذشته از آن ابو لهب نیز از بنی هاشم بود.. آیا او نیز افضل است؟؟ کسی که خدا در مورد او و زنش سوره تبت (المسد) را نازل کرد:

﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ۝ سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ ۝﴾ [المسد: ۱-۳].

«بریده باد دو دست ابولهب و مرگ بر او باد (۱) دارایی او و آنچه اندوخت سودش نکرد (۲) بزودی در آتشی پرزبانه درآید (۳)».

دین خدا پارتی بازی قبول نمی‌کند و ابراهیم علیه السلام که فرزند آذر بت ساز و بت پرست بود، این نسبت برای او ذمی محسوب نمی‌شود و فرزند ی چون ابراهیم علیه السلام برای پدرش هیچ نفعی نمیتواند داشته باشد. و همینطور است حال و روز فرزند نوح علیه السلام (یام) که از دعوت پدر روی برگرداند و شاعر نیز میسراید:

پسر نوح با بدان بنشست
خانندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند
پی نیکان گرفت و مردم شد

گلستان سعدی

و مولانا:

پور آن بو جهل شد مومن عیان	پور آن نوح نبی از گم‌رهان
----------------------------	---------------------------

مثنوی معنوی

و همینطور، قارون که بعضی او را پسر عموی حضرت موسی علیه السلام و بعضی او را عموی آن حضرت علیه السلام دانسته‌اند.

۱- منهاج السنه النبویه ج ۷ ص ۱۳۵/ ابن تیمیه /محقق:د. محمد رشاد سالم/ناشر: مؤسسه قرطبه

۲- در هر قبیله بیش و کم و خوب و زشت هست .. مرغی کلاغ لاشخور و دیگری هماست، پروین اعتصامی

ح: شیطان هم خود را برتر از آدم میدانست ولی خداوند میفرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿١٣﴾﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای انسانها! ما شما را از مرد و زنی (آدم و حواء) آفریدیم و شما را نژادها و قبایل گردانیدیم تا همدیگر را بشناسید، بیگمان گرامی‌ترین شما در نزد خداوند پرهیزگارترین شماست، حقا که خداوند دانا و آگاه است.»

پرهیزگارترین نه خوش اصل و نسب‌ترین!!! افلا تفکرون؟؟ آیا تفکر نمیکنید؟
گویا این سخنان دیکته شده توسط شیطان نژاد پرست است و با همان طرز فکر نگارش شده، کما اینکه شیطان نیز میگفت:

﴿إِنِّي أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَّارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ﴿٧٦﴾﴾ [ص: ۷۶].

«من از او (آدم) بهترم، مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای!!».

خ: جناب قزوینی جواب بدهید: سبب عزت دار شدن لقمان حکیم و یا حضرت بلال چه بود؟؟

ابن عباس رضی الله عنهما گوید: لقمان برده حبشی نژاد بود که پیشه نجاری داشت^۱.

سعید بن مسیب رضی الله عنه: لقمان از سیاهان مصر بود که صاحب لب‌های بزرگی بود و خداوند به وی حکمت داد و به مقام پیامبریش ارجمند نمود^۲.

از لیث چنین نقل است: حکمت لقمان نبوت بود^۳. و او از برده بودنش هم عبا نداشت چنانچه وقتی از او میپرسیدند: آیا تو برده فلانی نبودی؟ بدون ناراحتی جواب مثبت میداد.

حال وقت آن است که بپرسیم: آیا لقمان نسب نیکو داشت؟؟ و آیا بنی‌هاشمی‌ها از

۱- ابن ابی الدنيا در کتاب المملوکین.

۲- و در منثور ۵/۱۶۱.

۳- مرجع سابق.

لقمان برتر هستند؟؟

چه خوش گفته پیامبر ﷺ که فرمود: «من بطأ به عمله لم يسرع به نسبه»^۱.

«کسیکه عملش او را عقب بیندازد، نسبش نمی تواند او را سبقت دهد».

و باز هم در یکی از خطبه‌هایشان میفرمایند: (ای مردم قریش: خداوند تکبر و غرور جاهلیت و افتخار به پدران را از شما دور کرده است، همه مردم از آدم ﷺ، و آدم از خاک آفریده شده است)^۲.

ولی گویا آن غرور و تکبر جاهلیت به آقای قزوینی سرایت کرده است!!

پیامبر اسلام ﷺ به ابوذر رضی الله عنه فرمودند: ای ابوذر! بدان که تو بهتر از سرخ رنگ و سیاه رنگ نیستی، مگر اینکه در پرهیز گاری بر او برتری داشته باشی^۳.

و مشهور است که محمد ﷺ خطاب به خانواده و خویشاوندانش اعلان نمود که: «أن

اعملوا لا أغني لكم من الله شيئاً» «به دستورات الله و رسول ﷺ عمل کنید که من

نمی توانم برای شما در برابر الله کاری بکنم».

البته قزوینی و دوستانش حق دارند چنین ادعاهای باطلی را علم کنند، چون این

بدعت‌هایشان است که آنها را وادار به گفتن چنین سخنانی کرده است، خداوند میفرماید:

﴿وَعَرَّهْمُ فِي دِينِهِمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾ [آل عمران: ۲۴].

«و بدعت‌هایشان آنان را در دینشان مغرور کرده است».

۱- ابن حبان (۴۵/۳، رقم ۷۶۸). أخرجه أبو داود (۳۱۷/۳، رقم ۳۶۴۳)، والحاكم (۱۶۵/۱، رقم ۲۹۹).

أخرجه أحمد (۲۵۲/۲، رقم ۷۴۲۱)، ومسلم (۲۰۷۴/۴، رقم ۲۶۹۹)، و أبو داود (۲۸۷/۴، رقم ۴۹۴۶)،

و الترمذی (۱۹۵/۵، رقم ۲۹۴۵)، وابن ماجه (۸۲/۱، رقم ۲۲۵)، وابن حبان (۲۹۲/۲، رقم ۵۳۴). به

نقل از جامع الاحادیث/رقم ۲۰۴۸۷ و ۲۰۰۱۳ و ۲۴۰۶۶.

۲- سنن ابو داود ح ۵۱۱۶.

۳- مسند امام احمد ج ۵ ص ۱۵۸.

جالب است که سخنان آقای قزوینی بسیار شباهت دارد با سخنان مشرکین مکه که در مورد بعثت پیامبر ﷺ می‌گفتند: خداوند برای عهده‌دار شدن رسالت خویش کسی را جز این یتیم مسکین نیافت؟! این درست نبود که خدا بزرگان و سران مکه و طائف را کنار بزند و این بینوا را فرستاده خویش قرار دهد:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ مِّنَ الْقَرِيبَيْنِ عَظِيمٍ﴾ [الزخرف: ۳۱].

«چرا این قرآن بر یکی از مردان بزرگ یکی از این دو شهر بزرگ فرود نیامده است؟!».

و خداوند هم چنین جواب دادند و ما هم آن را تقدیم آقای قزوینی می‌کنیم:

﴿أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ﴾ [الزخرف: ۳۲].

«مگر اینان متصدی توزیع رحمت خدای تواند؟!».

خلاصه کلام اینکه:

ز ادب پرس، می‌پرس از نسب و ثروت
 ز هنر گوی، مگوی از پدر و مادر
 (پروین اعتصامی)

یا به قول علامه اقبال لاهوری:

نه افغانیم و نه ترک و نه تتاریم
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
 و باز هم به قول اقبال:

مسلم استی دل به اقلیمی میند
 می نگنجد مسلم اندر مرز و بوم
 و به قول مولانا:

ای بسا هندو و ترک همزبان
 ای بسا دو ترک چون بیگانگان
 پس زبان همدلی خود دیگر است... همدلی از همزبانی خوشتر است. (همزبانی را هم نژادی بخوانید!)

در پایان این بحث برای تایید حرف پوچ خودشان چند روایت را از حضرت عمر رضی الله عنه نقل کرده‌اند که همه آنها یا کذب و یا ضعیف هستند.

۱- اولین روایت را از سرخسی نقل کرده که جناب سرخسی برای این روایت سندی ذکر نکرده و احتمالاً منظور او این روایت بوده است:

زن جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند، حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: ای مردم از خدا بترسید، هر مردی باید بازنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او هست!

راوی آن: أبو بکر بن عبد الله بن ابي مریم الغسانی الشامی است

«قال حرب إسماعیل: سمعت أحمد بن حنبل، و

سئل عن ابي بکر بن ابي مریم، فقال: ضعيف، كان عيسى لا يرضاه. وقال أبو عبید الأجرى، عن ابي داود: سمعت أحمد يقول: ليس بشيء».

قال أبو داود: «سرق له حلی، فأنكر عقله. وقال أبو حاتم: سألت یحیی بن معین عن ابي بکر بن ابي مریم، فضعفه. وقال أبو زرعة الرازی: ضعيف، منكر الحدیث. وقال أبو حاتم: ضعيف الحدیث، طرقة لصوص فأخذوا متاعه فاختلط. وقال إبراهيم بن یعقوب الجوزجانی: ليس بالقوی. وقال النسائی، والدارقطنی: ضعيف....»^۱.

و خنده دار است که چنین باشد!! یعنی حضرت عمر رضی الله عنه در آن اوضاع که یک مرد به قتل رسیده به جای اجرای حد و سرزنش قاتل به دفاع از قاتل میپردازد؟!

۲- و دومین روایت را از مصنف عبدالرزاق نقل میکند که از ابراهیم بن محمد بن طلحه نقل شده.

۱- تاریخ المدینه، ج ۲، ص ۷۶۹، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۱۶، ح ۴۲۸۵۷.

۲- تهذیب الکمال المزی ج ۳۳ ص ۱۰۹ رقم ۷۲۴۱.. و تهذیب التهذیب ابن حجر ج ۱۲ ص ۲۹.

این روایت منقطع است چون ابراهیم بن محمد بن طلحه حضرت عمر رضی الله عنه را ندیده است.

و محمد ناصر الدین آلبانی مینویسد: «لأن جعفر بن عون ثقة من رجال الشيخين إلا أن العلة الأولى لا تزال قائمة وهي الانقطاع فهو ضعيف على كل حال»^۱.

جالب است که روایتی با همین الفاظ از قول حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیز نقل شده: «لا تنكحوا النساء إلا من الاكفاء...».

که این روایت نیز موضوع است چون: وفيه مبشر بن عتيك وهو متروك = در آن مبشر بن عتيك (یا بن عبید) وجود دارد که علما او را ترک کرده‌اند^۲ و دارقطنی او را دروغگو میدانند. و ابن طاهر نیز در مورد این روایت میگوید: فيه مبشر بن عبید یروی الموضوعات^۳.

و ابن جوزی رحمته الله نیز این روایت را در کتاب الموضوعات آورده و مینویسد: قال أبو أحمد بن عدی: هذا الحديث مع اختلاف ألفاظه في المتن واختلاف إسناده باطل لا یرویه إلا مبشر^۴.

شبهه: عدم کفایت سنی عمر رضی الله عنه با ام کلثوم رضی الله عنها:

رعایت تناسب سنی یکی از مسائلی است که باید در ازدواج رعایت شود. و اتفاقاً خود خلیفه دوم با ازدواج پیرمردان با دختران جوان مخالف بوده است.

-
- ۱- إرواء الغلیل فی تخریج أحادیث منار السبیل آلبانی ج ۶ ص ۲۶۶ - المکتب الإسلامی - بیروت.
 - ۲- مجمع الزوائد هیثمی ج ۴ ص ۳۱۷ ح ۷۴۴۶ و حسین سلیم اسد نیز میگوید: اسنادش ضعیف است = مسند أبی یعلی ج ۴ ص ۷۲ ح ۲۰۹۴ - دار المأمون للتراث - دمشق.
 - ۳- معرفه التذکره، ابن طاهر مقدسی ح ۹۶۹ - طبعه مؤسسه الکتب الثقافیة.
 - ۴- الموضوعات و الکامل فی ضعف الرجال، الجرجانی ج ۶ ص ۴۱۸، دار الفکر، بیروت.

سعید بن منصور در سنن خود می‌نویسد:

زنی جوانی را که با پیرمردی ازدواج کرده بود و سپس شوهرش را کشته بود، نزد عمر آوردند، عمر گفت: ای مردم از خدا بترسید، هر مردی باید بازنی همسان خودش (هم کفو خودش) ازدواج کند و هر زنی نیز باید با مردی ازدواج کند که همسان او هست.

آیا تناسب سنی بین عمر و ام‌کلثوم رعایت شده است؟

بنا به نقل اهل سنت این ازدواج در سال هفده هجری اتفاق افتاده است؛ چنانچه ابن اثیر جزری نیز می‌نویسد:

در سال هفدهم عمر با ام‌کلثوم دختر علی بن ابی‌طالب که فرزند فاطمه دختر رسول خدا ﷺ بود ازدواج کرده و در ماه ذی القعدة با او عروسی کرد!

ام‌کلثوم نیز که در واپسین سال زندگی نبی مکرم به دنیا آمده است در زمان خواستگاری عمر هفت یا هشت سال بیشتر نداشته است. چنانچه ابن سعد در طبقات به این حقیقت اشاره کرده و می‌نویسد:

عمر با ام‌کلثوم ازدواج کرد؛ در حالی که هنوز ام‌کلثوم به سن بلوغ نرسیده بود.

از طرف دیگر عمر بن الخطاب هنگامی که در سال ۲۳ هـ کشته شد، شصت و سه سال داشته؛ پس در سال ۱۷ هـ پنجاه و هفت ساله بوده؛ یعنی بین ام‌کلثوم و عمر بیش از ۵۰ سال فاصله سنی وجود داشته است.

پرسش ما از اهل سنت این است که چه تناسبی بین ام‌کلثوم رضی الله عنها هفت ساله و عمر بن خطاب رضی الله عنه پنجاه و هفت ساله وجود داشته است؟

هنگامی که ابوبکر و عمر از مادرش حضرت زهرا سلام الله علیها خواستگاری کردند، پیامبر عدم تناسب سنی را دلیل بر رد خواستگاری آنها دانست.

ابن حبان در صحیحش و نسائی در سننش می‌نویسند:

عبد الله بن بریده از پدرش نقل می‌کند که ابوبکر و عمر از فاطمه خواستگاری کردند، پیامبر اسلام ﷺ به آنها فرمود: فاطمه خردسال است، سپس علی رضی الله عنه خواستگاری نمود، پیامبر ﷺ او را به ازدواج علی رضی الله عنه درآورد.

آیا این تناسب سنی، پس از سال‌ها بین کوچکترین فرزند حضرت زهرا و شیخین به وجود آمده بود؟

امیرمؤمنان رضی الله عنه، چون موافق با این ازدواج نبود، عین همان سخن پیامبر را که در هنگام خواستگاری از حضرت زهرا رضی الله عنها در پاسخ آن دو فرموده بود، بیان کرده و می‌گوید: «ام‌کلثوم هنوز خردسال است».

ما از این عالمان سنی می‌پرسیم، چه سنخیت و چه شباهتی بین عمر ۵۷ ساله و ام‌کلثوم ۷ ساله وجود داشته است؟

چگونه است که طبق روایات اهل سنت، خلیفه دوم رعایت تناسب سنی را برای دیگران ضروری می‌دانند و از ازدواج پیرمردان با دختران جوان جلوگیری می‌کنند؛ اما خود به این قانون پایبند نیست و با دختری که هنوز به سن بلوغ شرعی نرسیده است، ازدواج می‌کند؟

آیا این عمل مصداق این آیه نمی‌شود:

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿۴۴﴾﴾

[البقرة: ۴۴].

«آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید؛ اما خودتان را فراموش می‌نمایید؛ با این که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟!».

جواب:

روایتی را که از سعید بن منصور نقل کرده‌اند، قبلاً ضعفش مشخص شد.

گفته‌اند حضرت عمر رضی الله عنه در سال ۱۷ هجری ۵۷ ساله بوده‌اند (صحیح) و افزوده: و

عمر ۵۰ سال از ام‌کلثوم بزرگتر بوده!!! (کذب)

همانطور که قبلاً نیز گفتیم: در مورد تولد ام کلثوم علیها السلام تنها یک قول دقیق نقل شده و آن هم اینکه وی در سال ششم هجری تولد یافت^۱ و چنانکه گفته شد او از زینب علیها السلام بزرگتر بود و زمانی که حضرت عمر رضی الله عنه به خواستگاری ام کلثوم علیها السلام رفت وی ۱۱ یا ۱۲ سال داشت.

بعضی از علما گفته‌اند ام کلثوم علیها السلام در اواخر عمر حضرت رسول صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. و آقای قزوینی با این قول گفته‌اند که ام کلثوم حتماً در سال ۱۰ یا ۱۱ به دنیا آمده‌اند که در سال ۱۷ هجری ۶ یا ۷ ساله خواهند بود.

میگوییم: این سخن هیچ تناقضی با سخن امام ذهبی و ابن کثیر و دیگران ندارد زیرا.. اصولاً عمر آدمی را میتوان به سه قسمت کلی تقسیم کرد.

۱- اوایل عمر و ۲- اواسط عمر و ۳- اواخر عمر

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله ۶۳ سال عمر داشته‌اند و میتوان اوایل عمرشان را از سن ۱ تا ۱۰ سالگی گفت و اواسط آن را از ۳۰ تا ۴۰ و اواخر آن را از ۵۵ سالگی تا ۶۳ سالگی. (مثلاً البته)

و حضرت ام کلثوم در سال ۶ هجرت به دنیا آمده‌اند یعنی زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله ۵۷ سال داشته و در اواخر عمرشان به سر می‌بردند.

پس این ادعایی که آقای قزوینی از آن دفاع میکنند سر خود را زیر برف کردن است. و اما اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله چرا دختر خود را به شیخین نداد.

۱- موسوعه الامام علی بن ابی طالب، ج ۱ ص ۱۲۶؛ اعلام النساء، ص ۲۳۸؛ سیر اعلام النبلاء ج ۳ ص ۵۰۰.

در نزد اهل سنت مشهور است که حضرت فاطمه علیها السلام ۵ سال قبل از بعثت متولد شد^۱. یعنی در هنگام وفات ۲۸ سال سن داشت و در وقت ازدواج حدود ۱۷ (یا ۱۸) سال سن داشته‌اند.

و در نزد اهل تشیع مشهور است که فاطمه علیها السلام ۵ سال بعد! از بعثت به دنیا آمد^۲. یعنی در هنگام وفات ۱۸ سال و در وقت ازدواج حدود ۷ سال سن داشته‌اند! و چون طرف بحث ما اهل تشیع هستند ما نظر آنها را قبول می‌کنیم که طبق آن، حضرت علی علیه السلام در سن ۲۴ سالگی (یا کمی بالا یا پایین‌تر) با حضرت فاطمه علیها السلام ۷ ساله (یا کمی بالا و پایین‌تر!) ازدواج کرده که اختلاف سنی بین آنها ۱۶ سال بوده است و مهم اینکه فاطمه علیها السلام به سن بلوغ نیز نرسیده بوده‌اند!! ولی تنها دلیل حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختلاف سنی نبود و اصل دلیل ایشان امر خداوند بود.

حال می‌پرسم: اگر شما اختلاف سنی را دلیل بر این ماجرا میدانید... حضرت علی علیه السلام نیز با امامه بنت ابی العاص (خواهر زاده فاطمه) اختلاف سنی داشت این را چگونه توجیه می‌کنید؟ آیا این را هم خلاف سنت میدانید!!؟

گذشته از اینها شخصی بهتر از ابوبکر و عمر چنین ازدواجی کرده‌اند... یعنی حضرت خیر البشر، محمد صلی الله علیه و آله و سلم، زمانی که به خواستگاری عایشه علیها السلام رفت... ام المومنین فقط ۶

۱- تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۷، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲ و مقاتل‌الطالبیین، ص ۴۸. مشکل الآثار، طحاوی، ج ۱، ص ۴۷... البته بعضی نیز ۱۲ سال قبل از بعثت (تاریخ‌الخمیس، ج ۱، ص ۲۷۸، و ذخائرالعقبی، ص ۵۲) و بعضی ۷ سال را نیز ذکر کرده‌اند (همان).

۲- ابن ابی‌الثلج بغدادی، م (تاریخ‌الائمہ، ضمن مجموعه نفیسه، ص ۶، نشر بصیرتی)، کلینی؛ محمد بن جریر طبری امامی، صاحب کتاب «دلائل‌الامامه»، ابن‌شهر آشوب در کتاب «المناقب»، طبرسی در «تاج‌الموالید» (ضمن مجموعه نفیسه، ص ۹۷) و شیخ بهایی در «توضیح‌المقاصد» می‌توان نام برد. البته بعضی از علمای اهل سنت نیز ۵ سال بعد از بعثت را ذکر کرده‌اند.

سال داشتند! و حضرت محمد ﷺ حدود ۵۰ سال از عایشه رضی الله عنها بزرگتر بودند... آیا به محمد ﷺ هم خورده میگیرید؟؟!

سنت چیست؟؟ روش و شیوه زندگی محمد ﷺ.. وقتی شما میگویید عمر رضی الله عنه از سنت تخلف کرد یعنی خلاف عمل رسول الله ﷺ عمل کرد ولی عمر رضی الله عنه عین عمل ایشان را مرتکب شدند. به تعبیری ایشان سنت رسول الله ﷺ را زنده کردند و ازدواجی مانند ازدواج ایشان انجام داده‌اند!

حضرت علی رضی الله عنه نیز به تبعیت از حضرت صدیق رضی الله عنه دختر خودشان را به عمر رضی الله عنه دادند همانطور که حضرت ابوبکر رضی الله عنه دختر خود را به ازدواج رسول الله ﷺ در آوردند!

و از حضرت رسول ﷺ ثابت است که فرمود: **اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر!**

بعد از من به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما اقتدا کنید!

اگر حضرت محمد ﷺ علت ندادن دخترش را فقط اختلاف سنی بیان میکند. چگونه خود ایشان این امر را هنگام ازدواج با سیده عایشه فراموش میکنند؟؟ اینجاست که گویا شیعه این آیه را با کمال بی‌شرمی در مورد حضرت محمد ﷺ میدانند که!

۱ - حدیث حذیفه: أخرجه أحمد (۳۸۲/۵، رقم ۲۳۲۹۳)، والترمذی (۶۰۹/۵، رقم ۳۶۶۲)، وابن ماجه (۳۷/۱، رقم ۹۷). و أخرجه أيضاً: البزار (۲۴۸/۷، رقم ۲۸۲۷)، والطبرانی فی الأوسط (۱۴۰/۴، رقم ۳۸۱۶)، والحاکم (۷۹/۳، رقم ۴۴۵۴)، والبيهقی (۲۱۲/۵، رقم ۹۸۳۶). وابن عساکر (۱۴/۵). حدیث أنس: أخرجه ابن عساکر (۲۳۳/۴۴). حدیث ابن مسعود: أخرجه ابن عساکر (۲۲۸/۳۰). وأخرجه أيضاً: الطبرانی فی الأوسط (۱۶۸/۷، رقم ۷۱۷۷). به نقل از جامع الاحادیث سیوطی .. این روایت از طرق متعدد نقل شده که هیچ شکی در صحتش باقی نمیگردد.

۲ - و نقل شده که آن حضرتص فرمود: به سنت من و سنت خلفای هدایت شده و هدایت کننده بعد از من عمل کنید... بغیه الباحث عن زوائد مسند الحارث، الحافظ نور الدین الهیثمی ح ۵۵، ترمذی آن را حسن صحیح و ابن حبان آن را صحیح میدانند.

﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾

[البقرة: ۴۴].

«آیا مردم را به نیکی دعوت می‌کنید ولی خودتان را فراموش می‌نمایید؟» با این که شما کتاب (آسمانی) را می‌خوانید! آیا نمی‌اندیشید؟!»

این دکاندارن شرایط و فرهنگ عرب را فراموش کرده‌اند، خنده دار است که اینها ازدواج عمر رضی الله عنه را خلاف سنت میدانند ولی در مورد ازدواج محمد صلی الله علیه و آله با عایشه رضی الله عنها سکوت کرده‌اند! چون میدانند در این صورت ارتباط خود را به وسیله قیچی نامرئی با اسلام قطع خواهند کرد.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله به خواستگاری دختر ۶ ساله میرود.. حضرت علی رضی الله عنه نیز فاطمه ۷ ساله را ^۲ به زنی میگیرد.

پس این ایراد نیز پوچ است.

و دلیل آنحضرت صلی الله علیه و آله در رد کردن حضرت صدیق و فاروق همان بود که قبلاً نقل کردیم:

حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَزُوجَ فَاطِمَةَ مِنْ عَلِيٍّ»^۳.

«همانا خداوند مرا امر کرد که فاطمه را به ازدواج علی درآورم».

و همچنین کلینی مینویسد: فقال لها رسول الله صلی الله علیه و آله: «ما انا زوجتك ولكن الله زوجك من السماء.....»^۴.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به فاطمه رضی الله عنها فرمود: من تو را به ازدواج علی رضی الله عنه در

۱ - کمی قبلتر حضرات شیعه میگویند: خود حضرت عمر با ازدواجی که اختلاف سنی در آن باشد

مخالف بوده ولی خودش چنین ازدواجی کرده و این آیه را نشان میدهند!

۲- البته اگر تاریخ تولد وی را طبق سلیقه شیعه، سال پنج بعد از بعثت بدانیم.

۳- هیشمی در «مجمع الزوائد»، به شماره ۱۵۲۰۸ می‌گوید: طبرانی آن را روایت کرده و روایانش تفه‌اند.

۴- الکافی کلینی ج ۵ ص ۳۷۸ و وسائل الشیعه حر عاملی ج ۲۱ ص ۲۴۱.

نیاوردم بلکه خدا از آسمان شما را به ازدواج هم در آورد.

شبهه: عدم صلاحیت اخلاقی عمر برای ازدواج با ام کلثوم:

خودداری دختر عتبه از ازدواج با عمر به خاطر برخورد تند او:

مطابق نقل بلاذری، طبری، ابن اثیر و ابن کثیر هنگامی که یزید بن ابوسفیان از دنیا رفت، عمر از همسرش ام ابان - دختر عتبه - خواستگاری کرد؛ وی نپذیرفت و علت آن را چنین بیان کرد:

«لأنه یدخل عابساً، ویخرج عابساً، یغلق أبوابه، ویقلّ خیره».

عمر بن خطاب رضی الله عنه عبوس و ترش رو وارد منزل می شود و عبوس و اخمو خارج می گردد؛ در خانه را می بندد. (و اجازه بیرون رفتن به همسرش نمی دهد) و خیرش (رسیدگی به همسرش) اندک است.

جواب:

لازم به ذکر است که ام ابان خواستگارهای زیادی داشته من جمله: حضرت عمر رضی الله عنه، حضرت زبیر رضی الله عنه، حضرت علی رضی الله عنه و سیدنا طلحه رضی الله عنه. حاکم در المستدرک خود با سند صحیح و همچنین ابن عساکر، خواستگاری هر چهار نفر را اینگونه نقل میکنند:

موسی بن ابی طلحه گفت که عمر بن الخطاب رضی الله عنه از ام ابان دختر عتبه بن ربیعہ خواستگاری کرد اما ام ابان، ابا ورزید، به وی گفتند که چرا خواستگاریش را نپذیرفتی؟ گفت: او به دلیرمندی داخل می شود و به دلیرمندی خارج می گردد امر آخرتش وی را از امر دنیایش ربوده است گویا ریش (خدایش) را به دو چشمش می نگرد.

سپس زبیر بن العوام رضی الله عنه از وی خواستگاری می نماید، ام ابان از ازدواج با وی امتناع می ورزد وی را از علت این امتناع می پرسند گفت: اشاره ای از وی را در تارهایی که همسرش با آن موهایش را گره می بندد نمی بیند.

سپس علی علیه السلام از وی خواستگاری کرد اما وی نپذیرفت گفته شد که چرا؟ «قالت: لیس لزوجه منه إلا قضاء حاجته، ویقول: کیت وکیت، وکان وکان» گفت: همسرش از وی به جز همبستری چیزی دیگر را نمی‌بیند و چنین وچنان می‌گوید سپس طلحه از وی خواهان ازدواج می‌گردد وی می‌گوید این همانا همسر من است گفتند چرا؟ گفت: من اخلاقش را می‌شناسم هنگامی که وارد می‌شود خنده کنان وارد می‌شود و هنگام خروج تبسم نقش بر لبانش است و اگر چیزی بخواهم می‌دهد و اگر سکوت نمایم آغاز می‌نماید و اگر عملی را انجام دهم ممنونم می‌گردد و اگر گناهی کنم می‌بخشد و هنگامی که آن دو ازدواج نمودند، علی علیه السلام گفت: ای ابا محمد (طلحه) اگر اجازه دهی، با ام ابان صحبت نمایم، گفت: با وی سخن بگو، از پرده حجله‌اش گرفت و گفت: سلامتی باد بر تو ای کسی که نفسش عزیز است، گفت: بر تو سلام، علی علیه السلام گفت: امیرالمومنین از تو خواستگاری کرد وی را نپذیرفتی، گفت: این چنین بود، علی علیه السلام گفت: زبیر پسر عمه رسول الله صلی الله علیه و آله و یکی از دو حواریش از تو خواستگاری کرد اما تو امتناع ورزیدی، گفت: بلی چنین بود، گفت: من با قرابتی که با رسول الله صلی الله علیه و آله دارم از تو خواستگاری کردم و ابا کردی، گفت: بلی. علی علیه السلام گفت: قسم به الله که زیباترین ما را و انفاق کننده‌ترین ما را ازدواج نموده ای این چنین عطا می‌کند)!

پس دیدید که ام ابان در مورد حضرت علی علیه السلام چه گفت؟! اگر حضرت عمر رضی الله عنه خشک است و به دنیا رغبتی ندارد و آنچنان خدایش را عبادت میکند که گویی او را با دو چشم خود می‌بینند... حضرت علی علیه السلام به گفته ام ابان همسرانش از او به جز همخوابی چیزی نمی‌بینند!!!!

۱- مستدرک حاکم ح ۵۶۲۹؛ تاریخ دمشق ج ۲۵ ص ۹۷ و ج ۷۰ ص ۱۹۸؛ و کنز العمال ح ۳۶۵۹۲ و در بعضی کتب نیز به صورت گذرا به این خواستگاریها اشاره شده: الاصابه ج ۸ ص ۳۵۴ رقم ۱۱۸۸۸ و الاستیعاب ج ۴ ص ۱۹۲۴ رقم ۴۱۱۸ و اسد الغابه ج ۳ ص ۴۲۶.

و حالا ما هم سخن ام ابان را وحی منزل گرفته و مانند شیعه‌ها فلسفه بافی کنیم و بگوییم:

﴿وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [البقرة: ۲۲۸].

«و برای همسران (حقوق و واجباتی) است (که باید شوهران ادا بکنند) همانگونه که بر آنان (حقوق و واجباتی) است که (باید همسران اداء بکنند) به گونه‌ای شایسته». و بگوییم: حضرت علی به همسران خود نمیرسیده و حقوق آنها را ادا نمیکرده و این خلاف امر الهی است و....!

و آقای قزوینی با کمال حماقت آدرس به کتاب بلاذری و ابن قتیبه و.. داده است. بد نبود تمام ماجرا را میخواندند! که آنها اینگونه نوشته‌اند:

«ابن قتیبه و بلاذری: خطب عمر بن الخطاب أم ابان بنت عتبة بن ربيعة بعد أن مات عنها يزيد بن أبي سفيان، فقالت: لا يدخل إلا عابساً ولا يخرج إلا عابساً، يغلق أبوابه ويقفل خيره.... وخطبها علي، فقالت: ليس للنساء منه حظ إلا أن يقعد بين شعبهن الأربع لا يصبن منه غيره»^۲.

«عمر بن الخطاب از ام ابان دختر عتبه بن ربيعه بعد از وفات شوهرش يزيد بن ابی سفیان خواستگاری کرد، ام ابان گفت: وی هنگام ورود و خروج چهره‌اش گرفته است درب‌هایش را می‌بندد و خیرش کم است.... سپس علی از وی خواستگاری کرد گفت زنان به جز همبستری دیگر حقی از وی ندارند!!».

این هم یک نمونه از کاربرد قیچی شیعه‌ها بود!!

۱- البته اگر در این مورد بخواهیم مطلب بنویسیم و قصد متهم کردن سیدنا علی را داشته باشیم (نعوذ بالله) قرائن زیادی در روایات شیعه موجود است که البته به جز زندیق و رافضی به آن جمله روایات متوسل نمیشود.

۲- أنساب الأشراف ج ۳ ص ۲۶۰؛ عیون الأخبار ابن قتیبه ج ۱ ص ۳۷۹.

ابن عبدالبر و ابن اثیر این خواستگاری‌ها را ذکر کرده و اینگونه مینویسند:
 «أم أبان بنت عتبة بن ربيعة بن عبد شمس بن عبد مناف لما قدمت من الشام خطبها عمر
 وعلي والزبير، وطلحة، فأبت من كل واحد منهم إلا طلحة، فتزوجها طلحة بن عبيد الله لا
 أعلم له رواية»^۱!

«ابن حجر: أم أبان بنت عتبة بن ربيعة بنت عبد شمس العبشمية خالة معاوية. قال أبو
 عمر: لما قدمت من الشام خطبها عمر وعلي والزبير وطلحة فأبت إلا من طلحة فتزوجها. لا
 أعلم لها رواية»^۲!

شبهه: امتناع دختر ابوبکر از ازدواج با عمر به خاطر اخلاق تند او:

مطابق نقل ابن عبدالبر، ام‌کلثوم دختر ابوبکر به خواهرش عایشه گفت:
 تو می‌خواهی من به ازدواج کسی درآیم که تندخویی و سخت‌گیری او را در زندگی
 می‌دانی؟!!

سپس افزود: به خدا سوگند اگر مرا به این کار وادار کنی، کنار قبر رسول خدا ﷺ
 می‌روم و آنجا (به عنوان اعتراض) فریاد خواهم کشید.
 می‌بینیم که حتی دختر کم سن و سالی همانند ام‌کلثوم دختر ابوبکر، با آن که عمر،
 هم خلیفه مسلمین است و هم با پدرش ابوبکر بسیار دوست و همراه بود؛ ولی حاضر به
 ازدواج با وی نمی‌شود.

حال چگونه امکان دارد که امیر مؤمنان عليه السلام این ویژگی اخلاقی عمر را نادیده بگیرد و
 دختر خردسالش به دست او بسپارد؟

جواب:

۱- الإستیعاب ج ۴ ص ۱۹۲۴ رقم ۴۱۱۸ و أسد الغابة ج ۳ ص ۴۲۶.

۲- الإصابة فی معرفة الصحابة ج ۸ ص ۳۵۴ رقم ۱۱۸۸۸.

در بالا ثابت شد که ماجرای خواستگاری حضرت عمر رضی الله عنه از ام کلثوم بنت صدیق رضی الله عنه جعلی است و بسیار بعید است که دختر ۳ یا ۴ ساله چنین حرفهایی بزند!!!
و چه راست گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله آنجا که فرمود: «إِذَا لَمْ تَسْتَحْ، فَاصْنَعِ مَا شِئْتَ»^۱ «هرگاه شرم نکردی، هرچه که بخواهی انجام ده!».

شبهه: عمر همسرش را کتک می‌زد:

یکی از ویژگی‌های اخلاقی خلیفه دوم این بود که همواره زنانش را کتک می‌زد. ابن ماجه قزوینی در سنن خود که یکی از صحاح سته اهل سنت است می‌نویسد:
از اشعث بن قیس نقل شده است که گفت:
شبی مهمان عمر بودم نیمه‌های شب دیدم همسرش را کتک می‌زند؛ برخاستم و او را از کتک زدن همسرش منع کردم. هنگامی که به بسترش برگشت گفت:
ای اشعث! جمله‌ای از رسول خدا شنیده‌ام، آن را به خاطرت بسیار (آن جمله این است): کسی حق ندارد از مرد بپرسد که چرا همسرت را کتک می‌زنی.
شبهه همین روایت در مسند احمد بن حنبل نیز موجود است.
آیا هیچ عاقلی حاضر می‌شود دخترش را به کسی بدهد که می‌داند او دخترش را کتک خواهد زد؟

با این وضعیت اخلاقی عمر، چگونه ممکن است امیرمؤمنان رضی الله عنه دخترش را به چنین فرد خشن و بد اخلاق بدهد و با تن دادن به این ازدواج اسباب آزار و اذیت روح رسول خدا و حضرت زهرا سلام الله علیهما را فراهم کند؟

جواب:

۱- صحیح بخاری، شرح فتح الباری، کتاب أحادیث الأنبياء، باب بینما امرأه ترضع ابنها، حدیث شماره

آلبانی در کتاب صحیح وضعیف سنن ابن ماجه و در زیر همین روایت مینویسد: ضعیف، الإرواء (۲۰۳۴)، الضعیفه (۴۷۷۶) ضعیف الجامع (۶۲۱۸) و همچنین در سنن ابن ماجه که آقای قزوینی آدرس داده‌اند نیز، محقق نوشته اند: قال الشيخ الألبانی: ضعیف^۱ و نیز به مسند امام احمد بن حنبل آدرس داده‌اند که در آن، از قول محقق این چنین نوشته شده: تعلیق شعيب الأرئوط: إسناده ضعیف^۲ و همینطور به کتاب احادیث المختاره مقدسی آدرس داده‌اند که ایشان نیز نوشته: إسناده ضعیف. برای تفصیل بیشتر مراجعه کنید به کتاب «النافلة في الأحاديث الضعیفة والباطلة»^۳.

و شاید شیعه بگوید: این روایت در کتاب شما موجود است به ما چه!!! در جواب میگویم: اگر بنا به این است ما میتوانیم از کتب شیعه چنین روایاتی و بدتر از این را استخراج کنیم. مثلاً:

در الامالی شیخ طوسی و... از قول حضرت فاطمه عليها السلام خطاب به سیدنا علی عليه السلام آمده: یا ابن ابی طالب! اشمملت مشیمه الجنین وقعدت حجره الظنن^۴.
« ای فرزند ابو طالب! خلق خوی انسان در تو نیست! اینک متهم و غیر قابل اعتماد هستی! »

حال مانند شیعه‌ها نتیجه بگیریم که: حضرت علی عليه السلام تا آن حد فاطمه عليها السلام را ناراحت کرده بود که او علی عليه السلام را آدم نمیداند!!!!

۱- سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۶۳۹ ح ۱۹۸۶، باب ضَرْبِ النِّسَاءِ، دار الفکر، بیروت

۲- مسند امام احمد ج ۱، ص ۲۰ و همینطور در کتاب مختصر کتاب الوتر المقریزی ص ۵۰، مکتبه المنار، الأردن، الزرقاء.

۳- النافلة في الأحاديث الضعیفة والباطلة أبو إسحاق الحوينی، ص ۶، دار الصحابة للتراث.

۴- مستدرک سفینه البحار ج ۶ ص ۵۷؛ الامالی طوسی ج ۱ ص ۶۸۳؛ الاحتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۴۵؛ مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۵۰؛ بحار الانوار ج ۴۳ ص ۱۴۸؛ الدر النظیم ابن حاتم عاملی ص ۴۷۸؛ بیت الأحران عباس قمی ص ۱۵۰

و روایت دیگری که آقای کلینی در فروع آورده است که:

« حضرت زهراء - سلام الله علیها - از ازدواجش با علی علیه السلام راضی نبود! چون پدرش داخل خانه گردید دید که گریه میکند فرمود: «ما بیکیک؟ فوالله لو كان في أهلي خير منه ما زوجتك، وما أنا زوجتك ولكن الله زوجك» «چرا گریه میکنی بخدا قسم اگر در فامیل من بهتر از او کسی را پیدا می‌کردم او را دامادم می‌کردم، من ترا به زنی او نداده ام خداوند ترا به زنی او داده است»^۱.

اربلی: پس از ازدواج که حضرتش علیها السلام با بریده نزد حضرت زهراء علیها السلام رفتند تا پدرش را دید چشمانش اشک آلود شد حضرت فرمودند: «ما بیکیک یا بنیه؟ قالت: قلة الطعام وكثرة الهم وشدة السقم»^۲ «دخترم! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: بدلیل قلت طعام، و کثرت ناراحتیها و شدت غمها».

و در روایت دیگری هست که فرمود: «والله لقد اشتد حزني واشتدت فاقتي وطال سقمی».

«بخدا قسم ناراحتی‌ام شدت گرفته، تنگدستی‌ام زیاد شده، و بیماری‌ام طولانی گردیده است»^۳.

که البته در کذب بودنشان شکی نیست.

۱- الکافی ج ۵ ص ۳۷۸؛ وسائل الشیعة ج ۲۱ ص ۲۴۱ و بحار الأنوار مجلسی ج ۴۳ ص ۱۴۴
 ۲- کشف الغم ج ۱ ص ۱۴۸؛ شرح إحقاق الحق مرعشی ج ۱۵ ص ۳۳۸؛ مختصر تاریخ دمشق ابن منظور ج ۵ ص ۳۸۶ و فضائل الصحابة احمد بن حنبل ج ۱۳۰۴
 ۳- کشف الغم الإربلی ج ۱ ص ۱۴۸؛ فضائل أمير المؤمنين؛ ابن عقده کوفی پاورقی (۱) ص ۲۴؛ و مسند امام احمد ج ۵ ص ۲۶؛ مجمع الزوائد هیثمی ج ۹ ص ۱۰۱؛ تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۴۲ ص ۱۲۶؛ فتح الملک، المغربی ص ۶۶ - مکتبه الإمام أمير المؤمنين علی؛ العامة - اصفهان.

شبهه: عدم کفایت دینی عمر با ام کلثوم:

طبق نظر اهل سنت، رعایت کفایت دینی نیز یکی از شرایط ازدواج است.

ابو طالب مکی به نقل از سفیان ثوری می‌نویسد:

ثوری می‌گفت: هنگامی که مردی خواستگاری کرده و بگوید که این زن چقدر مال دارد، بدانید که او دزد است! و به او دختر ندهید!.

همچنین به بدعت گذار و به فاسق و ستمگر، و شارب خمر و رباخوار نباید دختر داد.

اگر کسی چنین کند، دین خویش را نابود کرده و رحم خویش را قطع کرده و سرپرستی دختر خویش را به خوبی انجام نداده است؛ زیرا او نیکی به این دختر را ترک کرده است! اینها همتای دختر آزاد مسلمان عقیف نیستند!

ابن قدامه مقدسی، برترین فقیه حنابله تصریح می‌کند که «کفایت دینی» در ازدواج شرط است و فاسق نمی‌تواند با عقیفه ازدواج نماید. و سپس به نقل از احمد بن حنبل می‌نویسد که هیچ قومی با بنی‌هاشم کفو نیستند و نمی‌توانند با آنها ازدواج نمایند:

همتا کسی است که دین دار و صاحب رتبه باشد؛ به همین سبب فاسق همتای زن عقیف نیست؛ زیرا شهادت فاسق مردود است...

و از احمد بن حنبل نقل شده است که غیر قریشی، کفو قریشی نیست؛ و غیر بنی‌هاشمی، کفو بنی‌هاشمی نیست؛ زیرا رسول خدا ﷺ فرمودند: خداوند من را از کنانه از نسل اسماعیل برگزید؛ و از میان کنانه قریش را برگزید و از میان بنی‌هاشم را برگزید و از میان بنی‌هاشم من را برگزید.

روایت مورد استدلال ابن قدامه را مسلم نیشابوری در صحیحش از «وَأَيْلَةَ بَنِي الْأَسْقَعِ» از رسول خدا ﷺ، نقل کرده است.

جواب:

خب که چه؟ اجماع اهل سنت بر این است که برترین انسانها بعد از پیامبران ابوبکر و عمر هستند. در مورد بنی هاشم و غیر بنی هاشم نیز قبلاً سخن رفت.

ترمذی از ابی سعید خدری اینگونه نقل میکند:

«أَبِي سَعِيدٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَاتِ الْعُلَى لَيَرَاهُمْ مَنْ تَحْتَهُمْ كَمَا تَرَوْنَ النَّجْمَ الطَّالِعَ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَإِنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ مِنْهُمْ وَأَنْعَمًا!».

«از ابی سعید (الخدری) روایت شده که رسول الله ﷺ گفت: اهل درجات العلی را اشخاصی که تحتشان هستند مثل نجم طالع در افق سماء رؤیت می‌کنند و ابا بکر و عمر رضی الله عنهما از آنها (یعنی از اهل درجات العلی) هستند و افضلند.»

اهل درجات العلی یعنی اشخاصی که دارای درجه و مرتبه علیا و بزرگ هستند و به قولی بلندمرتبه می‌باشند. رسول الله ﷺ بیان می‌کند که تفاوت درجه این افراد با افراد معمولی به مقدار فاصله نجم تا سطح ارض است یا به قول عامیانه تفاوت آنها از آسمان تا زمین است. رسول الله

شبهه: امیر مؤمنان علیه السلام، خلیفه دوم را فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار و... می داند

طبق سخن ابن قدامه، خلیفه دوم به هیچ وجه نمی تواند با دختر امیر مؤمنان علیه السلام ازدواج کند؛ چرا که نه از بنی هاشم است و از نظر دینی شباهتی با ام کلثوم دارد. این که از بنی هاشم نیست، جای پرسش ندارد؛ اما دلیل این که از نظر دینی نیز با ام کلثوم همشأن نیست، روایات صحیح السندی در کتاب های اهل سنت آن را به اثبات می رساند؛ هرچند که ممکن است با وجود صحت سند، این مطالب را قبول نداشته باشند؛ اما این روایات در صحیح ترین کتاب های آنها با سند صحیح نقل شده است و این اهل سنت هستند که باید جوابگوی این مطالب باشند.

روایت اول (ظالم فاجر):

عبد الرزاق صنعانی با سند صحیح از خود خلیفه دوم نقل کرده که خطاب به عباس و امیر مؤمنان علیه السلام گفت که شما مرا فاجر می دانید: صنعانی: من بعد از ابوبکر دو سال حکومت کردم و روش رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ابوبکر را ادامه دادم؛ اما شما دو نفر مرا ستمگر و فاجر می دانستید.

روایت دوم (كَاذِبًا آتِيًا غَادِرًا خَائِنًا):

مسلم نیشابوری نیز به نقل از عمر بن الخطاب در صحیحش می نویسد که وی خطاب به امام علی علیه السلام و عمویش عباس گفت: پس از مرگ ابوبکر، من جانشین پیامبر و ابوبکر شدم، شما دو نفر مرا خائن، دروغگو حلیه گر و گناهکار خواندید.

این اعتقاد واقعی امیر مؤمنان علیه السلام نسبت به خلیفه اول و دوم بوده است؛ زیرا امیر مؤمنان علیه السلام گفتار خلیفه را انکار نکرد، هم چنین تعدادی از اصحاب بزرگ که حضور داشتند همانند: عثمان بن عفان، عبد الرحمن بن عوف، زبیر بن عوام، سعد بن ابی وقاص و... این قضیه را انکار نکردند؛ بویژه این که این سخن اواخر خلافت عمر بن خطاب انجام گرفته است و دلالت می کند که حضرت تا آن زمان بر این عقیده پایبند بوده است.

حال آیا امکان دارد که شخص عاقل دختر نازنیش را به فردی دروغگو، خائن، حيله گر و گناهکار بدهد؟

طبق روایتی که بخاری در صحیح‌ترین کتاب اهل سنت پس از قرآن، نقل کرده است، منافق چهار خصلت دارد: دروغگو، خائن، فریبکار و فاجر است. و طبق دو روایتی که از کتاب‌های اهل سنت گذشت، تمام این چهار خصلت در خلیفه دوم بوده و امیرمؤمنان علیه السلام آن‌ها را تأیید کرده است:

بخاری: از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمود: علامت منافق سه چیز است؛ هنگامی که سخن بگوید، دروغ می‌گوید؛ و هنگامی که وعده بدهد، خلف وعده می‌کند؛ و هنگامی که به او اطمینان شود، خیانت می‌کند!

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند چهار علامت است که اگر در کسی باشد او منافق خالص است! و اگر کسی یکی از آن‌ها را داشته باشد، در او یکی از علامت‌های نفاق است مگر آنکه این خصوصیت را ترک کند؛ هنگامی که به او اطمینان می‌شود خیانت می‌کند؛ و هنگامی که سخن بگوید، دروغ می‌گوید؛ و هنگامی که پیمان ببندد، حيله می‌کند؛ و هنگامی که دشمنی کند، مرتکب فجور می‌شود!

پس طبق روایاتی که در کتاب‌های اهل سنت با سند صحیح نقل شده است، خلیفه دوم این ویژگی‌ها را داشته است علیه السلام بنابراین از آن‌ها می‌پرسیم که آیا منافق می‌تواند هم‌شان دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد؟

طبق این روایات که اهل سنت آن را نقل کرده‌اند، خلیفه دوم هم‌شان ام‌کلثوم نیست و نمی‌تواند با او ازدواج کند.

جواب^۱

قبل از جواب، بیایید روایت را بصورت کامل ببینیم:

۱- جواب برگرفته از سایت اسلام تکس با کمی اضافه.

مالک بن اوس رضی الله عنه روایت می‌کند که عمر بن خطاب رضی الله عنه کسی را به دنبال فرستاد که بیا! پس آمدم در حالیکه در وسط روز، او را در خانه‌اش یافتم که بر تختش، بر روی حصیری از برگ خرما، نشسته بود و بر بالش چرمی تکیه داده بود. پس بمن گفت ای مالک! بعضی از اهل قبیله تو را، فقر به پیش من کشاند و برایشان مقداری طعام اختصاص دادم، بگیر و بینشان تقسیم کن. گفتم اگر کسی دیگر غیر از من را مامور این کار میکردید، گفت ای مالک بگیرش! پس در این اثناء برقا آمد و گفت: ای امیر المؤمنین آیا به عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر و سعد رضی الله عنهم اجازه دخول میدهید؟ فرمود: بله پس آنها داخل شدند، بعد باز آمد که آیا به عباس و علی رضی الله عنهما اجازه دخول میدهید؟ گفت بله بیایید. و آن دو داخل شدند و عباس (عموی حضری علی رضی الله عنه) فوراً گفت: ای امیر المؤمنین بین من و این دروغگو، گناهکار، پیمان شکن، و خائن قضاوت کن (منظورش علی بود! و بر سر مساله فدک با هم نزاع داشتند)

حاضرین در مجلس گفتند: بسیار خوب ای امیرالمؤمنین بین آنها قضاوت کن و به آنها رحم کن!.

عمر رضی الله عنه به حاضرین گفت: قسم میدهم شما را به خدایی که با اجازه او آسمانها و زمین پا برجاست. آیا اطلاع دارید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمیگذاریم و چیزی که از ما ماند جزء صدقات است)؟ گفتند: بله.

پس رو به عباس و علی کرد و گفت: قسم میدهم شما را به خدایی که با اجازه او آسمانها و زمین پا برجاست. آیا اطلاع دارید که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: (ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمیگذاریم و چیزی که از ما ماند جزء صدقات است)؟ آندو گفتند: بله.

پس عمر رضی الله عنه گفت: الله عزوجل به پیامبرش، ویژگی‌هایی داد که به احدی غیر از او نداد و الله فرمود: ﴿مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ﴾ [الحشر: ۷].

«آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش بازگرداند، آن مال خدا و رسول است.»

راوی می‌گوید یادم نمی‌آید که آیا آیه ما قبلش را نیز تلاوت کرد یا نه.

عمر رضی الله عنه در ادامه گفت: پس رسول الله صلی الله علیه و آله بین شما مال بنی نضیر را تقسیم کرد قسم به الله که کسی را بر شما در این مال مقدم نمی‌دانم و تا وقتی که این مال هست آنرا از شما نمی‌گیرم و رسول الله صلی الله علیه و آله از آن خرج یکسال را بر میداشت و باقی را به بیت المال میداد. پس عمر رضی الله عنه گفت: آیا این را میدانید؟ گفتند بله.

پس عمر رضی الله عنه گفت: وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله وفات کرد ابوبکر رضی الله عنه گفت: من مسئول کارهای رسول الله صلی الله علیه و آله هستم، پس شما دو نفر (علی و عباس رضی الله عنهما) آمده اید تا میراث پسر برادرت (رسول الله صلی الله علیه و آله) و (تو ای علی رضی الله عنه) میراث زنت را از پدرش، طلب کنید، پس ابوبکر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما انبیاء از خودمان ارث باقی نمی‌گذاریم جز صدقه.

پس شما دو نفر (علی و عباس رضی الله عنهما) نظرتان این بود که ابوبکر دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن بود، و خدا می‌داند که او راست گفت، و تابع حق بود، پس چون ابوبکر رضی الله عنه فوت کرد من ولی رسول الله صلی الله علیه و آله و ولی ابوبکر رضی الله عنه هستم، اما نظر شما در مورد من بود که من دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن هستم ولی خدا میداند که من راست می‌گفتم و درستکار و راشد و تابع حق بودم.

تا تو ای عباس! با این علی آمدی و همه شما یک رای داشتید و گفتید مسئولیت و اراده مال فدک را به ما بده و گفتم اگر بخواهید به شما میدهم. اما به یک شرط! به شرط اینکه همانطور در آن دخل و تصرف کنید که رسول الله صلی الله علیه و آله میکرد و با این شرط مال را از من گرفتید آیا اینطور نیست؟

عباس و علی گفتند بله!

عمر گفت پس حالا آمدید بین شما دو نفر داوری کنم نه والله به غیر از این شرط تا روز قیامت بین شما قضاوت نمی‌کنم اگر شما از اداره فدک عاجز هستید پس آنرا به من برگردانید!.

حالا ای مسلمانان!

آیا دیدید کار شیعه را که اول داستان را بریده و آخرش را هم بریده تا بحث علمی کند؟!!!!

حالا بیاییم و شرح این روایت را ببینیم!

حضرت عمر رضی الله عنه از دعوی عباس و علی رضی الله عنهما و از روش آن دو درباره مسئله فدک و از رفتار عباس و علی رضی الله عنهما عصبانی شدند و انسان در حالت غضب حرفهای میزند و کارهایی می کند که در حالت عادی نه می گوید و نه می کند!

حضرت موسی علیه السلام در حالت غضب، کلام الله را بر زمین کوبید و مو و ریش یک پیغمبر دیگر را به ناحق کشید و او را به زمین زد حالا بیاییم از این کوه بسازیم؟! آری شیعه همیشه همیگونه عمل می کند و خجالت هم نمی کشد.

حضرت عمر رضی الله عنه عین حرفهای عباس رضی الله عنه را که خطاب به علی رضی الله عنه گفته بود، تکرار کرد که نوعی کنایه است که شما از اول درباره این مال، از این حرفها میزدید! در مورد من و ابوبکر رضی الله عنهما هم می گفتید! عصبانیت عمر رضی الله عنه از این بود که حالا که فدک را به شما دادم چرا دعویتان پایان نمی یابد؟!!

توجه کنید که عباس و علی رضی الله عنهما این الفاظ به عمر نگفتند! بلکه حرفهای عمر را در مجموع تایید کردند یعنی قبول کردند که نظر عمر رضی الله عنه از اول هم درباره فدک درست بود. این به این میماند که من دوستی را نصیحت کنم که این ماشین را نخر و او بخرد بعدش به پیش من بیاید و شکایت کند که ماشین این و آن عیب را دارد و من به او بگویم تو از اول مرا خر و دروغگو تصور میکردی؟ و نصیحت مرا قبول نکردی! و شیعه که نباید از این حرف اثبات کند که دوستم مرا خر و دروغگو میداند او که نگفته این زبان محاروه است، اما شیعه برای کوبیدن صحابه رضی الله عنهم هیچ فرصتی را از دست نمی دهد!

این اصطلاحات زبان است.

اما اگر یک یار پیامبر ﷺ، به فارسی بگوید: پایم لعزید و زمین خوردم. شیعه از لعزیدن نتیجه می‌گیرد که گناه کرد!!! و از زمین خوردن نتیجه می‌گیرد که این یار پیامبر آدمیزاد نیست عوض آنکه میوه و غذا بخورد زمین را میخورد!!!

شیعه اگر خجالت می‌کشید هرگز این ایرادهای بنی اسرائیلی را مطرح نمی‌کرد. و انگهی اگر واقعاً آنها عمر را دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن میدانستند پس چرا برای قضاوت، به پیش او آمدند؟ مگر نه اینکه قاضی باید عادل و عالم و قادر و صادق و مورد قبول دو طرف (در اینجا حضرت علی و عباس) باشد؟

ما پنهان نمی‌کنیم که در یک مرحله در ابتداء؛ فاطمه و علی و عباس با ابوبکر دربارۀ فدک مجادله کردند و استدلال ابوبکر را نپذیرفتند اما خیلی زود به اشتباه خود پی بردند و دیدند ابوبکر و بعد از او عمر، دارند به روش پیامبر حکومت می‌کنند. و عمر، هنگامیکه اهل بیت گفتند: ما فدک را به روش رسول الله تقسیم می‌کنیم، مال را به آنها داد و دیگر از عمر چه می‌خواهید؟

اما اهل البیت باز خودشان آمدند که باز اختلاف داریم بین ما قضاوت کن!!

چیزی که شیعه از درک آن عاجز است و تا عینک غلو را از چشم خود بردارد همچنان از درک آن عاجز خواهد ماند این است که علی و فاطمه معصوم نبودند آیا ندیدید در همین مجلس عباس عموی علی چگونه با عصبانیت علی را با کلماتی نا مناسب وصف می‌کند!!

اصلاً عمر کلمات را از عباس عاریت گرفته که شما در بین خود که نه!! به ما هم همین برجسبها را میزدید! و در روایت بخاری ح ۴۰۳۳ آمده که حضرت علی نیز عباس را سب کرد «فاستب علی و عباس» پس علی و عباس همدیگر را دشنام دادند.

بعد اگر حدیث را از ما نقل می‌کنید خب عباس هم صریحاً به علی گفت دروغگو، گناهکار، پیمان شکن و خائن. و حضرت علی هم عموی خود را ناسزا گفت (که الفاظش در روایت ذکر نشده)

حالا ما مثل شما این کلمات را دلیل بگیریم که عباس عموی علی علیه السلام بود و علی عباس علیه السلام را آزار داد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود که عمو جای پدر است آیا پس نتیجه بگیریم که علی با آزار عباس مردی را که بمنزله پدرش بود را آزار داده و پس یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله را آزار داده؟؟!!

با این روش باور نمی‌کنم که شیعه راه را پیدا کند!

در ضمن خود حضرت علی رضی الله عنه در مورد این آیه: ﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ ۗ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾﴾ [الزمر: ۳۲-۳۳].

یعنی: «چه کسی ستمگرتر از آن کسی که بر خدا دروغ می‌بندد و راستی و حقیقت را که (پیامبر) نزد او آورد، تکذیب می‌کند؟ آیا منزل و جایگاه کافران در دوزخ نخواهد بود؟ و کسی که با راستی و صداقت آمد (منظور پیامبر صلی الله علیه و آله)، و کسی که او را تصدیق داشته (منظور ابوبکر صدیق رضی الله عنه)، آنان همان پرهیزگاران واقعی هستند».

میفرماید: «مراد از ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ رسول خداست و مراد از ﴿صَدَّقَ بِهِ﴾ ابوبکر صدیق است که او را تصدیق نمود»!

چگونه ممکن است خلاف سخن خود که در تفسیر آیه قرآن عرض کرده حضرت صدیق را کاذب بدانند! (هذا بهتان عظیم)

و در مورد این روایت چه می‌گویید؟ عروه بن عبدالله از امام باقر درباره تذهیب شمشیر با طلا پرسید: آیا درست است؟ فرمود: هیچ اشکالی ندارد؛ زیرا ابوبکر صدیق رضی الله عنه، شمشیرش را با طلا تذهیب کرده بود.. عروه رضی الله عنه می‌گوید: گفتم: تو می‌گویی: صدیق؟!

۱- تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ذیل همان آیه. و همچنین تفسیر آلوسی و تفسیر البحر و تفسیر رازی و در المثنور و ثعالبی و... و نه تنها حضرت علی؛ بلکه ابوالعالیه و کلبی و جماعت مفسرین بر این عقیده هستند.

فرمود: آری! صدیق! و هر کس به او صدیق نگوید، سخن خدا را در دنیا و آخرت، تصدیق نکرده است! یا خدا در دنیا و آخرت سخنش را تصدیق نمیکند!.

و «بحرانی» نیز در تفسیر خود از علی بن ابراهیم روایت کرده که گفت: «پدرم برایم از چند نفر بازگو کرده که آنها از اَبی عبدالله شنیده‌اند که فرمود: زمانی که رسول خدا ﷺ با ابوبکر در غار بودند، به او گفت: ای ابوبکر! انگار من کشتی جعفر و یارانش را که بر آب دریا روان است، می‌بینم! همچنین انصار را می‌بینم که متواضعانه و با قلبی سرشار از محبت، به استقبال ما می‌آیند و جلوی درب خانه‌شان چشم‌به‌راه ما هستند! ابوبکر گفت: و تو آنها را می‌بینی یا رسول الله؟! فرمود: آری! ابوبکر گفت: آنها را به من نیز نشان بده! پس پیامبر ﷺ بر چشمانش دست کشید و آنها را دید و سپس فرمود: به راستی که تو صدیق هستی»^۲.

می‌بینیم که هم محمد ﷺ و هم حضرت علی علیه السلام و هم امام صادق علیه السلام و امام باقر علیه السلام، هر چهار نفر او را صدیق میدانستند!! چگونه ممکن است کسی بر خلاف سخن رسول الله ﷺ ابوبکر صدیق رضی الله عنه را کذاب بداند!؟!

و اگر بگویید: حضرت علی رضی الله عنه ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را به خاطر فدک دروغگو می‌پنداشت... خود روایت شما را رسوا میکند..

آنجا که آمده: آیا میدانید که رسول الله ﷺ فرمود انبیاء ارث نمی‌گذارند؟^۳ گفتند: بله..... و من بین شما مانند عمل رسول الله ﷺ عمل می‌کنم آیا اینطور نیست؟ گفتند: بلی...

۱- کشف الغمّة فی معرفة الأئمّة، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲ - البرهان، بحرانی، ج ۲، ص ۱۲۵.

۳ - این روایت «ما ترکناه صدقه» در کتب شیعه هم ذکر شده؛ در کتاب کافی از امام باقر؛ روایت شده است: «قال رسول الله ﷺ: فضل العالم علی العابد کفضل القمر علی سائر النجوم لیلة البدر، وإن العلماء ورثة الأنبياء لم یورثوا دینارا ولا درهما، ولكن أورثوا العلم، فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر». «رسول خدا ﷺ فرمود:

چرا سیدنا علی علیه السلام او را تصدیق کرد؟؟ آیا عمل رسول خدا صلی الله علیه و آله بر اساس دروغ بود؟؟ اگر علی علیه السلام در ابوبکر رضی الله عنه این صفات را می بینید مشخص میشود که علی معصوم نیست (که به حق هم نیست) و خطا می کند، زیرا ابوبکر رضی الله عنه در مقابل طلب فاطمه رضی الله عنها؛ به حدیث صحیح استناد می کند که خیل عظیمی از اصحاب روایتش کردند و در همین حدیث هم حضرت علی و عباس آن روایت را تایید میکنند، پس دروغگو خواندن حضرت ابوبکر سر آن هم در صورتی که خود آنها گواهی به صحت ادعایش میدهند نوعی سر در گمی است که از صاحت پاک آن حضرتس به دور است.

ضمناً: چرا حرفهای عباس در مورد علی رضی الله عنه را نمی بیند ولی در همان حدیث حرفهای سوالی عمر رضی الله عنه بر علیه خودش را می بیند؟! یا تمام حدیث را قبول کنید یا ما را به حال خود مان بگذارید!.

امیدارم این شبهه را دیگر مطرح نکنید و عرض خود نبرید و زحمت ما روا مدارید!.

برتری عالم به عابد، همچون برتری ماه بر سایر ستاره های شب بدر است، و همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و پیامبران هرگز نه دیناری و نه درهمی از خود به ارث نمی گذارند، بلکه علم را بر جای می گذارند. پس هرکس از آن گرفت، استفاده فراوانی برده است / اصول کافی، کلینی، ج ۱، ص ۳۴، کتاب فضل العلم، باب ثواب العالم المتعلم». و از امام صادق؛ روایت شده: «إِنَّ الْعُلَمَاءَ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَمْ يُوْرَثُوا دِينَارًا وَلَا دِرْهَمًا، وَإِنَّمَا أُورِثُوا أَحَادِيثَ مِنْ أَحَادِيثِهِمْ» «همانا علماء، وارثان پیامبران هستند و اینکه آنها، هرگز درهم و دینار را بر جای نمی گذارند، بلکه احادیثی از احادیث خود را به ارث وامی گذارند...» کافی، ج ۱، ص ۳۲، باب صفة العلم وفضله و فضل العلماء. و خمینی در مورد این حدیث میگوید: (الحدیث صحیح) و حتی ابو علی بن ابراهیم (ابراهیم بن هاشم) فهو من كبار الثقات نقل الحدیث / الحکومه الإسلامیه للإمام الخمینی ص (۹۳). پس اگر حضرت ابوبکر سبب به روایت ما ترکناه صدقه دروغ گفته باشد. امام باقر و امام صادق؛ هم دروغگو هستند (نعوذ بالله)!

شبهه: شراب خواری خلیفه، دلیل بر عدم کفایت:

طبق نظر عالمان اهل سنت، دادن دختر به کسی که شراب خمر است جایز نیست شراب خمر نمی‌تواند با دختر مسلمان کفو باشد و کسی که این کار را انجام دهد، در حقیقت قطع رحم کرده است.

عبد الرزاق صنعانی که استاد بخاری محسوب می‌شود در *المصنف* می‌نویسد: عمر بن خطاب در سفر همراه مردی روزه دار بود؛ موقع افطار، مرد از مشک عمر که در آن شراب بود و شتر آن را تکان داده بود نوشید و مست شد! عمر او را حد زد! آن مرد گفت: من از مشک تو نوشیدم!

عمر در پاسخ گفت: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم!

ابن عبد ربه در *عقد الفرید* می‌نویسد:

شعبی گفته است که بیابانگردی، از مشک عمر نوشید و مست شد؛ و عمر او را حد زد؛ و حد زدن او به خاطر مست شدن بود و نه به خاطر نوشیدن شراب! حال پرسش ما از برادران اهل سنت این است اگر خلیفه دوم شراب خمر نبوده، شراب در مشک او چه می‌کرده است؟ احتمالاً چون این شخص مشک خلیفه را خالی کرده، بر او حد جاری شده است.

همان طور که ملاحظه کردید، ما این روایات را از منابع اهل سنت نقل کردیم نه از منابع شیعه؛ لذا این اهل سنت هستند که باید پاسخگوی این مسائل باشند.

جواب:

قبل از سخن در مورد این روایت باید گفت: این ماجرا از دو طریق نقل شده. طریق اول: از طرف «سعید بن ذی لعدة» می‌باشد که مجهول الحال است و امام بخاری در مورد خود و روایتش می‌گوید: «سعید بن ذی لعدة عن عمر في النبذ يخالف الناس في حديثه، لا يعرف».

طریق دوم از سمت حسان بن مخارق است که او نیز مستور است و آلبانی در موردش میگوید: «حسان بن مخارق، فهو مستور لم یوثقه أحد غیر ابن حبان».

گذشته از این هر دو راوی نام آن شخص اعرابی را ذکر نکرده‌اند و این نیز خود بر جرح روایت می‌افزاید.

و اما متن روایت:

باید پرسید: از کجای این روایت شراب خواری حضرت عمر رضی الله عنه (خاکم به دهان) ثابت می‌شود؟؟ حضرت عمر رضی الله عنه خودشان شخصی را که مست شد! حد میزند، آنوقت خودش شراب خوار است؟؟!!! آن هم عمری که به خاطر مست شدن، پسرش را آنقدر تازیانه میزند که در زیر آن بمیرد؟؟!

خداوند میفرماید: ﴿لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةٍ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾ [النور: ۱۳].

«چرا نمی‌بایست آنان چهار شاهد حاضر را بیاورند تا بر سخن ایشان گواهی دهند؟ اگر چنین گواهی را حاضر نمی‌آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو هستند».

پس ای دروغگو! کجاست آن ۴ شاهد تو؟؟ آقای مثلاً آیت الله! اگر عمر رضی الله عنه خودش شارب خمر بود! که آن مرد عرب، شاکمی میشد و استدلالی چون استدلال شما را میکرد!

وانگهی در متن روایت، آن شربت را نیبذ^۲ گفته‌اند ولی آقای قزوینی با کمال پر رویی در ترجمه آن کلمه عامیانه شراب را به کار برده‌اند.

۱- البته بعضی با استدلال به چندی از روایات معتقدند که پسرش در زیر تازیانه نمرد و بعد از آن ماجرا چندی زنده بود و بعضی هم به کل ماجرای تازیانه را نفی میکنند و میگویند: تنها سیلی بر صورت فرزندش زده و بس چونکه قبلاً حد او جاری شده بود!! .. و الله اعلم

۲- " نیبذ" عبارت از این بوده که مقداری خرما یا کشمش را در ظرفی که مقداری آب در آن بود می ریختند و چند روزی می گذاشتند، و سپس می نوشیدند گرچه رسماً شراب نبود، ولی بر اثر گرمی هوا مواد قندی آن تبدیل به الکل خفیفی می شد (تفسیر نمونه مکارم شیرازی)

و اما نبیذ: از روایات صحیح ثابت است که خوردن نبیذ نه تنها حرام و مکروه نیست بلکه شربتی است که خود پیامبر صلی الله علیه و آله از آن نوشیده‌اند و همینطور دیگر صحابه رضی الله عنهم از جمله ابن عباس رضی الله عنهما و ابن مسعود نیز آن را حلال دانسته است.

اما در این حلت اختلافاتی وجود دارد و قول اجماع آن است که خوردن نبیذ حرام نیست ولی اگر این خوردن به حدی باشد که باعث مست شدن باشد، آن وقت حد بر آن شخص جاری میشود، همانطور که استفاده تریاک به اندازه نیاز دارویی^۱ چون ضرری ندارد، اشکالی ندارد ولی اگر استفاده از آن به اندازه ای باشد که موجب زیانهای بر بدن گردد حرام و گناه است. ولی در مورد خمر اینگونه نیست و ذره ای از آن حرام و مستوجب حد است، حتی اگر ذره ای از آن را با چیزی خلط کنند نیز حرام است. این ادعای ما شبیه سخن عالم شیعی، «شیخ محمد حسن نجفی» است که در جواهر الکلام^۲ میگوید:

(به اختصار) در خمر کم و زیادش فرق نمی‌کند اگر یک جرعه از خمر هم بنوشد حد می‌خورد اما در نبیذ این جور نیست باید سکرآور باشد به قدری بخورد که مست بشود تا حد واجب شود و ما دیروز عبارت مرحوم صدوق را که قائل به تفصیل بود مطرح کردیم. و روایتی نیز به این شکل نزد اهل تشیع موجود است: صحیح‌ه‌ی ابی الصباح کنانی^۳ عن ابی عبدالله علیه السلام «از امام سوال کردم چه نظر می‌دهید، اگر شارب نبیذ را دستگیرش کردند اما با خوردن نبیذ مست نشده بود. حکم چیست؟ (أیجلد قال لا) امام فرمود نه حد نمی‌خورد».

۱- مانند داروی استامینوفن کدئین که بسیار رایج و مشهور است. و همینطور فنتانیل که نوعی مسکن است!

۲- جواهر الکلام، شیخ محمد حسن نجفی، جلد ۴۱ ص ۴۵۰ به بعد. انتشارات اسلامیة تهران.

۳- وسائل الشیعه الحر العاملی، ج ۲۸، ص ۲۲۴، باب ۴ از ابواب حد مسکر، ج ۴.

و دکتر سید سابق در کتاب *فقه السنة* خود به نقل از *بداية المجتهد ابن رشد* اینگونه مینویسد:

و اتفاق کرده‌اند بر اینکه «نبیذ» خوردن مادامی که شدت طرب و مستی «خمر» در آن پدید نیاید حلال است چه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «فانتبذوا» و کل مسکر حرام [از نبیذ استفاده کنید ولی هر چیزی که مست کننده باشد حرام است].
و ثابت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله می ساخت و آب میوه می گرفت و در روزهای دوم و سوم آن را می ریخت.

و درباره دو مسئله با هم اختلاف کرده‌اند، یکی درباره ظروفی که در آنها «نبیذ» ساخته می شود و بعمل می آید. و دوم درباره ساختن «نبیذ» از دو چیزمانند دو نوع خرما «بسر» و «رطب» و «خرما» و «مویز»^۱.

بعد از این دو قول از دو عالم از دو فرقه، به جواب حضرت عمر توجه کنید که در جواب جبهه گیری مرد عرب میگوید: من تو را به خاطر مست شدن حد زدم. (نه به خاطر نبیذ خوردن)

پس اگر نبیذ حرام بود آن اعرابی جبهه نمیگرفت و حضرت عمر چنین استدلال نمیکرد.

ضمناً اگر نبیذ حکم خمر را داشت پس باید کسی که از آن استفاده کند فاسق محسوب شود و سخنانش را ترک گفت ولی میبینیم که یکی از بزرگترین راویان اهل تشیع نبیذ مینوشیده ولی نه تنها جرح نشده بلکه بر سر او هزاران مدحها می نهند.

این راوی که ابو حمزه ثمالی، ثابت بن دینار باشد. در کتب رجال اهل تشیع از او به عنوان اجلای اصحاب امامیه یاد شده. او کسی است که صدوق گواهی به عدالت او داده و نجاشی او را از بهترین اصحاب امامیه میدانند و از امام رضا علیه السلام روایت میکنند که او

۱- بسر: غوره خرما / رطب: خرما یا تازه / تمر: خرما / مویز: انگور خشک شده

گفت: «أبو حمزة الثمالي في زمانه كلقمان في زمانه» «ابو حمزه ثمالی در زمانش مانند "لقمان" در زمان خودش است!!!». و همینطور از امام صادق عليه السلام نقل میکنند که گفت: «أبو حمزة في زمانه، مثل سلمان في زمانه» «ابو حمزه در زمانش مانند سلمان فارسی در زمان خودش است!» و اما همین شخصی که شخصیتی همچون زراره و هشام در نزد اهل تشیع است نبیذ مینوشیده و استفاده میکرده است!!

حال میپرسیم اگر شما نبیذ را همچون خمر میدانید پس باید ابوحمزه به علت فسق، جرح میشد و نه این همه مدح!!! چرا در سخن خود صادق نیستید؟؟
شیخ طوسی در مورد نبیذ میگوید:

«ولا بأس بشرب النبيذ غير المسكر، وهو أن ينقع التمر أو الزبيب ثم يشربه وهو حلو قبل أن يتغير»^۱.

و اما روایاتی که حلال بودن نبیذ را میرساند:

احمد از بکر بن عبدالله روایت نموده، که اعرابی به ابن عباس رضی الله عنهما گفت: چرا آل معاویه شربت آب و عسل می دهند، و آل فلان شیر می دهند، و شما شربت نبیذ می دهید؟ آیا این بر اثر بخل تان است، یا نیازمندی دارید؟ ابن عباس رضی الله عنهما پاسخ داد: نه ما بخیل هستیم و نه هم نیازمندی داریم، ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی که اسامه بن زید نیز در عقبش سوار بود، آمد و نوشیدنی خواست و ما از این - یعنی شربت نبیذ - به او دادیم، و او از آن نوشید و گفت: «خوب کردید، اینطور بسازید!»^۲.

از جعفر بن تمام روایت است، که گفت: مردی نزد ابن عباس رضی الله عنهما آمد و گفت: درباره این آب کشمش که برای مردم می دهید چه فکر می کنی؟ آیا این سنتی است، که از آن پیروی می کنید، یا اینکه این را از شیر و عسل بر خود آسانتر (ارزاتر) می بینید؟ ابن

۱- النهایة طوسی ص ۵۹۲ / ناشر: انتشارات قدس محمدی - قم

۲- ابن کثیر با دو سند صحیح آن را روایت کرده است / بدایة والنهایة ج ۵ ص ۲۱۱

عباس گفت: پیامبر خدا ﷺ نزد عباس در حالی آمد که وی به مردم نوشیدنی می‌داد، و گفت: «به من نوشیدنی بده، آن گاه عباس رضی الله عنه کاسه‌های بزرگی از نیبذ را خواست، و کاسه ای از آن‌ها را برای رسول خدا ﷺ داد و او نوشید، و گفت: «خوب کردید، اینطور بسازید!» ابن عباس می‌گوید: بنابراین خوشم نمی‌آید که این شربت نیبذ برایم به شربت عسل و شیر تبدیل شود، البته به خاطر قول رسول خدا صلی الله علیه و آله: «خوب کردید اینطور بسازید»^۱.

در تفسیر عیاشی (از تفاسیر شیعه) از ابی الصباح از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود: من از آن جناب از "نیبذ" و "خمر" پرسیدم که آیا هر دو به یک منزلت و هر دو حرامند؟ فرمود: نه، نیبذ به منزله خمر نیست، زیرا خدای تعالی خمر را حرام کرده چه کم باشد و چه زیاد، کما اینکه میته و خون و گوشت خوک کم و زیادش را حرام نموده، و رسول الله صلی الله علیه و آله از هر مشروبی مسکرش را تحریم کرده، و البته هر چه را که رسول الله صلی الله علیه و آله تحریم کند خدا تحریم کرده است.^۲

پس همانطور که خواندیم خمر کم و زیادش حرام است ولی نیبذ تا به مستی نرسد مشکلی ندارد.

و مجلسی نیز در قسمتی از روایتی اینگونه مینویسد:

منافقی که در مجلس حضور داشت، به امام رضا علیه السلام گفت: بعضی از شیعیان و دوستان شما نیبذ می‌نوشند؟! حضرت فرمود: بعضی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله نیز چنین بودند.^۳

نتیجه: صحت این روایت در هاله ای از ابهام است و در صورت صحت نیز باید گفت، ثابت نیست که حضرت عمر از آن نیبذ برای نوشیدن استفاده کرده آن هم در

۱- طبقات ابن سعد ج ۴ ص ۲۵ - ۲۶ البته در این روایت ضعف مشاهده میشود.

۲- تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۳۴۰ ح ۱۸۴. به نقل از تفسیر المیزان.

۳- بحارالانوار ج ۲۷، ح ۱۲.

صورتی که محمد ﷺ آن را حرام ندانسته بلکه از آن نوشیده است. پس از این روایت فقط و فقط کینه توزی اهل رفض مشهود است و لا غیر.

ضمناً: ما نیز میتوانیم جوابی شبیه به جواب آقای قزوینی به ایشان بدهیم، اینگونه که بگوییم:

اگر حضرت عمرؓ شارب خمر بود به هیچ وجه ممکن نبود، حضرت علیؓ دخترش را به او بدهد، پس شکی نیست که آن حضرتؓ خلاف سنت و سیرت عمل نکرده‌اند و به همین دلیل نیز حضرت علیؓ راضی به این وصلت شده‌اند.

شبهه: بدعت‌گذار با دختر عقیفه، کفو نیست

طبق نظر عالمان اهل سنت، بدعت‌گذار در دین، با دختر مسلمان و عقیفه، کفو نیست و نمی‌تواند با او ازدواج کند.

از طرف دیگر، بدعت‌های خلیفه دوم در کتاب‌های اهل سنت و حتی در صحیح بخاری و مسلم که از صحیح‌ترین کتاب‌های اهل سنت پس از قرآن هستند، به صورت گسترده نقل شده است.

محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود می‌نویسد:

از عبد الرحمن بن عبدالقاری روایت شده است که گفت: همراه با عمر در شبی از شب‌های ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم که به صورت پراکنده و گروهی به صورت فرادا و گروهی به صورت جماعت نماز مستحبی می‌خوانند!

عمر گفت: به نظر من باید اگر همه را پشت سر یک امام جمع کنیم شایسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن کعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

شب‌های دیگر با او به مسجد رفتیم؛ مردم همگی پشت سر یک نفر نماز می‌خواندند.

عمر گفت این کار خوب بدعتی است! و عبادت در آخر شب، بهتر از این است که

اول شب عبادت کرده و آخر شب بخوابند.

بدعت‌های که خلیفه دوم در اسلام بنیان‌گذار آن بوده، بیش از آن است که در این مختصر بگنجد، طالبین می‌توانند به کتاب **النص والاجتهاد** مراجعه کنند. مرحوم شرف الدین در این کتاب موارد متعددی از بدعت‌های خلفا را از منابع اهل سنت نقل کرده است.

جواب:

سالهای سال است که بزرگانی چون ابن تیمیه و امام ذهبی و.. به این شبهه زنگ زده شیعیان جواب گفته‌اند ولی به روی مبارک نیاورده و باز هم طوطی وار آن را مطرح میکنند.

مختصر جوابی که در مورد تراویح میتوان عرضه کرد این است که:

۱- خود حضرت رسول اکرم ﷺ اولین شخصی بوده‌اند که نماز تراویح را خوانده^۱ و کار کسانی را که اینچنین کرده‌اند تایید کرده است.
امام بخاری رحمته در صحیح خودشان حدیث ۲۰۱۲ از ام المومنین عایشه نقل میکند که فرمودند:

رسول خدا ﷺ یک بار در نیمه‌های شب (رمضان) از خانه بیرون شد و در مسجد شروع به خواندن نماز کرد. گروهی از مردم به ایشان اقتدا کردند و با یکدیگر در این مورد سخن گفتند و شب بعد عده زیادی جمع شدند و پشت سر آن حضرت ﷺ نماز خواندند. و در شب سوم جمعیت زیادتری جمع شدند و در شب چهارم کار بجایی رسید که نمازگزاران داخل مسجد جا نمی‌شدند ولی رسول خدا ﷺ به مسجد نرفت تا این که وقت نماز فجر رسید. و بعد از نماز رو به مردم کرد و گفت: من از این که شما جمع شده بودید بی‌خبر نبودم ولی بیم آن می‌رفت که این نماز بر شما فرض گردد و آن گاه نتوانید از عهده‌ی آن برآید. عائشه رضی الله عنها می‌گوید: بعد از آن تا روزی که رسول خدا چشم

۱- المغنی ابن قدامه، ج ۲ ص ۱۶۶.

از جهان فرو بست قضیه به همین منوال بود. (یعنی نماز تراویح، با جماعت خوانده می‌شد و حکمش نسخ نشده بود).

و همچنین ابوذر رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله سه شب از شب‌های ليله القدر در ماه رمضان نماز نوافل را با ما با جماعت خوانده است^۱ و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله با ابن عباس نماز تهجد را با جماعت خوانده است^۲.

و ابویعلی از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت نموده، که گفت: ابن ابی کعب رضی الله عنه نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، امشب چیزی انجام دادم - البته در رمضان - پرسید: «آن چیست ای ابی؟» گفت: زنانی در منزلم گفتند: نمی‌توانیم قرآن بخوانیم، بنابراین پشت سر تو نماز می‌گزاریم، افزود: بنابراین، برای شان هشت رکعت نماز خواندم و وتر هم به جای آوردم، پیامبر صلی الله علیه و آله بدان رضایت نشان داد و چیزی نگفت^۳.

پس ثابت شد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز تراویح را به جا آورده‌اند و همینطور بر عمل ابن ابی کعب رضی الله عنه خورده نگرفته و نسبت به آن رضایت نشان دادند.

۲- حضرت علی رضی الله عنه جدای از اینکه پشت سر آنها نماز تراویح را ادا میکردند، به همین شکل در مدت خلافت خودشان به آن پایبند بودند و آن را بر پا میداشتند و از اسماعیل بن زیاد روایت است که گفت:

۱- ابوداود حدیث ۱۳۷۵ باب قیام شهر رمضان، ص ۲۱۴ و الترمذی، حدیث ۸۰۶ باب ماجاء فی قیام شهر رمضان و قال هذا حدیث حسن، ص ۱۹۷ و نسائی حدیث ۱۶۰۵ باب قیام شهر رمضان، ص ۲۶۵ و ابن ماجه حدیث ۱۳۲۷ باب ما جاء فی قیام شهر رمضان، ص ۲۳۵.

۲- بخاری، ج ۱، ص ۹۵، کتاب الاذان، باب یقوم عن یمین الامام بحذائه.

۳- هیشمی (۲/۷۴) می گوید: این را ابویعلی و طبرانی به مانند آن در الأوسط روایت نموده‌اند، و اسناد آن حسن است.

وقتی علی بن ابی طالب علیه السلام در ماه رمضان بر مساجد عبور می کرد که در آن‌ها چراغ روشن می شد می فرمود: الله سبحانه و تعالی قبر عمر رضی الله عنه را روشن و نورانی گرداند همان گونه که مساجد ما را نورانی و روشن کرد»^۱.

و ابن شاهین از ابواسحاق همدانی روایت نموده، که گفت: علی ابن بی طالب رضی الله عنه در نخستین شب رمضان بیرون رفت: و دید که چراغ‌ها روشن است و می درخشد و کتاب خداوند تلاوت می شود، فرمود: ای ابن خطاب! خداوند در قبرت نور و روشنایی بیاورد، چنانکه مساجد خداوند تعالی را به قرآن منور و روشن ساختی^۲.

و خطیب این را در امالی خود از ابواسحاق همدانی، و ابن عساکر از اسماعیل بن زیاد به معنای آن به اختصار، روایت کرده‌اند. چنانکه در منتخب الکنز (۴/۳۸۷) آمده است^۳.

امام ذهبی نیز در منهج الاعتدال خود در این مورد اینگونه مینویسد:
و اگر نماز تراویح بدعت بود هر آئینه علی آنرا در کوفه باطل میکرد. بلکه از علی روایت شده که گفت خدا قبر عمر را نورانی کند چنانچه مساجد ما را بر ما نورانی کرد. و از عبدالرحمن السلمی روایت شده که علی قراء را در ماه رمضان طلبید و امر کرد مردی از ایشان با مردم بیست رکعت نماز بخواند و علی وتر را با ایشان می خواند^۴ و از عرفجه ثقفی روایت شده که علی بن ابی طالب به قیام ماه رمضان امر میکرد و برای مردان امامی و برای زنان امامی قرار میداد و من امام زنان بودم^۵.

۱- تاریخ دمشق ج ۴۴ ص ۲۸۰: اسد الغابۀ ج ۱ ص ۸۲۸.

۲- این چنین در الکنز (۴/۲۸۴) آمده است.

۳- به نقل از حیات الصحابه

۴- سنن الکبری بیهقی ج ۲ ص ۴۹۶

۵- سنن الکبری بیهقی ج ۲ ص ۴۹۴ ناشر: دار الفکر و در کنز العمال ح ۲۳۴۷۸

۳- حتی در زمان خلافت امیرالمومنین عمر رضی الله عنه قبل از اقدام حضرت رضی الله عنه نماز تراویح به جماعت خوانده میشد و این از روایتی که آقای قزوینی به آن استناد میکنند کاملاً مشهود است. چنانکه آقای قزوینی آن را اینگونه نقل کرده‌اند:

از عبد الرحمن بن عبدالقاری روایت شده است که گفت: همراه با عمر در شبی از شب‌های ماه رمضان به مسجد رفتیم و مردم را دیدیم که به صورت پراکنده و گروهی به صورت فرادا و گروهی به صورت جماعت نماز مستحبی می‌خوانند عمر گفت: به نظر من اگر همه را پشت سر یک امام جمع کنیم شایسته است! سپس همه را پشت سر ابی بن کعب آورد تا جماعت نماز بخوانند.

ملاحظه کردید که در همان موقع نیز عده ای از اصحاب نماز تراویح را به جماعت میخواندند ولی فقط خدا میداند که شیعه به کجا میرود!

شیعه از این ناراحت است که حضرت عمر دو دستگی که بین اصحاب بوده را از بین برده و هر دو گروه (فرادا خوان و به جماعت خوان) را پشت سر یک امام گرد آورده و به آنها نظم بخشیده است!

بعد از این سه بند که گذشت بر خواننده آشکار میشود که به جماعت خواندن نماز نافله از سیرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله ثابت است و سخن حضرت عمر رضی الله عنه که این نماز را بدعت حسنه ای خواندند به معنی ضلالت و گمراهی نیست بلکه خود کلمه بدعت در زبان عرب به معنی چیز نو و جدید است و حضرت عمر رضی الله عنه نیز از نو عملی را استوار گردانید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله به خاطر ترس از فرض شدن آن عمل بر امتش آن را ادامه ندادند. و ضمناً هیچ کدام از اصحاب نیز با آن مخالفت نکردند و همه به آن عمل کردند. و در صحیح مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

«من سن فی الإسلام سنة حسنة فله أجرها وأجر من عمل بها بعده من غیر أن ینقص من

أجورهم شیء».

«هرکس در اسلام سنت حسنه‌ای زنده کند، پاداش آن و پاداش هرکس به آن عمل کند، بدون این که چیزی از پاداششان کم شود، به او داده می‌شود».

و این موضوع در مورد نماز تراویح نیز صدق میکند و ثواب و اجرش به مجدد آن، یعنی سیدنا عمر رضی الله عنه نیز میرسد.

و البته گذشته از همه این بحثها، مشهور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده‌اند:

«فعلیکم بسنتی و سنتی الخلفاء المهدیین الراشدین تمسکوا بها»^۱.

«پس بر شما است (عمل به) سنت من و سنت خلفای راشدین المهدیین».

«حذیفة رضی الله عنه قال کنا جلوسا عند النبی صلی الله علیه و آله و سلم فقال إني لا أدري ما بقائي فيکم فاقعدوا

باللذین من بعدی وأشار إلى أبي بکر وعمر»^۲.

«از حذیفة بن یمان رضی الله عنه روایت شده که گفت: نزد نبی صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم که گفت: من نمی‌دانم که چقدر بین شما باقی می‌مانم پس به اشخاصی که بعد از من می‌آیند اقتدا کنید و اشاره کرد به ابی بکر و عمر».

آقای قزوینی میگوید: حضرت عمر رضی الله عنه بدعت گزار بود و به همین دلیل هم کفو با سیده ام کلثوم نیست!

میگوییم: بله، حضرت عمر رضی الله عنه بدعت گزار بود!! و از جمله بدعت‌های او نماز تراویح می‌باشد، معصیتی کبری و کفری صریح و واضح!! بدعتی که سی شب رمضان را ۶۰۰ رکعت نماز بگزارد و هزاران سجده کند! آیا ظلم و معصیتی بالاتر از این همه نماز خواندن و این همه سجده آوردن به درگاه خداوند وجود دارد؟؟؟؟! از همه بدتر اینکه

۱- سنن ابو داوود ح ۳۹۹۱، مسند امام احمد ح ۱۶۵۲۲ و..

۲- سنن ترمذی ح ۳۵۹۶؛ سنن ابن ماجه ح ۹۴؛ فضائل الصحابه امام احمد ح ۴۷۸ با سند صحیح.

حضرت علی علیه السلام هم مجبور بودند همراه آنها آن همه نماز را بخواند و مرتکب این معصیت کبری شوند! و همینطور در مدت خلافت خودشان مردم را به آن دعوت کنند!! و یکی دیگر از بدعتهای او آن است که مردم را از عبادت عظیم! و خیر بی حد! و ثواب لا منتهای متعه نهی کرد، عبادت و خیری که با یک بار متعه کردن مرتبه امام حسین حاصل می شود و از دوبار درجه امام حسن و از سه بار مرتبه حضرت علی علیه السلام و از چهار بار مرتبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله! آیا بدعتی بزرگتر از این وجود دارد که مسلمانان را از انجام این کار پر فضیلت منع کنند؟ عملی که تا به آن حد سخت و دشوار بود که خود پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه در طول عمر مبارک خودشان حتی یکبار هم نتوانستند به آن عمل کنند!

این بود شمه‌ای از بدعتهای حضرت عمر رضی الله عنه که با انجام آنها باعث شد که مردم مرتکب گناه بسیار شوند!، خصوصاً در ماه رمضان که ۶۰۰ رکعت نماز و ۱۲۲۰ بار سجده به درگاه خداوند بیاورند و با این سجده‌ها! (لابد) آتش جهنم را برای خود بخرند! (نعوذ بالله)

اما عجیب است که ایشان اشهد ان علیاً ولی الله و سجده بر مهر و قمه زنی و بر سر و مغر خود کوبیدن و... را بدعت میدانند ولی نماز تراویح که حضرت نبی اکرم صلی الله علیه و آله آل و اصحاب کرام رضی الله عنهم به آن عمل کردند را بدعت میدانند.

تنها در مورد «اشهد ان علیاً ولی الله» یک نکته را عرض میکنم و آنها قول عالم شیعی است که صدای او از دست این همه بدعت در آمده و میگوید:

ابن بابویه قمی: مفوضه که لعن و نفرین خداوند بر آنان شود، به وضع اخبار پرداخته و در اذان این الفاظ «محمد وآل محمد خیر البریه» (دو بار) و در بعضی روایات، «أشهد أن

۱- کسی نیست به آنها بگوید: اگر کسی ۵ بار متعه کرد چه مقامی به او تعلق میگیرد؟؟ شاید مقام خدایی!! (نعوذ بالله)

«علیاً ولی الله» (دو بار) را اضافه کرده‌اند. و بعضی از آنان بجای «أشهد أن علیاً ولی الله» «أشهد أن علیاً امیرالمومنین» (دو بار) را اضافه کرده‌اند!

و یا شهید ثانی که میگوید: «ولا يجوز اعتقاد شرعية غير هذه» الفصول فی الأذان والإقامة كالشهاد بالولاية لعلی»^۱.

«جایز نیست که ما اعتقاد داشته باشیم به مشروعیت غیر از این فصول (منظور شهادتین است) در اذان و اقامه، از جمله: گواهی دادن به ولایت علی علیه السلام!».

فکر کنم همین مختصر برای رسوا شدن آقای قزوینی و هم تیمی‌هایشان کافی باشد و در مورد دیگر تهمتهایی که شیعیان مغرض به آن حضرت علیه السلام وارد کرده و میکنند، میتوانید به کتب بسیاری که در جای جای آنها به این شبهات پرداخته‌اند مراجعه کنید و از جمله آن کتابها: کتاب سیمای صادق فاروق اعظم نوشته حاج عبدالله احمدیان (فصل نوزدهم) است و همچنین کتاب نقدی بر سیری در صحیحین از عبدالغنی شاهرزی و همینطور منهج السنه شیخ الاسلام ابن تیمیه و منهاج الاعتدال امام ذهبی و.. از همه اینها که بگذریم ما مجبور به جواب دادن به شبهات فوق نبودیم و میتوانستیم به راحتی در این مورد (کفو نبودن) بگوییم:

تمام ادله‌های شما بر باد است چونکه ازدواج آن دو برای ما عیان و اظهر من الشمس و ادله‌های شما بی پایه و سست است. چونکه اگر حضرت عمر رضی الله عنه (نعوذ بالله) شراب خوار و یا بدعت گزار و... بودند حضرت علی رضی الله عنه هیچ وقت حاضر نمیشد دختر و عزیزه خود و پاره تن حضرت فاطمه رضی الله عنها را به ازدواج او در آورد. و بدون شک حضرت

۱- من لا یحضره الفقیه ابن بابویه قمی ج ۱ ص ۲۹۰ باب فی الأذان و الإقامة و ثواب المودنین چاپ دار الأضواء بیروت و به ج ۱ ص ۱۸۸ چاپ تهران مراجعه کنید.

۲- شرح اللمعة شهید الثانی، ج ۱ ص ۵۷۳، تحقیق: سید محمد کلانتر، منشورات جامعة النجف الدینیة

علی علیه السلام حضرت عمر رضی الله عنه را در شان خانواده خود میدانسته که راضی به این وصلت شده‌اند.

البته همانطور که در ابتدای کتاب گفتیم آقای قزوینی به این روایت جعلی عمل میکنند که میگوید: هر چه موافق با اهل سنت بود را بگیرید که حق در آن است (فخذ بخلافه فإن الحق فيه)^۱ چنانچه از اما صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که در مورد دو روایت متضاد گفتند: آنها را با روایات عامه (اهل سنت) مطابقت دهید، آنچه با روایات آنان مخالف بود به آن عمل کنید^۲.

نکته: آقای قزوینی قصد داشتن با استفاده از بعضی روایات حضرت عمر رضی الله عنه را بدعت گزار و شراب خوار و... معرفی کند تا بگوید: غیر ممکن است با این اوصاف حضرت علی علیه السلام حاضر شده باشد دخترش را به چنین شخصی بدهد!

تعجب من از این است که چطور آقای قزوینی اینهمه خود را به در دسر انداخته و یک راست نگفته‌اند: عمر رضی الله عنه مادر ام کلثوم رضی الله عنها و همسر حضرت علی رضی الله عنه را به قتل رسانده! پس غیر ممکن است که حضرت علی رضی الله عنه راضی به این وصلت شود.

به راستی چرا این موضوع را پیش نکشیدند؟؟ جواب خیلی واضح است چون آقای قزوینی میدانند که اگر این موضوع را مطرح کنند ملت میگویند: بحث هم سر همین است، یعنی ما میگوییم حضرت عمر رضی الله عنه صدمه ای به حضرت فاطمه رضی الله عنها وارد نکرده و یکی از دلایل ما هم همین ازدواج است. والعجب از خدع و مکر اهل رفض!.

۱- علل الشرایع شیخ صدوق ج ۲ ص ۵۳۱، و عیون أخبار الرضا ۲/۲۴۹ و تهذیب الاحکام شیخ طوسی ج ۶ ص ۲۹۵ و وسائل الشیعه حر عاملی ج ۲۷ ص ۱۱۶ / فصول المهمة حر عاملی ص ۵۷۵.

۲- وسائل الشیعه حر عاملی ج ۲۷ ص ۱۱۸ الفصول المهمة حر عاملی ص ۵۷۷.

شبهه: محور هشتم: ازدواج با تهدید و زور گویی:

در کتاب‌های شیعه نیز روایاتی در این باب وجود دارد؛ اما با بررسی تک تک آن‌ها متوجه خواهیم شد که این روایات نه تنها روابط دوستانه میان امیر مؤمنان علیه السلام با عمر بن خطاب را ثابت نمی‌کند؛ بلکه نشان‌دهنده روابط زور مدارانه و رسیدن به اهداف از راه توسل به زور می‌باشد.

دو عالم از اهل سنت، طبرانی و هیشمی می‌نویسند: بعد از آن که امام علی علیه السلام با عقیل، عباس و امام حسن مشورت کرد، عقیل مخالفت و به امام علی علیه السلام اعتراض کرد و گفت اگر این کار را انجام دهی، چنین و چنان می‌شود. امام علی علیه السلام به عباس فرمود:

«والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أخرجته إلی ما تری».

«به خدا سوگند! در سخن او خیری نبود علیه السلام بلکه ترس از تازیانه عمر او را به آن چه می‌بینی واداشته است».

و نیز هیشمی و طبرانی نوشته‌اند که وقتی عمر از مخالفت عقیل با خبر شد، گفت:

ویح عقیل، سفیه أحمق.

وای بر عقیل، او سفیه و احمق شده است!

جواب:

سه خیانت در مورد این روایت انجام داده‌اند.

۱- روایت را نصفه نقل کرده‌اند و با نقل کل روایت که در پایان خواهد آمد ایشان رسوا خواهند شد.

۲- خواننده را به اشتباه انداخته‌اند. آنجا که می‌گویند، حضرت علی علیه السلام فرمود: بخدا در سخن او خیری نبود.

۱- آقای قزوینی این بندی که جوابش خواهد گذشت را از این مقاله حذف کرده‌اند، و ما آن را از مقاله دیگر ایشان نقل کرده ایم... ظاهراً خودشان به پوچی آن پی بردند.

خواننده گمان میبرد که در سخن حضرت عمر رضی الله عنه خیری نبوده است، بلکه حقیقت ماجرا و روایت اینگونه است که این سخن حضرت علی رضی الله عنه در مورد سخنان برادرش است و اصلاً حضرت عمر رضی الله عنه تکلم نکرده بودند که در مورد کلامش نظری داده شود.

۳- در ترجمه متن نیز خیانتی کرده‌اند، آنجا که مینویسند: بلکه ترس از تازیانه عمر او را به آن چه می‌بینی واداشته است.

ایشان کلمه "دره" را در این قسمت به تازیانه معنی کرده‌اند در صورتی که (درّه عُمَر) به معنی خیر و خوبی عمر می‌باشد همانطور وقتی که می‌گوییم: «الله درّه»: خوبیهایی او از خداست یا «لا درّ درّه»: خیر او زیاد نشود... درّه را به خیر و خوبی ترجمه میکنیم و نه به تازیانه!!.

گذشته از معنی کلمه "درّه" از مضمون روایت نیز هیچ نشانه‌ای از جبر و زور بر نمی‌آید. چونکه:

تمام این حرفها در جلو همه (علی و عمر و عقیل رضی الله عنه و...) گفته میشد. پس اگر "دره" را به معنی تازیانه بگیریم بسیار عجیب است که رضی الله عنه چنین سخنی را بی‌جواب بگذارند!! و چطور میشود از یک طرف ترس و جبر باشد و از یک طرف حضرت علی رضی الله عنه علناً بگوید: من چون میت‌رسم راضی به این ازدواج میشوم؟!.

و همینطور سخن حضرت عمر رضی الله عنه خطاب به عقیل نیز به منزله شوخی و مزاح است زیرا ایشان قبل از این سخن می‌خندند و در حین خنده و خوشحالی می‌گویند: عقیل رضی الله عنه احمق و سفیه شده است

و اما متن روایت و رسوایی مدعی:

«أسلم مولى عمر قال: دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي طالب فسارّه ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقيلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقیل وقال: يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمى في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها. ومضى يجر ثوبه فقال علي للعباس: والله ما ذلك منه نصيحة ولكن

درة عمر أخرجته إلى ما ترى أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقيل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله ﷺ يقول: كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة إلا سببي ونسبي. فضحك عمر وقال: ويح عقيل سفیه أحمق».

هیثمی گوید: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحيح!

ترجمه: «اسلم غلام عمر میگوید: عمر ﷺ علی ﷺ را فرا خواند، سپس علی به صفه آمد و عباس و عقیل و حسین ﷺ آن جا بودند پس علی با آنان (در مورد خواستگاری حضرت عمر ﷺ) مشورت کرد. عقیل خشمگین شد و (خطاب به برادرش حضرت علی ﷺ) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوری را در کارت ایجاد کرده، به خدا اگر انجام دهی چنین و چنان میشود و هر چیزی قدر و اندازه خودش را دارد.

حضرت علی ﷺ رو به عباس ﷺ میکنند و میفرمایند: به خدا سوگند که آنچه عقیل میگفت نصیحت نبود و بلکه این صلاحیت و خیر و خوبی (دره) عمر بود که باعث این عمل شد و این رغبتی نیست که تو (ای عقیل) نشان میدهی. بلکه عمر ﷺ به من خبر داد که پیامبر ﷺ فرمودند: هر سبب و نسبی روز قیامت از بین میرود الا سبب و نسب من.

پس سیدنا عمر ﷺ خندید و گفت: وای عقیل نادان و کم عقل است».

شبهه: کلینی در کتاب کافی این روایات را نقل می کند:

۱- هشام بن سالم از امام صادق ﷺ نقل می کند که آن حضرت فرمود: زمانی که عمر بن الخطاب از ام کلثوم خواستگاری کرد، امیرمؤمنان به او فرمود: ام کلثوم خردسال است. امام صادق می فرماید: عمر با عباس ملاقات کرد و به او گفت: من چگونه ام، آیا مشکلی دارم؟ عباس گفت: تو را چه شده است؟ عمر گفت: از برادر زادهات دخترش را

۱ - مجمع الزوائد هیثمی ج ۴ ص ۲۷۱، دار الکتب العلمیه، بیروت، لبنان؛ و المعجم الکبیر طبرانی ج ۳ ص ۴۴ ح ۲۶۳۳، دار إحياء التراث العربی.

خواستگاری کردم، دست رد بر سینه‌ام زد، قسم به خدا چشمه زمزم را پر خواهم کرد، هیچ کرامتی را برای شما نمی‌گذارم؛ مگر این که آن را از بین ببرم، دو شاهد بر می‌انگیزم که او سرقت کرده و دستش را قطع خواهم کرد. عباس به به نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد، او را از ماجرا با خبر ساخت و از او درخواست کرد که تصمیم در این باره را بر عهده او نهد، حضرت امیر نیز مسأله ازدواج را به عهده عباس گذاشت.

جواب:

اولاً: بهودی (محقق "الكافی") این روایت را ضعیف میداند.^۱
دوماً: در روایات شیعی ماجرای طولانی نقل شده که در کل متضاد این ادعا است:
مجتهد شیعی، مولوی دلداری علی در عماد الاسلام می‌نویسد که در کتب امامیه^۲ مروی است:

حق تعالی به پیغمبر صلی الله علیه و آله خود امر فرمود که در مسجد نبوی دروازه‌های خانه‌های صحابه رضی الله عنهم هر قدر که هستند همه بسته شوند، به جز دروازه خانه علی رضی الله عنه. بعد از چند روز حضرت عباس رضی الله عنه عم نبی صلی الله علیه و آله عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله دعا کن که دروازه خانه من در مسجد گشاده شود. آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود: این امر ممکن نیست. حضرت عباس رضی الله عنه عرض کرد که برای میزاب من دعا کن. این درخواست حضرت عباس رضی الله عنه باجابت رسید و آنحضرت صلی الله علیه و آله بدست مبارک خود میزاب حضرت عباس رضی الله عنه را بر سقف خانه نصب کرد آن میزاب تا سه سال در زمانه‌ی خلافت حضرت عمر رضی الله عنه قائم بود روزی آب از آن میزاب میریخت که بر لباس حضرت عمر رضی الله عنه ریخت! پس او امر کرد که این میزاب از جای خود برکنده شود و به نهایت غیظ و غضب گفت:

۱- الكافی تحقیق المجلسی والبهودی هدیة الدمشقیة/ باب تزویج ام کلثوم حدیث شماره ۲.. البته مجلسی این روایت را حسن قرار داده است، ولی همیشه جرح مقدم است بر تعدیل!..
۲- از جمله بحار الانوار مجلسی ج ۳۰ ص ۳۶۳ - ۳۶۶؛ انوار العلویة جعفر النقادی ص ۵۸؛ مستدرک سفینة البحار علی النمازی ج ۷ ص ۷۴ - ۷۵؛ و مجمع النورین ابوالحسن المرندی ص ۲۵۰-۲۵۱.

اگر کسی این میزاب را باز اینجا قائم کند گردنش را میزنم!! حضرت عباس رضی الله عنه در آن وقت بیمار بود لیکن در همان حالت بر فرزندان خود تکیه کرده بخدمت حضرت علی رضی الله عنه آمد و فریاد کرد که مرا دو چشم بود یک رسول خدا صلی الله علیه و آله و دیگری ذات تو. یک چشم من به حکم الهی رفت و یک باقی است. من نمی دانستم که در حیات تو بر من این چنین ظلم خواهد شد؟ حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ای عم بزرگوار به خانه خود به آرامی بنشین و بین که من چه می کنم!!

«ثم نادى يا قنبر! على بذى الفقار فتقلده ثم خرج إلى المسجد والناس حوله وقال: يا قنبر! اصعد ورد الميزاب إلى مكانه فصعد قنبر فرده إلى موضعه وقال على: وحق صاحب هذا القبر والمنبر لئن قلعه قالع لأضربن عنقه وعنق الأمر له بذلك ولأصلبنيهما في الشمس حتى ينفذ. فبلغ ذلك عمر بن الخطاب فنهض ودخل المسجد ونظر إلى الميزاب وهو في موضعه، فقال: لا يغضب أحد أبا الحسن فيما فعله وتكفر عنه عن اليمين فلما كان من الغداة مضى على بن ابي طالب إلى عمه العباس فقال له: كيف أصبحت يا عم؟ قال: بأفضل النعم ما دمت لى يا ابن اخى. فقال له: يا عم! طب نفسك وقر عينا فوالله لو خاصمني أهل الارض في الميزاب لخصمتهم ثم لقتلتهم بحول الله وقوته ولا ينالك ضيم ولا غيم. فقام العباس فقبل بين عينيه وقال: يا ابن اخى! ما خاب من أنت ناصره. فكان هذا فعل عمر بالعباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله وقد قال في غير موطن وصية منه في عمه إن عمى العباس بقية الآباء والأجداد فاحفظونى فيه، كل في كنفى وأنا في كنف عمى العباس، فمن آذاه فقد آذانى ومن عاداه فقد عادانى، فسلمه سلمى وحر به حربى».

ترجمه: «پس حضرت علی رضی الله عنه ندا داد ای قنبر ذوالفقار را بیاور. پس حضرت علی رضی الله عنه ذوالفقار را حمائل ساخت و به مسجد رفت و مردمان گردا گرد او بودند و فرمود که ای قنبر، بالای سقف برو و میزاب را بر جای او قائم کن چنانچه قنبر بالا رفت و میزاب را بر جای او نصب کرد و حضرت امیر فرمود: سوگند بحق صاحب این قبر و منبر (یعنی

حضرت رسول) که اگر این میزاب را کسی برکند ضرور بالضرور گردش خواهد زد و در آفتاب خواهم انداخت تا اینکه معدوم گردد. این خبر به عمر بن خطاب رضی الله عنه رسید پس برخاست و در مسجد درآمد و میزاب را دید که در جای خود است گفت که خیر نیست که ابوالحسن را کسی در غضب آرد.

پس چون صبح شد علی بن ابی طالب رضی الله عنه بسوی عم خود عباس رضی الله عنه رفت و با او گفت چگونه صبح کردی ای عم؟ حضرت عباس رضی الله عنه گفت: در بزرگترین نعمتها صبح کردم ای برادرزاده‌ی من. حضرت علی رضی الله عنه فرمود: ای عم خوش دل و خنک چشم باش. قسم بخدا اگر درباره‌ی این میزاب جمیع مردمان روی زمین با من جنگ می نمودند من بر آنها غلبه می کردم و همه را بحول الله و قوته می کشتم و ترا هیچ رنج و غم نمی رسید. پس حضرت عباس رضی الله عنه برخاست و در میان دو چشم حضرت امیر بوسه داد و گفت: ای برادرزاده‌ی من، کسی که مددگارش تو باشی او ناکام و نامراد نمی تواند شد.

پس این بود فعل عمر با عباس عم رسول الله صلی الله علیه و آله حال آنکه حضرت رسول در مواقع متعدده بطور وصیت در حق عم خود فرموده بود که عم من عباس رضی الله عنه از بقیه آبا و اجداد من است لهذا در حق او خاطر مرا ملحوظ دارید. همه کسان در ظل من اند و من در ظل عم خود عباس رضی الله عنه هستم، کسی که او را ایذا داد مرا ایذا داد و کسی که با او عداوت کرد با من عداوت کرد، صلح با او صلح با من است و جنگ با او جنگ با من». و به تحقیق عمر رضی الله عنه او را در سه مواقع ایذا داد که آن هر سه مواقع ظاهراند پوشیده نیستند از آن جمله قصه میزاب است. و اگر عمر از حضرت علی خائف نبود هرگز میزاب را بر حال خود نمیگذاشت. «وقد آذاه عمر في ثلث مواطن ظاهرة غير خفية منها قصة الميزاب ولولا خوفه من علي رضی الله عنه لم يتركه علي حاله».

وقتی در چنین ماجرای ساده ای حضرت علی رضی الله عنه شمشیر را از رو میبندند و اینچنین خشم گرفته و طلب شمشیر کرده و آماده جنگ با خلائق میشوند! (البته طبق روایت

کذب شیعه) بسیار بعید است که در ماجرای به آن مهمی (تهدید خودش و عمویش) دست روی دست بگذارند و دختر عزیز خود را تسلیم کنند! مگر در روایت بالا در مورد عموی خود نمیگوید: هر که با او دشمنی کند، با من دشمنی کرده و مگر حضرت عمر را تهدید نمیکند که اگر میزاب را از جایش بکند (و خاطر عمویش را مکرر کند) او را خواهد کشت؟ و مگر شما نمیگویید که حضرت عمر از علی میترسید؟

چگونه زمانی که حضرت عمر هر دوی آنها را تهدید میکند آن هم به آن شدت، او دست روی دست میگذارد و از آن عجیتر دختر خود را تقدیم او میکند! ولی در ماجرای به آن کم اهمیتی (میزاب) آن همه غیض و غضب میکنند و آنچنان تهدید و ارعاب مینمایند؟؟؟

همه اینها با ادعا و روایت شما در تضاد است. پس لطف کرده و موضع خود را مشخص کنید.

باز هم در روایت دیگری که مجلسی^۱ آورده چنین تناقضی پیداست: «ابووائل نقل می کند، روزی همراه عمر بن خطاب بودم، عمر رضی الله عنه برگشت، ترسناک به عقب نگاه کرد. گفتم: چرا ترسیدی؟ گفت: وای بر تو! مگر شیر درنده، انسان بخشنده، شکافنده صفوف شجاعان و کوبنده طغیان گران و ستم پیشگان را نمی بینی؟ گفتم: او علی بن ابی طالب است. گفت: شما او را به خوبی نشناخته ای! نزدیک بیا از شجاعت و قهرمانی علی برای تو بگویم، نزدیک رفتم، گفت: -در جنگ احد، با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بستیم که فرار نکنیم و هر کس از ما فرار کند، او گمراه است و هر کدام از ما کشته شود، او شهید است و پیامبر صلی الله علیه و آله سرپرست اوست. هنگامی که آتش جنگ، شعله ور شد، هر دو لشکر به یکدیگر هجوم بردند ناگهان! صد فرمانده دلاور، که هر کدام صد نفر جنگجو در اختیار داشتند، دسته دسته به ما حمله کردند، به طوری که توان جنگی را از دست دادیم و با کمال آشفتگی از میدان فرار کردیم. در میان جنگ تنها ایشان ماند. ناگاه! علی را دیدم، که

۱- حیات القلوب مطبوعه لکهنو ص ۳۴۷ و همچنین بحار، ج ۲، ص ۵۲ - ج ۴۱، ص ۷۳.

مانند شیر پنجه افکن، راه را بر ما بست، مقداری ماسه از زمین بر داشت به صورت ما پاشید، چشمان همه ما از ماسه صدمه دید، خشمگینانه فریاد زد! زشت و سیاه باد، روی شما به کجا فرار می کنید؟ آیا به سوی جهنم می گریزید؟ ما به میدان برنگشتیم. بار دیگر بر ما حمله کرد و این بار در دستش اسلحه بود که از آن خون می چکید! فریاد زد: - شما بیعت کردید و بیعت را شکستید، سوگند به خدا! شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید.

به چشم هایش نگاه کردم، گویی مانند دو مشعل زیتون بودند که آتش از آن شعله می کشید و یا شبیه، دو پیاله پر از خون. یقین کردم به طرف ما می آید و همه ما را می کشد! من از همه اصحاب زودتر به سوی شتافتم و گفتم: ای ابوالحسن! خدا را! خدا را! عرب ها در جنگ گاهی فرار می کنند و گاهی حمله می آورند، و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می کند. گویا خود را کنترل کرد و چهره اش را از من برگردانید. از آن وقت تاکنون همواره آن وحشتی که آن روز از هیبت علی علیه السلام بر دلم نشست، هرگز فراموش نکرده ام!.

اندکی بیاندیشید، کسی که از حضرت علی علیه السلام چنان می ترسید که به مجرد دیدنش حواس او باخته می شد، آیا چنین شخصی میتواند دختر آن جناب را غصب کند و تخویف و تهدید نماید؟!.

سوماً: آیا کسی غیر از دیوث را میشناسید که ناموشش را بدهد تا جانش و آبرو و یا منسب اش را از دست ندهد؟ آیا خود مدعی حاضر است دختر خود را قربانی کند؟ آن هم به دامادی کسی که دشمن خودش و از بد اخلاقتترین آدمها و در عین حال کافر و مرتد است (نعوذ بالله)؟؟

۱ - باز هم میگویم که این از روایت کذب شیعه معلوم است و عقیده ما این نیست // از بس شیعه در سو استفاده کردن و قیچی کردن اقوال بی شرم است .. مجبورم که هر بار عقیده خود را باز گو کنم!..

آن هم زمانی که طبق عقیده مسلمانان، ازدواج و همخوابی با چنین فردی (کافر و مرتد) همانند زناى واضح است!

شما حضرت عمر را دشمن آل علی میدانید (ناصبی) و از امام صادق علیه السلام نیز در مورد ازدواج با ناصبی سوال شد و او در جواب گفت: لا والله ما یحل!

پس باید بدون شک گفت: حضرت علی (زبانم لال و نعوذ بالله از این افترای شنیع رافضه) دیوث بوده! زیرا حاضر میشود دخترش نعوذ بالله زنا کند و او دم نزند! آن هم به این خاطر که او را تهدید کرده‌اند که دستش را قطع و مقام عمویش را از او میگیرند!!
اعوذ بالله من هذا الافتري

* بالفرض، دختری که با سیدنا عمر رضی الله عنه ازدواج کرده دختر فاطمه و حتی دختر حضرت علی رضی الله عنه نبوده، بلکه یکی از فرزند خواندگان و تربیت شدگان دست وی بوده است، در این صورت نیز موضوع به همان شکل است، زیرا او وصلت بین یک مسلمان و یک کافر را برقرار کرده است که به اجماع مسلمین حرام و همخوابی با او به مثابه زنا می‌باشد.

چهارماً: همانطور که قبلاً نیز گفتیم، مجلسی معترف است که: «تارة يروي أنه كان عن اختيار وإيثار» یعنی: «گاهی روایت شده که این ازدواج از روی اختیار و ایثار انجام گرفته است»!!^۲.

پس این اعتراف آقای مجلسی نیز عکس این روایت شماس است.
پنجماً: شما در شبهه خود به صورت خنده داری عرضه داشتید که این ازدواج خلاف سنت نبوی است! (که جوابش گذشت) ما نیز به همان شیوه استدلال شما میتوانیم بگوییم که:

۱- وسائل الشیعة ج ۷ ص ۴۲۴؛ الفروع من الکافی ج ۳ ص ۳۵۰

۲- بحار الأنوار، ج ۴۲ ص ۱۰۷

اگر حضرت علی علیه السلام حاضر شده دختر خود را تنها به دلیل تهدید و تخویف به ازدواج شخصی کافر (نعوذ بالله) در آورد، این با سنت نبوی کاملاً متضاد است و حضرت محمد صلی الله علیه و آله زمانی که او را تهدید و ارباب میکردند او بدون کوچکترین تغییر موضع و عقب نشینی میفرمودند: «والله لو وضعوا الشمس في يميني والقمر في يساري» بخدا اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بنهند زیر بار نخواهم رفت.. چرا حضرت علی علیه السلام نیز چنین نفرمودند؟؟ و زیر بار رفتند؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله دو دختر خود را یکی پس از دیگری به ازدواج حضرت عثمان ذی النورین در آورده‌اند، شاید آقای قزوینی فکر میکند حضرت محمد صلی الله علیه و آله هم بعد از تهدید و ترعیب مجبور به رضایت به این وصلت شدند؟ (العیاذ بالله)

ادامه شبهه و روایت بعدی:

۲- عبد الله بن سنان و معاویة بن عمار می‌گویند: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرد پرسیدم که در کجا عده نگه‌دارد؟ حضرت فرمود: هر جا که بخواهد می‌تواند عده‌اش را نگه دارد. سپس فرمود: هنگامی که عمر مُرد، علی علیه السلام به نزد ام‌کلثوم آمد و دست او را گرفت و به خانه خویش برد.

۳. سلیمان بن خالد می‌گوید: از امام صادق علیه السلام در باره زنی که شوهرش مرد پرسیدم که آیا در خانه شوهرش عده نگه دارد یا هر جا که دلش خواست؟ امام علیه السلام فرمود: هر جا که دلش می‌خواهد، سپس فرمود: هنگامی که عمر از دنیا رفت، امام علی علیه السلام دست ام‌کلثوم را گرفت و به خانه‌اش آورد.

جواب:^۱

روایت اولی را دو محقق الکافی «مجلسی و بهبودی» به ترتیب موثق و صحیح دانسته‌اند! و روایت دوم را نیز هر دو محقق صحیح گفته‌اند.^۱

۱- شعبی نقل میکند: حضرت علی؛ ۷ شب بعد از شهادت امیر المومنین دختر خود را به خانه خود برد.

ولی من مانده‌ام که طرف بحث ما از کنجای این روایت علامت غصب و اجبار را فهمیدند؟؟

اگر بگویند: چونکه دست دخترش را گرفت و به خانه خود برد! می‌گوییم: سید ما علیه السلام، حضرت عمر، آنقدر قانع بود که از مال دنیا چیزی برای ورثه و همسر خود باقی نگذاشت^۲. که همسرش به وسیله آن روزگار بگزراند و ضمناً دو فرزند صغیر نیز داشت، حضرت علی علیه السلام نیز این را دانسته و باری دیگر سرپرستی دختر خود را بر عهده می‌گیرد.

در ثانی این موضوع چیز عادی بود چونکه ام المومنین عایشه صدیقه رضی الله عنها نیز زمانی که سیدنا طلحه رضی الله عنه شهید شدند دست خواهر خود را (ام کلثوم بنت صدیق رضی الله عنها) که در عقد سیدنا طلحه رضی الله عنه بود، می‌گیرد و با خود می‌برد و حتی در همان موقع با او به سفر حج می‌رود.

ابن ابی شیبیه در المصنف خود مینویسد:

«من رخص للمتوفی عنها زوجها أن تخرج».

۱- الکافی تحقیق المجلسی والبهودی، باب المتوفی عنها زوجها المدخول بها این تعدد وما یجب علیها، روایت شماره ۱ و ۲.

۲- سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه می‌گوید: به خدا سوگند که عمر بن خطاب رضی الله عنه از نظر سابقه‌ی هجرت بر ما برتری نداشت فقط برتری او به خاطر بی‌رغبتی‌اش به دنیا بود. ؛ ابن ابی شیبیه ج ۸، ص ۱۴۹، تاریخ دمشق ج ۵۲ ص ۲۴۴ و هرگاه کسی به او می‌گفت: چرا تا این اندازه خود را از خوشی‌های زندگی محروم کرده‌ای؟ و این همه مشقت و رنج‌ها را تحمل می‌کنی؟ در جواب می‌گفت: «اگر یک ذره از راه دو یارم (محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر رضی الله عنهما) منحرف شوم در آخرت به جایی می‌رسم که آنها در آنجا نیستند! اخبار عمر رضی الله عنه، ص ۳۰۲، ابن الجوزی، ص ۱۲۵.. لازم به ذکر است که آن حضرت نه تنها مالی در دنیا نداشت بلکه بدهی هم داشت که پسرش را مامور پرداخت آنها کرد و او نیز پرداخت. و چنانکه ابن سعد ج ۳ ص ۳۵۳ نقل می‌کند: وقتی حضرت عمر رضی الله عنه ضربت خورد، بردگانش را نیز آزاد کرد.

«حدثنا أبو بكر قال نا جرير بن عبد الحميد عن منصور عن الحكم قال: نقل علي أم كلثوم حيث قتل عمر ونقلت عائشة أختها حين قتل طلحة»^۱.

پس به هیچ وجه از این روایت اجبار و غیض مشاهده نمیشود.

ادامه شبهه و روایت بعدی:

۴. «أبي عبد الله عليه السلام في تزويج أم كلثوم فقال إن ذلك فرج غصبناه».

از امام صادق عليه السلام در باره ازدواج ام‌کلثوم پرسیدند، حضرت فرمود: او ناموسی است که از ما غصب کرده‌اند. (طبق یک معنی؛ اما طبق ترجمه دیگر، اصل ازدواج زیر سؤال می‌رود؛ یعنی او زنی است که به بهانه او ما را تحت فشار قرار می‌دهند؛ نکته قابل توجه این است که حضرت با وجود فصاحت تمام، فرموده‌اند ذلک فرج غصب منا؛ بلکه خود را مغضوب معرفی کرده‌اند و فرموده‌اند غصبناه، و یا غصبنا علیه که در مصادر دیگر شیعه و مصادر سنی به نقل از شیعه این چنین آمده است، و معنی غصبنا، آن است که ما مغضوب شدیم و نه آن فرج)

جواب:

بگذارید من آب پاکی را روی دست شما بریزم!

روایت جعل شده با کمال بی‌شرمی می‌گوید «ذلک "فرج" غصبناه...». یعنی آن فرجی بود که غصب شد. آقای قزوینی فرج را به ناموس معنی کرده تا به خیال خود خواننده را گول بزند! ولی همه میدانند که معنی کلمه فرج، همان آلت تناسلی زن می‌باشد و نقل کردن این روایت از طرف آقای قزوینی، بی‌شرمی بی‌حد ایشان را می‌رساند که حاضرند از هر روایت کذبی به نفع خودشان استفاده کنند!

۱- المصنف ابن ابی شیبہ ج ۴ ص ۱۳۳ - بیروت

۲- فرج = آلت تناسلی زن ... در این مورد به هر فرهنگ لغتی که دوست داشتید مراجعه کنید.

آقای قزوینی چند خط را زیاده گویی کرده‌اند تا به پندار خود این حقیقت را بپوشانند... از ایشان سوال دارم که این جمله: «ما مغصوب شدیم»!! که ایشان نوشته‌اند، چه معنی دارد؟ روایت دروغین از طرف امام صادق علیه السلام میگوید: همانا آن شرمگاهی بود که از ما به زور گرفته شد. شما حرف اول و آخر چند خطتان هردو به یک معنی است، گمان کنم خودتان هم نفهمیدید که چه گفتید.

در مورد این وصلت، روایت دیگری نیز از امام صادق علیه السلام نقل شده که طبق محتوای آن میگوید: حضرت عمر رضی الله عنه با ام کلثوم ازدواج نکرده بلکه با جنیه ای یهودی ازدواج کرده است. که ان شا الله تفصیل آن خواهد آمد.

حال باید این دو روایت را با هم قیاس کرد و گفت: یا آن ام کلثوم رضی الله عنها دختر حضرت علی رضی الله عنه بوده که از او غضب شده و یا جنیه ای بوده و غضبی در کار نبوده، ولی بدبختی آن است که آقای قزوینی به هردو روایت اشاره دارد و از خود نمیپرسد: اگر ازدواج با جنیه انجام شده، چطور امام صادق میگوید: آن فرجی بود که از ما غضب شد و اگر بگویید: ازدواج با دختر حضرت علی بوده و لی به اجبار و تهدید، میگوییم: پس قصه جنیه‌ای که علم می‌کنید چیست؟؟ که به همین ترتیب یکی از این دو داستان خود به خود باطل می‌شود.

* ثابت است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم (که بر کف پایش هزاران بوسه‌ها باید زدن) دو دختر خود را یکی پس از دیگری به عقد سیدنا عثمان ذی النورین^۱ در آورد، نمیدانم،

۱- عبدالله بن عمر بن أبان الجعفی در مورد لقب سیدنا عثمان گفته است: دائم، حسین الجعفی به من گفت: پسر، آیا می‌دانی چرا به عثمان، "ذی النورین" (= دارای دو نور) می‌گفتند؟ من گفتم: نه نمی‌دانم، او گفت: زیرا تنها عثمان است که از خلقت آدم تا روز قیامت با دو دختر یک پیامبر ازدواج کرده است. (سنن البیهقی) که بنا به قول دکتر عاطف لماضه خبری حسن است. و از نزال بن سبره نقل است که چون در مورد عثمانس از علیس پرسیدند او پاسخ داد: او مردی است که فرشتگان او را «ذوالنورین» خوانند. همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو دختر خویش را به عقد او در آورد

شاید این دو دختر نیز (نعوذ بالله) دو فرجی بودند که از حضرت رسول ﷺ غصب شده‌اند؟؟!!

آخر کلام اینکه این روایت کذبی است که بهبودی «محقق الکافی» آن را ضعیف میداند!

ادامه شبهه: اولاً: همان طور که پیش از این گذشت، از این روایات استفاده نمی‌شود که ام‌کلثوم اشاره شده در این روایات و دیگر روایات شیعیان، همان ام‌کلثوم دختر امیر مؤمنان علیه السلام از حضرت زهرا سلام الله علیها بوده یا ام‌کلثوم دختر ابوبکر و یا ام‌کلثوم از دیگر زنان امیر مؤمنان علیه السلام؛ بلکه هر سه احتمال وجود دارد.

جواب:

- همانطور که ثابت شد، حتی ماجرای خواستگاری از دختر ابوبکر رضی الله عنه نیز جعلی است چه برسد به ازدواج، آن هم با دختر ۳ یا ۴ ساله!!

گذشته از آن در روایت صحیحی که خودتان نقل کردید، حضرت علی رضی الله عنه دست آن دختر را میگیرد و با خود به خانه خودش میبرد. ولی ام کلثوم بنت ابوبکر صدیق رضی الله عنها در آن زمان همسر طلحه بن عبیدالله بوده و بعد از طلحه نیز تحت تکفل ام المومنین عایشه بوده است تا زمانی که با عبد الرحمان بن عبد الله بن ابی ربیعۀ ازدواج نمود، پس غیر ممکن است که این ام کلثوم رضی الله عنها دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنه باشد که توسط سیدنا علی رضی الله عنه تربیت شده و شکی نیست که حضرت علی رضی الله عنه فقط با یکی از همسران حضرت صدیق رضی الله عنه (اسما بنت عمیس) ازدواج کرده است، که او دختری به اسم ام کلثوم نداشت. و تنها یک فرزند پسر (محمد) بود که حضرت علی آن را بزرگ کرد.

ثابت می‌کند که عثمانس از اهل بهشت است. العقیده فی اهل البیت بین الإفراط و التفریط، ص ۲۲۷.

د. سلیمان بن سالم بن رجاء سحیمی، چاپ اول ۱۴۲۰هـ.

۱- الکافی تحقیق المجلسی والبهودی، باب تزویج ام کلثوم حدیث شماره ۱.. و مجلسی این روایت را حسن قرار داده است، ولی باز میگویم: همیشه جرح مقدم است بر تعدیل!

- *** و این ادعا که شاید! آن ام کلثوم، همسر حضرت عمر رضی الله عنه از دیگر همسران حضرت علی رضی الله عنه باشد!! بسیار بعید و غیر ممکنتر است چون:
- الف:** در سال ۱۷ هجری (موقع خواستگاری) دیگر دختران حضرت علی رضی الله عنه بسیار صغیره بودند و یا اصلاً به دنیا نیامده بودند!
- حضرت علی رضی الله عنه بعد از فاطمه با:
- ۱- امامه دختر ابی العاص رضی الله عنه ازدواج کرد که از او تنها یک پسر (محمد الاوسط) به دنیا آمد. پس از او با.
 - ۲- خوله بنت جعفر بن قیس رضی الله عنه ازدواج کرد که محمد بن حنفیه رضی الله عنه که در سال ۱۶ هجری^۱ به دنیا آمد از او است، پس از او با
 - ۳- ام البنین ازدواج نمود که او چهار پسر به نامهای: عباس، جعفر، عبدالله، عثمان (که در کربلا شهید شدند) داشت و هیچ دختری نداشت!! بعد از آن نیز با
 - ۴- لیلی بنت مسعود ازدواج نمود که او نیز دو پسر به نامهای: ابوبکر و عبدالله (یا عبیدالله) داشت که اینها نیز هر دو در کربلا شهید شدند. بعد از او
 - ۵- ام حبیب موسوم به صهباء^۲ ازدواج میکند که ایشان نیز پسری به نام عمر و دختری به نام رقیه به دنیا می‌آورند. بعد از آن با
 - ۶- اسما بنت عمیس رضی الله عنها (بعد از سال ۱۴ ه) ازدواج کرد که از او نیز دو پسر به نامهای: یحیی و عون داشت. (و گفته شده پسر دیگری به اسم محمد الاوسط نیز از

۱- مشهور است که محمد بن حنفیه میگفت: سال هشتاد و یکم در آمد، من شصت و پنج سال دارم، و از سن پدرم گذشته ام.... ۱۶=۶۵-۸۱!!

۲- «أم حبیب بنت ربیعہ» - در جنگ عین التمر، به فرماندهی خالد بن ولید به اسارت گرفته شده بود، و حضرت صدیقس آنرا به علی؛ هدیه داد. عمدة الطالب فی أنساب آل أبی طالب، ابن عنبة، ص ۳۶۱، چاپ نجف و الإرشاد شیخ مفید، ص ۱۸۶ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

حضرت علی علیه السلام داشته.. و الله اعلم)، حضرت علی علیه السلام تا اینجا هیچ دختری به جز زینب و ام کلثوم و رقیه ندارد! بعد از وی با.... الخ طبق گزارش فوق به جرات میتوان گفت حضرت علی علیه السلام در سال ۱۷ هجری به جز ام کلثوم بنت فاطمه دختر دیگری با این نام نداشته است و چه بسا تا آن تاریخ هیچ دختر دیگری به جز ام کلثوم و زینب نداشته باشد و رقیه نیز بعد از آن تاریخ به دنیا آمده باشد!

و اگر فرض را بر این بگیریم که حضرت علی علیه السلام در سال ۱۲ هجری با ام حبیب (مادر رقیه بنت علی) ازدواج کرده و در سال ۱۴ هجری (بعد از پسر ام حبیب) دخترش به دنیا بیاید، غیر ممکن است که امیرالمومنین علیه السلام به خواستگاری دختر ۳ ساله رفته باشند و غیر ممکن تر است که این دختر سه ساله که در هنگام شهادت حضرت فاروق رضی الله عنه ۱۰ ساله میشود دارای دو فرزند باشند! و از آن غیر ممکن تر آن است که حضرت علی علیه السلام با این وصلت موافقت کند!

ب: حضرت عمر رضی الله عنه دلیل خواستگاری از دختر حضرت علی علیه السلام را فامیل شدن با خاندان نبوت اعلام میکند، و میخواستند فرزندی از آن خاندان داشته باشد و این خویشاوندی به جز ازدواج با دختر فاطمه علیه السلام به طریق دیگری میسر نمیشد. پس این احتمال آقای قزوینی نشانه کوتاه فکری ایشان است.

پ: اتفاق علمای اهل سنت و اهل تشیع بر این بوده که دختری که حضرت عمر رضی الله عنه با او ازدواج کرده، ام کلثوم دختر فاطمه و حضرت علی علیه السلام بوده است، همانطور که محمد باقر مجلسی در جواب شیخ مفید میگوید: «انکار شیخ مفید - که خدای رحمتش کند - درباره اصل واقعه (ازدواج خلیفه با ام کلثوم) تنها مربوط به آنست که این حادثه از طریق آنان (اهل سنت) ثابت نمی شود و گرنه، پس از ورود اخباری که (از طریق امامیه) گذشت انکار این امر، شگفت است! و کلینی به سند خود (سلسله سند را می آورد) از ابو عبدالله صادق علیه السلام گزارش نموده که گفت: چون عمر رضی الله عنه وفات یافت علی علیه السلام نزد ام کلثوم رفت و

او را به خانه خود برد. و همانند این روایت با سند دیگر (سند را ذکر می‌کند) از ابو عبدالله صادق علیه السلام نیز گزارش شده است^۱.

توجه کنید که بحث سر ازدواج ام کلثوم دختر فاطمه با حضرت عمر رضی الله عنه است و مجلسی نیز روایت فوق را دلیل بر صحت این ازدواج می‌گیرد!!

ادامه شبهه:

ثانیاً: اهل سنت هرگز به این روایات استدلال نخواهند کرد؛ زیرا با کنارهم قرار دادن این روایات، حتی بر فرض وقوع این ازدواج، هیچ خدمتی به حسن روابط بین امام علی علیه السلام و عمر بن الخطاب نمی‌کند؛ بلکه سوء روابط را ثابت می‌کند؛ زیرا حد اکثر چیزی که این روایات ثابت می‌کنند، ازدواج با تهدید و ارباب؛ آن‌هم با دختر خردسالی بوده است که نه خودش به این ازدواج راضی بوده و نه پدرش.

آیا چنین ازدواجی می‌تواند برای عمر بن خطاب فضیلت محسوب شود و آیا می‌تواند دلالت بر صمیمیت و دوستی میان خلیفه دوم و امیرمؤمنان داشته باشد؟

سید مرتضی علم الهدی در این باره می‌گوید:

اما در باره به ازدواج در آوردن ام‌کلثوم، برای عمر؛ ما در کتاب شافی پاسخ از این مطلب را به صورت مفصل آورده و بیان کرده‌ایم که آن حضرت، ازدواج عمر با دخترش را قبول ننمود، مگر پس از تهدید و تکرار این درخواست و درگیری، پس از سخنی طولانی که در روایات آمده است....

آنچه که در ازدواج ام‌کلثوم مورد توجه باید قرار گیرد، این است که این ازدواج از روی اختیار و میل نبوده و پس از تکرار درخواست و زورگویی که نزدیک بود به درگیری آشکارا بیانجامد صورت گرفت....

۱- بحار الأنوار، ج ۴۲، ص ۱۰۹.

و ضرورت حتی خوردن مردار و نوشیدن شراب را جایز می‌کند؛ چه رسد به چیزی که کمتر از آن است.

جواب

درست است، اهل سنت به روایات که حتی خودتان گواهی به ضعف آن داده اید استناد نخواهد کرد ولی روایتی که محققین شما آن را صحیح میدانند را نمیتوانید انکار کنید و شکر خدا ثابت شد که ادعای تهدید و ارباب چیزی به جز یک تهمت نیست.

و اما اینکه مدعی شدید، ام کلثوم به این ازدواج راضی نبوده!!

اولاً: حضرت محمد ﷺ (و در جایی حضرت عمر ﷺ) میفرمایند: دختران خود را به اجبار به ازدواج کسی در نیاورید، زیرا آنچه شما دوست دارید آنها نیز دوست دارند! دوماً: ما در هیچ قسمت از زندگی این زن و شوهر سراغ نداریم که از یکدیگر گله کرده باشند، بلکه میبینیم آنها همراه یکدیگر حج میکردند و بعضی شبها با همدیگر به کمک فقرا و نیازمندان میشتافتند چنانچه نقل شده:

عمر ﷺ شبی در حال گشت زنی در محله‌های مدینه نگاهش به خیمه‌ای افتاد که روز قبل آن را در آنجا ندیده بود. نزدیک رفت دید، مردی بیرون خیمه نشسته و از داخل خیمه صدای ناله و فریاد زنی به گوش می‌رسد. عمر ﷺ سلام کرد و مشخصات آن مرد را جویا شد.

گفت: اهل بادیه هستم، به اینجا آمده ام تا از امیرالمومنین چیزی دریافت کنم. عمر ﷺ گفت: این چه صدایی است که از داخل خیمه به گوش می‌رسد؟ مرد گفت: صدای زنی است که در حال زایمان است. پرسید: آیا او تنها است؟ گفت: بلی تنها است. آن گاه عمر ﷺ فوراً به منزل برگشت و به همسرش؛ ام کلثوم رضی الله عنها دختر علی رضی الله عنه گفت: آیا حضری در کار خیری که خدا فراهم نموده است شرکت نمایی؟

۱- از حضرت عمر رضی الله عنه با این کلمات: «لا تکرهوا فتیاتکم علی الرجل القبیح فإنه یحبین ما تحبون». سنن سعید

ام کلثوم علیها السلام گفت: چه کار خیری؟
 عمر رضی الله عنه گفت: زنی از اهل بادیه بدون داشتن دایه در حال زایمان است.
 ام کلثوم رضی الله عنها گفت: با رضایت شما حاضر به کمک هستم.
 آنگاه به او گفت: هر چه لازم است با خود بردار و خودش مقداری روغن و حبوبات در دیگی قرار داد و به راه افتاد. وقتی آن جا رسیدند به همسرش گفت: برو داخل خیمه و خودش بیرون خیمه در کنار آن مرد نشست و به او دستور داد تا آتش را روشن نماید. و بعد از این که آتش روشن شد، دیگ را روی آن گذاشت. پس از لحظاتی نوزاد به دنیا آمد.

ام کلثوم رضی الله عنها گفت: ای امیرالمومنین رفیق ات را به پسر بچه‌ای که خدا به او داده است مژده بده. وقتی آن مرد کلمه‌ی امیرالمومنین را شنید، ترسید و خود را عقب کشید.
 عمر رضی الله عنه به او گفت: نترس و سرجایت بنشین و دیگ را از روی آتش برداشت و به همسرش داد و گفت: به آن زن غذا بده. وقتی آن زن سیر شد، باقیمانده‌ی غذا را به مرد داد و گفت: وای بر تو! غذا بخور که تمام شب را گرسنه و بیدار بوده‌ای. آنگاه به همسرش گفت: بیا برویم و به آن مرد گفت: فردا نزد ما بیا تا به تو چیزی بدهیم. روز بعد وقتی آن مرد به محضر امیرالمومنین رسید به او عطیائی داد و برای نوزادش حقوقی تعیین کرد!.

علامه ابن کثیر رحمته الله می‌فرماید: «عمر بن خطاب رضی الله عنه در زمان خلافتش با ام‌کلثوم رضی الله عنها دختر علی ابن ابی طالب رضی الله عنه از فاطمه رضی الله عنها ازدواج نمود، و او را بیش از حد مورد احترام قرار داد و چهل هزار درهم مهریه، برای او مقرر فرمود، بخاطر آنکه او از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود»^۱.

۱- البدایه والنهایه ج ۷ ص ۱۵۳؛ ابن الجوزی، ص ۷۳ و سامرات، ج ۲، ص ۴۹ و عقد الفرید، ص ۹۸، الرياض النضرة، ج ۲، ص ۵۶ و اخبار عمر، ص ۳۷۵.
 ۲- و به حق به سخن خود عمل کرد که فرمود: هیچ کس بیشتر از من او را تکریم نخواهد کرد.

حاج ملا عبدالله احمدیان مینویسد: حضرت عمر رضی الله عنه به خاطر احترام خاصی که برای دختر فاطمه رضی الله عنها و یکی از نواده‌های پیامبر صلی الله علیه و آله قائل بود در رفتار خود تغییرات زیادی به وجود آورد و در نهایت احترام و ابراز محبت با او رفتار می‌کرد^۱. به گونه‌ای که در تاریخ چنین رفتار محبت آمیزی از حضرت عمر رضی الله عنه نسبت به دیگر همسرانش روایت نشده و بعد از ام کلثوم رضی الله عنها نیز با کسی ازدواج نکرد^۲.

از همه جالبتر این چند روایت زیر است که نهایت مهر سیده ام کلثوم رضی الله عنها را نسبت به همسرش ثابت میکند:

«عن سعد الجاری موسی عمر بن الخطاب أنه دعا أم كلثوم بنت علي بن أبي طالب وكانت تحته فوجدها تبكي، فقال: ما يبكيك؟ فقالت: يا أمير المؤمنين! هذا اليهودي تعني كعب الاحبار.

يقول: إنك على باب من أبواب جهنم! فقال عمر: ما شاء الله! والله إنني لارجو أن يكون ربي خلقني سعيداً! ثم أرسل إلى كعب فدعاه، فلما جاءه كعب قال: يا أمير المؤمنين! لا تعجل علي، والذي نفسي بيده لا ينسلخ ذو الحجة حتى تدخل الجنة: فقال عمر: أي شيء هذا مرة في الجنة ومرة في النار؟ فقال: يا أمير المؤمنين! والذي نفسي بيده! إننا لنجدك في كتاب الله على باب من أبواب جهنم تمنع الناس أن يقعوا فيها، فإذا مت لم يزالوا يقتحمون فيها إلى يوم القيامة»^۳.

یعنی: «سعدالجاری خدمتکار(و آزاد شده) حضرت عمر رضی الله عنه می‌گوید: عمر بن خطاب رضی الله عنه وارد منزل همسرش ام کلثوم دختر علی بن ابیطالب رضی الله عنه شد و او را گریان دید!

۱- ابن سعد، ج ۱، ص ۱۹۰؛ ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۷؛ طبری، ج ۵، ص ۱۷، اخبار عمر، ص ۳۹۷. تاریخ دمشق و انساب الاشراف ...

۲- عبقریه، عمر، محمود عقاد، ص ۶۸۴. به نقل از سیمای صادق فاروق اعظم، حاج عبدالله احمدیان

۳- طبقات الکبری ابن سعد ج ۳ ص ۳۳۲؛ انساب الاشراف بلاذری "باب نسب بنی عدی بن کعب"؛ تاریخ الخلفا سیوطی (فصل فی نبذ من أخباره وقضایاه)؛ فتح الباری ابن حجر و کنز العمال و...

از او سبب گریه‌اش را سؤال کرد؟
 ام‌کلثوم گفت: کعب‌الأحبار در مورد تو گفت است که: عمر در جلو یکی از درهای دوزخ قرار گرفته (اما چیزی به پایان عمر او باقی نمانده است).
 عمر فاروق رضی الله عنه به ام‌کلثوم گفت: هر چه خداوند بخواهد همان می‌شود، امیدوارم که خداوند مرا سعادت‌مند (و اهل بهشت) آفریده باشد!
 پس از آن او کسی را به دنبال کعب‌الأحبار فرستاد، وقتی آمد به حضرت عمر رضی الله عنه گفت: یا امیرالمؤمنین! در مورد من با شتاب داوری مکن! سوگند به خداوندی که جان من در اختیار اوست پیش از پایان ماه ذی‌الحجه به بهشت خواهی رفت.
 عمر فاروق رضی الله عنه به او گفت: این چه حرفی است که تو می‌زنی؟! یک بار مرا به جهنم و بار دیگر به بهشت می‌بری؟!
 کعب‌الأحبار گفت: یا امیرالمؤمنین! سوگند به خداوند در کتاب تورات در مورد تو خوانده‌ام که بر یکی از درهای دوزخ ایستاده‌ای و از وارد شدن مردم به آن جلوگیری می‌نمایی!! و چون بمیری مردم تا روز قیامت همچنان کنار آن در ازدحام می‌کنند».
 ابن سعد و ابن اثیر و ابن عساکر حین نقل ماجرای شهادت حضرت عمر رضی الله عنه مینویسند:
 ابو عبید غلام ابن عباس رضی الله عنه نقل می‌کند که ابن عباس رضی الله عنه می‌گفته است همراه علی رضی الله عنه بودم که صدای گریستن بر عمر رضی الله عنه را شنیدیم. گوید: علی رضی الله عنه برخاست و من هم برخاستم و وارد خانه ای شدیم که عمر رضی الله عنه آن جا بستری بود.
 علی رضی الله عنه پرسید: این صدای (گریه برای) چیست؟ زنی به ایشان پاسخ داد که طیب به عمر رضی الله عنه نبیذ داد از محل زخم بیرون آمد، بعد شیر داد آن هم از محل زخم بیرون آمد و گفت خیال نمی‌کنم امروز را به شام برسانی هر کار که داری انجام بده.

گوید: در این هنگام ام کلثوم رضی الله عنها بانگ برداشت که واغمراً... افسوس و زانی که همراه ام کلثوم رضی الله عنها بودند، همگی همراه او گریستند چنانکه خانه به لرزه درآمد و سراپا گریه و شیون شد... «وكان معها نسوة فبكين معها وارتج البيت بكاء»^۱.

و نقل شده که پس از ضربت خوردن علی رضی الله عنه دختر ایشان، ام کلثوم فرمود:
«مالي ولصلاة الغداة قتل زوجي عمر أمير المؤمنين صلاة الغداة وقتل أبي أمير المؤمنين صلاة الغداة».

یعنی: «نماز صبح از من چه می خواهد؟! شوهرم، عمر امیرالمومنین هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم، امیرالمومنین نیز هنگام نماز صبح کشته شد»^۲.
و در روایات آمده که حضرت علی رضی الله عنه به خانه دختر و داماد خودشان سر میزدند چنانکه ابن ابی الحدید مینویسد:

عمر بن خطاب رضی الله عنه قاصدی نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام کلثوم رضی الله عنها همسر او از حرکت قاصد آگاه شد چند دیناری داد و عطری خرید و آن را در دو شیشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هدیه به همسر قیصر روم بدهد. هنگامی که قاصد برگشت، دو شیشه پر از جواهرات از طرف همسر قیصر آورد و به ام کلثوم داد و چون عمر رضی الله عنه به خانه آمد و جواهرات را دید، پرسید اینها از کجا آمده است. ام کلثوم رضی الله عنها ماجرا را گفت و عمر رضی الله عنه جواهرات را از او گرفت. ام کلثوم رضی الله عنها به اعتراض گفت: این به عوض هدیه من است. عمر رضی الله عنه گفت: «بینی و بینک ابوک، فقال علی رضی الله عنه: لك منه بقیمة دینارك، والباقي للمسلمین جملة، لان برید المسلمین حمله» یعنی: داور میان من و تو، پدرت باشد.

۱- طبقات الكبرى ج ۳ ص ۳۵۲؛ تاریخ دمشق ج ۴۴ ص ۴۲۶؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۷۶.

۲- بدایه و النهایه ج ۸، ص ۱۴.

علی رضی الله عنه به سود عمر رضی الله عنه داوری کرد و فرمود: به مقدار بهای دینارهایی که عطر خریدی از این جواهرات مال توست و بقیه مال مسلمانان است؛ زیرا قاصد آنان هدیه تو را برد و اینها را آورد!

پس اگر دلخوری و تهدید وجود داشت، این رفت و آمدها و این اعتماد وجود نداشت.

و محمد بن حنفیه نیز به آنها سر میزد:

«ابن الحنفیه یقول دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثومك بنت علي فضمني

وقال بالحلواء»^۱.

ابن حنفیه (فرزند علی رضی الله عنه) فرمود: «عمر رضی الله عنه وارد شد در حالی که من نزد خواهرم ام کلثوم رضی الله عنها بنت علی رضی الله عنه بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذیرایی کن».

و از روایات متعدد و بسیاری ثابت است که حضرت علی رضی الله عنه حضرت ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه را افضل میدانسته و از ۸۰ طریق از حضرت علی رضی الله عنه نقل است که میفرمود: هر کس مرا بر ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه برتری دهد بر او حد مفتری اجرا میکنم^۲.

و ابن تیمیه در **منهاج السنة** خود و ابالقاسم نصر بن الصباح البلخی در کتاب «النقض علی ابن الراوندی» مینویسند:

از شریک ابن عبدالله سؤال شد که: «کدامیک افضل است، ابوبکر یا علی؟» و او جواب داد: ابوبکر. «شخص دوباره پرسید: با اینکه شیعه هستی این حرف را می‌زنی؟ و او جواب داد: «آری. اگر این را نگویم، شیعه نیستم!! بخدا سوگند که علی از این منبر بالا

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۹، ص ۳۵۱

۲- تاریخ دمشق ج ۵۴ ص ۳۳۱؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۷ ص ۱۲۲ و همینطور تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۱۸۴ و کنز العمال ج ۳۷۵۱۵.

۳- مجموع الفتاوی ۱۸۴/۳۵-۱۸۵.

رفته و گفت: «همانا بهترین افراد این امت پس از رسول خدا ﷺ ابوبکر و سپس عمر می‌باشند». پس آیا من حرف او را زیر پا گذاشته و او را دروغگو بخوانم؟ بخدا که او دروغگو نبود!

و در صحیح بخاری است که از محمد بن الحنفیه (پسر علی بن ابی طالب) روایت شده که گفت: به پدرم (علی بن ابی طالب) گفتم: بهترین مردم بعد از رسول الله ﷺ چه کسی است؟ او گفت: ابوبکر. گفتم: بعد چه کسی است؟ او گفت: عمر ﷺ و ترسیدم که بعد از او عثمان ﷺ را بگویند پس گفتم: بعد از عمر ﷺ شما هستید؟ او گفت: خیر، من کسی نیستم مگر یکی از مسلمانان.^۲

و در کتب اهل تشیع نیز این روایات زیاد به چشم می‌خورند از جمله خطبه الله بلاد فلان است که حضرت علی می‌فرماید:

«الله بلاد فلان، فلقد قوم الأود، وداوی العمد، وأقام السنة، وخلف الفتنه؛ ذهب نقی الثوب، قليل العيب، أصاب خيرها وسبق شرها. أدی إلى الله طاعته، واتقاه بحقه، رحل وترکهم في طرق متشعبة، لا يهتدي بها الضال، ولا يستيقن المهتدي».

«رحمت خدا بر فلانی (حضرت عمر ﷺ) باد. او کژی را راست نمود، بیماری را مداوا کرد، سنت را برپاداشت و فتنه بعد از او پدید آمد. او پاک بود و با اندکی عیب از دنیا رفت. از خیر آن بهره مند شد و قبل از آن که شر فتنه دامن گیر او شود، از جهان رخت بر بست.

فرمان خدا را اطاعت نمود و به گونه شایسته‌ای تقوای الهی را رعایت کرد. از دنیا رحلت کرد و آنها - مسلمانان - را بر دو راهی گذاشت که گمراه رستگار نمی‌گردد، و رستگار مطمئن نمی‌شود».

۱- منهاج السنه ج ۱ ص ۱۳.

۲- صحیح بخاری ح ۳۳۹۵.

این روایت به صورت واضح عقیده حضرت علی علیه السلام را بیان میکند، و برای منصفان واضح است که حضرت عمر سنت را برپا داشته و مطیع فرمان خدا بوده است. اینجا شاید شیعه بگوید: در متن خطبه «لله بلاد فلان» آمده و شما از کجا فهمیدید که منظور حضرت عمر رضی الله عنه است؟ میگوییم: ابن ابی الحدید که به اعتراف شیخ عباس قمی^۱ و خوانساری^۲ و آقا بزرگ طهرانی^۳ از علمای اهل تشیع است و علامه ابن کثیر نیز او را شیعی غالی میدانند^۴. میگوید:

منظور از فلانی، در این خطبه، عمر بن خطاب می باشد؛ «وقد وجدت النسخة التي بخط الرضى أبي الحسن جامع (نهج البلاغة) وتحت (فلان) (عمر)» «من، نسخه‌ی خطی نهج البلاغه را که به خط گردآورنده‌ی آن یعنی رضی ابی الحسن نوشته شده بود، دیدم که ذیل کلمه‌ی فلانی، عمر نوشته بود».

ابن ابی الحدید، هم چنین می گوید: «در این باره از ابوجعفر یحیی بن ابی زید علوی پرسیدم؛ او، نیز به من گفت: (منظور، عمر بن خطاب است). گفتم: (آیا امکان دارد که امیرالمؤمنین این گونه از عمر، تعریف کنند؟) ابوجعفر گفت: (آری)»^۵.

و میثم بحرانی در توجیه این خطبه، می نویسد:

«این جا سؤالی برای شیعیان به وجود می آید که این گونه تعریف و تمجیدها درباره‌ی ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، با اجماع و عقیده‌ی ما در خطاکار بودنشان به خاطر غضب خلافت، در تعارض قرار دارد؛ از این رو یا این خطبه، اصلاً از گفته‌های امام نیست و یا اجماع ما

۱- الکنی و الالقاب عباس قمی ج ۱ ص ۱۸۵.

۲- روضات الجنات خوانساری ج ۵ ص ۲۰ - ۲۱.

۳- الذریعة الی تصانیف الشیعه، آغا بزرگ طهرانی ج ۴۱ ص ۱۵۸.

۴- البدایة والنهایة ج ۱۳ ص ۲۳۳ و همینطور الیان سرکیس در معجم المطبوعات او از اکابر شیعه میداند و حاجی خلیفه نیز در کشف الظنون او را شیعه معرفی میکند.

۵- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۲، ص ۳-۴.

بر کینه‌ورزی به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، نادرست می‌باشد. وی، تقیه‌کاری امام را توجیه این سؤال دانسته و نوشته است: «امام از آن جهت به تعریف از ابوبکر یا عمر رضی الله عنهما پرداخت که مردم، خلافت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما را درست می‌پنداشتند؛ امام، این کار را کرد تا از این طریق، دل‌های مردم را به خود جلب نماید (یعنی باز هم همان تقیه = دروغ خوش نام!)»^۱.

و همین‌طور دکتر علی شریعتی نیز این خطبه را در حق حضرت عمر رضی الله عنه میداند.^۲ پس به کوری چشم اهل رفض ثابت شد که آن زن و شوهر نسبت به هم مهر می‌ورزیدند و با هم خوشبخت و همیشه یار یکدیگر بودند و پدر ام کلثوم و پدر زن حضرت عمر رضی الله عنه نیز از این وصلت راضی و خرسند بود.. پس بسوزد آنکه همیشه در حال سوختن است!

شبهه: در حال ضرورت، ازدواج با کافر نیز جایز است:

شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه در این باره می‌گوید:
این ازدواج، اگر صحیح باشد، دو توجیه دارد که با مذهب شیعه در باره گمراهی افرادی که پیش از امیرمؤمنان بودند سازگار است:

۱. شرط ازدواج، اسلام ظاهری است که شهادتین و نماز به سوی قبله و اقرار کردن به مجموعه شرایع است؛ اگر چه سزاوارتر است که تنها با کسی که مومن است، وصلت صورت گیرد و با کسی که به ظاهر مسلمان است و گمراهی که سبب خروج او از اسلام شود، ندارد، وصلت ننمود؛ اما هر زمان که ضرورت اقتضا داشت که با چنین گمراهی، به

۱- نهج البلاغه، به شرح ابن میثم بحرانی، ج ۴، ص ۹۸ چاپ تهران.

۲- تشیع علوی و تشیع صفوی. دکتر علی شریعتی چاپ دوم ۱۳۷۸ انتشارات چاپخش تهران، ص ۸۵-۸۶ و البته در بعضی از نسخ نیز لله در عمر آمده است و در بعضی نیز لله بلاء فلان که در هر صورت مطلب تغییر نمی‌کند و نتیجه همان میشود.

شرط تظاهر به اسلام، ازدواجی صورت گیرد، کراهت از بین رفته و این کار جایز می‌شود؛ و کاری که در زمان اختیار مستحب نبود، در زمان اضطرار، جایز می‌شود. امیرمؤمنان در آن زمان، احتیاج داشتند که جان‌ها را حفظ کرده و نزدیکی ایجاد کنند. و چنین دید که اگر همانند عمر رضی الله عنه، در خواسته ای که او مطرح کرده به این عنوان که با دختر علی رضی الله عنه ازدواج کند، پافشاری نماید (و دختر خویش را به او ندهد) این مطلب فساد دینی و دنیوی خواهد داشت؛ و اگر این کار را قبول کند، سبب صلاح دینی و دنیوی خواهد بود؛ به همین سبب بود که خواسته او را برآورده کرد.

جواب:

اولاً شما که می‌گویید: حضرت علی عالم الغیب بود پس حتی اگر حضرت عمر تظاهر به اسلام بکند (و در حقیقت کافر باشد، نعوذ بالله) حضرت علی از قلب او با خبر است و (به زعم شیعه) میداند که او کافر است! (نعوذ بالله) پس به طریق اولی این ازدواج و همخوابی در آن همانطور که گفتیم به مثابه زنا است که به هیچ وجه در شریعت مقدس اسلام جایی ندارد و البته شما اهل تشیع و سخن شیخ مفید را داخل در این شریعت مقدس محسوب نکنید و بهتر است آن را در شریعت عبدالله بن سبا داخل کنید، گمان کنم هم وزن هم باشند!

دوماً: از امام صادق رضی الله عنه نقل است که فرمودند:

«ان الله فوض الى المومن كل شیء الا اذلاله نفسه»^۱ (یا با این کلمات = «ان الله

فوض إلى المؤمن امورہ کلها ولم يفوض إليه ان يكون ذليلاً»)

«همانا خداوند هر امری را به مومن تفویض کرده اما ذلیل کردن نفس خود را به او

اجازه نداده است».

۱- تهذیب الاحکام طوسی ج ۶ ص ۱۷۹؛ وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۱۵۶؛ بحار الانوار ج ۶۴ ص ۷۲؛

مشکاة الانوار طبرسی ص ۱۷۴- دار الحدیث؛ میزان الحکمه ج ۳، ص ۱۹۵۷- دار الحدیث و.....

آیا من میتوانم در این مقام بپرسم: چرا حضرت علی علیه السلام از دستور خدا سرپیچی کرد؟؟؟ چرا نفس خود را ذلیل کرد و تن به این ازدواج داد؟؟ عجب است! اجماع اهل تشیع بر آن است که امام باید شجاعترین مردم باشد، میگوییم این شجاعت کجاست؟؟

او که شیر خدا بود چنین چیزی را بر خود پذیرفت ولی من که در مقابل ایشان بچه گربه ای هم نیستم اگر مرا بکشند هم راضی به چنین وصلتی نمیشوم، بخدا حیرانم از این اقوال اهل تشیع که آن را به اسم اسلام تمام میکنند! باید گفت: «اعوذ بالله من الروافض الرجیم!!».

همه داستانهای شیعه به همین شکل است، در جایی حضرت علی کتک میخورد و طناب در گردن او را میبرند و در جایی او را تهدید میکنند که دستت را قطع میکنیم و... ولی در هیچ کدام از این سوانح عکس العملی نشان نمیدهند، (به زعم شیعه) زن و پسرش را میکشن ولی او آخ نمیگوید!، خلافت را از او میگردند او دم نمیزند! فدک را به او نمیدهند باز هم سکوت میکند! طناب در گردنش می اندازند و او میگوید: «یا ابن ام إن القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی!!»^۲ حالا هم که او و عمویش را تهدید میکنند او در عوض دخترش را دو دستی تقدیم میکند!!!

این همان علی علیه السلام است که او را فاتح خیبر و اسد الله الغالب میخوانند؟؟ پس چه شد آن همه شجاعت و قدرت؟ آن همه درایت چه شد؟؟ حتی نتوانست ناموس خود را نجات دهد؟؟ شاعر چه خوب سروده که میگوید:

در تکاپوی بهر این مطلوب همه غالب شدند و او مغلوب

۱- از جمله شیخ مفید در الاقتصاد و مجلسی در بحار الانوار و طوسی در تلخیص الشافی و انوار النعمانیة نعمه الله جزائری و شیخ صدوق در اکمال الدین و... چنین میگویند.

۲- احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۱۱ - نجف.

با چنین وهم و ظن ز نادانی

اسد الله الغالبش خوانی؟

عبدالرحمن جامی

ادامه شبهه:

۲. ادعا کنیم که ازدواج با گمراهی که امامت را منکر شده و آن را حق کسی می‌داند که مستحق آن نیست، حرام است؛ اما حتی طبق این فرض نیز زمانی که انسان بر جان و دین خویش بیمناک باشد، می‌تواند این کار را انجام دهد؛ همانطور که در زمان تقیه می‌تواند سخن شرک که منافات با توحید دارد، بر زبان آورد؛ و همانطور که خوردن مردار و گوشت خوک در زمان ضرورت جایز است؛ با اینکه در زمان اختیار حرام بوده است.

امیرمؤمنان در این زمان مضطر به قبول ازدواج ام‌کلثوم با عمر شدند؛ زیرا او حضرت را تهدید کرده و به همین سبب امیرمؤمنان بر جان خویش و شیعیان بیمناک بودند؛ و به همین سبب از روی ضرورت، خواسته او را پذیرفتند؛ همانطور که ضرورت سبب جواز گرفتن سخنان شرک آلود می‌شود. خداوند در قرآن فرموده است «مگر افرادی که (به خاطر ستم دیگران) مجبور به انجام کاری شده و قلب آن‌ها با ایمان، محکم شده باشد».

جواب:

در مورد گوشت مردار دلیل از آیه قرآن داریم که می‌گوید:

﴿فَمَنْ أَضْطَرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرٍ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [المائدة: ۳].

«و هرکس دچار گرسنگی شود بی‌آنکه به گناه متمایل باشد [اگر از آنچه منع شده است بخورد] بی‌تردید خدا آمرزنده مهربان است».

ولی جواز ازدواج در صورت اجبار در هیچ جای قرآن وجود ندارد، نمیدانم دلیل

حلت این ازدواج آنها از کدام آیه است، شاید " کتاب الجفر آیه «X»؟!؟

ازدواج با مشرک و کافر و منافق و قاتل و بدعت گزار و... که شما همه را در مورد حضرت عمر میدانید حرام است و اگر چنین ازدواجی صورت بگیرد، همخوابی در آن،

زنا محسوب میشود. ولی شیخ مفید(و قزوینی) زنا را هم ردیف گوشت مردار و شراب خوردن میدانند!

خداوند میفرماید:

﴿وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا﴾ [النساء: ۱۴۱]. «خداوند به

هیچ وجه و هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی (برای ازدواج و...) قرار نداده است».

و در سوره ممتحنه:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا جَاءَكُمْ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٍ فَامْتَحِنُوهُنَّ ۗ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ ۗ فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَا هُنَّ حِلٌّ لَهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ﴾ [الممتحنة: ۱۰].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون زنان با ایمان مهاجر نزد شما آیند آنان را بیازمایید خدا به ایمان آنان داناتر است پس اگر آنان را باایمان تشخیص دادید دیگر ایشان را به سوی کافران بازنگردانید نه آن زنان بر ایشان(کافران) حلالند و نه آن [مردان کافر] بر این زنان حلال».

پس از آیه قرآن حرام بودن ازدواج با کافر معلوم است ولی خداوند در پایان آیه نفرموده است. در اضطرار و یا وقتی شما را تهدید به کشتن و یا... (شاید دست قطع کردن) کردند برای شما اشکالی ندارد که رضایت دهید دخترتان زنا کند! فان الله غفوراً رحیماً!!!! شرم آور است که بنده این خطوط را بنویسم و باعث تاسف است که در مورد چیز به این واضحی باید با کسانی که آنها را مسلمان میدانیم بحث کنیم و آیه قرآن را به کناری نهاده و گوش جان به سخنان شیخ مفید و امثالهم بسپاریم!!

مجیب شاهوزهی: جاری کردن کلمه‌ی کفر بر زبان در وقت اکراه، یک امر موقت و مسأله‌ی اعتقادی است و کاملاً می‌توان در عین اجرای کلمه‌ی کفر بر زبان، ایمان به خدا را در قلب پوشیده و به صورت محکم و بدون کم و کاست محفوظ نگهداشت و شرعاً با وجود تصدیق قلبی به وحدانیت خداوند متعال، جاری کردن کلمه‌ی کفر بنا بر ضرورت رخصت است. بنابراین، نمی‌توان این اضطرار را با عمل ازدواج که از یک طرف، یک امر

دائمی است و از اعمالی است که به جوارح و ظاهر تعلق دارد و از طرف دیگر، مسلمان به حفظ عفت و اجتناب از ازدواج با کافران و مشرکان دستور داده شده است، قیاس کرد. جاری کردن کلمه کفر بر زبان در وقت اکراه دال بر رضایت قلبی نیست، اما انجام یک عمل به طور دوام و همیشگی و اصرار بر آن و بدون ظاهر شدن هیچ گونه کدورت و جدال و نارضایتی در طول زندگی بین زوجین و خانواده‌ی طرفین و بلکه به جای آن، ظهور الفت و محبت بین همدیگر و رفت و آمد خانوادگی کاملاً به رضایت قلبی و محبت متقابل طرفین دلالت دارد. بنابراین، از این ناحیه هم قیاس عمل علی علیه السلام با اجرای کلمه کفر بر زبان در وقت ضرورت کاملاً نادرست است.

با توجه به حرام بودن نکاح بین مسلمان و کافر در شریعت مقدس اسلام و عدم انعقاد نکاح در میان زن و مرد، امکان ندارد که شیر خدا و فاتح خیبر و صاحب ذوالفقار علیه السلام مرعوب زور و قدرت و تهدیدات عمر رضی الله عنه بشود و دخترش را برای استفاده‌ی حرام حتی برای یک لحظه به او تحویل دهد، چه برسد برای همیشه، ظاهر است؛ در صورتی که عمر رضی الله عنه کافر بوده است (معاذ بالله)، استفاده‌ی او از حضرت ام کلثوم رضی الله عنها زنا محسوب می‌شد (العیاذ بالله) و هر با شعوری این مطلب را خوب می‌فهمد و نیازی به تفهیم ما ندارد، هر چند مدعیان دروغین محبت اهل بیت آن را با تکلف فراوان طبق میل خود جلوه بدهند^۱.

خواننده خود قضاوت کند، آیا کسی حاضر می‌شود ناموس و عزیزه خود را به یک شخص (زبان‌شان لال) مرتد و شراب‌خوار و بداخلاق و قاتل و.... خلاصه، یک دیو دو سر!! (به خیال شیعه!) بدهد؟ اصلاً می‌گوییم: بر روی تو شمشیر کشیده و بگویند: یا دخترت را بده یا دستت را قطع می‌کنیم، شما کدام را انتخاب می‌کنید؟؟ ازدواج دخترتان با چنان آدمی یا دست خودتان؟؟ حالا بعد از جواب، این وضعیت را در مورد حضرت علی رضی الله عنه تصور کنید، آیا اسد الله الغالب، فاتح خیبر و... چنین ننگی را بر خود می‌پذیرد؟؟

۱- فرار از واقعیت تا کی / مجیب شاهوزهی.

آیا میپذیرد خودش سالم بماند ولی دخترش زنا کند و نابود شود؟ آیا شریعتی وجود دارد که زنا را حلال بدانند؟!^۱

ادامه شبهه (هذیان):

و شیخ مفید در کتاب المسائل العبریه می نویسد:

ازدواج با گمراه، توسط انبیا به صورت عملی با گمراه ازدواج کرده و عده‌ای (از مومنین) را به ازدواج گمراهان در آورده و گاهی نیز به این کار دعوت کرده‌اند؛ و گمراهی آنان سبب جلوگیری از این ازدواج‌ها نشد؛ و نیز سبب نگشت که انبیا آنان را دوست داشته باشند؛ و حتی دلالت بر این مطلب نیز نمی‌کند! آیا نمی‌بینید که پیامبر دو دختر خویش را به ازدواج دو کافر، یعنی عتبۀ بن اُبی لهب و اُبو العاص بن ربیع در آورد؛ اما این کار منجر به گمراهی پیامبر یا هدایت آن دو نگردید. و حتی ازدواج دو دختر پیامبر با آنها، سبب جلوگیری از بیزاری پیامبر از دین آن‌ها نگردید.

خداوند نیز در قرآن از لوط عَلَيْهِ السَّلَام خبر داده‌است که فرمود: «ای قوم! اینان دختران من برای شما پاکیزه‌ترند!»؛ او دختران خویش را در معرض ازدواج با کفار قوم خویش قرار داد آنهم زمانی که خداوند اذن در هلاک آن قوم داده بود! اما این کار سبب دوستی بین لوط و قومش نشد، و سبب عدم دشمنی دینی قومش با او نگردید.

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ازدواج منافقین با زنان مومن را جایز دانست؛ و ازدواج مومنین با زنان منافق را نیز جایز دانست؛ اما این کار سبب جدایی دینی دو گروه نمی‌شود!

جواب:

گویا ایشان موضوع را خوب نفهمیده‌اند زیرا شیعیان حضرت عمر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ را گمراه نمی‌دانند بلکه او را کافر و حتی از بدترین کفار میدانند پس قیاس این دو با هم غیر ممکن و غیر قابل قبول است.

۱- البته به جز شریعت اهل تشیع که زنا را به اسم صیغه، متعه و یا ازدواج موقت حلال می‌سازد!

در مورد دختران پیامبر ﷺ نیز باید گفت: ازدواج رقیه با عتبه (پسر عمویش) و ازدواج ام کلثوم ﷺ با عتبه (پسر عمویش) و همینطور ازدواج ابوالعاص با زینب همه قبل از اسلام و بعثت حضرت رسول ﷺ بوده یعنی زمانی که هیچ مسلمانی وجود نداشته است. و البته بعد از بعثت هر سه دختر به شکلی از همسرانشان جدا شدند و فقط زینب بود که از ابوالعاص (پسر خاله‌اش) جدا شد ولی بعد از اینکه ابوالعاص اسلام آورد دوباره نزد وی برگشت و دو فرزند به نام‌های علی و امامه را برای او آورد.. گذشته از آن مگر ازدواج‌های دختران حضرت محمد ﷺ از روی اجبار و نعوذ بالله از روی تهدید و ارباب بود؟!۱.

و اما در مورد سخن حضرت لوط عليه السلام، بشنویم جوابشان را از مرجع تقلید اهل تشیع یعنی آیت الله مکارم شیرازی که در مورد همین آیه میگوید:

دیگر اینکه مگر ازدواج دختر با ایمانی مانند دختران لوط با کفار بی‌ایمان جائز بود که چنین پیشنهادی را کرد؟! پاسخ این سؤال را از دو راه گفته‌اند:

یکی اینکه در آئین لوط همانند آغاز اسلام تحریم چنین ازدواجی وجود نداشت، لذا پیامبر ﷺ دختر خود را " زینب " به ازدواج " ابی العاص " قبل از آنکه اسلام را بپذیرد در آورد، ولی بعدا این حکم منسوخ گشت.

دیگر اینکه منظور " لوط " پیشنهاد ازدواج مشروط بود (مشروط به ایمان) یعنی این دختران من است، بیائید ایمان آورید تا آنها را به ازدواج شما در آورم.

و از اینجا روشن می‌شود که ایراد بر لوط پیامبر ﷺ که چگونه دختران پاک خود را به جمعی از اوباش پیشنهاد کرد نادرست است زیرا پیشنهاد او مشروط و برای اثبات نهایت علاقه به هدایت آنها بود!

۱- تفسیر نمونه: بدون شک دختران لوط تعداد محدودی بودند، و آن جمعیت افراد زیادی، ولی هدف لوط این بود که به آنها اتمام حجت کند و همینطور به تفسیر المیزان علامه طباطبایی مراجعه کنید که شبهات را در این زمینه جواب گفته است.

و همانطور که مکارم شیرازی گفتند در آن دوران ازدواج کافر با مسلمان حلال بوده است چنانکه حضرت لوط و حضرت نوح با زنان مشرکی ازدواج کردند و خداوند در مورد حضرت لوط میفرماید:

﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ كَفَرُوا أَمْرَاتِ نُوحٍ وَأَمْرَاتِ لُوطٍ ۖ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِّنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ فَخَاتَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ ﴿۱۰﴾ [التحریم: ۱۰].

«خدا برای کسانی که کفر ورزیده‌اند آن نوح و آن لوط را مثل آورده [که] هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست [شوهران] آنها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد با داخل شوندگان داخل آتش شوید».

اما در شریعت اسلام همانطور که آیات نیز گواهی دادند، ازدواج با کافر حرام و همبستری در آن مانند زنا کردن است! پس قیاس این دو ازدواج با هم قیاس باطلی است که بطلان آن اظهر من الشمس است.

و اما ازدواج منافقینی که پیامبر ﷺ آنها را جایز دانسته است، نمیخواهم وارد این موضوع شوم و همین بس که شما حضرت عمر رضی الله عنه را کافر میدانید و به راستی کسی که حاضر شود دختر پیامبر ﷺ را مضروب و پسرش را بکشد، مسلمان است؟؟!

خنده دار است! قبل از این به سخن سفیان و... استناد کرده اید که ازدواج با منافق را جایز ندانسته‌اند و حال از مفید بر عکس آن نقل میکنید؟؟ من مانده ام به کدام ساز شما باید رقصید؟؟ بدبختی این است که خجالت هم نمیکشید! و این همه حرفهای مفت بخورد ملت میدهید.

شبهه: ازدواج اجباری عمر با عاتکه:

ازدواج با ام‌کلثوم، نخستین ازدواج اجباری خلیفه نیست؛ بلکه پیش از آن نیز اتفاق افتاده است که ازدواج با عاتکه دختر زید از نمونه‌های آن است.

محمد بن سعد در الطبقات الکبری می‌نویسد:

علی بن زید می‌گوید: عاتکه دختر زید، همسر عبد الله بن ابوبکر بود، و عبد الله با او شرط کرده بود که اگر او مُرد، شوهر نکند. عاتکه پس از مرگ عبد الله بدون شوهر مانده بود و هر کس از وی خواستگاری می‌کرد، نمی‌پذیرفت، عمر به کسی که ولایت بر عاتکه داشت گفت که برای من از او خواستگاری کن، آن زن عمر را نیز قبول نکرد. عمر به سرپرست او گفت: تو او را به همسری من دریاور. مراسم ازدواج انجام شد، عمر بر او وارد و با وی درگیر شد تا سرانجام با زور با وی همبستر شد. هنگامی که کارش تمام شد، عاتکه با اظهار نفرت چندین مرتبه گفت: اُف اُف! ... سپس عمر خارج شد و نزد وی بازنگشت تا آن که عاتکه کنیزش را فرستاد و به عمر گفت: بیا من در اختیار تو هستم.

جواب:

۱- اولاً سند آن منقطع^۲ و راویش مجروح است.

علی بن زید بن عبد الله بن زهیر بن عبد الله بن جدعان القرشی التیمی، أبو الحسن البصری المکفوف^۳...

احمد بن عبدالله عجللی و ابوحاتم در مورد او گویند: شیعه است

۱- با عرض معذرت! اینجا عمر می‌گوید: اف اف نه عاتکه ... چون در روایت آمده: و سپس (عمر رضی الله عنه) از خانه بیرون شد در نتیجه او بود که قبل از این سخن می‌گفت!! محض اطلاع بود.

۲- رجوع به کنز العمال ج ۱۳ ص ۶۰۸ ح ۳۷۶۰۷ و جامع الاحادیث سیوطی ج ۲۵ ص ۵۰۰ ح ۲۸۴۳۸.

۳- تهذیب الکمال المزی ج ۲۰ ص ۴۳۷-۴۳۸ راوی شماره ۴۰۷۰ و سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۹ ص ۲۴۰ به بعد

أبو أحمد بن عدی گوید: در تشیع غلو میکنند.. یزید بن زریع گوید: او رافضی است... حماد بن زید گوید: او احادیث را تغییر میداد.. امام صادق علیه السلام میگوید: علی بن زید ضعیف است. احمد بن حنبل رحمته الله میگوید: ضعیف است، یحیی بن معین گوید: ضعیف در همه چیز و نسائی گوید: ضعیف است..

آیا به چنین شخصی میتوان اعتماد کرد؟؟ کسی که هم شیعه غالی است و هم روایات را تغییر میداد و همه او را ترک کرده‌اند، مورد اعتماد است؟

۲- چگونه مردم از وقوع این ماجرا با خبر شدند؟؟ مگر آنها نیز در حمله آنها حضور داشته اند؟؟ لعلکم تتفکرون؟؟ متاسفم برای کسی که این داستانها را باور میکند!!

۳- ابن سعد اینگونه مینویسد: عاتکه رضی الله عنها دختر زید بن عمرو بن نفیل که همسر زبیر بن عوام رضی الله عنه بود و مردم مدینه می گفتند هر کس می خواهد شهید شود با عاتکه ازدواج کند که او قبلاً همسر عبد الله بن ابو بکر رضی الله عنه بود که کشته شد، سپس همسر عمر بن خطاب رضی الله عنه شد که او هم کشته شد و سپس همسر زبیر شد که او هم کشته شد.... و باز هم در تذکره عاتکه (همان آدرس قزوینی) اینچنین مینویسد:

عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل بن عبد العزی بن رباح بن عبد الله بن قرط بن رزاح بن عدی بن کعب، مادرش ام کرز دختر حضرمی بن عمار بن مالک بن ربیع بن لکیز بن مالک بن عوف است، عاتکه مسلمان شد و بیعت و هجرت کرد.

یزید بن هارون از محمد بن عمرو از یحیی بن عبد الرحمان بن حاطب ما را خبر داد که می گفته است عاتکه همسر عبد الله پسر ابو بکر رضی الله عنه صدیق بود، عبد الله بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داد به شرط آنکه عاتکه پس از مرگ عبد الله ازدواج نکند، قضا را عبد الله پیش از عاتکه درگذشت، عمر بن خطاب به عاتکه پیام فرستاد و گفت چرا آنچه را که خداوند بر تو روا داشته است بر خود حرام و ناروا ساخته ای، آن مالی را که از عبد الله گرفته ای به خویشانش برگردان و ازدواج کن، عاتکه چنان کرد، عمر از او خواستگاری کرد و به همسری گرفت.....

یزید بن هارون، از محمد بن عمرو، از یحیی بن عبد الرحمان بن حاطب ما را خبر داد که می‌گفته است ربیعۀ بن امیۀ پیش عمر بن خطاب رضی الله عنه آمد و گفت خواب دیدم که ابو بکر رضی الله عنه در گذشته است و تو پس از او زنده ای و به خلافت رسیده ای و به این بانوی پارسای بریده از مردم پیام فرستاده و او را به همسری گرفته‌ای و او را به عنوان عروس به خانه ات آوردند و بر در خانه ات شتران تنومند با بار و بنه ایستاده‌اند، گوید آن زن عاتکه رضی الله عنها دختر زید بن عمرو بن نفیل بود که همسر عبد الله پسر ابو بکر رضی الله عنه بود و عبد الله رضی الله عنه روز جنگ طائف کشته شد، عبد الله بخشی از اموال خود را برای عاتکه قرار داده بود به شرطی که پس از او شوهر نگیرد، عمر رضی الله عنه در پاسخ ربیعۀ بن امیه گفت سنگ بر دهانت باد چنین نیست و خداوند ابو بکر رضی الله عنه را زنده و ما را از او بهرهمند می‌دارد و راهی برای دسترسی به این بانو نیست، چنان شد که ابو بکر درگذشت و عمر رضی الله عنه به جای او نشست و به عاتکه رضی الله عنها پیام فرستاد که چرا چیزی را که خداوند بر تو روا داشته است بر خود ناروا می‌داری؟ مال را به صاحبانش برگردان و ازدواج کن، او چنان کرد و عمر رضی الله عنه او را خواستگاری و با او ازدواج کرد.

و اما صحیحترین روایت آن است که ابن حجر عسقلانی آن را به نقل از ابن سعد اینگونه نقل میکند: «وأخرج بن سعد بسند حسن عن یحیی بن عبد الرحمن بن حاطب: كانت عاتكة تحب عبد الله بن أبي بكر فجعل لها طائفة من ماله على ألا تتزوج بعده ومات فأرسل عمر إلى عاتكة أن قد حرمت ما أحل الله لك فردى إلى أهله المال الذي أخذته ففعلت فخطبها عمر فنكحها!».

و ابن سعد می‌گوید: یزید بن هارون، از یحیی بن سعید، از ابو بکر بن محمد بن عمرو بن حزم، از عبد الله بن عبد الله بن عمر رضی الله عنه ما را خبر داد که می‌گفته است عاتکه رضی الله عنها

دختر زید بن عمرو بن نفیل همسر عمر بن خطاب رضی الله عنه عمر را که روزه داشت بوسید و عمر رضی الله عنه او را از این کار منع نکرد.

معن بن عیسی، از مالک، از یحیی بن سعید ما را خبر داد که می‌گفته است عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل که همسر عمر بن خطاب رضی الله عنه بود، سر عمر رضی الله عنه را که روزه داشت می‌بوسید و عمر رضی الله عنه او را منع نمی‌کرد.

و ابن عبدالبر در الاستیعاب مینویسد چون حضرت امیرالمومنین، عمر فاروق شهید رضی الله عنه شدند، عاتکه گریه کرد و اینچنین سرود:

ثم قتل عنها عمر فقالت تبکیه:

لا تملي على الإمام النجيب

عين جودي بعبرة ونحيب

لم يوم الهياج والتثويب

فجعتني المنون بالفارس المع

قد سقته المنون كأس شعوب^۱

قل لأهل الضراء والبؤس موتوا

معنی: «ای چشم با زاری گریه کن بر امام نجیب و هرگز خسته مباش. مرگ او مرا ماتم زده کرده. مرگ سوار دلیر که در کارزار دارای علامت است اشتهار داشت. او پناه مردم بود. او حامی مردم از سختی روزگار و او باران و نعمت رهگذران و پناهندگان بود.

بشروتمندان و تهی دستان بگو. بمیرند که او جام مرگ کشنده را نوشید».

و این مرثیه بسیار مشهور است چنانکه ابن حجر عسقلانی در این مورد می‌گوید: «ثم

استشهد عمر فرثته بالأبيات المشهورة»^۱.

۱- الاستیعاب ابن عبدالبر، تذکره عاتکه بنت زید و به طور کلی عاتکه ۵ مرثیه در رثای حضرت فاروق

رضی الله عنه سروده است. و شمه‌ای از همه آنها به این شکل است: «عَصْمَةُ النَّاسِ وَالْمُعِينُ عَلَى الدَّهْرِ وَغَيْثُ الْمُتَّابِ وَالْمَحْرُوبِ «قُلْ لِأَهْلِ الضَّرَاءِ وَالْبُؤْسِ مُوتُوا قَدْ سَقَّتَهُ الْمُنُونُ كَأَسَّ شُعُوبٍ» «رُؤُوفٌ عَلَى الْأَذْنَى غَلِيظٌ عَلَى الْعَدَى أَخَى ثِقَّةٍ فِي النَّائِبَاتِ مُنِيبٍ» «مَتَى مَا يُقْلُ لَا يَكْذِبُ اللَّهُ، قَوْلُهُ سَرِيعٌ إِلَى الْخَيْرَاتِ غَيْرُ قَطُوبٍ» «جَسَدٌ لُفَّفَ فِي أَكْفَانِهِ رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَى ذَاكَ الْجَسَدِ». عبقریات، عقاد، ص ۶۷۳.

و در روایتی ۲ درباره عمر چنین گفت:

فجعنی فیروز لادر دره بابیض تال للکتاب منیب

رؤف علی الادنی غلیظ علی العداخی ثقة فی النائبات مجیب

متی ما یقل لا یکذب القول فعله سریع الی الخیرات غیر قطوب

یعنی: «فیروز(ابو لولوء مجوسی) که خیر نبیند و رستگار نشود مرا عزادار کرده بمرگ یک پرهیزگار و سفید رو که نزد خدا برگشته، او نسبت به نزدیکان رؤف و مهربان و نسبت به دشمنان سخت گیر و خشن بوده، مورد اعتماد و در مصائب و شداید یار و مددگار است. اگر می‌گفت راست می‌گفت و هرگز در فعل و قول او دروغ نبود. او نسبت به نکوکاری و عمل خیر همیشه شتاب می‌کرد و هرگز ترش روئی نمی‌نمود.»

اگر ازدواج به آن شکل صورت گرفته بود این همه محبت به هیچ وجه قابل تصور نیست. پس در نتیجه این دروغگویی قزوینی و معاند بودن ایشان را می‌رساند که به روشنی آفتاب است.

شبهه: ازدواج اجباری حجاج بن یوسف با دختر حضرت زینب رضی الله عنها

طبق نظر اهل سنت، حضرت زینب سلام الله علیها از عبد الله بن جعفر دختری داشت که حجاج بن یوسف سقفی با اکراه با وی ازدواج کرد. ابن حزم اندلسی می‌نویسد:

زینب دختر علی از فاطمه رضی الله عنها دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله با عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ازدواج کرد؛ و از او صاحب دختری شد که حجاج بن یوسف با آن دختر ازدواج کرد!

۱- الاصابه ابن حجر ج ۸ ص ۲۲۸ رقم ۱۱۴۵۲

۲- مستدرک حاکم ج ۳ ص ۹۵ ح ۴۵۰۰؛ تاریخ مدینه، ابن شبة النمیری ج ۳ ص ۹۴۸؛ الکامل ابن اثیر

ج ۳ ص ۶۱؛ بدایه و النهایة ج ۷ ص ۱۵۸ و انساب الاشراف بلاذری و الجوهرة فی نسب للبری

ابن ابی طیفور در بلاغات النساء، الآبی در نثر الدرر، زمخشری در ربیع الأبرار، و برخی دیگر از بزرگان اهل سنت نقل کرده‌اند:

هنگامی که دختر عبد الله جعفر را برای زفاف نزد حجاج بردند، هنگامی که به او نگاه کرد، دید که اشک‌های او بر گونه‌هایش جاری است. گفت: پدر و مادرم فدایت چرا گریانی؟ گفت: از شرافتی که خوار و حقیر شد و از پستی که بزرگی یافت. آیا پس از آن همه ستم و جنایتی که حجاج بن یوسف در باره خاندان پیامبر ﷺ و بنی هاشم انجام داد، می‌توان به استناد این ازدواج، تجاهل کرد که روابط حجاج بن یوسف با اهل بیت پیامبر ﷺ دوستانه بوده و او مرتکب هیچ ستم و جنایتی نسبت به آن‌ها نشده است؟!.

جواب:

هر چند این موضوع ربطی به بحث ندارد ولی چون ما خود را موظف بر جواب دادن شبهاتشان کرده ایم به این نیز میپردازیم و جواب مختصرش این است: این دختر که از او نام میبرند همان ام کلثوم بنت زینب است که در روایات اینچنین آمده:

دختر زینب کبری رضی الله عنها، ام کلثوم، را معاویه بن ابی سفیان رضی الله عنه در مقابل پرداخت دین عبدالله بن جعفر، از وی خواستگاری کرد، ولی عبدالله رضی الله عنه با بیان این که مرا امیری است که بی‌اذن او کاری نکنم، اختیار دخترش را به حسین بن علی رضی الله عنه واگذار کرد و حسین رضی الله عنه، با وجود این که مروان بن حکم، به دستور معاویه، با عده‌ای از مردم برای جلب رضایت حسین بن علی رضی الله عنه بر در خانه او جمع شده بودند، با گرفتن وکالت از ام کلثوم رضی الله عنها، وی را به ازدواج قاسم بن محمد بن جعفر درآورد. پس از وفات قاسم، حجاج بن یوسف، امیر مکه و مدینه، ام کلثوم رضی الله عنها را به ازدواج خود درآورد. گفته شده

۱- نسب قریش مصعب بن عبدالله الزبیری، ص ۸۳، دارالمعارف للطباعة و النشر.

حجاج برای تحقیر آل ابی طالب ام کلثوم رضی الله عنها را از عبدالله بن جعفر رضی الله عنه که در این زمان فقیر و محتاج شده بود، خواستگاری کرد^۱ و برای او ۹۰ هزار دینار مهر قرار داد. اما خالد بن یزید به این خواستگاری اعتراض کرد و به عبدالملک بن مروان گفت: برای من قبیله ای دوست داشتنی تر از قبیله قریش وجود ندارد؛ چگونه اجازه می‌دهی حجاج بن یوسف که غیر قریشی و زیر دست توست با بنی‌هاشم ازدواج کند. به درخواست خالد، عبدالملک به حجاج نامه نوشت و دستور داد ام کلثوم رضی الله عنها را طلاق دهد^۲. سید علی خان در درجات الرفیعه فی طبقات الشیعه ص ۱۷۵: بنا بر تصریح تواریخ عبدالله بن جعفر دو میلیون درهم در پنهانی و پانصد هزار درهم آشکارا از حجاج گرفت که تمام آنرا حجاج پرداخت و عبدالله رضی الله عنه دختر خود را به عراق برای حجاج گسیل داشت.

پس مشخص شد که ازدواج به خاطر وضعیت مالی عبدالله بن جعفر رضی الله عنه بوده و هیچ اجباری از سوی کسی صورت نگرفته است. و اگر اجباری در این موضوع مطرح باشد، اجبار عبدالله بن جعفر رضی الله عنه بر دختر خودش است. (البته در صورت صحت این روایات)

ولی قیاس‌های آقای قزوینی واقعاً خنده دار است، چطور ممکن است حیدر کرار را با عبدالله بن جعفر رضی الله عنه هم طراز قرار داد و گذشته از آن طبق اعتقاد ما اهل سنت حجاج بن یوسف ظالم بوده ولی کافر نبوده و ازدواج با دختر عبدالله بن جعفر نیز به همین طریق ازدواج شرعی محسوب میشود ولی طبق عقیده شیعه ازدواج حضرت عمر (چنانکه گذشت) مساوی است با زنا کردن!!

۱- مروج الذهب مسعودی ج ۱، ص ۱۷۱، ترجمه ابو القاسم پاینده، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ط ۵.

۲- عقد الفرید ابن عبدربه آندلسی ج ۷ ص ۱۳۲، دار الکتب العلمیه، بیروت، ط ۱.

شبهه: ازدواج اجباری مصعب بن زبیر با سکینه بنت الحسین علیهما السلام

سبط بن جوزی در تذکره الخواص در باره فرزندان امام حسین علیه السلام می نویسد:

«وأما سکینه: فتزوجها مصعب بن الزبیر فهلك عنها... وأول من تزوجها مصعب بن الزبیر قهراً...».

«مصعب بن زبیر با سکینه ازدواج کرد و در حالی که همسر او بود، از دنیا رفت. نخستین کسی که با سکینه ازدواج کرد، مصعب بود و این ازدواج با اجبار صورت گرفت.»

سبط بن الجوزی الحنفی، شمس الدین أبوالمظفر یوسف بن فرغلی بن عبد الله البغدادی، تذکره الخواص، ص ۲۴۹ - ۲۵۰، ناشر: مؤسسه أهل البيت - بیروت، ۱۴۰۱ هـ - ۱۹۸۱ م.

جواب:

سخن سبط بن جوزی برای ما موثق نیست زیرا در مذهب او اختلاف وجود دارد و گفته شده به دین رافضیان مرده است.

ذهبی در شرح حال او میگوید:

«روی عن جده وطائفة، وألف کتاب مرآة الزمان، فتراه يأتي فيه بمناكير الحكايات، وما أظنه بثقة فيما ينقله، بل يجنف ويحازف، ثم إنه ترفض.... قال الشيخ محيي الدين السوسی: لما بلغ جدی موت سبط ابن الجوزی قال: لا رحمه الله، كان رافضياً». «الله او را نیامرزد چون بر مذهب رافضی مر»

و همینطور امام ذهبی کتابی از او دیده که یقین بر شیعه بودن او کرده است چنانکه میگوید: «ورأيت له مصنفا يدل على تشيعه، وكان العامة يبالغون في التغالي في مجلسه»!

۱- سیر اعلام النبلاء ذهبی در تذکره سبط بن جوزی ج ۴۳ ص ۳۲۶.

در عجبم که چگونه خجالت نمیکشند و چنین چیزهایی را مطرح میکنند، زیرا ثابت است که حجاج ظالم بود و این نیز ثابت است که مصعب بن زبیر رضی الله عنه و همینطور عبدالله بن زبیر رضی الله عنه (که هزاران درود بر روان پاکش باد) هر دو دشمن حجاج بوده‌اند و هر دو نیز مانند سیدنا حسین علیه السلام در همین راه شهید شدند، حال چرا باید این ازدواج اجباری باشد؟ شاید مصعب هم سیدنا حسین علیه السلام را تهدید کرده بود که دستش را قطع میکند؟؟

آقای قزوینی تنها به این دو ازدواج که طبق ادعای ایشان به زور صورت گرفته است اشاره کردند ما چند ازدواج دیگر را که بین اصحاب کرام رضی الله عنهم و یا فرزندان ایشان و خانواده حضرت علی علیه السلام به قول آقای قزوینی به زور و غضباً صورت گرفته را نقل میکنیم.

۱- رمله دختر علی علیه السلام در نکاح معاویه بن مروان بن حکم بود.^۱

۲- خدیجه دختر علی علیه السلام در نکاح عبدالرحمن بن عامر اموی بود.^۲

۳- ازدواج حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله عنه با لیلی یا آمنه دختر ابی مره.

شیخ عباس قمی^۳ می‌گوید: یکی از همسران حسین علیه السلام لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود رضی الله عنه ثقفی است و مادرش میمونه دختر ابوسفیان و او نیز مادر علی اکبر است. پس علی اکبر از جهت پدرش هاشمی و از جهت مادرش ثقفی و اموی است.

شاید سیدنا حسین علیه السلام نیز مجبور به این ازدواج بوده و شمشیر را بر مچ دست خود احساس میکردند!!!! (پناه بر خدا)

۴- سکینه دختر حسین علیه السلام در نکاح زید بن عمرو بن عثمان ذی النورین علیه السلام بود و بعد از وفات از او ارث برد.^۴

۱- الارشاد شیخ مفید، ص ۱۸۶، اعلام لوری طبرسی، ص ۲۰۳.

۲- الاعلام طبرسی، ص ۶۷ و الارشاد شیخ مفید، ص ۶۸

۳- منتهی الآمال ص ۶۵۳-۶۵۴

۴- نسب قریش، ج ۴، ص ۱۲۰ و المعارف ص ۹۴ و جمهرة انساب العرب، ج ۱، ص ۸۶۰ و طبقات

ابن سعد، ج ۶، ص ۳۴۹.

- ۵- نفیسه دختر زید بن حسن بن علی علیه السلام در نکاح ولید بن عبدالملک بن مروان بود.^۱
- ۶- و زید بن حسن به همراه عموی خود حسین در کربلا بوده و زینب بنت حسن مثنی نیز در نکاح ولید بن عبدالملک الأموی بود.^۲
- ۷- و فاطمه بنت حسین در نکاح عبدالله بن عمرو بن عثمان بود و پسری به نام محمد برای او آورد.^۳
- ۸- مورد دیگری که تمام تواریخ آورده اند: ازدواج حسین بن علی با حفصه دختر عبدالرحمن بن ابی بکر، نوۀ ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که پس از شهادت امام حسین با عبدالله بن زبیر (برادر مصعب) ازدواج کرد.
- ۹- همچنین ام کلثوم دختر جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه همسر «أبان» پسر عثمان بن عفان بود.^۴
- ۱۰- همچنین نوۀ حسین بن علی رضی الله عنه ام قاسم دختر حسن مثنی، همسر نوۀ دیگر عثمان رضی الله عنه، مروان پسر أبان بن عثمان بود که او هم پسری به نام محمد به دنیا آورد.^۵
- ۱۱- و رقیه دختر سیدنا حسن رضی الله عنه که در نکاح عمرو بن زبیر بن العوام رضی الله عنه بوده است.^۶

۱- الطالب فی انساب ابی طالب، ص ۷۰ و طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۲۳۴.

۲- جمهرة انساب العرب.

۳- حمله رسله الالام الاولون، ص ۱۱؛ مقاتل الطالبین أبوالفرج إصفهانی، ص ۱۲۳؛ ناسخ التواریخ، میرزا تقی خان سپهر، ج ۶، ص ۵۳۴؛ نسب قریش، ج ۴، ص ۱۱۴؛ المعارف، ص ۹۳؛ طبقات، ابن سعد ج ۸، ص ۳۴۸.

۴- المعارف ابن قتیبہ دینوری، ص ۸۶.

۵- نسب قریش ج ۲، ص ۵۳؛ جمهرة انساب ج ۱، ص ۸۵؛ کتاب المحبر، بغدادی، ص ۴۳۸.

۶- منتهی الآمال و تراجم النساء حائری.

آیا تمامی این پیوندهای خویشاوندی به زور و جبر و تهدید به دست قطع کردن! بوده است؟ شاید آقای قزوینی عقیده دارد: اهل بیت آنقدر ضعیف بوده‌اند که هر که خواسته با یک تهدید ساده و به راحتی می‌توانسته دختران آنها را به ازدواج خود در آورد و آنها هم هیچ کاری نتوانند بکنند. ولی ما اهل سنت بر این عقیده نیستیم و نزد خدا برائت می‌جوییم از اینکه بخواهیم چنین تهمتی به اهل بیت پیامبر ﷺ بزنیم!

شبهه: روایت جنیه در کتاب‌های سنی:

پیش از این با استناد به روایات صحیح السندی از کتاب‌های اهل سنت، ثابت کردیم که امیر مؤمنان علیه السلام، خلیفه دوم را «فاجر، ستمگر، دروغگو، خیانتکار، گناهکار و پیمان شکن» می‌داند، و نیز ثابت کردیم که اخلاق تند و خشونت ذاتی خلیفه دوم، شراب خواری، بدعت‌گذاری او دلیل‌های محکمی در کتاب‌های اهل سنت دارد.

همچنین رفتار خلیفه دوم با فاطمه زهرا سلام الله علیها و به شهادت رساندن بانوی دو عالم مسأله‌ای ثابت شده است و روایات صحیح السندی در کتاب‌های اهل سنت دارد. بنابراین، می‌گوییم حتی اگر چنین ازدواجی با تهدید و زورگویی‌های عمر اتفاق افتاده باشد، امکان ندارد که امیر مؤمنان اجازه داده باشد، دست خلیفه دوم به ناموس رسول خدا برسد.

اهل سنت در قضیه زلیخا و عزیز مصر و آسیه و فرعون اعتقاد دارند از آن جایی که آسیه قرار است در بهشت همسر رسول خدا باشد، دست فرعون هیچگاه به آسیه نرسیده است؛ بلکه هر وقت که فرعون قصد آسیه را کرده، خداوند جنیه‌ای را به صورت آسیه فرستاده است.

همچنین چون قرار بوده که زلیخا در آینده زن حضرت یوسف علیه السلام شود، هر وقت که عزیز مصر می‌خواست با زلیخا خلوت کند، خداوند جنیه‌ای را به صورت زلیخا می‌فرستاده است.

عبد الرحمن صفوری در نزهة المجالس می‌نویسد:

گفته شده است که زلیخا از دختران پادشاهان بود و بین محل سکونت او با مصر، پانزده روز راه بود؛ شبی در خواب یوسف را دیده و مهر او در دلش نشست؛ و به همین سبب رنگ رخسارش تغییر یافت. پدرش از او علت این تغییر رنگ را پرسید؛ او در پاسخ گفت: در خواب چهره ای را دیدم که از آن زیباتر را ندیده ام؛ پدرش گفت: اگر بدانم کجاست، در پی او خواهم رفت.

سال بعد در خواب یوسف را دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو را آفرید، به من بگو که هستی؟ در پاسخ گفت: من همسر تو خواهم بود؛ مبادا غیر من را برگزینی! در همین حال از خواب بیدار شده و عقل از سرش رفته بود؛ به همین سبب پدرش او را به بند کشید.

در سال سوم او را در خواب دید و به او گفت: قسم به حق کسی که تو را آفرید، به من بگو در کجایی؟ در پاسخ گفت: من در مصر هستم. در همین حال از خواب بیدار شده و عقل او بازگشت؛ و این مطلب را به پدرش خبر داد؛ پدرش بند را از او باز کرده و نامه ای به پادشاه مصر فرستاد که من دختری دارم که پادشاهان خواستگار او هستند؛ اما او دل به تو بسته است.

در پاسخ نوشت که ما نیز خواستار او هستیم؛ پدر زلیخا او را به همراه هزار کنیز و هزار برده و هزار شتر و هزار استر به مصر فرستاد؛ هنگامی که به مصر رسیده و پادشاه مصر با او ازدواج کرد، گریه بسیار کرده و صورت خویش را پنهان نمود؛ و به خادم خویش گفت: این آن کسی که در خواب دیدم نیست! اما کنیز به او گفت: باید صبر کنی! هنگامی که پادشاه زلیخا را دید، فریفته او شد؛ اما هر زمان می‌خواست با او بخوابد، خداوند جنیه ای را به صورت او در آورده و زلیخا را برای یوسف نگاه داشت و هنگامی که یوسف با زلیخا ازدواج کرد، متوجه شد که او باکره است!!!

همانطور که آسیه بنت مزاحم را از فرعون حفظ نمود؛ زیرا او از همسران پیامبر در بهشت خواهد بود. و طبق روایات اهل سنت، هر اتفاقی که در امت‌های پیشین صورت

پذیرفته باشد، در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد؛ بنابراین احتمال خداوند جنیه‌ای را به صورت ام‌کلثوم برای خلیفه فرستاده باشد؛ همان طور که به جای آسیه و زلیخا فرستاد!!!.

جواب:

دروغگویی از تک تک جملاتش می‌بارد و هیچ احدی تا به حال نگفته چنین ماجرای را و به هیچ وجه عقیده اهل سنت اینگونه نیست و ایشان نیز تنها یک روایت بدون سند و بی اعتبار را برای دفاع از بی‌آبرویی خودشان عَلم کرده‌اند و بچگی خود را به رخ ما میکشند.

اما دلایل بطلان این ماجرا:

۱- اولاً این کتاب یک کتاب ادبی است و نه فقهی و نه تاریخی و تفسیر و... و این روایت نیز هیچ سند و مدرکی ندارد.

۲- ایشان این ماجرا را به صورت حکایت نقل کرده‌اند. چنانکه اینگونه شروع میکنند: حکایه: قیل کانت زلیخا..

احتمالاً فردا، پس فردا آقای قزوینی از اشعار شاخدار شاهنامه فردوسی نیز علیه ما استفاده میکنند!!.

۳- متن این نوشته فوق به چند دلیل با واقعیت در تضاد است.

الف: ثابت است که "عزیز مصر" با زلیخا ازدواج کرد که او فرمانده ارتش مصر بود و به همین دلیل نیز در قرآن از او به عنوان (امْرَأَةُ الْعَزِيزِ) = همسر عزیز مصر یاد شده و نه همسر پادشاه مصر، چنانکه در متن حکایت فوق اینچنین آمده: پدرش نامه ای به پادشاه مصر نوشت... پادشاه مصر با او ازدواج کرد (وتزوجها الملك)... هنگامی که پادشاه زلیخا را دید و....

این علامت بطلان این داستان است.. وانگهی این پادشاه مصر بود که از عزیز و زلیخا باز خواست کرد در مورد ظلمی که در حق حضرت یوسف عليه السلام روا داشتند. یعنی فرعون از زلیخا و همسرش باز خواست کرد. و نه اینکه فرعون (پادشاه مصر) همسر زلیخا باشد.

ب: ثابت است وقتی که یوسف وارد مصر شد عزیز مصر بلافاصله او را خرید و آن هنگامی بود که چند سال قبل از آن عزیز مصر با زلیخا ازدواج کرده بود، ولی در داستان بالا زمانی که یوسف وارد مصر میشود، زلیخا هنوز ازدواج نکرده است!!

۵- شما میگویید: اهل سنت اعتقاد دارند: حوادثی که در امتهای پیشین رخ داده دوباره تکرار خواهد شد.

هر چند این موضوع خود جای بحث دارد ولی ما آن را میپذیریم و میگوییم: آری حکایت فوق صحیح است و این ماجرای جنیه نیز در تاریخ دوباره رخ داده است. چون در خود حکایت میخوانیم که جنیه ای به شکل زلیخا در آمده و به نزد عزیز مصر رفته و دهها سال بعد جنیه ای نیز به شکل آسیه در آمده بود و آن واقعه دوباره تکرار شده است پس دیگر نیازی نیست که احتمال دهیم این واقعه برای بار سوم نیز رخ داده و جنیه‌ای از خود بسازیم!

مثلاً: ماجرای قصد قربانی کردن حضرت اسماعیل علیه السلام به دست پدرش، (حضرت ابراهیم) بسیار مشهور است و همینطور مشهور است که عبدالمطلب قصد داشت که فرزند خود و پدر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی "عبدالله" را ذبح کند ولی طی ماجرای به جای فرزندش ۱۰۰ شتر قربانی کرد! و به همین دلیل نیز عبدالله را ذبیح لقب دادند.

و اما اصل ماجرا:

شاید خواننده کمی گیج شده و بپرسد: اصولاً این ادعای "جنیه" از کجا ظهور کرد و چرا قزوینی و امثالهم به این موضوع تکیه میکنند؟؟

جواب آن است که غالیان مجهول الهویه‌ای از اهل تشیع چون این ازدواج بر کرده آنها سنگین آمد دست به جعل روایتی عجیب و غریب زده‌اند تا عوام را فریب داده و چند صباحی از جواب دادن به سئوالان فراغی حاصل کنند!

۱- برای تفصیل ماجرا به تاریخ طبری و سیرت ابن هشام و دیگر کتب سیرت و تاریخ رجوع کنید.

اما متن روایت به شکل زیر است:

«الصفار عن أبي بصير، عن جذعان بن نصر، عن محمد بن مسعدة، عن محمد بن حموية بن إسماعيل، عن أبي عبد الله الربيعي، عن عمر بن أذينة قال: قيل لأبي عبد الله عليه السلام: إن الناس يحتجون علينا ويقولون: إن أمير المؤمنين عليه السلام زوج فلانا ابنته ام كلثوم وكان متكئا فجلس وقال:..... أرسل أمير المؤمنين عليه السلام إلى جنية من أهل نجران يهودية يقال لها سحيفة بنت جريرية فأمرها فتمثلت في مثال ام كلثوم وحجبت الأبصار عن أم كلثوم وبعث بها إلى الرجل، فلم تزل عنده حتى أنه استراب بها يوما فقال: ما في الأرض أهل بيت أسحر من بني هاشم. ثم أراد أن يظهر ذلك للناس فقتل وحوت الميراث وانصرفت إد نجران أظهر أمير المؤمنين عليه السلام أم الكلثوم!».

یعنی: «صفار از ابی بصیر از..... از عمر بن اذینه، روایت کرده است که گفت: به ابو عبدالله صادق عليه السلام گفتم: مردم بر ضد ما دلیل می آورند و می گویند: امیر مؤمنان عليه السلام دخترش ام کلثوم عليها السلام را به همسری فلان کس (عمر بن خطاب رضی الله عنه) در آورد. امام صادق که در این هنگام تکیه زده بود نشست و گفت:..... و امیر مؤمنان عليه السلام به سوی زنی از جنی های نجران که او را سحیفه دختر جریریه می گفتند پیام فرستاد و امر کرد که بصورت ام کلثوم در آید و ام کلثوم عليها السلام از نظرها پنهان شد و علی رضی الله عنه آن زن جنی را به سوی خلیفه فرستاد و مدتی نزد وی بود تا اینکه روزی خلیفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت: در روی زمین جادوگرتر از بنی هاشم کسی نیست! سپس خواست تا این امر را بر مردم آشکار کند ولی کشته شد و آن زن جنی، میراث او را گرفته به نجران بازگشت و امیر مؤمنان عليه السلام ام کلثوم را آشکار ساخت».

۱- الخرائج و الجرائح قطب راوندی ج ۲ ص ۸۲۵ ح ۳۹ ؛ الأنوار النعمانية ج ۱ ص ۳۸ ۴۸؛ بحار الأنوار ج ۴۲، ص ۸۸ ؛ مدينة المعاجز ح ۸۲۸ و العوالم ج ۱۱ ص ۱۰۰۶ و للمعة البيضاء تبریزی انصاری ص ۲۸۱ ؛ شیخ جعفر نقدی در کتاب الانوار العلویة ص ۴۳۶ به این روایت استناد کرده است!

احتمالاً جناب قزوینی از نقل این روایت شرمند می‌شدند و به همین علت نیز متن روایت را نقل نکردند تا عاقلان تصمیم بر آن بگیرند.

و همانطور که در ابتدا گفتیم راویان این روایت از جمله: جذعان بن نصر و محمد بن مسعده و محمد بن حمویه، هر سه مجهول هستند و گذشته از متن نامعقول روایت سند آن نیز مخدوش است.

و عاملی از اکابر معاصر شیعه در کتابش این روایت را رد می‌کند!^۱
و همه میدانند که در دین اسلام، استغاثه و کمک گرفتن از جنیان کفر است و حضرت رسول ﷺ می‌گوید: «چنین شخصی وارد بهشت نمیشود». و شیعیان باید مواظب باشند که با نقل و استناد به این روایات چه تهمتی به سیدنا علی علیه السلام میزنند.
گذشته از آن متولد شدن انسانی از یک جن غیر ممکن است و با هیچ منطقی (الا منطق غالیان) سازگار نیست.

در پایان نیز سخن شیخ عبدالحمید الخطی در این مورد خالی از لطف نیست که می‌گوید:

«وأما قولکم: إن شیطانة تشکل للخلیفة عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ لتقوم مقام أم کلثوم، فهذا قول مضحک مبک، لا یستحق أن یعنی به ولا یقام له، ولو تتبعنا مثل هذه الخرافات التي تنسج لראینا منها الشيء الكثير الذي یضحک ویبکی». اه

ما هم نمیدانیم که بخندیم یا بگرییم و فقط می‌گوییم: فنسأل الله أن یثبت علینا عقولنا

وایماننا

و از الله می‌خواهیم که عقل و ایمان ما را برای ما حفظ کند! (از شر این خرافات)

آخرین شبهه:

آقای قزوینی بابی به عنوان: «بررسی روایات اهل تسنن» اختصاص داده است و در آن با تاویل و تفسیر و خیانت قصد دارد روایت صحیح، صحیح بخاری را رد کند تا به خیال خودش روایتی نماند که اهل سنت برای اثبات این ازدواج به آن تکیه کنند.

متن روایت از زهری از ثعلبه بن مالک اینگونه است:

عمر، لباس یا روسری‌هایی را بین زنان مدینه تقسیم می‌کرد، یکی از لباس‌های ارزشمند باقی مانده بود، گفتند این سهم دختر پیامبر است که نزد تو است. مقصود ام کلثوم دختر علی علیه السلام بود. عمر گفت: ام‌سلیط که از زنان مدینه بود سزاوارتر است؛ زیرا او در روز احد مشک‌های پاره را وسله می‌زد و می‌دوخت.

نزدیک به همین متن را ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه‌اش نقل کرده است.^۱

ما نمی‌خواهیم در این قسمت از مقام زهری که آقای قزوینی او را مجروح میدانند دفاع کنیم زیرا مقام ایشان برای ما ثابت و بدون خدشه است ولی در جواب خیال و وهم آقای قزوینی چندین روایت صحیح را در مورد این ازدواج نقل می‌کنیم تا مشتی بر صورت منکرین این ازدواج مبارک باشد.

۱- «أسلم مولى عمر قال: دعا عمر بن الخطاب علي بن أبي طالب فسارّه ثم قام علي فجاء الصفة فوجد العباس وعقيلاً والحسين فشاورهم في تزويج عمر أم كلثوم فغضب عقيل وقال: يا علي ما تزيدك الأيام والشهور والسنون إلا العمى في أمرك والله لئن فعلت ليكونن وليكونن لأشياء عددها. ومضى يجر ثوبه فقال علي للعباس: والله ما ذلك منه نصيحة ولكن درة عمر أخرجته إلى ما ترى أما والله ما ذاك رغبة فيك يا عقيل ولكن أخبرني عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كل سبب ونسب منقطع يوم القيامة

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۲ ص ۷۶- ۷۷

إلا سببي ونسبي. فضحك عمر وقال: ويح عقيل سفیه أحمق»^۱.

هیثمی گوید: رواه الطبرانی ورجاله رجال الصحيح.

ترجمه: «اسلم غلام عمر رضی الله عنه میگوید: عمر رضی الله عنه علی رضی الله عنه را فرا خواند، سپس علی رضی الله عنه به صفة آمد و عباس و عقیل و حسین رضی الله عنه آن جا بودند پس علی با آنان (در مورد خواستگاری حضرت عمر رضی الله عنه) مشورت کرد. عقیل خشمگین شد و (خطاب به برادرش حضرت علی رضی الله عنه) گفت: به خدا سوگند که گذر زمان فقط کوری را در کارت ایجاد کرده، به خدا اگر انجام دهی چنین و چنان میشود و هر چیزی قدر و اندازه خودش را دارد.

حضرت علی رضی الله عنه رو به عباس رضی الله عنه میکنند و میفرمایند: به خدا سوگند که آنچه عقیل میگفت نصیحت نبود و بلکه این صلاحیت و خیر و خوبی (دره) عمر رضی الله عنه بود که باعث این عمل شد و این رغبتی نیست که تو نشان میدهی.

بلکه عمر رضی الله عنه به من خبر داد که هر سبب و نسبی روز قیامت از بین میرود الا سبب و نسب من.

پس سیدنا عمر رضی الله عنه خندید و گفت: وای عقیل نادان و کم عقل است».

۲- روایاتی که در مورد فوت مادر و پسر هر دو در یک روز و عدم توارث در کتب فریقین نقل شده که به حد تواتر رسیده که جای تردیدی در آن نیست. چنانکه در منابع حدیثی^۲ فقهی^۳ و تاریخی^۱ و همینطور فتوای بعضی از علما بر اساس این روایت بوده است^۲.

۱ - مجمع الزوائد هیثمی ج ۴ ص ۲۷۱ و المعجم الکبیر طبرانی ج ۳ ص ۴۴

۲- تهذیب الاحکام الطوسی ج ۹، ص ۳۶۲؛ الحر العاملی، ج ۲۶، ص ۳۱۴؛ سنن الدارمی ج ۲، ص ۳۷۹ مستدرک حاکم ج ۴، صص ۳۴۵-۳۴۶ (هذا حدیث اسنادہ صحیح و فیہ فوائد منها)؛ سنن الدارقطنی ج ۴، ص ۴۰؛ سنن کبری البیهقی، ج ۶، ص ۲۲۲.

۳- مسالک الافهام شهید ثانی، ج ۱۳، ص ۲۷۰؛ جواهر الکلام ج ۳۹ ص ۳۰۸؛ کشف اللثام بهاء الدین محمد بن الحسن الاصفهانی ج ۲، ص ۳۱۲؛ المدونۃ الکبری امام مالک ج ۳ ص ۳۸۵؛ مغنی ابن قدامه ج ۷ ص ۱۸۷، عبدالله بن محمد الحنبلی (م ۶۲۰ق)؛ الشرح الکبیر ج ۷ ص ۱۵۶، عبدالرحمن ابن قدامه.

۳- روایت مربوط به عده آوردن سیده ام کلثوم است: که فریقین آن را نقل کرده‌اند.^۳ و فقهای فریقین^۴ نیز به استناد این روایت به جواز انتقال زن شوهر مرده از خانه شوهر به خانه خود یا پدرش فتوا داده‌اند.

۴- روایاتی که در مورد مقدار مهریه این ازدواج نقل شده که همه صحیح هستند و همینطور برخی از منابع فقهی و روایی فریقین نیز در مبحث مقدار صداق زوجه و جواز زیاد بودن آن، به صداق تعیین شده از سوی عمر برای ام کلثوم استناد کرده‌اند.^۵

۵- هدیه همسر قیصر روم؛ به نقل ابن ابی الحدید^۶ عمر بن خطاب^۷ قاصدی نزد پادشاه روم فرستاد و چون ام کلثوم^۸ همسر او از حرکت قاصد آگاه شد دیناری چند داد و عطری خرید و آن را در دو شیشه قرار داد و به قاصد داد تا به عنوان هدیه به همسر قیصر روم بدهد. هنگامی که قاصد برگشت، دو شیشه پر از جواهرات از طرف همسر قیصر آورد و به ام کلثوم^۹ داد و چون عمر^{۱۰} به خانه آمد و جواهرات را دید، پرسید اینها از کجا آمده است. ام کلثوم^{۱۱} ماجرا را گفت و عمر^{۱۲} جواهرات را از او گرفت. ام کلثوم^{۱۳} به اعتراض گفت: این به عوض هدیه من است. عمر^{۱۴} گفت: داور میان من و تو پدرت باشد. علی^{۱۵} به سود عمر^{۱۶} داوری کرد و فرمود: به مقدار بهای

۱- المنمق، البغدادی ص ۳۱۰.

۲- منابع فقهی شماره قبل؛ ریاض المسائل (ط ق حجریه) الطباطبایی، ج ۲، ص ۳۸۰؛ مستند الشیعه (ط-ج)، ج ۱۹، ص ۴۵۲ و منابع دیگر.

۳- الکلینی ج ۶ ص ۱۱۵؛ تهذیب الاحکام الطوسی ج ۸ ص ۱۶۱؛ الاستبصار الطوسی ج ۳ ص ۳۵۲؛ النوری ج ۱۵ ص ۳۶۵؛ مجلسی ج ۱۰۱ ص ۱۹۱؛ البیهقی ج ۷ ص ۴۳۶؛ الصنعانی ج ۷ ص ۳۰؛ المتقی الهندی ج- ۹ ص ۶۹۴.

۴- البحرانی ج ۲۵ ص ۵۲۸؛ کتاب الام امام الشافعی ج ۷ ص ۱۸۲، دار الفکر؛ السرخسی ج ۶ ص ۳۶.

۵- الحر العاملی، ج ۱۵، ص ۱۹؛ البیهقی، ج ۷، ص ۲۳۳؛ المغنی ابن قدامه ج ۸، ص ۵؛ الشرح الکبیر ابن قدامه ج ۸، ص ۵. و در بسیاری از منابع تراجم و تاریخی این مطلب آمده است.

۶- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۹، ص ۳۵۱.

دینارهایی که عطر خریدی از این جواهرات مال توسست و بقیه مال مسلمانان است؛ زیرا قاصد آنان هدیه تو را برد و اینها را آورد.

۶- دفاع زیدبن ام‌کلثوم رضی الله عنهما از جدش؛ در خبری آمده است که زید پسر عمر رضی الله عنهما و ام‌کلثوم رضی الله عنهما همراه هیأتی از مدینه به دمشق نزد معاویه رفت. معاویه او را کنار خود بر تخت نشاند و او را احترام کرد. بسربن ارطاه که آنجا بود به علی رضی الله عنه و جد زید ناسزا گفت. زید از این عمل بر آشفت و با عصا بر سر بسر کوبید و سر او را شکست. معاویه به زید گفت: «سر شیخ و سید شام را شکستی» و به بسر گفت: «در حضور او از علی رضی الله عنه بد می‌گویی، در حالی که علی رضی الله عنه جد اوست» زید پس از گفت‌وگو با معاویه به حالت قهر از مجلس معاویه بیرون رفت. مأمور معاویه به دنبال زید رفت و او را قسم داد و باز گرداند و معاویه از عمر پدر زید تعریف کرد.^۱

۷- در خبری آمده است که عمر رضی الله عنه شبی در گشت‌وگذار خود به بیرون شهر مدینه رفت و در آنجا به چادری موین برخورد که زنی در آن در حال زاییدن بود و از بی‌چیزی شکایت می‌کرد. عمر بی‌درنگ به خانه باز گشت و همراه با مقداری آرد و روغن به اتفاق همسرش ام‌کلثوم رضی الله عنهما بنت فاطمه با وسایل لازم بدان جا بازگشت. ام‌کلثوم در وضع حمل به زن کمک کرد.^۲

۸- نیز نقل شده است که پس از ضربت خوردن امیر مؤمنان علی رضی الله عنه ام‌کلثوم می‌گفت: «نماز صبح از من چه می‌خواهد؛ شوهرم عمر امیرالمومنین هنگام نماز صبح کشته شد و پدرم امیرالمومنین نیز هنگام نماز صبح کشته شد».^۳

۹- روایتی نیز به این مضمون نقل شده است:

۱- تاریخ دمشق ابن‌عساکر ج ۱۹، ص ۴۸۴؛ سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۳، ص ۵۰۲.

۲- البدایة والنهایة ج ۷، ص ۱۵۳.

۳- بدایة و النهایة ج ۸، ص ۱۴.

«ابن الحنفیه یقول دخل عمر بن الخطاب وأنا عند أختي أم كلثوم بنت علي فضمني وقال بالحلواء»^۱.

ابن حنفیه (فرزند علی) فرمود: «عمر رضی الله عنه وارد شد در حالی که من نزد خواهرم ام کلثوم بنت علی رضی الله عنها بودم، مرا در آغوش گرفت، سپس فرمود: با حلوا از او پذیرایی کن». اخبار در این مورد بسیار زیاد هستند که برای هر شخص عاقل و با انصافی جایی برای تردید باقی نمیگزارد.

و ملا باقر مجلسی نیز در مرآة العقول خود و در باب تزویج ام کلثوم رضی الله عنها میگوید: اما روایاتی که دلالت بر ازدواج عمر رضی الله عنه و ام کلثوم رضی الله عنها میکند صحیح بوده و هیچ شکی در آن نیست!

در اینجا تمامی شبهات آقای قزوینی جواب داده شد و خواننده خود به جای قاضی نشسته و قضاوت کند که: چقدر این ازدواج برای امثال قزوینی گران تمام شده است که حاضرند این همه برای آن مایه و وقت بگذارند تا به خیال خودشان شیعیان و سائلانی که در این مورد تحقیق میکنند را راضی کرده و آنها را ساکت کنند.

آنهایی که سالهای سال در بی خبری قرار داشته‌اند، وقتی به آنها میگوییم: عمر رضی الله عنه داماد حضرت علی رضی الله عنه و فاطمه رضی الله عنها بوده، بهت زده میشوند و دنبال جوابی برای این ماجرا میگردند و افرادی از آنها نیز جواب را آن دانسته‌اند که اصولاً مذهب تشیع بی اساس است و بین هیچ کدام از اصحاب کرام رضی الله عنهم خصوصاً بین سیدنا عمر رضی الله عنه و سیدنا علی رضی الله عنه هیچ گونه کدورت و رنجشی نبوده است. لذا وقتی به معزالدوله أحمد بن بویه که یکی از علمای رافضی بود و به صحابه رضی الله عنهم ناسزا میگفت، گفته شد:

۱- تاریخ دمشق ج ۵۴ ص ۳۳۱ و سیر اعلام النبلاء ذهبی ج ۷ ص ۱۲۲ و همینطور تاریخ الاسلام ذهبی ج ۶ ص ۱۸۴ و کنز العمال متقی هندی ح ۳۷۵۱۵.

مهمترین مآخذ کتاب

- ۱- قرآن کریم، سخن خداوند.
- ۲- طبقات الکبری، محمد بن سعد (م ۲۳۰) دار صادر، بیروت، طبعة ۱، ۱۹۶۸ م.
- ۳- المصنف، ابوبکر ابن ابی شیبہ (م ۲۳۵) دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، بیروت، لبنان.
- ۴- مصعب بن عبدالله الزبیری (م ۲۳۶) نسب قریش ص ۸۲، دارالمعارف للطباعة والنشر.
- ۵- مسند احمد، امام احمد بن حنبل (م ۲۴۱) دار صادر، بیروت، لبنان.
- ۶- المنق، محمد بن حبيب بغدادی (م ۲۴۵ق) خورشید احمد فاروق، نسخة مخطوطة
- ۷- کتاب المحبر، محمد بن حبيب (م ۲۴۵ق) چاپخانه: مطبعة الدائرة، ۱۳۶.
- ۸- المعارف ابن قتیبہ (م ۲۷۶) منشورات الشریف الرضي، قم، ط ۱ ۱۴۱۵ق.
- ۹- انساب الاشراف، البلاذري (م ۲۷۹ق) ط، دار الفکر، بیروت، ۱۹۹۶ م.
- ۱۰- تاریخ طبري، ابن جریر طبري (م ۳۱۰) مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، طبعة ۴، ۱۹۸۳ م.
- ۱۱- مستدرک علي الصحیحین، الحاکم نیشابوري (م ۴۰۵) اشراف: یوسف عبد الرحمن المرعشلي.
- ۱۲- معرفة الصحابه ابن نعيم (م ۴۳۰) دار الوطن للنشر، الرياض، الأولى، ۱۹۹۸ م.
- ۱۳- جهرة انساب العرب، ابن حزم أندلسي (م ۴۵۶) دار الکتب العلمیة، بیروت، ط ۱، ۱۴۰۳ق.
- ۱۴- جوامع السیرة، ابن حزم أندلسي (م ۴۵۶) دار المعارف، مصر، ط ۱، ۱۹۰۰ م.
- ۱۵- الاستیعاب في معرفة الاصحاب ابن عبدالبر (م ۴۶۳) دار الجیل، بیروت، ط ۱، ۱۴۱۲ق.
- ۱۶- تاریخ دمشق، ابن عساکر (م ۵۷۱) تحقیق علي شيري، دار الفکر، بیروت، ۱۹۹۵ م.
- ۱۷- المغني ابن قدامه، عبدالله بن محمد الحنبلي (م ۶۲۰ق) دارالکتب العربي، ب بیروت.
- ۱۸- اسد الغابة في معرفة الصحابه، ابن اثیر (م ۶۳۰) دارالکتب العربي، بیروت.

- ١٩- الكامل فى التاريخ، ابن اثير (م٦٣٠) دار صادر - دار بيروت، ١٩٦٦ م.
- ٢٠- تهذيب الاسماء، امام نووي (م٦٧٦) تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا.
- ٢١- ذخائر العقبي، احمد بن عبدالله الطبري (م٦٩٤) مكتبة القدسي، القاهرة، ١٣٥٦.
- ٢٢- منهاج السنة النبوية، ابن تيميه (م٧٢٨) مؤسسة قرطبة، ط١٤٠٦، ١.
- ٢٣- نهاية الأرب في فنون الأدب، النويري (م٧٣٣) دار الكتب العلمية، بيروت، ط١٤٠٠، ١ م.
- ٢٤- تهذيب الكمال، يوسف المزى (م٧٤٢) مؤسسه الرساله، ب بيروت، ط١٩٨٥، ٤ م.
- ٢٥- سير اعلام النبلاء شمس الدين ذهبي (م٧٤٨) مؤسسة الرسالة بيروت ط١٩٣٩، ١٤١٣ ق.
- ٢٦- تاريخ الإسلام، شمس الدين ذهبي (م٧٤٨)، دار الكتاب العربي، بيروت، لبنان، ط١، ١٨٩٧ م.
- ٢٧- نظم درر السمطين، جمال الدين، الزرندي الحنفي (م٧٥٠) ط١، ١٩٥٨ م.
- ٢٨- الوافي بالوفيات، الصفدي (م٧٦٤)، دار إحياء التراث، بيروت، ٢٠٠٠ م.
- ٢٩- البداية والنهاية، ابي الفداء ابن كثير (م٧٧٤) بيروت، دار احياء التراث، ط١٩٨٨، ١ م.
- ٣٠- جوهرة في نسب الإمام علي وآله، البري (م٧٠٠) مكتبة النوري، دمشق، ط١٤٠٢، ١.
- ٣١- امتاع الأسماع، مقرئزي (م٨٤٥) دار الكتب العلمية، بيروت، ط١٩٩٩، ١ م.
- ٣٢- الاصابه، ابن حجر عسقلاني (م٨٥٢) بيروت، دارالكتب العلميه، ط١٤١٥، ١.
- ٣٣- تهذيب التهذيب، ابن حجر (م٨٥٢) دارالفكر، بيروت، لبنان، ط١، ١٩٨٤ م.
- ٣٤- سبل الهدى والرشاد، الصالحى الشامى (م٩٤٢) دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة ١، ١٤١٤.

منابع اهل تشيع

- ١- سيرة ابن إسحاق، محمد بن إسحاق بن يسار (م١٥١) معهد الدراسات والأبحاث للتعريف
- ٢- تاريخ يعقوبي، يعقوبي (م٢٨٤) دار صادر، بيروت، لبنان.
- ٣- مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام محمد بن سليمان الكوفي (حيات ٣٠٠)، مجمع إحياء الثقافة اسلاميه، قم.
- ٤- كتاب الفتوح، أحمد بن أعمش الكوفي (م٣١٤) دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، ط١٤١١، ١.
- ٥- الكافي كليني (م٣٢٩) دار الكتب الإسلامية، طهران، ط٥، ١٣٦٣.
- ٦- فضائل أمير المؤمنين عليه السلام ابن عقدة الكوفي (م٣٣٣) تحقيق: عبد الرزاق محمد حسين فيض الدين.
- ٧- الهداية الكبرى، حسين بن حمدان خصيبي (م٣٣٤ق) بيروت، مؤسسه البلاغ، ط١، ١٤١١ ق.
- ٨- التنبيه والإشراف، المسعودي (م٣٤٥) دار صعب، بيروت.
- ٩- مقاتل الطالبين، ابوالفرج اصفهاني (م٣٥٦) منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها، النجف، ط١٩٦٥، ٢م.
- ١٠- شرح الأخبار، القاضي النعمان المغربي (م٣٦٣) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، ط١٤١٤، ٢.
- ١١- علل الشرايع، صدوق (م٣٨١) منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها، النجف، ١٩٦٦م.
- ١٢- معاني الأخبار، صدوق (م٣٨١) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، ١٣٣٨ش.
- ١٣- الأمالي، الصدوق (م٣٨١) مركز الطباعة والنشر في مؤسسة البعثة، ط١، ١٤١٧.
- ١٤- عيون أخبار الرضا، صدوق (م٣٨١) مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، بيروت، ١٩٨٤م.
- ١٥- الارشاد، شيخ المفيد (م٤١٣) دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، ط١٩٩٣، ٢م.

- ١٦- رسائل، سيدالمرتضي (م٤٣٦ق) دارالقرآن، قم، ١٤٠٥ق.
- ١٧- تهذيب الاحكام، طوسي (م٤٦٠)، دار الكتب الإسلامية، طهران، ٣، ١٣٦٤ش.
- ١٨- روضة الواعظين، فتال نيشابوري (م٥٠٨) منشورات الشريف الرضي، قم.
- ١٩- احتجاج، ابي منصور طبرسي (م٥٤٨) دار النعمان للطباعة والنشر، النجف، ١٩٦٦م.
- ٢٠- تاج المواليدي في مواليد الائمة ووفاتهم، طبرسي (م٥٤٨) مكتب المرعشي، قم، ١٤٠٦.
- ٢١- اعلام الوري باعلام الهدى، افضل بن الحسن طبرسي (م٥٤٨ق) مؤسس آل البيت، قم، ط١٤١٧، ١ق.
- ٢٢- مناقب آل ابي طالب، ابن شهر آشوب (م٥٨٨) المكتبة الحيدرية، النجف، ١٩٥٦م.
- ٢٣- العمدة عيون صحاح الاخبار في مناقب امام الابرار، ابن البطريق (م٦٠٠) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، ١٤٠٧.
- ٢٤- الفخري في انساب الطالبين، القاضي النسابة اسماعيل المروزي (م٦١٤) مكتبة النجفي، قم، ط١٤٠٩، ١ق.
- ٢٥- رجال الطوسي (م٤٦٠) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، ط١٤١٥، ١.
- ٢٦- شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد (م٦٥٦) دار الكتب العلمية - بيروت، ط١٩٩٨، ١م.
- ٢٧- اللهوف في قتلى الطفوف، ابن طاووس (م٦٦٤) نوار الهدى، قم، ط١٤١٧، ١.
- ٢٨- الدر النظيم، ابن حاتم عاملي (م٦٦٤) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم.
- ٢٩- كشف الغمه، ابن أبي الفتح الإربلي (م٦٩٣ق) بيروت، دار الاضواء، ط١٩٨٥، ٢.
- ٣٠- المجدي في انساب الطالبين، العلوي النسابة (م٧٠٩)، مكتبة المرعشي، قم، ط١٤٠٩، ١.
- ٣١- الاصيلي في انساب الطالبين، ابن طقطقي (م٧٠٩) مكتبة المرعشي، قم، ط١٣٧٨، ١.
- ٣٢- المستجاد من الإرشاد، حلي (م٧٢٦)، مكتب المرعشي، قم، ١٤٠٦.
- ٣٣- رجال ابن داود حلي (م٧٤٠) منشورات مطبعة الحيدرية، النجف، ١٩٧٢م.
- ٣٤- عمدة الطالب، ابن عنبه (م٨٢٨) منشورات المطبعة الحيدرية، نجف، ط١٩٦١، ٢م.

- ٣٥- مسالك الافهام، الشهيد الثاني(م٩٦٦) مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ط١٤١٣، ١.
- ٣٦- الوافي، الفيض الكاشاني(م١٠٩١)، مكتبة علي بن أبي طالب، أصفهان، ط١٤٠٦، ١.
- ٣٧- وسائل الشيعة(آل بيت) حر عاملي(م١١٠٤)، مؤسسة آل البيت، قم، ط١٤١٤، ٢.
- ٣٨- فصول المهمة حر عاملي(١١٠٤) مؤسسة معارف إسلامي إمام رضا عليه السلام ط١، ١٣٧٦
- ٣٩- مدينة المعاجز، سيد هاشم بحراني(م١١٠٧) مؤسسة المعارف الإسلامية، قم، ط١٤١٣، ١.
- ٤٠- الدرجات الرفيعة، سيد علي خان مدني(م١١٢٠) منشورات مكتبة بصيرتي، قم، ١٣٩٧
- ٤١- كشف اللثام الفاضل الهندي بهاء الدين محمد بن الحسن الاصفهاني(م١١٧٣ق) مكتبة المرعشي، قم، ١٤٠٥ق.
- ٤٢- نقد الرجال تفرشي(م،ق١١) مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم، ط١٤١٨، ١.
- ٤٣- مستند الشيعة (طج)، النراقي(م١٢٤٥) مؤسسه آل البيت، قم، ط١، ١٤١٩.
- ٤٤- جواهر الكلام، جواهري نجفي(م١٢٦٦) دار الكتب الإسلامية، تهران، ط١٣٦٥، ٢.
- ٤٥- مستدرک الوسائل، نوري(م١٣٢٠) مؤسسة آل البيت؛ لإحياء التراث، بيروت، ط١ محققه، ١٩٨٧م.
- ٤٦- الأنوار العلوية، جعفر النقدي(م١٣٧٠) مكتبة الحيدرية، نجف، ط١٩٦٢، ٢م.
- ٤٧- اعيان الشيعة، سيد محسن امين(م١٣٧١) دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ١٩٨٣م.
- ٤٨- الغدير، اميني(م١٣٩٢) دار الكتاب العربي، بيروت، ط١٩٧٧، ٤م.
- ٤٩- مستدرک سفينة البحار، علي النمازي الشاهرودي(م١٤٠٥) مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم، ١٤١٨.
- ٥٠- مستدرکات علم رجال الحديث، علي النمازي الشاهرودي(م١٤٠٥)، چاپخانه: حيدري، طهران.
- ٥١- شرح إحقاق الحق وإزهاق الباطل المرعشي(م١٤١١) منشورات مكتبة المرعشي، قم، ط١٤١٧، ١.

- ٥٢- معجم رجال حدیث، خوبی (م ١٤١١)، ط ٥، ١٩٩٢ م.
- ٥٣- اعلام النساء، علی محمد علی، الدار الاسلامیة، بیروت، ط ١٩٩٢، ٣ م.
- ٥٤- هجوم علی بیت فاطمه، عبد الزهراء مهدي (معاصر) ط ١، ١٤٢١.
- ٥٥- موسوعة الإمام علی بن أبي طالب، محمد الرشهری (معاصر) دار الحدیث للطباعة والنشر، ط ٢، ١٤٢٥.
- ٥٦- قاموس الرجال، محمد تقی تستری (معاصر)، مؤسسة النشر الإسلامی التابعة لجامعة المدرسين بقم، ط ١، ١٤١٩.
- ٥٧- اسرار الفاطمیة، محمد فاضل المسعودی (معاصر) چاپخانه امیر، قم، ط ٢٠٠٠، ٢ م.
- ٥٨- نهج السعادة شیخ محمودی (معاصر) مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت.